جوان از نظر عقل و احساسات

جلد اول

نويسنده : آيت الله محمد تقي فلسفي رحمه‌الله

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# مقدمه

به نام خدا

كتابى كه اكنون به عنوان گفتار فلسفى درباره جوان از نظر عقل و احساسات تقديم خوانندگان عزيز مى شود شامل قسمتى از سخنرانيهاى خطيب نامى معاصر و دانشمند معظم جناب آقاى محمد تقى فلسفى واعظ مشهور مى باشد كه در دو مجلد تنظيم شده است . بخش اول آن ، كه كتاب حاضر است ، مشتمل بر پانزده فصل مى باشد.

كسانى كه به بيانات شيوا و رساى معظم له آشنائى دارند مى دانند كه اين گوينده توانا مطالب علمى و مشكل را با بيانى ساده و نافذ و قابل فهم عموم ايراد نموده و هر كس به فراخور ذوق خود از هر طبقه و مرتبه اى كه باشد از آن استفاده مى كند.

آموزش ، پرورش و تربيت جوان ، كه موضوع بحث اين كتاب است از مسائل مهم و مورد توجه روانشناسان و مربيان تعليم و تربيت مى باشد و درباره آن كتابهاى بيشمارى نوشته اند. اسلام نيز به اين امر توجه كامل داشته و در قرآن كريم و احاديث ، پيرامون معاد مطالب بسيارى به مسلمين گفته شده است .

در گفتارهاى اين كتاب ، معظم له ، درباره مسايل مربوط به تمايلات ، احساسات و عقل جوانان بحث مى نمايد و با استفاده از نظريه هاى آنان و انتقاد از بعضى از مكاتب ، حقايق نهفته را آشكار و برترى اسلام را از لحاظ علمى روشن مى نمايد.

در اين گفتارها از آيات و احاديث مربوطه با اسلوب تازه اى ضمن بحثهاى متنوع استفاده شده و نيز مقالات علمى و نظريه هاى دانشمندان غرب به مناسبت عينا نقل گرديده است .

دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، پس از كسب موافقت معظم له ، به منظور آشنايى بيشتر عموم مردم با مبانى اسلام ، با تاءييدات خداوند متعال تصميم به چاپ مجموعه آثار ايشان گرفت تا پس از چاپ ، با بهاى مناسب در اختيار علاقه مندان قرار گيرد.

پاييز ١٣٧٧

دفتر نشر فرهنگ اسلامى

# ارزش جوانى

قال الله العظيم فى كتابه : ... (اللَّـهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةًيَخْلُقُ مَا يَشَاءُوَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ )(٢)»

اطوار مختلف كودكى و جوانى و پيرى ، در برنامه زندگى طبيعى انسان ، قانون قطعى تكوين و سنت اجتناب ناپذير الهى در نظام آفرينش است . قرآن شريف اين سه مرحله را در ضمن يك آيه بيان فرموده و آن را مستند به اراده خداوند توانا كرده است .

(اللَّـهُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةًيَخْلُقُ مَا يَشَاءُوَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ)

اين خداوند بزرگ است كه شما را از نطفه ضعيف آفريده ، و در شرايط ضعف و ناتوانى دوران كودكى پرورش داده است . پس از دوران ضعف به شما قوت و نيروى جوانى بخشيده و سپس براى شما روزگار ضعف و پيرى مقدر فرموده است . خداوند آن چه را كه اراده فرمايد خلق مى كند و مشيتش ‍ بر اساس علم و قدرت استوار است .

# فروع زندگى

ايام جوانى دوران درخشندگى و فروع زندگى است . دوران سرور و شادمانى است . دوران قوت و قدرت است . دوران نشاط و اميد است . دوران كار و كوشش است . دوران شور و هيجان است .

يكى از بزرگ ترين سرمايه هاى هر مملكت ، نيروى انسانى آن مملكت است و مهم ترين نيروى انسانى هر كشور را در نسل جوان آن كشور مى توان يافت . قدرت و نيروى جوانى است كه مى تواند بر مشكلات زندگى فائق آيد و راه هاى سخت و ناهموار را به آسانى بپيمايد.

# نيروى جوانى

مزارع سرسبز و خرم با سعى و كوشش نسل جوان آباد است . چرخ ‌هاى عظيم صنايع سنگين با نيروى جوانان در حركت است . ذخاير طبيعى كه در اعمال معادن نهفته است ، با همت نسل جوان استخراج مى شود، كاخ ‌هاى مجلل و آسمان خراش هاى بزرگ جهان را اراده خستگى ناپذير جوانان به پا داشته است . عمران و آبادى ها مديون كار و كوشش نسل جوان است . پايه هاى اقتصاد كشورها بر نيروى فعاله جوانان استوار است . دفاع از مرزها و حفظ استقلال و امنيت مملكت ها بر عهده نسل جوان است . خلاصه ، در همه كشورها، آثار پر ارج فعاليت جوانان در تمام مظاهر زندگى مشهود است و نيروى خستگى ناپذير نسل جوان ، مايه اميدوارى تمام ملت هاست .

# آغاز زندگى اجتماعى

با فرارسيدن ايام جوانى ، زندگى كودكى و طفيلى گرى سپرى مى شود. آدمى به محيط مسؤوليت شخصى قدم مى گذارد و به انجام وظايف عمومى مكلف مى شود. بلوغ و جوانى ، كه آغاز زندگى اجتماعى بشر است ، در تمام خانواده ها و بين كليه ملل و اقوام مورد توجه مخصوص بوده و آن را يك تحول مهم و انقلاب پر ارج در حيات آدميان تلقى مى كردند. در ادوار گذشته ، بعضى از اقوام ، فرارسيدن ايام بلوغ را با انجام مراسم و تشريفات خاصى اعلام مى نمودند.

«شروع به زندگانى اجتماعى چيزى است كه در همه ادوار، موضوعى جدى تشخيص داده شده و غالبا با تشريفاتى تواءم بوده است . در نزد اقوام بدوى ، براى شروع دوره تكليفم ، جشن هاى مذهبى برقرار مى گشت و اين علامت آن بود كه جوان ، گذشته از اين كه مى تواند توليد مثل كند و در ازدياد نوع بكوشد، از زندگى خانوادگى قدم فراتر نهاده ، وارد زندگى فعال براى همكارى با قبيله خود شده است .

# رسوم وحشيانه

اعمال عجيب و رسوم وحشيانه اى كه لوى بروهل درباره آن ها تحقيقات كرده و به فرانسويان شناسانده است ، براى به عمل مى آمدند كه جوان را به معتقدات و سنين ايل و طايفه وى اين آشنا سازند. با اين كارها، جوان را براى زحمات جنگى آماده مى ساختند. وى مى بايست بدون آن كه از خود تاءثر نشان دهد، كندن يك دندان يا خال كوبى بدن را تحمل نمايد. دختر جوان نيز مجبور بود وظايف اجتماعى جنسى خود را انجام دهد. مثلا مى بايست روزها در سكوت و انزوا، و يا در حمام هاى خاص تنظيف ، روزه بگيرد تا وظايف آتيه وى ، از لحاظ مادرى و زندگى زناشويى به وى خاطر نشان گردد.

«در تمدن هاى عهد عتيق نيز تشريفاتى وجود داشت . در آتن اين تشريفات در حدود هيجده سالگى به عمل مى آمد و در رم هنگامى انجام مى گرفت كه جوان جامه كودكى را از تن درآورده و به لباس و جبه اشخاص بزرگ ملبس مى گشت . در دوران ملوك الطوايفى ، نجيب زادگان كه به خدمت شاهزادگان گماشته مى شدند، از چهارده سالگى موظف بودند سپر برداشته و همراه آقاى خود به جنگ بروند.»(٤)

«اگر موضوع جوانان يك مسئله دائمى و مربوط به تمام ادوار است ، در اوضاع و احوال خطرناك فعلى دنيا، مسئله مهم و عمده روز است . مدت هاى مديد، همه از كيفيات دوران بلوغ جاهل بودند. بالعكس ، امروز، همان طور كه اكتشاف يك قاره جديد توجه عده زيادى را به طرف آن جلب مى كند، مسئله بلوغ نيز توجه عده روزافزونى را جلب كرده است .

سياسيون به جوانان اتكا مى كنند، رمان نويسان شخصيت هاى خود را از بين آنان انتخاب مى نمايند، روزنامه نويسان از ايشان ستايش مى كنند و حتى تملق مى گويند و خلاصه در اطراف آنها محيط اسرارآميزى به وجود آورده اند.»(٦)»

على عليه‌السلام فرموده : دو چيز است كه قدر و قيمتشان را نمى شناسد، مگر كسى كه آن دو را از دست داده باشد. يكى جوانى و ديگرى تندرستى و عافيت است .

# نعمت مجهول

در اين حديث ، على عليه‌السلام ، نعمت جوانى را در رديف بزرگ ترين نعمت هاى الهى ، يعنى صحت و سلامت ، آورده است و به اندازه اى آن را مجهول القدر دانسته ، كه مى فرمايد تنها در موقع فقدان جوانى مى توان به ارزش آن پى برد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به پيرى خاك بازيگاه طفلان مى كنم بر سر |  | كه شايد بشنوم زان خاك بوى نوجوانى را |

«قال رسول الله عليه و آله : ان العبد لاتزول قدماه يوم القيمة حتى يساءل عن عمره فيما افناه و عن شبابه فيما ابلاه .(٨)»

# چهار اندرز

امام صادق عليه‌السلام فرموده : از مواعظ لقمان حكيم به فرزند خود اين بود كه فرزند من ، بدان فردا، كه در پيشگاه الهى براى حساب حاضر مى شوى ، درباره چهار چيز از تو مى پرسند: جوانى ات را در چه راه تمام كردى ؟ عمرت را در چه كافر فانى نمودى ؟ ثروتت را چگونه به دست آوردى ؟ و آن را چه راه صرف كردى ؟

# جوان و دنياى كنونى

در دنياى كنونى ، موضوع جوانان و ارزش و اهميت آنان ، زبانزد تمام ملل و اقوام بشرى شده و همه جا صحبت از نسل جوان است . محققين دانشمند درباره اين امر مهم از جهات مختلف علمى بحث ها كرده اند. نويسندگان و گويندگان توانا درباره آن كتاب ها نوشته و سخنرانى ها نموده اند، و خلاصه ، اين مطلب بزرگ و قابل ملاحظه ، توجه عموم جهانيان را به خود معطوف نموده و پيوسته دامنه آن توسعه مى يابد.

در اين ميان ، كسانى دچار تندروى و افراط شده و جوانان را از اندازه واقعى كه شايسته آنهاست بالاتر برده اند و بعضى دچار كندروى و تفريط شده و جوانان را، به علت خامى و نداشتن تجربه هاى علمى و عملى ، از حد واقعى خويش تنزل داده اند و كسانى ، با توجه به جهات كمال و نقض ‍ جوانان ، راه اعتدال را پيموده اند.

موريس دبس مى گويد:

«قبل از جنگ ٤٥ ١٩٣٩، من از اين عقيده پشتيبانى كرده بودم كه جوانى يكى از ارزش هاى ذى قيمت بشرى است و ما بايد درس هاى سودبخش و مفيدى از اين مكتب بگيريم . حوادث بعدى ايمان مرا براى اين موضوع ثابت تر نمودند. اما بايد توجه داشت كه جوانى ، تنها ارزش ممكن نيست . امروزه برخى در راه تمجيد شور و حرارت جوانان تازه كار، به راه اغراق مى روند و به نظر ايشان ، شور و حرارت جوانان ، غايت كمال را مى رساند و كمال مطلوب آن است كه ما بتوانيم حداكثر استفاده را از اين نيرو به دست آوريم .

# زشت و زيباى جوانى

اين فكر، يك انحراف طبيعى و خطرناك است . طبيعى است از اين لحاظ كه هر كس در احوال جوانان مطالعه كند، تصديق مى نمايد كه به خصوص ، دوران شور و هيجان جوانى ، بهترين ادوار زندگى است و صفات اين سنين ، به خصوص نمونه صلاح و كمال مى باشد. خطرناك است از اين لحاظ كه نبايد مشاهده كيفيات عالى اين دوران ، ما را از نقايص آن غافل نمايد. زيرا ميل و علاقه ايشان به سوى امور مطلق ، خود امر مطلقى نيست . گذشته از آن ، اگر بخواهيم افراط كرده و اعمال جوانان را معجزه بناميم ، ديرى نخواهد پاييد كه روح خودبينى و پرادعايى و غرور احمقانه و وقاحت در ايشان پيدا مى شود. قدرت عمل و خود عمل را به يكديگر مخلوط ننماييم .

فراموش نكنيم كه جوانى ، خود يكى از ارزش هاى زندگى است و بايد مانند همه ارزش ها، رعايت سلسله مراتب را كرده و از ارزش هاى عالى تر اطاعت و تبعيت نمايد. شجاعت ، تقوا محسوب نمى شود، مگر در مقام دفاع از يك ارزش عالى تر، و آن دفاع از خطرى است كه زندگانى را تهديد مى كند. در غير اين صورت ، شجاعت تغيير شكل داده ، به شدت تبديل مى گردد. بنابراين ، بلوغ از نظر خود، جز بلوغ زيست شناسى و بلوغ روان شناسى ارزش ديگرى ندارد و اين جز يك حلقه كوچك از زنجير زندگى نيست . ارزش هنگامى پيدا مى شود كه از اين مقام تجاوز نماييم .

درست است كه جوانى به زودى مى گذرد و چشم هايى كه به مشاهده زيبايى حريص بوده اند، از ملاحظه اين كه گل ها پژمرده مى شوند اندوهناك مى گردند. علت آن است كه آنان از علت غايى وجود گل ، يعنى ميوه غافل بوده اند.

فراموش كردن يا انكار كردن ارزش بلوغ ، موجب زوال مى باشد. تاءسف خوردن بر اين دوره ، ضعف محسوب مى شود. پرستيدن آن اشتباه است . آن چه بايد كرد آن است كه از بهترين كيفيات آن ، مانند يك نيروى محرك ، يك مثال زنده ، يك برنامه عملى ، استفاده نماييم .»(١٠)

او در جنگ بدر در ركاب پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و در جنگ احد نيز حضور داشت و پرچم مخصوص پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست او بود و در همان جنگ به درجه شهادت نايل شد. پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مدتى مردم را در خفا به اسلام دعوت نمود. پس از آن كه عده قابل ملاحظه اى از زن و مرد به آن حضرت گرويدند، به امر الهى ، دعوت خود را آشكار كرد. از آن موقع ، علنا در مجامع عمومى مكه تلاوت قرآن مى نمود و برنامه هاى اسلام را با مردم به ميان مى گذارد.

مسافرينى كه در طول ايام سال براى عبادت و زيارت ، از اطراف به مكه مى آمدند، اغلب در مجالس عمومى آن حضرت شركت مى كردند و به سخنان حكيمانه اش گوش فرا مى دادند. پس از مراجعت ، آن چه را كه از پيغمبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و روش مسلمين ديده و شنيده بودند، براى ساير مردم بيان مى كردند. رفته رفته ، گفتار پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در سراسر جزيرة العرب ، به خصوص ‍ در شهر مدينه پخش شد و كم و بيش ، مردم ، از اساس اسلام و برنامه هاى آن آيين مقدس آگاه شدند. در نتيجه ، دين اسلام در گوشه و كنار طرفدارانى پيدا كرد و كسانى قبل از درك محضر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به تعاليم آن حضرت متمايل شدند.

روزى دو نفر از محترمين مدينه ، از قبيله خزرج ، به نام اسعد بن زراره و ذكوان بن عبد قيس به مكه آمدند و در شرايط بسيار مشكل و ناراحت كننده اى به محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شدند. آنان پس از استماع بيانات كوتاه و نافذ آن حضرت ، صريحا اسلام آوردند و اعتقاد قلبى خود را اعلام كردند.

«ثم قالا يا رسول الله ابعث معنا رجلا يعلمنا القرآن و يدعو الناس الى امرك .» سپس از حضرت درخواست نمودند كسى را به نمايندگى خود با آنها به مدينه بفرستد كه قرآن را به مردم بياموزد و آنان را به آيين اسلام دعوت نمايد.

در آن روزگار، مدينه يكى از مهم ترين شهرهاى جزيرة العرب بود و دو قبيله بزرگ و معروف ، به نام اوس و خزرج در آن زندگى مى كردند كه بدبختانه نسبت به يكديگر كينه و دشمنى داشتند و ساليان دراز با هم در جنگ و ستيز بودند.

اكنون براى پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عموم مسلمين كه در شرايط سخت و ناگوارى زندگى مى كنند، فرصت مهمى پيش آمده است . زيرا دو مرد نامى و دو شخصيت بارز مدينه درخواست دارند كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماينده اى به مدينه بفرستد كه علنا مردم آن شهر را به آيين اسلام دعوت نمايد.

پيشواى اسلام و پيروان آن حضرت مى دانند كه اگر از اين فرصت گران بها به خوبى استفاده شود، اگر نماينده پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بتواند با روش صحيح و عالمانه ، دين اسلام را به مردم مدينه معرفى نمايد، به طورى كه آنان اسلام را بپذيرند و به تعاليم قرآن شريف ايمان بياورند، موفقيت بسيار عظيم و درخشانى نصيب مسلمين خواهد شد. زيرا در مقابل محيط محدود و پرخفقان مكه و در برابر فشارهاى جانكاه و طاقت فرساى مشركين ، مهم ترين پايگاه را براى تبليغ و مبارزه به دست خواهند آورد و در كمال آزادى و صراحت ، با همكارى مردم مدينه ، به نشر معارف اسلام و برهم ريختن اساس شرك و ستمكارى موفق خواهند شد.

اولين بار است كه شهر بزرگ و پر اختلاف مدينه ، از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درخواست نماينده كرده است . اولين بار است كه پيشواى اسلام تصميم گرفته است به خارج از مكه نماينده رسمى بفرستد. بدون ترديد، كسى كه براى آن نمايندگى معين مى گردد و براى انجام چنين ماءموريت خطيرى برگزيده مى شود، بايد از هر جهت شايسته و لايق باشد تا بتواند از طرفى به اختلافات خونى اوس و خزرج خاتمه دهد و محيط مهر و محبتى به وجود آورد، و از طرف ديگر، مرام مقدس اسلام را طورى نشر و تبليغ نمايد كه در دلهاى مردم اثر كند و صميمانه به آن مؤ من و معتقد شوند.

پيشواى اسلام ، از ميان همه مسلمانان سالخورده جوان و از بين تمام اصحاب و ياران ، مصعب بن عمير جوان را به نمايندگى خود برگزيد و او را براى انجام آن ماءموريت مهم به مدينه فرستاد.

«فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لمصعب بن عمير و كان فتى حدثا... و امره رسول الله بالخروج مع الاسعد و كان تعلم من القرآن كثيرا.(١٢)»

مصعب بن عمير اول كسى است كه در مدينه اقامه جمعه و جماعت كرد و به دست او اسيد بن خضير و سعدبن معاذ قبول اسلام كردند و اين پيروزى هاى درخشان در اسلام براى افتخار و بزرگى او كافى است .

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى دانست در شهر مدينه مردان سالخورده و شخصيت هاى وزين و مسن بسيارند و براى آنان پذيرفتن او امر يك جوان بسى دشوار است . پيشواى اسلام مى توانست از بين اصحاب خود، مرد سالخورده اى را به نمايندگى خويش برگزيند و به مدينه بفرستد، يا آن كه چند نفر را با هم ، به اسم يك هيئت نمايندگى انتخاب و آن ماءموريت را به آنان محول فرمايد، ولى از اين كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تنها مصعب بن عمير جوان را براى اين ماءموريت برگزيد و او را به نمايندگى به شهر مدينه ، كه آن روز براى آن حضرت به منزله يك كشور بيگانه بود فرستاد، مى توان نتيجه گرفت كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواهد عملا به پيروان خود بفهماند كه در مكتب اسلام ، شرط اساسى عهده دار شدن مشاغل بزرگ مملكت ، صلاحيت و شايستگى است ، نه تعداد سنين زندگى . اگر در نسل جوان مملكت افراد لايقى باشند، لازم است از وجودشان استفاده كرد و كارهاى مهم كشور را به آنان محول نمود.

# جوانان لايق

دوم . شهر مقدس مكه ، مركز جزيرة العرب و مورد توجه و احترام عموم قبايل و عشار بود. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، كه خود در مكه متولد شده و همان جا به افتخار نبوت نايل آمده بود، به آن شهر علاقه بسيار داشت ، ولى سختگيرى و فشار مشركين آن چنان زندگى را بر آن حضرت و يارانش غيرقابل تحمل كرده بود كه ناگزير شد مكه را ترك گويد و از سرزمين محبوب خويش دل برگيرد و به مدينه مهاجرت نمايد.

فعاليت مؤ ثر و تبليغات نافذ مصعب بن عمير، قبلا زمينه را براى ورود پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهيا كرده بود و مردم مدينه با آغوش باز آماده پذيرايى پيشواى اسلام و پيروان آن حضرت بودند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه آمد و مسلمين مكه نيز تدريجا وارد آن شهر شدند. رفته رفته اسلام در مدينه قوت گرفت و مسلمين مكه و مدينه ، كه آن روز به نام مهاجر و انصار خوانده مى شدند، متشكل گرديدند و در كمال خلوص و صميميت ، به رهبرى پيشواى خود، فعاليت هاى اساسى و همگانى خويش ‍ را براى بسط اسلام و پيشرفت مسلمين آغاز نمودند.

بزرگ ترين آرزويى كه آن روز مسلمين در دل داشتند اين بود كه مكه را فتح كنند و كعبه مقدس را از يد مشركين خارج ، و از لوث وجود بت هاى گوناگون تطهير نمايند، زيرا مى دانستند با فتح مكه ، يعنى مركز جزيرة العرب ، راه پيشرفت اسلام از هر جهت هموار خواهد شد، و تعاليم آسمانى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه جا با سرعت پيشرفت خواهد كرد.

# فتح مكه

به خواست خداوند، اين آرزوى بزرگ جامه عمل پوشيد و پيشواى عالى قدر اسلام ، با سربازان سلحشور و با ايمان خود، مشركين را غافلگير كردند و بدون احتياج به زد و خوردهاى خونين ، به مكه قدم گذاردند. بت ها را شكستند و آن لكه هاى ننگ را نابود كردند. حرم خدا از پليدى شرك پاك شد، و بانگ الله اكبر، از بام كعبه مقدس ، به تمام شهر طنين انداخت .

پس از فتح مكه طولى نكشيد كه جنگ حنين پيش آمد. ناچار بايد رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سربازانش از مكه خارج شوند و به جبهه جنگ بروند. لازم بود براى تنظيم امور ادارى آن شهر، كه به تازگى از يد مشركين خارج شده ، فرماندار لايق و مدبرى تعيين شود كه در كمال شايستگى به كارهاى مردم رسيدگى كند و به علاوه ، از بى نظمى هايى كه ممكن است دشمنان به وجود آورند، جلوگيرى نمايند.

پيشواى اسلام ، از بين تمام مسلمين ، جوان بيست و يكساله اى را به نام عتاب بن اسيد، براى اشغال آن مقام بزرگ برگزيد و به نام وى فرمان صادر كرد.

«و ولى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عتاب بن اسيد و عمره احدى و عشرون سنة امر مكة ، و امره ان يصلى بالناس و هو اول امير صلى بمكة بعد الفتح جماعة .(١٤)»

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عتاب بن اسيد، فرماندار برگزيده خود فرمود: آيا مى دانى تو را به چه مقامى گمارده و بر چه قومى فرمانروا كرده ام ؟ تو را حاكم و امير اهل حرم خدا و ساكنين مكه معظمه نموده ام . اگر بين مسلمين كسى را از تو شايسته تر مى شناختم ، حتما اين مقام را به وى محول مى كردم . عتاب بن اسيد روزى كه از طرف پيشواى بزرگ اسلام به مقام فرماندارى مكه برگزيده شد، سنش در حدود بيست و يكسال بود.

انتساب آن جوان به چنين مقام بزرگى ، باعث رنجش خاطر و آزردگى شديد رجال عرب و بزرگان مكه شد. زبان به شكايت و اعتراض گشودند، و گفتند رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دوست دارد كه ما همواره حقير و پست باشيم ، به همين جهت جوان نورسى را بر مشايخ عرب و بزرگان حرم ، امير و فرمانروا كرده است .

سخنان گله آميز مردم به سمع مبارك آن حضرت رسيد، نامه مفصلى خطاب به مردم مكه نوشت و در كمال صراحت ، مراتب شايستگى و لياقت عتاب بن اسيد را خاطر نشان فرمود و تاءكيد كرد كه تمام مردم مؤ ظف اند از او امر وى اطاعت نمايند و دستورهاى او را به كار بندند. در پايان نامه ، با جمله كوتاهى ، اعتراض نابه جاى مردم را جواب داد:

«و لايحتج منكم فى مخالفته بصغر سنه فليس الاكبر هو الافضل ، بل الاءفضل هوالاكبر.(١٦)»

# فرماندهى سپاه

بدون ترديد فرماندهى چنين سپاه عظيمى فوق العاده مهم و شايان ملاحظه است و حتما بايد لايق ترين افسران ، از طرف پيشواى اسلام ، براى آن مقام خطير برگزيده شود. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اسامة بن زيد را طلبيد و پرچم فرماندهى را با دست خود براى او بست و امارت لشگر را به وى محول فرمود.

«واستعمله النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هو ابن ثمانى عشر سنة .(١٨)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شنيدن سخنان طعن آميز بعضى از افسران ، به سختى خشمگين شد. منبر رفت . پس از حمد و ثناى خداوند فرمود:

- مردم ! اين چه سخنى است كه درباره فرماندهى اسامه از بعضى از شما به من رسيده است ؟ طعنه هاى امروز شما تازگى ندارد. چند سال قبل كه زيدبن حارثه ، پدر اسامه ، را به فرماندهى لشكر، در جنگ موته تعيين كردم ، زبان به طعن و ملامت گشوديد. به خداوند بزرگ قسم ياد مى كنم كه ديروز زيدبن حارثه براى امارت لشكر شايسته بود و امروز نيز فرزندش اسامه شايستگى دارد. بايد همه شما از وى اطاعت نماييد.

پافشارى و اصرار پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پشتيبانى از جوانان لايق و تثبيت مقام آنان ، اثرى عميق در افكار عموم مسلمين گذارد. آنان كه درباره نسل جوان به غلط فكر مى كردند، رفته رفته به خطاى خود پى بردن و تعصب هاى جاهلانه را از صفحه خاطر زدودند.

ابو ايوب يكى از انصار محترم و از صحابه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است . او همواره نسبت به آيين مقدس اسلام وفادار بوده و در طول ايام زندگى خود در چند جبهه جنگ شركت كرد و دوش به دوش سربازان مسلمين فداكارى نمود.

«و لم يتخلف عن الجهاد الا عاما واحدا فانه استعمل على الجيش رجل شاب فقعد ذلك العام فجعل بعد ذلك يتلهف و يقول و ما على من استعمل على . ۱ جوان از نظر عقل و احساسات

# جمال جوانى

قال الله العظيم فى كتابه : ...( قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّـهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ) (٢١)

# دو صفت مطبوع

در ايام بلوغ به طور طبيعى دو صفت مطبوع و جذاب در جوانان نورس بروز مى كند: يكى شكفته شدن غريزه جنسى و ديگرى طراوت و زيبايى ايام شباب . گرچه تمايل جنسى خود به تنهايى عامل بسيار مؤ ثرى براى جلب جنس مخالف و حفظ نسل بشر است ، ولى خداوند اين تمايل آتشين را با زيبايى و جمال دختران و پسران آراسته و از اين راه رغبت آميزش را در آنان سوزان تر كرده و ميل پيوستگى آن را به يكديگر تشديد نموده است .

# زيبايى حيوانات

جمال و زيبايى دوران بلوغ مخصوص نوع بشر نيست ، بلكه خداوند در نظام آفرينش ، بسيارى از حيوانات را نيز از اين مزيت برخوردار فرموده و غريزه شهوتشان را با زيبايى اندام آرايش كرده و بدين وسيله از جاذبه جنسى آنها كه حافظ صورت نوعيه است ، حمايت بيشترى فرموده است .

«اين مطلب غير قابل انكار است كه در خاتمه دوران بلوغ ، در غالب انواع حيوانات ، يك نوع شكفتگى بدنى ديده مى شود، و به خصوص در نزد طيور، به وسيله آوازها و رنگ شديد پر و بالها آشكار مى گردد.»(٢٣)

«يك بومى استراليايى ، درست مانند مهروياتن پاريسى ، همشيه همراه خود مقدارى رنگ هاى زرد و سرخ و سفيد دارد تا گاه به گاه در زيبايى خود دستكارى كند. هر وقت سرخاب و سفيداب وى در شرف تمام شدن باشد، به مسافرت هاى خطرناك و دور و دراز مى پردازد تا زاد و توشه جديدى به چنگ آورد. در روزهاى عادى ، اين مرد بومى به آن قناعت مى كند كه لكه هاى رنگى بر دو گونه و دو شانه و سينه خود بگذارد، ولى در جشن ها، اگر از سر تا قدم خود را رنگين نكند، احساسى به او دست مى دهد كه شبيه است به احساس مردمان برهنه در نزد ما.»(٢٥)

زيبايى ممكن است در طبيعت و يا آثار هنرى كه از دست انسان بيرون مى آيد، وجود داشته باشد، ولى براى آن كه شخص ، زيبايى را دوست داشته باشد و يا آن كه زيبايى طبيعى را تشخيص دهد، بايد قبلا، كم و بيش ‍ خود را مستعد كرده و به عبارت ديگر، پرورش يافته باشد. شناسايى عالم خارجى عبارت از بازشناسى است ، اين است كه گفته اند چهره و سيماى هر شيئى به نسبت درجه فرهنگ اشخاص فرق مى كند.»(٢٧)

# اسلام و پرورش حسن زيبايى

آيين مقدس اسلام ، كه برنامه جامع سعادت و كاميابى بشر است ، به موضوع جمال و زيبايى توجه مخصوصى دارد. اسلام ، در ضمن پرورش كليه تمايلات فطرى بشر، عاطفه جمال دوستى مردم را نيز مورد حمايت و تربيت قرار داده و استفاده از زيبايى هاى طبيعى و مصنوعى را به پيروان خود اكيدا توصيه كرده است . اسلام با حمايت از زيبايى و جمال ، يكى از خواهش هاى طبيعى مردم را ارضا نموده است . به علاوه ، از اين راه عاطفه جمال دوستى و زيباپسندى را كه نشانه تكامل احساسات و رشد عواطف لطيف آدمى است ، در امت خود بيدار كرده و به راه هاى صحيح و بى خطر هدايت نموده است .

# زيبايى آسمان

اسلام از زيبايى آسمان و ستارگان ، از زيبايى موجودات روى زمين ، از جمال طبيعى و مصنوعى بشر سخن گفته و در آيات و روايات بسيارى به موضوع جمال و تجمل تكيه كرده است . براى نمونه ، بعضى از آنها در اين جا نقل مى شود:

( وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ).(٢٩)»

آسمان دنيا را با فروغ ستارگان زينت داده ايم و چشم انداز بينندگان زيباپسند را چراغان كرده ايم .

# فروغ ستارگان

(أَفَلَمْ يَنظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ).(٣١)»

موجودات ارضى را زينت و جمال زمين قرار داديم .

زيبايى هاى زمين اشجار سرسبز و خرم ، گل هاى زيبا و رنگارنگ ، امواج پرچين و شكن درياها، پرندگان خوش آواز و زيبا و خلاصه همه موجوداتى كه با لطف و جمال خودنمايى مى كنند، مايه زيبايى و زينت كره زمين هستند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در محيطى مبعوث شد كه مردم فاقد علم و فرهنگ بودند و افكارشان در سطح بسيار پستى قرار داشت . آنان ، مانند ساير اقوام عقب افتاده ، كم و بيش جمال موجودات را درك مى كردند، ولى احساسات ناشكفته و عواطف پرورش نايافته آنها هرگز قادر نبود زيبايى هاى لطيف كيهان را كه مردم حساس و فهميده درك مى كنند، بفهمند، و جلوه جمال موجودات قشنگ طبيعت را آن طورى كه هست تشخيص دهند.

عرب قبل از سلام با عواطف خفته و احساسات خمود خويش نمى فهميد كه ستارگان ريز و درشت ، مانند مرواريدهاى درخشان ، سينه آسمان را زينت داده ، يا درختان خرم و گل هاى الوان ، كره زمين را آرايش كرده است . اين درس عاطفى را قرآن شريف به مردم داد و از اين راه احساسات خفته آنان را بيدار كرد و عاطفه زيباپسندى را در ضميرشان پرورش داد.

# جمال طبيعى انسان

موضوع زيبايى و جمال طبيعى انسان نيز يكى از مسائلى است كه در روايات مذهبى مورد كمال توجه قرار گرفته و اولياى گرامى اسلام درباره ارزش آن سخن گفته اند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: عليكم بالوجوه الملاح و الحدق السود.» (٣٣)»

على عليه‌السلام فرموده : روى زيباى مردم با ايمان ، عنايت نيكوى خداوند است به آنان .

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: اطلبوا لخير عند حسان الوجوه .(٣٥)»

و نيز فرموده است بهترين زنان امت من كسانى هستند كه صورتشان زيباتر و صداقشان كمتر باشد.

# زيبايى و محبوبيت

زيبايى رخسار و صورت قشنگ يكى از عوامل محبوبيت اجتماعى ، و رمز نفوذ در ديگران است . زيبارويان با نيروى جذاب جمال ، همه جا نزد مردم عزيز و دلپذيرند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاهد آن جا كه رود عزت و حرمت بيند |  | ور برانند ز خدمت پدر و مادر و خويش |
| پر طاووس در اوراق مصاحف ديدم |  | گفتم اين منزلت از قدر تو مى بينم بيش |
| گفت خاموش كه هر كس كه جمالى دارد |  | هر كجا پاى نهد دست نيارندش پيش |

صورت زيبا و چهره جذاب يوسف صديق ، يكى از امتيازات آن پيغمبر محبوب بود. پيشواى عالى قدر اسلام ، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، علاوه بر زيبايى رخسار، گيرندگى و ملاحت مخصوصى داشت كه بيننده را مجذوب مى كرد و تا اعماق جان مردم نفوذ مى نمود.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كان يوسف احسن ولكنى املح .(٣٧)»

روزى على عليه‌السلام به محضر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفياب شد. قيافه جذاب و صورت زيبايش به قدرى جلوه داشت كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چنين پنداشتم كه ماه شب چهارده به من نزديك شده است .

# زينت و خودآرايى

زيبايى هاى مصنوعى و تجمل و خودآرايى نيز مانند جمال طبيعى مورد عنايت مخصوص قرآن شريف و روايات مذهبى است ، و اولياى گرامى اسلامى ، استفاده از آن را به پيروان خود اكيدا توصيه نموده اند.

جامه زيبا پوشيدن ، مسواك كردن ، به موى شانه و روغن زدن ، معطر بودن ، و خلاصه خود را آراستن در حال عبادت و در مواقع معاشرت با مردم ، در مسجد يا در محيط خانواده ، از مستحبات مؤ كد و جزء برنامه روزانه مسلمين است .

( قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّـهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ.)

لباس هاى زيبايى را كه خداوند براى بندگان خود پديد آورده ، چه كسى بر مردم حرام نموده است ؟

( يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ).(٣٩)

حضرت مجتبى عليه‌السلام بهترين جامه هاى خود را در موقع نماز در بر مى كرد. كسانى از آن حضرت سبب اين كار را پرسش كردند. در جواب فرمود: خداوند جميل است و جمال و زيبايى را دوست دارد. به اين جهت ، خود را در پيشگاه الهى زينت مى كنم . خداوند امر فرموده كه با زينت هاى خود در مساجد حاضر شويد.

«قال الصادق عليه‌السلام : ان الله يحب الجمال والتجمل .(٤١)»

فرمود: عايشه ، خداوند دوست دارد كه وقتى مسلمانى براى ديدار برادرش ‍ مى رود، خود را بسازد و خويشتن را براى ملاقات او بيارايد.

از اين چند آيه و حديث چنين برمى آيد كه اولياى اسلام به پرورش حس ‍ زيبايى و بيدار كردن عاطفه جمال دوستى مردم ، علاقه كامل داشتند. ضمنا اين نكته استفاده مى شود كه تزيين و تجمل در نظر اسلام ، نه تنها يك كار پسنديده اجتماعى است ، بلكه اين عمل محبوب خداوند و داراى ارزش ‍ عبادت است . پيروان اسلام مى توانند با به كار بستن اين دستور موجبات خشنودى خداوند بزرگ را فراهم آورند.

# زيبايى جوانى

جمال دلپذير و جذاب دوران جوانى ، يكى از زيبايى هاى طبيعى بشر است كه در ايام شباب با فروغ خيره كننده خود جلوه مى كند، و تنها نسل جوان از آن زيبايى برخوردار است . شور و هيجان ، عشق و اميد، وجد و نشاط، طراوت و لطافت ، تناسب اندام ، صورت شكفته ، موهاى زيبا و صفات ديگرى نظاير اينها، همه و همه از شاخ و بالهاى زيبايى دوران جوانى است .

كليه ملل پيشرفته و تمام اقوام عقب مانده ، قوت و نيروى جوانى را درك مى كنند. همه مى فهمند كه جوانان از سالخوردگان و پيران قوى ترند، ولى درك جمال جوانى براى همه مردم ميسر نيست ، زيرا تشخيص زيبايى هاى رقيق و نازك كارى هاى طبيعت ، تنها در پرتو عواطف شكفته و احساسات پرورش يافته قابل درك است .

مللى كه از علم و فرهنگ بهره ندارند، قومى كه از تربيت صحيح برخوردار نبوده و حس جمال دوستى در ضميرشان شكفته نشده است ، از درك ظرايف طبيعت عاجزند. آنان نمى توانند جمال جوانى را آن طور كه هست درك كنند و زيبايى هاى رقيق ايام شباب را به خوبى تشخيص دهند.

اگر دنياى متمدن امروز، به جنبه شاعرانه جوانى و زيبايى هاى پرفروغ آن متوجه شده است ، اگر دانشمندان بشر درباره جمال جوانى سخن مى گويند و نويسندگان با ذوق ، پيرامون زيبايى نسل جوان قلم فرسايى مى كنند، و خلاصه اگر جهان متمدن كنونى ، نسل جوان را با ديده احساسات و جمال دوستى مى نگرد، از اين جهت است كه تمدن جديد تحول عظيمى در ذوق و عواطف بشر به وجود آورده و پيشرفت فرهنگ و دانش ، منشاء انقلاب عميقى در بيدارى درك هاى عاطفى و تشخيص زيبايى ها شده است .

ناگفته نماند كه هم زمان با فرارسيدن ايام شباب و آشكار شدن زيبايى هاى جوانى ، تمايل زينت كردن و خودآرايى نيز به طور طبيعى در ضمير جوانان بيدار مى شود، و آنان را شيفته آرايش و خودسازى مى كند. به عبارت ديگر، در ايام شباب ، جمال و زيبايى طبيعى با خودآرايى و تجمل مصنوعى هم آهنگ مى شوند. از يك طرف عوامل بلوغ ، خود به خود به جوانان طراوت و جمال طبيعى مى بخشد و آنان را زيبا و دلپذير مى كند، و از طرف ديگر، در باطن آنها، عشق ، تزيين و خودآرايى ايجاد مى نمايد و به تجمل و جلوه گرى علاقه مندشان مى كند.

# ميل جوان به خودآرايى

«جوانان ، به اصطلاح رودن ، پيشقدمان زيبايى هستند، و ارزش هاى مربوط به جمال پسندى را در مرحله اول اهميت قرار مى دهند. عشق به جمال ، در نزد بعضى از دختران جوان منجر به يك نوع بت پرستى براى بدن و هنر مى گردد.

# ارتباط تجمل با غريزه جنسى

ترديدى نيست كه علاقه مندى و مرجح داشتن هر آن چه زيباست ، با توسعه بدن از لحاظ زيست شناسى و به خصوص با جهش غريزه جنسى ارتباط كامل دارد. ذوق جواهرات و آرايش ها و هر آن چه ممكن است نظر اشخاص را با لطف و علاقه مندى به سوى شخص جلب كند، در حقيقت چيزى جز تكميل عمل طبيعت نيست كه در اواخر دوران بلوغ ، به رنگ بدن ، به نگاه ، به شكل اعضاى دختران جوان ، يك نوع زيبايى غير قابل مقايسه با سابق و در عين حال كم دوام مى دهد.

# احساس لذت زيبايى

سير در زيبايى و تماشاى جمال ، يكى از فعاليت هايى است كه جوانان به آن بسيار علاقه مند هستند. زيبايى در ايشان يك نوع لذتى ايجاد مى كند و هر قدر اين كيفيت لذت بردن از زيبايى بيشتر به يكى از صفات ايشان اتكا داشته باشد، شدت ادراك آن لذت ، بيشتر است .»(٤٣)

# ارضاى تمايل جمال

خواهش فطرى تجمل و خودآرايى در نسل جوان ، يكى از تمايلاتى است كه بايد تحت مراقبت كامل قرار گيرد و به طور عادلانه و دور از افراط و تفريط ارضا گردد. اسلام از راه پاكيزگى بدن ، مسواك كردن دندان ، معطر بودن ، رنگين كردن و روغن زدن مو، جامه قشنگ پوشيدن و كارهايى نظاير اين ها، حس خودآرايى جوانان را به راه صحيح و بى خطر هدايت نموده و برجلوه و جمال آنان افزوده است .

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اختضبوا فانه يزيد فى شبابكم و جمالكم .(٤٥)»

امام صادق عليه‌السلام فرموده : موقع روغن زدن موى سر، بگو: بارالها، از تو درخواست زيبايى و زينت دارم .

«عن الباقر عليه‌السلام : ان اميرالمؤ منين عليه‌السلام اتى البزازين فقال لرجل بعنى ثوبين فقال الرجل يا اميرالمؤ منين عندى حاجتك ، فلما عرفه مضى عنه فوقف على غلام فاءخذ ثوبين احدهما بثلثة دراهم والاخر بدرهمين فقال يا قنبر خذ الذى بثلثة ، فقال انت اولى به ، تصعد المنبر و تخطب الناس ، فقال و انت شاب و لك شره الشباب و انا استحيى من ربى ان اتفضل عليك ، سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول البسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تاءكلون .(٤٧)»

# زيبايى علم و اخلاق

على عليه‌السلام فرموده است : امتياز مرد به عقل او و جمال و زيبايى اش به مردانگى و فضايل اخلاقى اوست .

«و عنه عليه‌السلام : العلم جمال لايخفى و نسب لايجفى .(٤٩)»

امام عسكرى عليه‌السلام فرموده است : زيبايى صورت ، جمال ظاهرى انسان است و زيبايى عقل و فكر، جمال باطنى اوست .

در روايات اسلامى و همچنين در مضامين ادعيه وارده ، مكرر كلمه جمال درباره ذات مقدس حق به كار رفته و اولياى گرامى اسلام خداوند را با صفت جمال ياد كرده اند.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : قال اميرالمؤ منين (ع) ان الله جميل يحب الجمال ، و يحب ان يرى اثر النعمة على عبده .(٥١)

كسى كه سيماى جان خود را به زيور علم و اخلاق بيارايد، كسى كه ضمير خويش را به صفات جماليه و سجاياى انسانى مزين نمايد، او داراى جمال معنوى و زيبايى روحانى است . او با اين عمل توانسته است به خدا نزديك شود و خويشتن را محبوب خلق خدا نمايد.

علاوه بر جمال باطن ، خداوند جمال ظاهر مردم را نيز دوست دارد. خدا دوست دارد نعمت هايى را كه به مردم بخشيده و زيبايى هايى را كه به آنان عطا فرموده ، آشكارا مشاهده نمايد. آن كس كه اندام موزون و صورت زيبا دارد، خود را شكسته و نازيبا ننمايد. كسى كه داراى نعمت قوت و سلامت است ، خويشتن را مريض و ناتوان جلوه ندهد. كسى كه تمكن مالى دارد، لباس پستى كه مايه خوارى وى مى شود، نپوشد. خلاصه خداوند دوست دارد ظاهر و باطن مردم زيبا باشد. خدا دوست دارد كه جان مردم از زيور صفات جماليه زيبا گردد و جسم مردم از تجمل ظاهرى و نعمت هايى كه عطا فرموده ، جميل و زيبا باشد.

# ميل جوان به جمال روحانى

خوشبختانه ، در دوران شباب ، ميل به جمال روحانى و سجاياى اخلاقى ، خود به خود در باطن جوانان بيدار مى گردد و علاقه به زيبايى معنوى ، مانند عشق به خودآرايى و تجمل ظاهرى ، در ضميرشان شكفته مى شود. به عبارت ديگر، جوانان به طور طبيعى مايل به فتوت و جوانمردى هستند، و به فضايل اخلاقى و صفات ممتازه انسانى علاقه دارند. جوانان فطرتا شيفته راستگويى ، درستكارى ، وفاى به عهد، اداى امانت ، عزت نفس ، خدمت به مردم ، فداكارى و صفاتى نظاير اينها هستند و از دروغگويى ، نادرستى ، عهدشكنى و خيانت متنفرند، و از مشاهده رفتار و گرفتار نادرست ديگران برافروخته و خشمگين مى كردند.

# پرورش سجاياى اخلاقى

مربيان لايق بايد از اين سرمايه طبيعى استفاده كنند و خواهش فطرى سجاياى اخلاقى را در ضمير جوانان پرورش دهند. مربيان بايد ميل به خلقيات پاك انسانى را، كه مايه جمال روحانى و زيبايى معنوى است ، در نسل جوان تقويت نمايند و آنان را مردانى شايسته و لايق بار آورند.«ايده آل اخلاقى با ايده آل جمال پسندى جوان بستگى دارد. هر مربى و معلمى كه از نداى ارزشهاى اخلاقى غافل بماند و از اين قدرت استفاده نكند، مقصر و بدبخت است .

ارزش هاى اخلاقى جوانان ، با نوع ارزش هاى سنين كمال متفاوت اند. تعاون و همكارى ، به نظر آنان ، همچون فداكارى است . نيكى مفهوم ترحم را دارد. بردبارى كه در دوران جوانى بسيار مشكل است ، صورت يك جوانمردى قهرمانى را پيدا مى كند.

# صفاى باطن جوان

ارزش هاى ديگرى وجود دارد كه جوانان آنها را ترجيح دهند. مثلا شرافت ، كفايت و لياقت شخص ، دوستى و صميميت قاطع ، مانند قهرمانان افسانه اى شجاعت تا درجه اى كه به فداكارى در راه هدفى كه انسان دوست دارد منجر شود. تمام اين صفات ، جوان را براى شكفتگى كامل امكانات فردى آماده مى سازند.»(٥٣)»

امام عليه‌السلام فرمود: توجه تبليغى خود را به نسل جوان معطوف دار و نيروى خويش را در راه هدايت آنان به كارانداز، زيرا جوانان زودتر حق را پذيرند و سريع تر به هر خير و صلاحى مى گرايند.

# فضيلت خواهى جوان

در اين حديث ، امام صادق عليه‌السلام ، به صفاى باطن و فضيلت دوستى نسل جوان تصريح فرموده و به ابى جعفر احول ، كه مبلغ مذهبى و مربى مردم بوده ، يادآور شده است كه روح جوان خوبى ها را زودتر مى پذيرد، و به صفات انسانى سريع تر متصف مى شود. اين خود اشاره به اين مطلب است كه در ايام شباب ، خواهش جمال روحانى و ميل به فضايل اخلاقى در ضمير جوانان بيدار مى شود.

به شرحى كه در قرآن شريف و روايات اسلامى رسيده ، فرزندان يعقوب نسبت به حضرت يوسف ، برادر كوچك خود، ستم كردند و او را، به غلامى ، به كاروان مصر فروختند. پس از چند سال كه يوسف در مصر به سلطنت رسيد و برادران از اين موضوع آگاه شدند، از ستم خويش درباره يوسف پشيمان گذشتند و نزد يعقوب و يوسف زبان به عذرخواهى گشودند، در برابر يعقوب گفتند:

(قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴿[٩٧](http://tanzil.ir/#12:97)﴾قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيإِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).(٥٥)»

به حق قسم است كه خداوند تو را بر ما برترى داده و ما خطاكار بوده ايم .

يوسف در جواب فرمود: شما را بخشيدم . اكنون بر شما ملامتى نيست . خداوند نيز شما را ببخشد كه او از هر رحيمى مهربان تر است .

اسماعيل بن فضل هاشمى از امام صادق عليه‌السلام سئوال كرد:

- چرا حضرت يعقوب طلب عفو فرزندان را به تعويق انداخت ، ولى يوسف فورا برادران گناهكار خود را بخشيد و براى آمرزش آنان دعا كرد؟

«قال لان قلب الشاب ارق من قلب الشيخ ، و كان جناية ولد يعقوب على يوسف و جنايتهم على يعقوب انما كانت بجنايتهم على يوسف ، فبادر يوسف الى العفو عن حقه و اخر يعقوب العفو، لان عفوه انما كان عن حق غيره فاخرهم الى السحر ليلة الجمعة .(٥٧)

نتيجه بحث آن كه طراوت و شكفتگى هاى دوران جوانى ، خود يكى از مظاهر عالى جمال طبيعى است . فروغ دل پذير و جذاب دوران شباب ، به نسل جوان زيبايى و جمال مى بخشد و آنان را در نظر مردم عزيز و دلخواه جلوه مى دهد.

موقعى كه جوانان خود را مى آرايند و جمال طبيعى خويش را با تزيين و تجمل مى آميزند، وقتى كه موى و روى خود را آرايش مى كنند و جامه قشنگ مى پوشند، بر محبوبيتشان افزوده مى شود و بيشتر جذاب و دلپذير مى گردند. آرى ، جمال و زيبايى رمز محبوبيت و سر نفوذ در مردم است .

جمال كامل و زيبايى همه جانبه زمانى به دست مى آيد كه جوانان ، با وجود زيبايى طبيعى و تجمل ظاهرى ، واجد جمال معنوى و سجاياى اخلاقى باشند. چنين جوانانى محبوب واقعى و دلپذير عموم مردم اند و همه جا مورد تكريم و احترام خواهند بود.

# ارزش جمال روحانى

جمال باطنى و زيبايى روحانى ، در نظر جامعه بشر، به مراتب ارزنده تر از جمال طبيعى و تجمل ظاهرى است . به همين جهت ، يك جوان زيبا و خوش ظاهر كه واجد تمام مراتب جمال طبيعى و تجمل مصنوعى است ، اگر فاقد جمال معنوى باشد، اگر خائن و جنايتكار باشد، مردم به زيبايى ظاهرى اش اعتنا نمى كنند، و او را با ديده انزجار و تنفر مى نگرند و به علت ناپاكى و پليدى اش از خود مى رانند.

هدف بزرگ اولياى گرامى اسلام ، در پرورش نسل جوان اين است كه آنان را در بحبوحه جمال ظاهرى از زيبايى معنوى و جمال روحانى نيز برخوردار كنند و با سجاياى اخلاقى و صفات انسانى تربيتشان نمايند، تا در دوران شباب ، اساس سعادت تمام عمر در ضميرشان پى ريزى شود.

براى آن كه جوانان به ارزش جمال معنوى و فضايل روحانى بيشتر پى ببرند و اين حقيقت را بهتر درك نمايند، براى آن كه در دوران شباب موجبات خوشبختى ابدى خويش را فراهم آورند و خود را به زيور سجاياى اخلاقى بيارايند، مثل ساده اى مى آورم كه براى همه طبقات قابل درك باشد.

گل هاى گوناگون با رنگ هاى مختلف و جمال طبيعى خود، محبوب زيباپسندان و مورد علاقه مردم اند. گل فروشان آنها را از شاخه ها جدا مى كنند و از اقسام مختلفشان دسته گل مى سازند و نوارهاى رنگارنگ به آن مى پيچند و با اين كار بر زيبايى و جلوه گل مى افزايند. سپس دسته گل نوار بسته را در گلدان زيبايى قرار مى دهند و دوستداران جمال و زيبايى آن را با قيمت قابل ملاحظه اى مى خرند و در سالن پذيرايى يا روى ميز غذا مى گذارند، تا از جمال طبيعى گل و تجمل مصنوعى اش محظوظ و بهره مند گردند.

گلى كه بوى مطبوع يا نامطبوعى ندارد و تنها زيبا و جميل است ، به سبب جمال دلپذيرش ، مورد علاقه مردم است . جمال دوستان كه شيفته زيبايى هستند، آن را خريدارى مى كنند و از تماشاى جمال با طراوتش لذت مى برند.

گل زيبايى كه علاوه بر جمال طبيعى و تجمل ظاهرى داراى بوى مطبوع و عطر دلخواهى است . محبوبيت بيشترى دارد، و مردم رغبت و علاقه زيادترى نسبت به آن نشان مى دهند. زيرا از يك طرف روى زيبايش چشم را محظوظ مى كند و از طرف ديگر، بوى مطبوعش شامه را بهره مند مى سازد.

اگر گل زيبايى بوى نامطبوع و زننده داشته باشد، اگر استشمام هواى مجاور آن باعث سردرد و تهوع شود، هرگز عزيز و محبوب نخواهد شد. مردم از چنين كس راضى نمى شود آن گل بدبو را، هر قدر هم كه زيبا باشد، در سالن پذيرايى يا روى ميز غذاى خود قرار دهد و به قيمت تماشاى جمال آن ، سلامت و آسايش خود را به خطر اندازد.

جوانان در بوستان بشريت به منزله گل هاى نو شكفته و زيبايى هستند كه به علت طراوت و جمال طبيعى ، در نظر مردم جمال شناس ، عزيز و محبوب اند. تزيين و خودآرايى ، موهاى منظم و معطر، لباس هاى آراسته ، و خلاصه تجمل ظاهرى ، به منزله نوارهاى خوش رنگ و زيبايى است كه بر جلوه و جمال جوانان مى افزايد و آنان را بيشتر دلخواه و محبوب مى كند. صفات خوب و بد و خلقيات پسنديده و ناپسند براى جوانان ، به منزله بوهاى مطبوع و نامطبوع گل هاى مختلف است .

# جوانان با فضيلت

جوانى كه داراى سجاياى اخلاقى و صفات انسانى است ، جوانى كه پاكدل و با ايمان ، راستگو درستكار، خدمتگزار و فداكار، امين و خيرخواه ، و خلاصه داراى ملكات پسنديده است ، در جامعه محبوبيت بسيار دارد. او واجد زيبايى ظاهرى و جمال معنوى است و همواره مورد علاقه و احترام مردم خواهد بود. چنين جوانى ، مانند شاخه گل معطرى است كه علاوه بر طراوت و جمال طبيعى ، داراى بوى مطبوع و شامه نواز است . اين گل محبوب ، دست به دست مى گردد و مردم از ديدن روى زيبا و بوى مطبوع آن لذت مى برند و همواره در نگاهدارى اش مى كوشند و به آن ابراز علاقه مى كنند.

بعضى از جوانان اند كه فاقد صفات پسنديده و سجاياى انسانى هستند، ولى به صفات ناپسند و پليدى هاى اخلاقى هم آلوده نشده اند. اينان اگر خدمتى نمى كنند، خيانتى هم نمى نمايند. اگر خيرشان به مردم نمى رسد، شرى هم ندارند، اگر نمى توانند دو رنجيده خاطر را آشتى دهند، باعث تفتين و افساد هم نيستند. اگر از بينوايان دستگيرى نمى نمايند، به آنان آزار هم نمى رسانند. اگر يار مظلومان نيستند، به ستمگران هم كمك نمى كنند. اگر بازوى افتادگان را نمى گيرند، آنان را لگدكوب هم نمى نمايند. خلاصه ، اگر از فضايل انسانى محروم اند، به رذايل اخلاقى هم آلوده نشده اند.

اين گروه از جوانان نيز تا اندازه اى محبوب اجتماع اند، زيرا به مردم آسيبى نمى رسانند و جامعه از شر آنان در امان است . اينان مانند گل هاى زيبا و با طراوتى هستند كه اگر عطر مطبوعى ندارند، بوى بد و آزار دهنده اى هم ندارند كه باعث ناراحتى و ايذاى مردم گردند.

# جوانان آلوده

جوانى كه آلوده به صفات رذيله و فساد اخلاق است و مردم از رفتار و گفتار ناپسندش همواره و در عذاب اند، هر قدر زيبا و جميل باشد، و به هر اندازه موى و روى خود را بيارايد و جامه زيبا بپوشد، باز هم در مورد بدبينى و انزجار است و مردم از ديدن وى متنفرند. جمال جوانى و تجمل و خودآراى قادر نيست نقايص معنوى او را جبران نمايد و حسن ظاهر هرگز نمى تواند قبح باطنش را بپوشاند و از وى محبوبيتى نزد مردم ايجاد نمايد.

او مانند گل زيبايى است كه مردم از بوى بد و زننده اش دچار انقلاب و ناراحتى مى شوند. گل بدبو و آزاردهنده هر قدر زيبا باشد محبوب مردم نخواهد شد، و كسى حاضر نيست آن را در منزل خود نگاهدارى كند و در كنارش بنشيند.

# قبح خيانت

اگر جوان زيبا و خوشى لباسى مرتكب عمل جنايتى غيرانسانى شود و كودك بى گناهى را در كمال قساوت قلب و بى رحمى به قتل برساند، سيل خشم و تنفر جامعه به وى متوجه مى شود. مردم وقتى او را مى بينند يا عكسش را در روزنامه ها مشاهده مى كنند، نه تنها از ديدن روى زيبا و اندام موزون و لباس زيباى وى مسرور نمى شوند، بلكه برعكس به شدت ابراز انزجار مى كنند، و اگر دستشان برسد، آزارش مى نمايند. زيرا قبح جنايتكارى و فساد اخلاق به قدرى شديد است كه با وجود آن ، زيبايى طبيعى و حسن ظاهرى قدر و قيمتى نخواهد داشت .

براى آن كه جوانان به سجاياى اخلاقى متخلق شوند و از جمال روحانى برخوردار گردند، براى آن كه جوانان گرفتار فساد اخلاق نشوند و سرانجام مطرود جامعه نگردند، بايد خودشان و همچنين مربيانشان همواره متوجه وظايف خويش باشند.

# خودشناسى جوانان

جوانان بايد خود را بشناسند و در خاطر داشته باشند كه ايام كودكى را پشت سر گذارده و اينك خود داراى استقلال و مسؤ وليت شخصى هستند. بايد بدانند كه اكنون قسمت اعظم خوشبختى و بدبختى آنان در اختيار خودشان قرار گرفته است .

اين جوانان هستند كه مى توانند با مراقبت هاى صحيح علمى و عملى و با كوشش هاى مداوم خود، در راه فراگرفتن سجاياى اخلاقى و به كار بستن آنها، موجبات سعادت ابدى خود را فراهم آورند و از زيبايى و جمال معنوى كه مايه محبوبيت اجتماعى است ، برخوردار گردند.

اين جوانان هستند كه مى توانند با شركت در مجالس گناه و آميزش با افراد آلوده و ناپاك ، موجبات تيره روزى و بدبختى خود را فراهم آورند و خويشتن را به فساد اخلاق ، كه باعث بدنامى و نفرت اجتماعى است ، آلوده نمايند.

# طبع زود رنج جوان

پدران و مادران و مربيان نيز بايد همواره طبع حساس و زود رنج جوانان را در نظر داشته باشند و با آنان بر اساس تكريم و احترام برخورد نمايند. بايد متوجه باشند كه بى احترامى به جوانان و تحقير شخصيت آنان ، يكى از عوامل تجاوزكارى و طغيان نسل جوان است . پدران و مادرانى كه مراعات عواطف فرزندان جوان خود را نمى نمايند و با كلمات تند و رفتار خشن ، باعث آزردگى و رنجش خاطرشان مى گردند، بايد بدانند كه با اين رفتار ناپسند، آنان را به راه سيئات اخلاقى و انتقام جويى سوق مى دهند و عملا فكر نادرستى و احيانا جنايتكارى را در مغزشان مى پرورانند.

«قال رسول الله يا على لعن الله والدين حملا ولدهما على عقوقهما.(٥٩)

دوران جوانى يكى از فرصت هاى گران بها در طول زندگانى بشر است . جوانى كانون نيرو و قوت و مظهر زيبايى و جمال است .

# استعدادهاى نهفته

استعدادهايى كه در جسم و جان جوانان نهفته است و شرايط مساعدى كه براى تعالى و تكامل در نهاد آنان وجود دارد، اگر به درستى مورد استفاده و بهره بردارى قرار گيرند، مى توانند پايه اساسى سعادت نسل جوان براى تمام دوران عمر باشند.

پدران و مادرانى كه به سعادت و خوشبختى فرزندان جوان خود علاقه دارند، جوانانى كه شيفته كامروايى و پيروزى خود هستند، بايد اين فرصت ثمربخش را از هر جهت مغتنم شمارند و حداكثر استفاده ممكن را از شرايط مفيد و مساعد آن بنمايند.

# استفاده از فرصت

اولياى گرامى اسلام ، به منظور بيان ارزش جوانى و براى تاءمين سعادت نسل جوان ، ضمن بيانات خود، يادآورى هايى فرموده و مغتنم شمردن اين فرصت گران بها را به پيروان خود اكيدا خاطر نشان كرده اند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: يا اباذر اغتنم خمسا قبل الخمس ، شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلك و حيواتك قبل موتك .(٦١)»

على عليه‌السلام فرموده : درياب جوانى ات را قبل از پيرى ، و سلامتت را قبل از بيمارى .

« جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام فى قوله تعالى : و لاتنس ‍ نصيبك من الدنيا. قال لاتنس صحتك و قوتك و فراغك و شبابك و نشاطك و غناك و ان تطلب به الاخرة .(٦٣)»

نصيب آدميان چيزى جز محصول سعى و عمل آنان نخواهد بود.

«قال ابو عبدالله عليه‌السلام : احمل نفسك لنفسك فان لم تفعل لم يحملك غيرك .(٦٥)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: در ايام زندگى شما لحظاتى فرامى رسد كه در معرض ‍ نسيم حيات بخش الهى قرار مى گيريد و فرصت مناسبى به دست مى آورد. بكوشيد كه از آن فرصت ها استفاده كنيد، و خويشتن را در مسير فيض الهى قرار دهيد.

# لحظات زودگذر

بدبختانه فرصت هايى كه بر سر راه زندگى بشر در تمام شئون مادى و معنوى پيش مى آيد ناپايدار و زودگذر است ، و ممكن است بر اثر كمترين مسامحه و سهل انگارى ، بزرگ ترين فرصت ثمربخش از كف برود و براى صاحبش تنها شكست و ندامت باقى بماند. به همين جهت ، اولياى گرامى اسلام ، در برنامه هاى تربيتى خود، اين نكته را مورد توجه مخصوص قرار داده ، همواره خطر از دست رفتن فرصت ها را به پيروان خود خاطرنشان نموده اند.

« النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: قال من فتح له باب خير فلينتهزه فانه لايدرى متى يغلق عنه .» (٦٧)

على عليه‌السلام فرموده است : فرصت مانند ابر از افق زندگى مى گذرد. مواقعى كه فرصت هاى خيرى پيش مى آيد، غنيمت بشماريد و از آنها استفاده كنيد.

«و عنه عليه‌السلام : الفرصة سريعد الفوت و بطيئة العود.(٦٩)»

راوى از امام هادى عليه‌السلام معنى حزم و محكم كارى را سئوال كرد. در جواب فرمود: حزم عبارت از اين است كه فرصت خير را مغتنم بشمارى و به قدر ممكن در استفاده از آن تسريع نمايى .

# سرمايه هاى جوانى

دوران جوانى بهترين فرصت براى نيل به پيروزى هاى درخشان زندگى است . در جسم و جان جوانان ، به طور طبيعى ، سرمايه هايى وجود دارد كه اگر به خوبى مورد استفاده قرار گيرند، مى توانند موجبات خوشبختى و سعادتشان را تا پايان عمر فراهم آورند.

نيروى جسمانى جوانان ، رشد همه جانبه بدن ، استخوان بندى محكم ، عضلات قوى ، اعصاب پولادين ، و خلاصه مجموعه قواى جسمانى نسل جوان ، بهترين وسيله براى كار و فعاليت است . آنان مى توانند در نبرد زندگى به سخت ترين كارها دست بزنند و با نيروى جوانى بر همه مشكلات پيروز شوند.

در نظر پيشواى عالى قدر اسلام ، قوت و شدت قواى بدن ، يكى از شاخه هاى سعادت آدمى شناخته شده و خوش بختانه جوانان در دوران شباب از اين نعمت برخوردارند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: طوبى لمن اسلم و كان عيشه كفافا و قواه شدادا.(٧١)

اگر جوانان به وضع طبيعى خود متوجه شوند و از عطاياى الهى آگاه گردند، اگر بتوانند در پرتو سعى و عمل از سرمايه هاى گران بهايى كه در جسم و جان دارند استفاده كنند و آنها را در راه تاءمين سعادت مادى و معنوى خود به كار اندازند، توانسته اند از فرصت بى نظير جوانى و شرايط مساعد آن بهره بردارى نمايند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: فلياءخذالعبد المؤ من من نفسه لنفسه ، و من دنياه لاخرته ، و فى الشبيبة قبل الكبر و فى الحيوة قبل الممات .(٧٣)»

و نيز فرموده است كه فرشته الهى هر شب به جوانان بيست ساله ندا مى دهد كوشش و جديت كنيد و براى نيل به كمال و سعادت خود مجاهده نماييد.

# مسؤ وليت شخصى جوان

دوران شباب ، ايام مؤ اخذه و مسؤوليت شخصى است . سن بيدارى و به خود آمدن است . موقع كار و فعاليت است . كسى كه در بحبوحه جوانى به سعادت خود فكر نمى كند و در راه خوشبختى مادى و معنوى خويش قدم برنمى دارد، جوانى كه با سستى و سهل انگارى بهترين ايام عمر خود را به رايگان از كف مى دهد و از آن فرصت بى نظير قدردانى نمى نمايد، استحقاق توبيخ و كيفر دارد.

« ابى عبدالله عليه‌السلام فى قول الله عزوجل «اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر »توبيخ لابن ثمانى عشر سنة .»(٧٥)

ناگفته نماند كه بهره بردارى صحيح از فرصت جوانى يا ضايع كردن و به هدر دادن آن ، در تمام دوران عمر آدمى مؤ ثر است و نتايج خوب و بدش تا پايان زندگى عايد مى گردد، زيرا پايه هاى اساسى سعادت و خوشبختى ، با تيره روزى و بدبختى هر انسانى ، در جوانى اش پى ريزى مى شود.

«دوران بلوغ در ادوار زندگى انسان اهميت اساسى دارد. مطالعه بلوغ از روى قواعد علمى زيست شناسى و روان شناسى و جامعه شناسى ثابت مى كند كه اين دوران از لحاظ انواع امكانات ، غنى است و خيلى بيش از آن چه تصور مى شود. مى توان در اين دوره با فعاليت ، مقدمات دوران كمال را آماده نمود. اين دورانى است كه حوادث مختلف تقدير هر كس در آن با يكديگر گره مى خورند.»(٧٧)

معلوماتى كه جوانان در رشته هاى مختلف علمى و فنى ، در ايام شباب ، فرامى گيرند، سرمايه اى است كه در تمام عمر از آن استفاده مى كنند. صفات خوب و بد و خلقيات پسنديده و ناپسندى كه جوانان در ايام شباب كسب مى كنند، برنامه معاشرتشان با مردم در ايام زندگى است .

آن كس كه در جوانى از فرصت استفاده نموده و سرمايه دانش و اخلاق اندوخته است ، تا پايان عمر شادمان و مباهى است و همواره بين مردم گرامى و محترم است . برعكس ، آن كس كه فرصت جوانى را به هدر داده است ، آن كس كه تنبلى و تن پرورى ، نالايق و بى سوادش بار آورده و سيئات اخلاقى و گناه ، مفتضح و بدنامش نموده است ، در بزرگسالى و پيرى سرافكنده و شرمسار است و همواره در خود احساس پستى و حقارت مى كند.

# جوانى از دست رفته

«در جوانى ، امكان ها و امتيازات بسيارى براى زندگى يافت مى شود، در حالى كه در سنين كهولت ، خيلى از اين امكان ها از دست مى روند. چه بسا اشخاصى كه پيوسته افسوس مى خورند از اين كه نمى توانند فرصت هاى درخشانى را كه به غفلت از دست داده اند، دوباره در زندگى بازيابند. همين حسرت ها بود كه سبب شد ديسرائلى بگويد:

جوانى يك اشتباه است ، كهولت بيكار است و پيرى يك حسرت است .»(٧٩)

# افراد قدرناشناس

على عليه‌السلام ، در ضمن يكى از خطبه هاى خود، از ساختمان بدن انسان و اعضايى كه خداوند براى ادامه حيات به وى عنايت فرموده و همچنين از نعمت ها و فرصت هايى كه در اختيار بشر گذارده است ، سخن گفته و سپس ‍ درباره مردم قدرناشناس و هوس باز، درباره كسانى كه دوران سلامت و قوت جوانى را به غفلت گذرانده اند و از نعمت هاى الهى بهره صحيح و كافى نبرده اند، چنين فرموده است :

«لم يمهدوا فى سلامة الابدان ، و لم يعتبروا فى اءنف الاءوان ، فهل ينتظر اهل بضاضة الشباب الا حوانى الهرم .(٨١)

و نيز فرموده است : چه نزديك است دنيا را گذران و رفتن و چه نزديك است جوانى را پيرى و درهم شكستن .

جوانانى كه خواهان سعادت و خوشبختى خود هستند، كسانى كه مايل اند فرصت جوانى را مغتنم شمارند و به طور كامل از آن بهره بردارى كنند، لازم است اين چند نكته را همواره به خاطر داشته باشند و صفحه اى بنويسند و در مقابل چشم خود قرار دهند:

١ - دوران جوانى يكى از بهترين و پرارج ترين فرصت هاى ثمربخش در طول زندگانى بشر است .

٢ - استفاده از فرصت جوانى و سعى و كوشش در راه بهره بردارى از آن ، شرط اساسى كاميابى و موفقيت آدمى است .

٣ - خوشبختى و بدبختى هر انسانى در ايام جوانى اش پى ريزى مى شود. جوانى كه از فرصت شباب به خوبى استفاده مى كند، توانسته است با اين عمل زمينه سعادت خود را براى تمام ايام زندگى فراهم آورد.

٤ - عمر جوانى كوتاه و فرصت شباب زودگذر است . يك روز غفلت و سستى ، باعث حسرت و خسران و مايه ندامت و پشيمانى در تمام ايام زندگى است .

بر سر راه زندگى بشر موانع بسيارى وجود دارد كه نمى گذارند مردم فرصت هاى گران بهايى كه به دستشان مى آيد، به درستى بهره بردارى كنند و از شرايط مساعدى كه در اختيارشان قرار مى گيرد، استفاده نمايند. به همين جهت ، بسيارى از فرصت ها به رايگان از كفشان مى رود و شكست و محروميت ، به صور مختلف ، دامنگيرشان مى شود.

فرصت جوانى نيز مانند ساير فرصت ها موانع و مشكلاتى بر سر راه دارد كه با محاسبه هاى روانى و مراقبت هاى علمى برطرف شدنى و قابل حل است . براى آن كه جوانان تا اندازه اى از آن موانع آگاه شوند و راه برطرف كردن آنها را بياموزند، به بعضى از آنها اشاره مى شود:

# افسوس و نگرانى

اضطراب و نگرانى از آينده ، تاءثر و افسوس بر گذشته از جمله موانعى هستند كه اگر در روح كسى نفوذ نمايند، عزم و تصميمش را درهم مى شكنند و او را خود باخته و مرعوب مى سازند. نگرانى از آينده و افسوس برگذشته سد راه سعادت آدمى است . اين دو مانع روانى نمى گذارند مردم از فرصت موجود و از نيرويى كه اكنون در اختيار دارند، به درستى استفاده كنند و موجبات پيروزى و موفقيت خود را فراهم آورند.

# شكنجه هاى روحى

افسوس و نگرانى ، مانند موريانه ، ريشه هاى اميد و اراده را در ضمير مردم خورند و آنان راه به طورى مردد و احيانا ماءيوس مى نمايند كه از سعى و كوشش دلسرد شده و گاهى از انجام وظايفى كه بر عهده دارند، سرباز مى زنند. بدبختانه ، بيشتر مردم از زن و مرد، پير و جوان ، در تمام شئون فردى و اجتماعى ، به اين بيمارى روحى گرفتارند و از شكنجه هاى جان كاه افسوس و نگرانى ، همواره رنج مى برند. به همين جهت ، بسيارى از فرصت هاى عزيز را بى ثمر و رايگان از كف مى دهند و سپس در آتش ‍ حسرت و ندامتى كه خود افروخته اند، مى سوزند.

مثلا وقتى جوان محصلى به علت مسامحه در تحصيل ، از عهده امتحان برنمى آيد، تجديدى مى شود. يعنى به وى مجال مى دهند كه ظرف چند ماه كوشش كند و عقب افتادگى هاى خود را جبران نمايد و دوباره امتحان بدهد. اين مهلت ، براى او فرصت گران بها و پرقيمتى است . اگر به درستى از آن فرصت استفاده كند، اگر تمام نيروى خود را در راه درس و مطالعه به كار اندازد، در امتحان مجدد پذيرفته خواهد شد و به گروه قبول شدگان مى پيوندد و در نتيجه مى تواند سال بعد در كلاس بالاتر به تحصيل خود ادامه دهد.

براى استفاده از اين فرصت و بهره بردن از اين مهلت لازم است روح محصل جوان ، آرام و آزاد باشد تا بتواند كتاب هاى مربوطه را با خاطرى مطمئن و در كمال دقت مطالعه نمايد و مطالب درس هاى تجديدى را به خوبى فراگيرد.

# اضطراب فكر

بدبختانه ، بسيارى از جوانان در چنين مواقعى ، به علت افسوس بر گذشته يا نگرانى از آينده ، دچار اضطراب فكر و تشويش خاطر مى شوند. گاهى به ياد گذشته مى افتند و افسوس مى خورند كه چرا سال گذشته درست درس ‍ نخوانديم ؟ چرا تنبلى كرديم و عمر عزيز را به مسامحه و بطالت گذرانديم ؟ گاهى در اطراف آينده مبهم و تاريك خودشان فكر مى كنند. خويش را مى بازند. مضطرب و نگران مى شوند. دچار هيجان روحى و بى خوابى مى گردند. با خود مى گويند: «اگر در امتحان تجديدى قبول نشويم ، اگر به خوبى از عهده جواب سئوالات برنياييم ، رسوا خواهيم شد، شخصيتمان درهم شكسته مى شود، ممكن است از مدرسه اخراج شويم ، به كلى از تحصيل محروم و براى هميشه بدبخت و بى آبرو بمانيم .»

# فشارهاى روانى

اين دو فكر خطرناك ، اين دو مانع بزرگ ، آن چنان به روح حساس جوانان فشار مى آورند و آنان را در محاصره قرار مى دهند كه از فعاليت تحصيلى باز مى مانند و نشاط درس خواندن را از كف مى دهند. كتاب را در مقابل خود باز مى كنند، ولى افكار پريشان و ناراحت ، چنان مقهور و مسخرشان نموده كه از آن چيزى نمى فهمند. خلاصه در كشاكش افسوس گذشته و نگرانى آينده ، ايام مهلت سپرى مى شود، و فرصت گران بها براى تجديد امتحان ، بدون اخذ نتيجه از دستشان مى رود. ناچار بايد يك سال ديگر در همان كلاس بمانند. بدبختانه ، با تمام شدن سال تحصيلى و سپرى شدن فرصت امتحان تجديدى ، وضع روحى آنان آرام نمى شود و فشارهاى روانى پايان نمى پذيرد، بلكه سال بعد نيز وضع به همين منوال است و همچنان از افسوس گذشته و ترس آينده ، پريشان خاطر و نگران اند، ممكن است سال بعد، اضطراب روحى و نگرانى افزايش يابد و آن گرفتارى شكننده و طاقت فرسا تشديد شود.

# درمان افسوس و نگرانى

درمان اين دو بيمارى روح ، تنها با محاسبه هاى صحيح و آرام كردن ضمير ميسر است . مبتلايان بايد با مجاهده و كوشش ، فكر گذشته و آينده را از صفحه دل بزدايند و آن دو خاطره مزاحم و ناراحت كننده راه به دست فراموشى بسپارند.

درباره گذشته بايد اين مطلب را به درستى و قطعى در باطن خود حل و فصل كنند كه گذشته ما هر چه بود گذشت و ديگر برنمى گردد. افسوس ما برگذشته ، نه تنها اثر مفيد ندارد، بلكه مضر و مايه خسارت است . قسمتى از وقت گران بهايى را كه اكنون در اختيار داريم ، به هدر مى دهد. به علاوه ، فكر ما را ناراحت و پريشان مى كند. مهم تر آن كه ما را از فعاليت هاى مفيد امروز، كه مايه پيروزى و كاميابى فرداست ، باز مى دارد.

«قال على عليه‌السلام : لاتشعر قلبك الهم على مافات فيشغلك عن الاستعداد بما هوآت .(٨٣)»

على عليه‌السلام فرموده : غصه فرداى نيامده را بر امروز موجودت تحميل مكن و بار روز حاضرت را بى جهت سنگين منما.

# آينده مجهول

متاءسفانه ، بسيارى از جوانان و سالخوردگان ، به وضع موجود خود كمترين توجهى ندارند و نقد عمر خويش را، كه سرمايه اساسى سعادت است نمى بينند. گاهى در اطراف آينده مجهول و تاريك خود فكر مى كنند و دورنماى وحشت زايى در ضمير خود مى سازند، و با آن خيالات پريشان و ناراحت كننده ، آسايش و آرامش را از خويش سلب مى نمايند و زندگى شيرين امروز را با انديشه هاى موهوم ، بر خود تلخ و غيرقابل تحمل مى كنند.

# گذشته معدوم

گاهى از نادانى ، روى خود را به عقب برمى گردانند و راهى را كه در طول چند سال زندگى پيموده اند، با افسوس و تاءثر مى نگرند. خاطرات حسرت بار گذشته ، مانند باد سرد زمستانى بر آرزوهاى آن ها مى وزد. شور و نشاط را در دلشان مى كشد و چراغ فروزان عشق و اميد را در ضميرشان خاموش مى نمايد. چنان ماءيوس در دل شكسته مى شوند كه از سعى و كوشش باز مى مانند و فرصت هاى گران بهاى عمر را يكى پس از ديگرى از كف مى دهند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين چه حالت بود كه اهل زمين |  | هر زمان از گذشته ياد كنند |
| از فراق گذشته ها غمگين |  | وز غم حال بانگ و داد كنند |
| كارشان غير آه و حسرت نيست |  | هيچشان از زمانه عبرت نيست |
| آن يكى در بهار برنايى |  | مى خورد بهر كودكى افسوس |
| در كمال جمال و زيبايى |  | از تاءسف كند قيافه عبوس |
| كه چه خوش بود كودكى كه گذشت |  | مژده ام ده كه آن زمان برگشت |
| و آن دگر از شباب كرده عبور |  | ديده آن سخت راه ناهموار |
| داده از كف نشاط عقل و شعور |  | آرزوى شباب كرده شعار |
| كه چه شد روزگار برنايى |  | تا كشم سر به عشق و رسوايى |
| آن چه ديدم به غالب احوال |  | هيچ كس فكر نقد حال نبود |
| همه در اختيار وهم و خيال |  | حالشان جز غم و ملال نبود |
| غافل از آن كه حال زاينده |  | مادر رفته است و آينده |

اغتنام فرصت ، يعنى توجه آدمى به شرايط موجود و بهره بردارى صحيح از آنها، به نفع سعادت مادى و معنوى خود.

استفاده از فرصت يعنى سعى و كوشش انسان در اجراى تمام وظايفى كه اكنون بر عهده دارد. افسوس و حسرت بر گذشته يك مانع بزرگ روانى در راه استفاده از فرصت است و نگرانى و اضطراب از آينده ، مانع ديگر.

# فرصت موجود

كسى كه مى خواهد از فرصت ها استفاده كند و از سرمايه هايى كه در اختيار دارد، به خوبى بهره بردارى نمايد، بايد گذشته معدوم را به دست فراموشى بسپارد و دل را از حسرت و اندوه آن خالى كند. همچنين بايد آينده موجود نشده را ناديده انگارد و نگران آن نباشد. بايد تمام نيروى خود را متوجه لحظه حال و شرايط موجود نمايد و در هر كارى از خود سئوال كند «الآن چه بايد كرد؟» فكر كند. عاقلانه به آن پرسش پاسخ دهد. سپس به انجام آنچه موظف است ، جدا قيام نمايد.

«ن ابى عبدالله عليه‌السلام : قال الايام ثلثة ، فيوم مضى لايدرك و يوم الناس فيه فينبغى ان يغتنموه ، و غد انما فى ايديهم امله .(٨٥)»

# سرمايه عمر

و نيز فرموده است : مجموع عمر آدمى در دنيا ساعتى بيش نيست ، آن چه از اين ساعت گذشته است ، معدوم شده و لذت و المى از آن احساس ‍ نمى كنيد و آن چه از آن هنوز نيامده است ، نمى دانيد چيست سرمايه موجود و پر ارزش عمر، تنها همان لحظات نقدى است كه اينك در اختيار شماست و در آن به سر مى بريد. مالك نفس خود باشيد و در حال حاضر براى اصلاح و رستگارى خود بكوشيد. در مشكلات وظيفه شناسى و اطاعت از او امر الهى ، پايدارى و از آلودگى به گناه و نافرمانى خداوند، خوددارى كنيد.

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : و ما فاتك منها فلاتاءس عليه جزعا.(٨٧)»

و نيز فرموده است : غم و اندوه سال نيامده را بر امروز خود تحميل منما، كه هر روزى ، هر آن چه در آن هست ، براى تو كافى است .

آن چه را كه اولياى گرامى است در چهارده قرن قبل ، ضمن برنامه هاى روانى و تربيتى خود، براى مبارزه با افسوس گذشته و نگرانى آينده ، به پيروان خود آموخته آن ، دانشمندان نامى امروز، همان ها را در كلاس هاى علمى به دانشجويان مى آموزند و براى آنان تدريس مى كنند.

ديل كارنگى مى گويد:

«در تمام مراحل حيات ، در آهنينى به روى گذشته ، آن ديروزى كه ديگر وجود ندارد، محكم ببنديد و همين طور يك پرده فولادين جلو آينده ، فردايى كه هنوز بوجود نيامده است ، بكشيد. آن وقت با اطمينان خاطر امروز را بگذرانيد.

گذشته را به حال خود گذاريد تا در مرگ و نيستى مدفون گردد. آن ديروزى را كه براى اشخاص احمق ، راهنمايى به طرف فنا و مرگ است به دور افكنيد. چون بار مشكلات آينده بر محنت هاى گذشته افزون گردد و به اضافه مسايل حال حاضر، بر دوش كسى قرار گيرد، با خود، شكست ، محروميت و رنج همراه آورده و در نتيجه قوى ترين افراد را نيز از پا در مى آورد.

آينده را با همان نيرويى كه گذشته را از خود به دور افكنديد، از خويشتن جدا كنيد. آينده همين امروز است . فردايى وجود ندارد و روز رستگارى و نجات جز امروز نيست . كسانى كه براى آينده در تشويش اند بى جهت نيروى خود را تلف مى كنند و براى خويشتن مشكلات و گرفتارى هاى فكرى و عصبى بوجود مى آورند. پس در به روى اين دو هيولاى عظيم ، يعنى گذشته و آينده ببنديد و امروز را از ديروز و فردا جدا كنيد.» ۳ جوان از نظر عقل و احساسات

# آرزوهاى شيرين

گاهى به كاميابى و پيروزى فرداى خود فكر مى كنند و آرزوهاى شيرين خويش را به صورت كاخ ‌هاى مجلل و افسانه اى در مى آورند و در ضمير خود بهشت دل فريبى مى آفرينند و سپس از مشاهده آن همه زيبايى و جمال ، غرق شادى و مسرت مى شوند و از خوش حالى در پوست نمى گنجد.

# افكار وحشتناك

زمانى به ناكامى و شكست خود فكر مى كنند و در جهان نامحدود وهم و تخيل ، بدبختى هاى خود را به صورت ويرانه هاى مخوف و وحشتناك در مى آورند و در باطن خود جهنم سوزانى مى آفرينند. سپس از تماشاى آن مناظر وحشتناك دچار ترس و شكست مى شوند. گاهى چنان خود را مى بازند و گرفتار ياءس و نااميدى مى شوند كه از زندگى دل سرد شده و از انجام هر قسم كار و فعاليت شانه خالى مى كنند.

اثر اين تخيلات موهوم و تصورات افسانه اى آن است كه جوانان از واقع بينى و مشاهده حقيقت زندگى غافل مى شوند و فرصت موجودى را كه سرشار از شرايط مساعد و خوشبختى و سعادت است ، بى نتيجه از دست مى دهند. «بعد از تكليف ، كنجكاوى بيشتر ذهنى شده و مى تواند ساختمان ها و تركيب هاى شجاعت آميز بسازد اتكاى جوانان در اين دوره ، بر يادگارهاى متعدد و مطالعات است كه به مدد آنها زيبايى تازه و پروژه هاى خيالى به وجود مى آورند. در حالى كه كودك فقط در زمان حال زندگى مى كند، جوان نورس ، مفهوم زمان روحى را در دو جهت گذشته و آينده تشكيل مى دهد. فعاليت فكرى كه بيشتر متوجه گذشته و آينده است ، علاقه مندى به وضع حاضر را در درجه دوم اهميت مى گذارد. به همين علت است كه براى جوان نورس ، مواجهه با حقيقت مشكل است . گذشته از آن ، قدرت تصور ذهنى يك شخص يا يك صحنه به اندازه اى است كه حد فاصل مابين حقيقت و مجاز، تقريبا از بين مى رود. مخصوصا دختركان مى توانند در وسط زندگانى روزانه ، خواب و خيال هايى را كه در بيدارى انجام مى گيرد، ادامه دهند. گاهى اوقات صورى از مرض ميتومانى ، يعنى علاقه به دروغ پردازى افسانه اى مانند در ايشان ديده مى شود حقيقت در نظر جوانان نورس تغييرات زيادى مى يابد. آنان حقيقت را از وراى امواجى از تصاوير و تخيلات تعبير مى نمايند. بنابراين ، بايد در مشاهده جوانان و قضاوت درباره ايشان احتياط كرد.

# دوران تخيلات

جوانى مهم ترين دورانى از زندگى است كه انسان به تخيلات غير مسكن و افسانه مانند مى پردازد و افكار شيرين و باطل ، مخصوصا در دختركان جوان ، پيدا مى شود. به طورى كه قبول واقعيت زندگى براى ايشان مشكل مى نمايد و ممكن است در بعضى از مغزهاى ظريف و حساس اختلالاتى به وجود آورد.»(٩٠)

«هنگامى كه دوران پختگى و كمال نزديك مى شود، شخصيت نيز در راه صحيحى شروع به رشد و نمو مى نمايد. تطابق با محيط كه در دوران رشد دچار اختلال شده و ممكن بود به وضع جبران ناپذيرى خطر و بدنامى ايجاد كند، ممكن مى شود. ناراحتى هاى روحى و جسمى به وى پابند زده بودند، معدوم مى گردند.

هر گاه شخصيت يك نوجوان را با شخصيت بيست سالگى او مقايسه كنيم ، ترقيات حاصل جلب توجه مى كند. بعد از آن كه منافع جديد جوان مسلم و محقق گرديد، اولين تجارب شخصى به مرحله حقيقت درآمده ، مسائل اساسى زندگى ، اگر حل هم نشده باشد، لااقل مطرح شده ، جوان از آن صورت مه آلود سابق ، به يك حالت مشخص تر درمى آيد.»(٩٢)

«ترقيات علم بلوغ آن قدر كه انتظار مى رفت ، با سرعت انجام نمى گيرد. حتى امروز نيز درباره كودكان و روان شناسى ايشان اطلاعات بيشتر و بهترى در دست است تا درباره دوران بلوغ .

سنين بلوغ يك دوران مسدود اسرارآميز است كه نمى توان در مورد آن سئوالاتى مطرح كرد كه داراى جواب هاى صحيح و مؤ ثق باشند. گذشته از آن ، احوال انسان در اين سنين چنان متغير است كه ممكن است همه زحمات مشاهده كنندگان را باطل و بيهوده كند و ايشان را دچار خيالات واهى سازد.»(٩٤)

# بلوغ و رشد

قال الله العظيم فى كتابه( ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ) (٩٦)

دوران برزخى

ايام بحرانى و سراسر انقلاب بلوغ ، براى دختران و پسران يك دوره برزخى و جوانى و يك قسمت مخصوص از زندگى انسان است . اين دوره نه مى توان از ايام كودكى به حساب آورد و نه مى توان در حساب جوانى محسوب داشت .

به طفلى كه عوامل بلوغ در مزاجش بيدار شده و فعاليت عميق خود را آغاز نموده است در لغت عرب مراهق مى گويند. مراهق نه كودك است نه جوان . كودك نيست براى آن كه فعل و انفعال هاى بلوغ در جسم و جان وى اثر گذارده و پاره اى از صفات و مميزات كودكى را از وى سلب نموده است . اندام و افكارش ، حركات و اخلاقش از وضع كودكى خارج شده و صورت ديگرى به خود گرفته است .

بلوغ كامل

جوان نيست براى آن كه هنوز عوامل بلوغ تمام منازل پيشرفت را نپيموده و به كمال نهايى خود نرسيده است . بايد مدتى بگذرد و فعاليت هاى طبيعى بلوغ همچنان ادامه پيدا كند تا نوجوان مراهق به سر منزل بلوغ كامل برسد و تمام اوصاف و علائم يك جوان در وى آشكار و تثبيت گردد.

«مدت هاى مديد، منازعه در اين بود كه آيا بلوغ جزو دوران كودكى يا جزو زمان رشد و كمال است و حتى امروز نيز غالب اشخاص گمان مى كنند كه انسان تا سن ١٤ يا ١٥ سالگى كودك است ، و سپس از يك دوران استحاله و برزخى به نام بلوغ عبور كرده و شخص كامل و پخته مى شود. اين مطلب حقيقت ندارد. در واقع ما بين سنين ١٢ و ١٨ سالگى ، انسان يك دوره مشخص از زندگى ، مستقل از دوران كودكى و دوران كمال را مى گذراند كه خود به خود داراى وحدت قوانين و مسائلى است و در زندگانى انسانى نقش مهمى بر عهده دارد.

در مطالعات مربوط به رشد و نمو بدن انسان ، بايد براى بلوغ يك مكان اساسى قائل شد. مفهوم كلمه بلوغ نيز همين موضوع را نشان مى دهد، سنى كه شخص در آن بزرگ مى شود. بنابراين هبلوژى در مطالعه تكامل انسان ، اهميت اصلى و اساسى دارد. محال است بتوان دوران بلوغ را بدون در نظر گرفتن تغييرات دائمى بدنى و فكرى ، كه مشخص آن مى باشند، مورد توصيف مشروح و دقيق قرار داد.»(٩٨)»

امام صادق عليه‌السلام در مورد پسر نابالغى كه با زن بالغى در آميزد و زنا كند فرموده است : براى پسرى كه به حد بلوغ كامل نرسيده ، مجازات تاءديبى مقرر است و براى زن بالغ كه زنا داده است كيفر قانونى .

مجازات تاءديبى

«و عنه عليه‌السلام : لا حد على الاطفال ولكن يؤ دبون ادبا بليغا.(١٠٠)

# پى بردن به علل حوادث

معنى پيشرفت هاى علمى در تمدن جديد، اطلاع از علل پنهانى حوادث و آگاهى از عوامل پديده هاى طبيعت است . به هر نسبتى كه چشم واقع بين علم ، حقايق نهفته عالم را بهتر ببيند و به اسرار خلقت ، بيشتر پى ببرد، بر حكومت و قدرت علم افزوده مى شود و تكامل و تعالى بيشترى نصيب بشر مى گردد.

حوادث ظاهرى عالم را همه مى بينند، ولى مشكل بزرگ پى بردن به علل حوادث است . گرفتن جرم آفتاب و ماه ، لرزيدن زمين ، وزش بادها، سبز شدن اشجار، باردار شدن حيوان و انسان ، فرزند آوردن و صدها حوادث ديگر در طبيعت همواره وجود داشته و دارد و تمام اقوام وحشى و متمدن ، آنها را ديده و مى بينند. مطلب مهم آن است كه بشر بداند چرا آفتاب مى گيرد؟

چرا زمين مى لرزد؟ چگونه درختان شكوفه مى كنند و زنان باردار مى شوند؟ و از چه راه صفات اختصاصى پدران و مادران به فرزندان منتقل مى شود؟

در گذشته همه مى ديدند كه مرض نوبه «مالاريا» با بيماران چه مى كند و تب و لرز چگونه نيروى آنان را مى كاهد و رفته رفته به حياتشان خاتمه مى دهد، ولى از عامل اصلى مرض كسى آگاه نبود. همه مى ديدند كه بيمارى سل چگونه جوانان را ناتوان مى كند و سرانجام از پاى در مى آورد، ولى هيچ كس علت واقعى آن بيمارى را نمى شناخت .

روزى كه تمدن جديد با اسباب هاى دقيق و حساس به جهان ميكروب راه يافت و از دنياى حيرت انگيز موجودات زنده ذره بينى آگاه گرديد عامل حقيقى امراض عفونى ، شناخته شده و يكى از پيچيده ترين اسرار نهان خلقت از پرده خفا درآمد. معلوم شد كه علت بيمارى آن است كه ميليون ها موجودات زنده ذره بينى ، مانند لشكر مهاجمى ، بدن بيمار را اشغال مى كنند و براى ادامه زندگى و تكثير نسل خويش ، از نيروى انسان مريض استفاده مى كنند و پيوسته خود را قوى و او را ناتوان مى سازد و سرانجام تسليم مرگش مى نمايند:

# علائم ظاهرى بلوغ

بلوغ و تحولاتى كه در جسم و جان اطفال بر اثر بلوغ پديد مى آيد، يكى از واقعيت هاى انكارناپذير در حيات بشر است . اطلاعات مردم ديروز جهان از بلوغ ، تنها مشاهده علائم و تغييراتى بود كه در اندام و اخلاق نوجوانان تازه بالغ آشكار مى شد. همه مى ديدند كه بدن نوجوان بر اثر بلوغ به سرعت رشد مى كند و صفات جسم و جانش عوض مى شود، ولى حقيقت بلوغ را نمى شناختند و از عامل واقعى آن آگاه نبودند. دانشمندان تمدن جديد با وسايل علمى و آزمايش هاى دقيق توانسته اند تا اندازه اى از اين راز مجهول پرده بردارند و عامل واقعى بلوغ را بشناسند.

# عامل واقعى بلوغ

به شرحى كه مبسوطا در كتب علمى آمده ، تحقيقات دانشمندان به اين نتيجه رسيده است كه غدد داخلى در ساختمان بدن انسان به منزله كارگاه هاى شيميايى بسيار منظمى است كه هر يك از آنها، يك يا چند ماده مخصوص در خود تهيه مى كنند و مستقيما به داخل خون مى ريزند. آن مواد در اصطلاح علمى به اسم هورمون نامگذارى شده است .

«شما مى توانيد بدن را مانند يك جامعه نمونه بدانيد. پايه و ستون اين جامعه ، استخوان بندى آن است كه ساير اجزاى بدن بر روى آن ساخته شده اند. در ميان اين استخوان بندى ، خانواده ها يا تيم هاى مختلفى جاى دارند كه همه براى يك هدف مشترك با هم همكارى مى كنند.

شش خانواده يا تيم عمده كه در ميان اين استخوان بندى قرار دارند، عبارتند از:

١ - دستگاه گوارش و ترشح كننده .

٢ - دستگاه تنفس .

٣ - دستگاه گردش خون .

٤ - دستگاه اعصاب (پى ها)

٥ - دستگاه غدد.

٦ - دستگاه تناسلى .(١٠٢)

# نقش هورمون ها

كار اين غدد و موادى كه در خود تهيه مى كنند، منشاء تحولات عظيمى در بدن است . نظم كار غده ها و تعادل ترشح هورمون ها نقش فوق العاده مهمى در تعادل جسم و جان و سلامت اخلاق و اندام دارند. چنان كه اختلال كار آن غدد و بى نظمى ترشحات آنها منشاء اختلالات گوناگونى در اندام و روان ، در اخلاق و اعمال آدمى است و مى توانند بيمارى هايى را به بار آورند.

گرچه دانشمندان بشر در نيم قرن اخير به مقدار قابل ملاحظه اى از دنياى تاريك غدد داخل و آثار حيرت انگيز هورمون ها آگاه شده اند و با تجربيات و تحقيقات عميقى كه در اين راه اعمال شده ، پيشرفت هاى عظيمى نصيبشان گشته است ، ولى موضوع غدد بى مجرا و مواد شيميايى آنها به قدرى پيچيده و مبهم است كه متخصصين صريحا به نارسايى دانش خود در اين باره اعتراف دارند.

# نارسايى دانش كنونى

دكتر اديث سپرول مى گويد:

«معتبرترين نتيجه گيرى درباره دستگاه ترشح درونى ، خود از داستان جهل ما حكايت مى كند. ما فقط صاحب اين دانش بسيار مقدماتى هستيم كه به چگونگى تركيب هورمون هاى انحصارى اعضاى ترشح درونى پى برده است . گرچه از خواص هورمون ها و تاءثير آن بر بدن ، اطلاعات قابل توجهى داريم ، اما از چگونگى اين اثر و نفوذ چيزى نمى دانيم .»(١٠٤)

# پديده بلوغ

يكى از نتايج فعاليت غدد داخلى ، پديده بلوغ و تحولاتى است كه به سبب آن در مزاج كودكان آشكار مى شود. به نظر زيست شناسان ، منشاء طبيعى بلوغ ، ترشح هورمون هاى جنسى ، به ضميمه فعاليت هاى منظم بعضى ديگر از غدد داخلى است .

«از ابتداى حيات تا دوران بلوغ ، غدد جنسى به خواب فرورفته اند و هيچ نوع فعاليتى ندارند. در سن بلوغ ، هيپوفيز با ترشح هورمون هاى محرك جنسى ، اين غدد را از خواب بيدار مى كند و به كار وامى دارد.»(١٠٦)

# آغاز بلوغ كودك

در تمام دوران چند ساله بلوغ ، عوامل فعاله همچنان به كار خود ادامه مى دهند تا كودك تازه بلوغ را به رشد نهايى و به عالى ترين مدارج قوت و شدت جوانى برسانند، و كليه مميزات يك مرد يا يك زن كامل را در وى ايجاد و مستقر نمايند.

# دوران بلوغ

«بيضه دو عمل مجزا از هم دارد. يكى ساختن هورمون مردسازى به نام تستوسترون و ديگرى ساختن نطفه . براى هر يك از اين دو كار هيپوفيزيك ، هورمون محرك مخصوص دارد.تستوسترون به مراتب از هورمون هاى مردساز غده فوق كليوى قوى تر است و در دوران بلوغ ، مشخصات ثانوى جنسى و تمايل جنسى را به وجود مى آورد.»(١٠٨)

«با ورود تستوسترون به جريان خون ، آن تغييراتى كه باعث تبديل يك پسر به يك مرد مى شود شروع مى گردد. تحت تاءثير و نظارت مستقيم تستوسترون ، نه فقط غده وزى و آلت و كيسه هاى منى و موى بدن بالغ مى شود بلكه ساير اعضاى و قواى عقلانى نيز كامل مى گردد. به فرمان تستوسترون ، ماهيچه ها و استخوان بندى ، راه رشد و تكامل مى پيمايند.»(١١٠)

# جهش بدن

يكى از مهم ترين تحولات انقلابى دوران بلوغ ، رشد سريع استخوان ها و عضلات و كليه اعضاى داخل بدن است . گرچه كودك در رحم مادر و همچنين در ايام طفوليت همواره در مسير رشد و تكامل بوده و پيوسته نمو مى كرده است ، ولى رشد دوران بلوغ به قدرى سريع و شديد است كه قابل مقايسه با رشد دوران كودكى نيست . به همين جهت ، دانشمندان در كتاب هاى علمى خود، رشد و نمو دوران بلوغ را به جهش تعبير كرده اند:

«هورمون هاى جنسى كه در زن از تخمدان و مرد از بيضه ها ترشح مى شوند، حساسيت سلول ها را نسبت به هورمون رشد زياد مى كنند. يعنى باعث مى شوند كه سلول ها در مقابل مقدار ثابتى از هورمون رشد، بيشتر عكس العمل نشان بدهند و بيشتر سلول بسازند. اين خاصيت موجب مى گردد كه رشد دختران و پسران در دوران بلوغ بسيار سريع شود و به اصطلاح جهش نشان بدهد.»(١١٢)

# نمو استخوانها

استخوان بندى انسان تكيه گاه عضلات مختلف بدن است . رشد طبيعى و غيرطبيعى آنها ميزان قامت طبيعى و غيرطبيعى انسان است . استخوان ها از زمان ولادت تدريجا رشد مى كنند و با نمو آنها، طول قامت و تناسب اندام كودك افزوده مى شود، ولى در دوران بلوغ به شدت تحت تاءثير عوامل رشد قرار مى گيرند، با سرعت و به طور جهش نمو مى كنند تا به آخرين مراحل تكاملى و رشد نهايى خود برسند.

# رشد نهايى قامت

«قال على عليه‌السلام : و يستكمل طوله فى اربع و عشرين سنة .(١١٤)

«در ابتداى دوران بلوغ ، پاها به سرعت رشد مى كنند. به طورى كه غالبا جوانان نورس قيافه مرغان پا بلند را دارند. حتى گاهى در مواضع مفاصل ، اين سرعت رشد آن قدر زياد است كه پوست بدن قادر به هماهنگى با آن نيست و در حدود زانو، بعضى از قسمت هاى پوست كه به طور قائم قرار گرفته اند، صورت نوارهاى رنگ پريده اى را پيدا مى كنند كه آن ها را نوارهاى رشد مى نامند. از آن پس ، رشد سريع شروع مى شود، تمام قطعات استخوان بندى انسان از اين قاعده پيروى كرده به تناوب بلند يا پهن مى گردند.

واضح است كه در دوران بلوغ ، آخرين پيشرفت هاى استخوان بندى بدن انجام مى گيرد و بعد از بيست سالگى بى نهايت ضعيف مى شود. معمولا بعد از آن كه غضروف هاى نقاط اتصال از بين رفتند، استخوان ديگر قادر به بزرگ شدن نيست و اين امر مابين ٢٠ تا ٢٥ سالگى است .»(١١٦)

دكتر كارل مى گويد:

«اختلافى كه بين زن و مرد موجود است تنها مربوط به شكل اندام هاى جنسى آنها و وجود زهدان و انجام زايمان نزد زن و طرز تعليم خاص آنها نيست . بلكه نتيجه علتى عميق تر است كه از تاءثير مواد شيميايى مترشحه غدد تناسلى در خون ناشى مى شود.

# تفاوت اساسى زن و مرد

به علت عدم توجه به اين نكته اصلى و مهم است كه طرفداران نهضت زن فكر مى كنند كه هر دو جنس مى توانند يك قسم تعليم و تربيت يابند و مشاغل و اختيارات و مسؤ وليت هاى يكسانى به عهده بگيرند. زن در حقيقت از جهات زيادى با مرد متفاوت است . يكايك سلول هاى بدنش ، همچنين دستگاه هاى عضوى و مخصوصا سلسله عصبى ، نشانه جنس او راه به روى خود دارد.

قوانين فيزيولوژى نيز هم مانند قوانين جهان ستارگان ، سخت و غيرقابل تغيير است و ممكن نيست تمايلات انسانى در آنها راهى يابد. ما مجبوريم آنها را آن طورى كه هستند بپذيريم . زنان بايد به بسط مواهب طبيعى خود در جهت و مسير سرشت خاص خويش ، بدون تقليد كوركورانه از مردان ، بكوشند. وظيفه ايشان در راه تكامل بشريت ، خيلى بزرگ تر از مردهاست و نبايستى آن را سرسرى بگيرند و رها كنند.»(١١٨)

# توازن رشد

نكته جالبى كه توجه دانشمندان بشر را به خود معطوف داشته و در كتاب هاى علمى خاطرنشان نموده اند، موضوع موازنه اى است كه همواره در تمام قسمت هاى بدن وجود دارد. به طورى كه كليه اجزا و اعضاى مختلف در رحم مادر و در ايام كودكى و در دوران بلوغ ، با تناسب و اندازه گيرى صحيح رشد مى كنند.

اندازه گيرى هاى حكيمانه اى كه در تمام نظام آفرينش وجود دارد، يكى از آيات الهى است و قرآن شريف آن را به خداوند نسبت داده است .

(إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ).(١٢٠)»

آفرينش بر اساس محاسبه

در پيشگاه خداوند بزرگ همه چيز اندازه و حساب دارد.

(قَدْ جَعَلَ اللَّـهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا).(١٢٢)»

نمو بدن در ادوار مختلف

مفضل از امام صادق عليه‌السلام درخواست كرد در اطراف رشد بدن انسان در ادوار مختلف زندگى ، تا رسيدن به حد بلوغ و كمال نهايى خود بيانى فرمايد. امام عليه‌السلام فرمود: مراحل اوليه رشد در رحم مادر است . در آن جايى كه چشمى او را نمى بيند و دست كسى به وى نمى رسد، پرورش ‍ مى يابد تا به صورت انسان معتدلى متولد شود. انسانى كه واجد تمام لوازم و سرمايه هاى زندگى است . انسانى كه داراى احشا و اعضاى عوامل حيات است ، و ساخته شده از مجموع استخوان ، گوشت ، پيه مغز، پى ، رگ و غضروف . موقعى كه متولد مى شود، باز هم در راه رشد و نمو است . رشد همگانى ، رشد همه جانبه و عمومى . تمام اعضا نمو مى كنند، در حالى كه شكل انسانى و توازن اندام ، همواره ثابت و برقرار است . مجموعه بدن با تعادل پيش مى رود و دچار زياده و نقصان ناموزون نمى شود، تا سرانجام به رشد نهايى خود برسد. آيا به وجود آمدن آن همه اعضاى مختلف و گوناگون و همچنين رشد موزون و تكامل معتدل آنها، از چه منشاءيى جز تدبير لطيف و حكيمانه الهى ممكن است سرچشمه بگيرد؟

موازنه و تعادل رشد قسمت هاى مختلف بدن انسان ، بر اساس قانون تكوين و سنت آفرينش استوار است . اين قانون كه از اراده حكيمانه خالق عالم سرچشمه گرفته است ، به طور طبيعى و خودكار در مورد جنين و نوزاد، كودك و جوان اجرا مى شود.

# ناموزونى نمو

كسانى كه سالمند و ساختمان بدنشان طبيعى است ، از رشد معتدل و نمو موزون برخوردارند، ولى بيمارانى كه گرفتار اختلالات غدد داخلى هستند، عوارض گوناگونى دارند و بعضى از آنها دچار ناموزونى رشد در نواحى مختلف بدن مى شوند:

«بيشتر اطلاعات ما درباره غده هاى ترشحى درونى ، محصول مطالعه حالات بيمارانى است كه يا چند غده تراوش درونى مريض داشته باشند. بيمارى هاى غدد ترشح درونى به دو دسته تقسيم مى شوند.

١ - بيمارى هايى كه غده را خراب و كار آن را دچار وقفه مى كنند.

٢ - بيمارى هايى كه فعاليت غده را فزونى مى بخشند.

مطالعه اين بيمارى ها و نتايج حاصل شده تقريبا با آزمايش هايى كه روى حيوانات به عمل مى آوريم ، نزديك به هم است .»

# پايان دوران كودكى

تحولات اساسى بلوغ به دوران كودكى خاتمه مى دهد و نوجوانان به وسيله رشد تدريجى و سريع استخوان ها و عضلات و اعضاى داخلى بدن ، به صف مردان و زنان جامعه نزديك مى شوند و طولى نمى كشد كه تمام مميزات يك شخص بزرگ در آنان پديدار مى گردد.

همزمان با تحولات انقلابى و نمو همه جانبه بدن ، عوارض ديگرى نيز به سبب بلوغ ، در جسم نوجوانان آشكار مى شود.

«پسرها با چيزهاى تازه ديگرى آشنا مى شوند. پيدايش دانه هاى سياه رنگ بر روى پوست ، مخصوصا در اطراف بينى ، روى چانه يا روى شانه ها، ايشان را سخت مضطرب مى سازد. آن گاه كه غدد چربى دهنده شروع به ترشحات فراوان مى نمايند و بعضى از خلل و فرج را مسدود مى كنند، اين جوش هاى صورت ، كه به فراوانى ديده مى شوند، ظهور مى نمايند و اين ها جز جريحه دار ساختن عزت نفس جوانان ، عيب ديگرى ندارند.

# رشد تارهاى صوتى

تغيير صدا كه بر حسب آب و هوا و نژادهاى مختلف ، زودتر يا ديرتر ظهور مى نمايد، يك اثر عمومى است كه در همه پيدا خواهد شد. حلقوم در هنگام تكليف توسعه مى يابد و برجستگى حلقوم بر آمده تر از سابق مى شود. تارهاى صوتى از لحاظ طول دو برابر مى شوند. صدا كه تا آن هنگام زير بود، در مدت چند ماه ، طنين مخصوصى پيدا كرده ، به اصطلاح دو رگه مى شود و بسيار نامطبوع مى گردد. بعد از آن در مدت چند هفته از شدت آن كاسته مى شود و به تدريج حالت تدريج حالت صداى اشخاص ‍ بالغ را پيدا مى كند و در ١٧ سالگى آخرين تغييرات صوتى نيز از بين مى روند.

صداى زن نيز تغيير مى كند، اما كمتر محسوس است . آهنگ آن كه بليغ ‌تر و رساتر مى شود، در حدود ١٥ سالگى وضع ثابتى به خود مى گيرد.»(١٢٥)»

# تفاوت دختر و پسر

موقعى كه طفل بالغ مى شود اگر پسر باشد در صورتش موى مى رويد و اين نشانه جنس مرد است و به علاوه مايه عز و شخصيت اوست . چه ، بدين وسيله از سر حد كودكى و شباهت زنان خارج مى شود. و اگر دختر باشد، رخسارش همچنان پاك و بدون مو باقى مى ماند تا طراوت و جذابيت ، كه عامل محرك مردان و مايه دوام نسل انسان است ، در وى محفوظ باشد.

«فقال المفضل يا مولاى فقد راءيت من يبقى على حالته و لاينبت الشعر فى وجهه و ان بلغ حال الكبر فقال ذلك بما قدمت ايديهم و ان الله ليس ‍ بظلام للعبيد.» (١٢٧)

نتيجه آن كه بلوغ ، عامل نمو سريع استخوان ها و عضلات و كليه اعضاى داخلى است . بلوغ ، كودكان ضعيف را به رشد نهايى بدن و كمال نيرومندى جسم مى رساند و آنان را در رديف افراد بزرگ و كامل اجتماع قرار مى دهد.

# منازل تكامل

قرآن شريف ، منازل تكامل فرزندان بشر را يكى پس از ديگرى تا لحظه آخر رحم مادر شرح مى دهد و سپس مى فرمايد:

(ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ.)

پس از آن شما را به صورت طفل ناتوانى از رحم مادر بيرون مى آورد، سپس ‍ دوران بلوغ فرامى رسد تا شما به رشد نهايى و كمال قوت خود برسد.

« ابى عبدالله عليه‌السلام فى قول الله عزوجل «فلما بلغ اشده واستوى » قال اشده ثمانى عشرد سنة واستوى التحى .(١٢٩)

# تاءثير بلوغ در حالات روانى

عوامل انقلابى بلوغ ، نه تنها بر روى بدن اثر مى گذارند و باعث رشد سريع و همه جانبه جسم مى شوند، بلكه در روان نوجوانان نيز مؤ ثرند. افكار و اخلاق آنان را دگرگون مى سازند و انقلاب عميقى در روحشان پديد مى آورند. به همين جهت ، طرز فكر و خلقيات نوجوانان ، با اطفال نابالغ تفاوت بسيار دارد.

«غدد تناسلى نه تنها براى حفظ نسل و نژاد وظيفه بزرگى را بر عهده دارند، بلكه در تشديد فعاليت هاى فيزيولوژيكى و روانى و معنوى ما نيز مؤ ثرند، بين خواجه ها هيچ گاه فلاسفه و دانشمندان بزرگ پيدا نشده است .

بيضه ها و تخمدان ها اعمال پردامنه اى دارند. نخست آن كه سلول هاى نر يا ماده مى سازند كه پيوستگى اين دو موجود تازه ، انسانى را پديد مى آورد و در عين حال موادى ترشح مى كنند و در خون مى ريزند كه در نسوج و اندام ها و شعور ما خصايص جنس مرد يا زن را آشكار مى سازد. همچنين به تمام اعمال بدنى ما شدت مى دهند. ترشح بيضه ها موجد تهور و جوش و خروش و خشونت مى گردد.»(١٣١)

# جهش احساسات

در باطن آدمى دو نيروى عظيم و دو قدرت مؤ ثر وجود دارد: يكى عقل و ديگرى احساسات . مراد از جنبه روانى و معنوى بشر، مجموع اين دو قدرت است . وقتى گفته مى شود عوامل بلوغ در جهات معنوى و روانى انسان مؤ ثرند مراد اين است كه با فرارسيدن بلوغ ، هم زمان با رشد اندام ، عقل و احساسات نيز تحت تاءثير قرار مى گيرند و آن دو هم ، پا به پاى نمو اندام ، در راه رشد و شكفتگى قدم مى گذارند، با اين تفاوت كه رشد احساسات ، مانند رشد اندام ، خيلى سريع و به طور جهش صورت مى گيرد و عواطف نوجوانان خيلى زود و با شدت شكفته مى شوند، ولى عقل در كمال آرامى و به تدريج منازل كمال خود را طى مى كند و پس از گذشت ساليان دراز به رشد نهايى خود مى رسد.

# افكار ناسنجيده

ناموزونى رشد عقل و احساسات ، بزرگ ترين مشكل روانى جوانان و منشاء انحراف اخلاقى آنان است . افكار خام و ناسنجيده ، اعمال نادرست و غيرعادى ، و احيانا طغيان هاى نسل جوان ، اغلب از عدم توازن عقل و احساساتشان سرچشمه مى گيرد.

# طغيان احساسات

در ايام جوانى ، احساسات كه بزرگ ترين قوه محركه و نيروى فعاله آدميان است ، در كمال قدرت و نيرومندى است و عقل مآل انديش ، كه راهنماى خيرخواه احساسات است ، در حال ضعف و ناتوانى است . به همين جهت است كه جوانان ، موقعى كه در حال عادى هستند، پاره اى از اعمال و اقوالشان نامعقول و حساب نشده به نظر مى رسد. موقعى كه برافروخته و غيرعادى هستند، احساساتشان طغيان مى كند و شعله هاى سوزان از باطنشان زبانه مى كشد. در آن موقع تصميم هاى ناروا مى گيرند و به اعمال وحشت زا و خطرناكى دست مى زنند، عقل ضعيف و رشد نكرده آنها هرگز قادر نيست احساسات آتشين را مهار نمايد و از تندروى و طغيانشان باز دارد.

# روان شناسى اختصاصى جوان

وضع اختصاصى روح جوانان سبب شده است كه دانشمندان مى گويند: روان شناسى جوان ، اختصاصى است و از جهات بسيارى با روان شناسى عمومى تفاوت دارد. مربى شايسته كسى است كه دوران شباب را بشناسد و از وضع عقل و عواطف جوانان ، كه پايه هاى اساسى تعليم و تربيت است ، آگاه باشد و با توجه به حالات روانى آنان ، برنامه هاى تربيتى خود را تنظيم نموده و به موقع اجرا مى گذارد.

ناگفته نماند كه تربيت كودكان با جوانان از جهات بسيارى متفاوت است . از آن جمله اين كه كودكان خردسال به علت ضعف جسم و نارسايى فكر، در خود احساس استقلال و اختيار نمى كنند و حاضرند بى چون و چرا از مربيان خود اطاعت نمايند و برنامه هاى تربيتى را به كار بندند؛ ولى جوانان كه بر اثر بلوغ ، نيرومند و توانا شده اند و در خود احساس شخصيت و استقلال مى كنند، حاضر نيستند به اطاعت بى قيد و شرط تن دردهند و ندانسته تسليم برنامه هاى تربيتى شوند.

اگر مربيان بخواهند به هدف خود برسند و جوانان را بر اساس صحيح تربيت نمايند، بايد وسيله اى فراهم آورند كه جوانان احتياج خود را به راهنمايى آنان درك كنند و به كار بستن تعاليمشان را وظيفه قطعى خود بشناسند و به منظور نيل به خوشبختى و سعادت ، در كمال صميمت و علاقه مندى با آن ها همكارى نمايند.

# بهترين وسيله تربيت جوانان

يكى از بهترين وسايل تربيت پذيرى نسل جوان ، خودشناسى است . اگر جوانان خود را بشناسند و از موقع حساس و خطرناك خويش آگاه باشند، اگر اين حقيقت تلخ را باور كنند كه در دوران بلوغ و جوانى ، چراغ عقلشان ضعيف و كم فروغ است و بر عكس احساساتشان نيرومند و آتشين است ، اگر بفهمند كه عدم توازن عقل و احساسات در دوران شباب ، بزرگ ترين پرتگاه زندگى است اگر بدانند بعضى از جوانان با احساسات ناسنجيده و غير عقلانى ، تصميم هاى خطرناكى گرفتند و به كارهاى ناروايى دست زدند و براى هميشه دچار تيره روزى و بدبختى شدند، اگر متوجه شوند كه بدون راهنمايى مربيان عالم و خيرخواه قادر نيستند اين پرتگاه چند ساله را به سلامت طى كنند و از سقوط و بدبختى و خطر رهايى يابند، و خلاصه اگر اين حقيقت را بپذيرد كه براى نيل به خوشبختى و سعادت ، نيازمند مربيان و برنامه هاى صحيح تربيتى هستند و سرپيچى از تعاليم آنان جز بدبختى و ناكامى اثرى نخواهد داشت ، به نظر مى رسد كه برنامه هاى تربيتى را با آغوش باز استقبال كنند، خودسرى و استبداد راى را ترك گويند و تعاليم مربيان را در كمال صميمت و علاقه مندى به كار بندند.

# ترك خودسرى و استبداد

در اين فصل ، به اختصار، پيرامون عقل بشر عموما، و عقل جوانان خصوصا، گفت وگو مى كنيم و با استفاده از منابع اسلامى و نظريات تحقيقى دانشمندان بشر، اين بحث دقيق را به منظور خودشناسى جوانان با آنان در ميان مى گذاريم . اميد است اين بررسى ، نسل جوان را به لزوم پذيرش ‍ تربيت هاى اسلامى و قبول اندرزهاى حكيمانه مردان عالم و خيرخواه بيش ‍ از پيش متوجه نمايد.

# بررسى عقل

مسئله روح ، عقل و فكر، در گذشته و حال ، يكى از مهم ترين مسائل فلسفى و روانى شناخته شده و پيرامون آن پرسش هاى زيادى به ميان آمده است . از آن جمله اين كه آيا نفس عاقله بشر، يك حقيقت مجرد و فوق ماده است ، يا چيزى جز ماده نيست ؟ آيا فكر كه منشاء تمام ترقيات بشر است ، زاييده سلول هاى مغز انسان است يا آن كه مغز براى فكر كردن ، به منزله ابزارى در اختيار روح مجرد است ؟ آيا روان بشر با مرگ بدن از ميان مى رود يا آن كه پس از مرگ باقى و پايدار است ؟ و پرسش هاى ديگرى نظاير اين ها.

طرفداران تجرد نفس

بسيارى از فلاسفه و حكما، در گذشته ، به تجرد نفس عقيده داشته و نيروى اصلى ادراكات عقلى را خارج از حريم ماده مى دانستند و در كتب فلسفى براى اثبات عقيده خود، دلايلى آورده اند.

بوعلى سينا مى گويد:

«ان الجوهر الذى هو محل المعقولات ، ليس بجسم و لا هو قائم بجسم .(١٣٣)»

نيرويى كه آدمى به وسيله آن حقايق عقلى را درك مى كند، نه جسم است و نه تركيب مادى دارد.

حكيم صدرالدين شيرازى مى گويد:

«ان النفس الناطقة ليست بجسم و لامقدار.(١٣٥)»

اين يازده دليل ، براهينى است اطمينان بخش كه نفس آدمى مجرد از ماده و آثار ماده است .

اين عقيده در دنياى كنونى و بين دانشمندان نامى امروز نيز طرفداران بسيار دارد. اين گروه فلاسفه را روحيون مى نامند. ايشان عقيده دارند كه عقل از شئون نفس مجرد است .

# پيروان مكتب مادى

در مقابل طرفداران روح مجرد و پيروان مكتب ماوراى طبيعت ، مكتب ماديون قرار دارد كه نه تنها روح مجرد را انكار مى كنند، بلكه اساسا به ماوراى طبيعت عقيده ندارند. اينان جهان هستى را جز ماده و تحولات آن نمى دانند. در نظر آنان عقل عبارت از سلول هاى مغز است و فكر و تعقل ، خاصيت طبيعى آن سلول ها است . خلاصه ، در كمال صراحت مى گويند: همان طور كه صفرا ترشح كبد است ، تعقل و تفكر نيز ناشى از سلول هاى مغز است .

# مركز اصلى حافظه

در جهان كنونى ، غير از مسئله عقل ، مسائل مشكل ديگرى نيز وجود دارد كه دانشمندان بشر بر اساس اختلاف مكتب روحيون و ماديون پيرامون آن ها بحث و گفت وگو مى كنند. از آن جمله موضوع حافظه است . به نظر ماديون ، مركز اصلى حافظه ، سلول هاى مغز است ، ولى روحيون عقيده دارند كانون اصلى حافظه روح مجرد است و در نظر آن ها سلول هاى مغز رابطى بيش نيستند.

«جاذب ترين مسائل حافظه مسئله فلسفى آن است . موضوع اين است كه بدانيم خاطرات در كجا و چگونه حفظ مى گردند. اين مسئله مهم است . زيرا اجازه مى دهد فلسفه مادى و حكمت معنوى را در موضوع دقيقى در برابر يكديگر قرار دهيم .

مسئله حافظه در حقيقت يكى از مسائل بسيار تاريك روابط مغز و فكر مى باشد. خاطرات در كجا حفظ مى شود؟ در مغز يا روح ؟ شرايط تشكيل خاطره كدام است ؟ اگر بخواهيم به اين پرسش ها پاسخى بدهيم ، بايد از يك روش فلسفى طرفدارى كنيم و روش ديگر را غلط بپنداريم . قضاياى حافظه براى بعضى اشخاص دليل صحت فرضيه ماديون و براى بعضى ديگر درخشان ترين برهان استقلال روح مى باشد.»(١٣٧)

# دستگاه ماشينى مغز

روحيون پس از بررسى هاى دقيق و دامنه دار و نقض هاى متعددى كه بر نظريه ماديون وارد كرده اند، به اين نتيجه رسيده اند كه بدون ترديد مغز آدمى مركز مادى حافظه و يادآورى هاست ، ولى كانون اصلى و مركز حقيقى حافظه ، روح مجرد است ، سلول هاى مغز، براى روح مجرد، به منزله دستگاه ارتباط و ابزار كار است . اگر آدمى بر اثر خونريزى يا عفونى شدن بعضى از نقاط مغز، قسمتى از محفوظات خود را از دست مى دهد، نه براى آن است كه مركز اصلى حافظه آسيب ديده است ، بلكه با ضايع شدن قسمتى از سلول هاى مغز، روح مجرد، وسايل ارتباط و ابزار كار آن قسمت مخصوص را از دست داده و در نتيجه از انجام وظيفه مربوط به آن بازمانده است .

ژان ث . فيلو، استاد فلسفه ، چنين مى گويد:

«به نظر برگسون ، نقش اساسى بدن ، عمل كردن است . دنياى خارج بر بدن اثر مى گذارد و آن هم به دنياى خارج عكس العمل نشان مى دهد. مغز به غير از نوعى مركز تلفن چيز ديگرى نيست . نقش آن هم مثل مركز تلفن چيز ديگرى نيست . نقش آن هم مثل مركز تلفن عبارت از برقرار ساختن ارتباط يا منتظر نگاه داشتن است . اگر اين دستگاه ماشينى خراب شود، فراموشى هاى مختلفى را مشاهده خواهيم كرد. اما صورت هاى ذهنى گذشته ، كجا و چگونه حفظ مى شوند؟ برگسون در اين قسمت به يك بار تسليم نظريه هاى روحى مى شود. طرفداران اين نظريه معتقدند كه نيروى روحى ، حقيقت مختلفى دارد و ممكن نيست از بين برود.

راويسون كه يكى از طرفداران فلسفه روحى است و قبل از برگسون بوده ، به روح مطلقى معتقد است كه واحد كامل و خاطره تمام است و همواره در برابر همه چيز و خودش حاضر است و هميشه و بدون تخلف ، آن چه را كه خودش بوده و مى باشد زير نظر دارد.

راويسون كه يكى از طرفداران فلسفه روحى است و قبل از برگسون بوده ، به روح مطلقى معتقد است كه واحد كامل و خاطره تمام است و همواره در برابر همه چيز و خودش حاضر است و هميشه و بدون تخلف ، آن چه را كه خودش بوده و مى باشد زير نظر دارد.

# اشتباه ماديون

فيلو مى گويد: اگر زيست شناسان تصور كرده اند كه خاطرات به شكل استحاله هاى مادى در مغز باقى مى ماند و اين موضوع را به اتكاى امراض ‍ حافظه و ارتباط آن ها با قسمتى از مغز اظهار داشته اند، دچار اشتباه شده اند. اگر به مغز صدمه اى برسد، دستگاه هاى حركتى خراب مى شوند و مغز ديگر نمى تواند نقش خود را انجام دهد و خاطرات مجرد هم نمى توانند صورت مادى به خود بگيرند. ديگر خاطرات مفيد ظاهر نمى شوند و شخص به انواع امراض حافظه مبتلا مى گردد، اما با اين حال ، حافظه مجرد مورد تعرض قرار نگرفته است . پس مغز فقط شرايط انجام عمل تذكر را فراهم مى نمايد و محتوى تذكر نيست . البته عموما مابين حالات نفسانى و مغز، پيوستگى و تعلقى وجود دارد، ولى چنان كه برگسون متذكر مى گردد، مابين لباسى كه به ميخ آويزان است و خود ميخ هم پيوستگى وجود دارد، زيرا اگر ميخ را بيرون بياوريم ، لباس مى افتد. با اين حال وجود لباس به وجود ميخ بستگى ندارد.

# تفكيك حافظه از عادات

اگر در دوره كنونى بخواهيم از نفوذ نظريه هاى برگسون اظهار عدم اطلاع كنيم ، كار بيهوده اى كرده ايم . برگسون اول كسى است كه حافظه حقيقى را از عادات مجزا نموده و ثابت كرد كه خاطره مانند چيزى كه در كتابى ثبت شده باشد، در مغز نيست . وى نشان داد كه مغز دستگاهى است كه صورت هاى ذهنى را با زمان حال مربوط مى سازد. از طرفى دلاى مى نويسد تمام قضايايى كه اخيرا به وسيله آزمايش هاى علوم حيوان شناسى و علم امراض ‍ ثابت شده است ، نظريه برگسون را تاييد مى كند.»(١٣٩)

# اندازه گيرى نيروها

بدون ترديد، هر قسم فعاليت مادى احتياج به مصرف كردن نيرو دارد. دانشمندان در پرتو پيشرفت هاى علمى توانسته اند از مقدار نيرويى كه در بدن يك انسان ، براى انجام كارى صرف مى شود، اندازه گيرى كنند. پنج ساعت رانندگى ، چهار ساعت نجارى ، سه ساعت آهنگرى ، دو ساعت نويسندگى و يك ساعت سخن گفتن ، چه مقدار نيرو لازم دارد؟ علم آن را تعيين نموده و پاسخ داده است .

مهم ترين كار انسان فكر كردن است . فكرى كه مايه همه پيروزى هاى دانشمندان بشر است . فكرى كه منشاء اصلى كليه مظاهر خيره كننده تمدن است . فكرى كه اساس سعادت مادى و معنوى بشر به آن بستگى دارد. فكرى كه مى تواند يك تمدن عظيم به وجود آورد، يا يك تمدن كهن را نابود نمايد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از يك انديشه كه آيد در درون |  | صد جهان گردد به يك دم سرنگون |
| خلق بى پايان ز يك انديشه بين |  | گشته چون سيلى روانه بر زمين |
| هست آن انديشه پيش خلق خرد |  | ليك چون سيلى جهان را خوردوبرد |
| خلق عالم چون رمه است و او شبان |  | مى دواند جمله را روز و شبان |

# شگفتى كارهاى دماغى

موضوع عجيب و جالب توجه آن است كه فكر، با همه اقتدار و عظمتش ، به نيروى مادى ، احتياج قابل ملاحظه اى ندارد و مقدار مصرفش به قدرى كم و ناچيز است كه با وسايل علمى قابل اندازه گيرى نيست و تقريبا بايد گفت صفر است .

«شگفتى در اين است كه كارهاى دماغى به هيچ وجه سبب افزايش ‍ متابوليسم بدن نمى گردد. گويى در اين هنگام انرژى زيادى مصرف نمى شود و يا آن كه انرژى لازمه آن قدر ناچيز است كه تكنيك هاى ما قادر به اندازه گيرى آن نيست . حقيقتا عجيب است كه صرف انرژى براى فكر، فكرى كه سطح زمين را با آثار خود تغيير مى دهد و باعث ايجاد و افناى ملت ها مى گردد و در فضاى بى كران آسمان ، دنياهاى جديدى را كاوش و كشف مى كند، اين قدر ناچيز باشد كه نتوان آن را سنجيد.

بزرگ ترين فعاليت هاى فكرى ، كمتر از انقباض عضله دو سرباز براى برداشتن يك كتاب ، متابوليسم را بالا مى برد. نه جاه طلبى سزار، نه تفكرات نيوتن ، نه مطالعات درخشان پاستور، به اندازه قدرت چند ميكروب يا جزيى افزايش تيروئيد، سبب افزايش تغذيه بافت ها و متابوليسم ايشان نشده است .»(١٤١)

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ماءمور شد در جواب سئوال مردم بگويد كه روح يك امر الهى است و براى بشر يك حقيقت ناشناخته و مجهول است و آن چه كه در فهم اين حقيقت ، به آن ها افاضه شده ، بسى كم و ناچيز است .

# نارسايى دانش در شناختن روح

از روزگار رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا امروز، تحولات عظيمى در جهان بشر پديد آمده و انسان در راه علم و دانش پيشرفت هاى قابل ملاحظه اى نصيبش گرديده و منازل بسيارى را پشت سر گذارده است . حقايق مجهول يكى پس از ديگرى آشكار شده و رازهاى بسيارى از پشت پرده درآمده است . ولى درباره شناسايى حقيقت روح بشر، وضع دنياى امروز هم مانند عصر پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است . بشر آن روز از اين حقيقت مجهول آگاه نبود، و دانشمندان امروز نيز حقيقت روح را نمى شناسند. آن روز اطلاعات بشر درباره روح ، كم و ناچيز بوده و اطلاعات امروز انسان هم با همه پيشرفت هاى علمى ، ناچيز و كم است . اين خود حقيقتى است كه دانشمندان در كمال صراحت بدان اعتراف مى كند:

# جرقه مجهول

دكتر اوستاس چسر پزشك و روان شناس انگليسى مى گويد: «بعضى اشخاص مى گويند كه مجموعه اعمال ماشينى مغز ما، اين من يا خود را تشكيل مى دهد. عده ديگر مى گويند كه آن عبارت از مغز به علاوه يك جرقه مرموز است كه هنگام مرگ از بدن ما خارج مى شود. چنان كه مى دانيد، فلاسفه بزرگ درباره روح و ماهيت آن و محل آن در بدن ما و همچنين اين كه آيا روح از بين رفتنى است يا جاودانى ، زياد انديشيده اند. اين مسئله پيچيده هنوز هم حل نشده است و هنوز هم دانشمندان براى كشف حقيقت آن مى كوشند.

به هر حال هر يك از ما بايد اين موضوع را براى خود حل كنيم . يعنى يا بايد از افكار يكى از فلاسفه يا اديان درباره روح پيروى كنيم ، يا آن كه كوشش ‍ كنيم خودمان در اين باره به نتيجه اى برسم . اين مسئله به قدرى وسيع است و به اندازه اى عقايد گوناگون درباره آن اظهار شده كه در سال هاى اخير، بسيارى از متفكرين تصميم گرفتند آن را از نظر ديگرى مورد مطالعه قرار دهند. به اين معنى كه مسئله روح را كه بسيار پيچيده يا مبهم است ، كنار گذارده ، تنها درباره ذهن يا روان ، يعنى مجموعه احساسات و عقايد و افكار ما، به كنجكاوى و مطالعه بپردازند.

قبلا بايد بگويم كه هنوز درباره بدن ، بسيارى چيزها را نمى دانيم ، ولى البته مى توانيم بدن را وزن كنيم يا از آن عكس بگيريم . حتى مى توانيم اجزاى مختلف آن را جداگانه مورد مطالعه قرار دهيم و آزمايش هاى زيادى روى آن انجام دهيم . درست است كه ما مى توانيم مغز را وزن كنيم و از آن عكس ‍ بگيريم و آن را تشريح كنيم ، با مغز شخص مرده مى توانيم اين كارها را به خوبى و به طور كامل انجام دهيم و با مغز شخص زنده هم تا اندازه محدودى اين آزمايش ها را مى توان انجام داد، ولى آيا تشريح مغز مرده ، به ما در شناختن روان كمك مى كند و آيا جراحى كه مغز يك شخص زنده را عمل مى كند، مى تواند به افكار درونى او پى ببرد؟ متاءسفانه بايد بگويم كه موضوع شناختن روان ، خيلى از اين مشكل تر و پيچيده تر است .»(١٤٣)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : مركز عقل بشر مغز است .

« ابن عباس ، قال ان الله تعالى اوحى الى داود ان يسال سليمان عن اربعة عشر كلمة ، فان اجاب ورثه العلم والنبوة ، قال اخبرنى يا بنى اين موضع العقل منك ، قال الدماغ .(١٤٥)

# رشد سريع مغز كودك

گرچه ساختمان مغزهاى مردم از نظر تعداد سلول ها و خصوصيات دقيق آن با يكديگر متفاوت است ، ولى در هر حال مغز هر انسانى وسيله ارتباط و ابزار مادى براى روح آن انسان است . موقعى كه سلول هاى هر مغزى به رشد نهايى خود رسيد و آخرين مرحله كمال طبيعى خود را طى كرد، مى توان گفته وسيله مادى تعقل در آن فرد به حد كمال خود رسيده است و قبل از آن ، به سبب ناتمامى رشد و كمال سلول ها، چراغ عقل ضعيف و كم فروغ است .

# افكار كودكانه

با آن كه در سه سال اول زندگى ، نمو سلول هاى مغز بسيار سريع است و در آن مدت كوتاه ، تقريبا ٨٥ درصد رشد دماغى پايان مى پذيرد، با اين حال مى بينيم كه اطفال ، همچنان كودكانه فكر مى كنند و قدرت تجزيه و تحليل صحيح مطالب را ندارند، زيرا از طرفى ، تا زمانى كه ١٥ درصد باقى مانده رشد بر آن افزوده نشود و سلول هاى مغز و شبكه هاى ارتباطى آن به منزل نمو و كمال خود نرسند، نيروى تعقل و تفكر به خوبى شكفته نمى شود و از طرف ديگر، عقل و ادراك وقتى كامل مى شود كه تمام شبكه هاى ارتباطى مغزى ، كه از تارهاى عصبى تشكيل شده اند، به طور كامل از غشاء ميلين پوشيده شوند.

«به عقيده لانك ورثى ، فعاليت ادراكى روانى مغز با سرعت پوشيده شدن رشته هاى عصبى از ماده ميلين رابطه خيلى نزديك دارد.»(١٤٧)

# وزن متوسط مغز در سنين مختلف

سن پسر دختر در مواقع تولد ٣٣٠گرم ٢٨٣گرم ٣ تا ٦ ماهگى ٦٠٢گرم ٥٦٠گرم ٦ تا ١٢ ماهگى ٧٧٦گرم ٧٢٧گرم ١ تا ٢ سالگى ٩٤١گرم ٨٤٣گرم ٢ تا ٤ سالگى ١٠٩٥گرم ٩٩٠گرم ٤ تا ٧ سالگى ١١٣٨گرم ١٠٣٥گرم ٧ تا ١٤ سالگى ١٣٠١گرم ١١٥٤گرم ١٤ تا ٢٠ سالگى ١٣٧٤گرم ١٢٤٤گرم پوشش كامل رشته هاى عصبى

«٢ - اكثر رشته هاى عصبى در مغز و نخاع و پى ها، از ماده اى به نام ميلين پوشيده شده اند و مى توان گفت يك رابطه مستقيم خيلى نزديك بين رشد اعمال مغزى و پوشيده شدن رشته هاى عصبى از ميلين وجود دارد. بيشتر رشته هاى عصبى در مغز، تا سن بلوغ ، از اين ماده پوشيده مى شوند، ولى بعضى از رشته هاى عصبى كه در قشر مغز وجود دارند، در سنين متوسط زندگانى ، كاملا از غشاء ميلين پوشيده مى شوند.»(١٤٩)»

على عليه‌السلام مى فرمايد: عقل آدمى در ٢٨ سالگى كامل مى شود.

«و عنه عليه‌السلام و ينتهى عقله فى خمس و ثلثين و ما كان بعد ذلك فبالتجارب .(١٥١)

«رابطه مابين پيدايش يك فكر منطقى نزديك به فكر دوران كمال ، و زمانى كه توسعه فكرى حاصله از تست ها شروع به كند شدن مى كند، دليل ديگرى براى اين نظريه به وجود مى آورد كه بعد از دوران كودكى ، ترقى فكرى واقعى انجام نمى گيرد.

# جهش عواطف و كندى فكر

ممكن است اين فكر نيز براى برخى پيش آيد كه در دوران بلوغ ، در نتيجه جهش عواطف محبت و پيدايش غريزه جنسى ، هوش تحت تاءثير آن ها قرار مى گيرد و مطيع و منقاد مى شود.

فكر يك كودك ١١ ساله كه عينى تر و عملى تر است و با دنياى خارج توافق بيشترى دارد، خيلى به فكر اشخاص عاقل و كامل نزديك تر است تا فكر جوانى كه دل داده عواطف و هيجانات خويشتن است و علاقه او به كابوس ها و تخيلات و عواطف خود خيلى بيشتر است تا به محيطى كه وى را احاطه نموده است .

اگر بخواهيم بگوييم كه در دوران بلوغ ، هوش به كلى تاريك و خرف مى شود، اغراق گفته ايم . اما اگر واقعا يك سير قهقهرايى در بين باشد، فقط در دوران بحران تكليف امكان دارد، زيرا شور و هيجان جوانى با شكفتگى فكرى ، موافق و مساعد نيست .»(١٥٣)»

على عليه‌السلام فرموده است : پيوسته عقل و حماقت در مزاج نوجوانان تازه بالغ در جنگ و ستيزند تا بحران تكليف را پشت سر بگذارند و به سن هجده سال برسند. در آن موقع ، اگر ساختمان فكرى جوان طبيعى و سالم باشد، كم كم عقل پيروز مى شود و حماقت شكست مى خورد، و اگر اساسا احمق باشد، حماقت بر عقل غالب خواهد شد.

# جنون جوانى

سوم . يكى از بيمارى هاى روانى كه كليه دانشمندان متخصص ، در كتب علمى خود شرح داده و پيرامون آن مبسوطا بحث كرده اند، جنون جوانى است . اين بيمارى معمولا در سنين بلوغ آشكار مى شود و با تفاوت نشانه ها و عكس العمل هاى مختلفى كه در بيماران پديد مى آورد، به چهار نوع تقسيم شده است . كارشناسان دانشمند تاكنون نتوانسته اند علت واقعى اين بيمارى را به درستى تشخيص دهند و محتملا آن را ناشى از فعل و انفعال هاى ترشحات غدد داخلى ، در دوران بحرانى بلوغ ، و مسموميت هاى ناشيه از آن مى دانند.

«علت اصلى جهل ما از مسائل روانى ، پيچيدگى و ابهام شگرف موضوع اوست . ما هنوز وسايلى در دست نداريم كه بتوانيم در دنياى مجهول سلول هاى عصبى و اعمال مغزى و روانى ، براى خود راهى باز كنيم . فى المثل ، براى ما ممكن نيست كه روابط دقيق بين علائم بيمارى جنون جوانى و ضايعات سلول هاى مغزى را در يابيم .»

# ضعف سريع عقلانى

«پيروان مكتب كرپلن مى گويد: جنون جوانى عبارت است از ضعف سريع عقلانى كه هنگام بلوغ ظاهر شده و احتمالا نتيجه مسموميت درونى و پريشانى غدد مترشح داخلى است .»(١٥٦)

اين بيمارى كه در اصطلاح روان پزشكى به جنون جوانى تعبير شده ، دامنگير عموم جوانان نيست ، بلكه به گروه مخصوصى اختصاص دارد. اينان بايد مانند ساير ديوانگان ، با نظر پزشك تحت درمان قرار گيرند و گاهى بيمارى بعضى از آن ها شديد مى شود و دوران آن به طول مى انجامد.جنون خودنمايى

يك قسم اختلالات روانى و بى نظمى هاى فكرى در ايام نوجوانى بروز مى كند كه عمومى و همگانى است و كم و بيش تمام جوانان نوخاسته گرفتار آن هستند و آن جنون خودنمايى و تخيلات افسانه اى است . در اين دوران ، عموم نوجوانان اسير تصورات واهى خود مى گردند. از واقعيت هاى زندگى غافل مى شوند و مانند مجانين به پناه اوهام و تخيلات مى روند و همواره در خواب و خيال سير مى كنند و زندگى را از پشت عينك افكار بيهوده و غيرواقعى خود مى بينند. از عقل و منطق گريزان اند و عاشق اوهام و افسانه هاى ناشدنى هستند. جنون خودنمايى در تمام گفتار و رفتارشان آشكار است .

«جوانان به عقل چندان ارادتى ندارند. قضاوت هاى عقلى را بسيار حقير مى شمارند و آن را لايق پير مردان مى دانند. آنان مثل امرسون فكر مى كنند كه مى خواست ارابه خود را به يكى از ستارگان ببندد.»(١٥٨)

تصورات واهى و غير عقلانى جنون تظاهر و خودنمايى ، به طورى در جوانان اثر مى گذارد و آنان را تحت تاءثير قرار مى دهد كه گاهى مرتكب جرم و جنايت مى شوند. به كارهاى وحشتناك و خشن و به اعمال جنون آميز و خطرناك دست مى زنند.

«ماهنامه فرانسه مى نويسد: دسته هاى مختلف اجتماعى جوانان ، تابع اصول و انضباط محكم و خشنى هستند و اغلب ، غرايب اخلاقى عجيبى بر آن ها حكومت مى كند.

# روش هاى غيرعادى

يك نمونه از اين جوانان كه در عالم مخصوص به خودشان زندگى مى كنند، زندگى دو جوان هامبورگى است كه براى رسيدن به پايه جيمس دين با طناب باريكى خود را از طبقه چهارم عمارتى به پايين انداختند. اغلب ديده ايم كه چند نفر جوان ، پشت ويترين مغازه اى توقف كرده اند و در آن واحد مشغول شانه زدن موهاى بلند خود هستند و بى آن كه دليلى داشته باشد، به جان پيرمردى افتاده اند و او را از پا در آورده اند و بعد استدلال كرده اند ما را مسخره كرده ، ما هم چنين كرديم . مشخصه ديگر نوجوانان ، ميل به استثنايى جلوه كردن است و اين خصيصه در ميان آنان به شدت به چشم مى خورد. اينان بر خلاف جهت تمايلات اكثريت گام برمى دارند و استثنائات را به عنوان روش خود برمى گزينند. مثلا هنگامى كه لاكى لوجيانو، گانگستر معروف ، از زندان خارج مى شد، با تحسين هاى صميمانه ٣٠٠ نفر جوان ولگرد روبه رو شد.

در پرسش نامه اى كه اخيرا تهيه شده ، از چند جوان دانشجو كه عليه قوانين و مقررات دانشگاه شوريده بودند، سئوال شده بود:

- چرا از تحصيل و دانشگاه بيزار شده ايد؟

- براى آن كه هر چه ميل داريد به ما تحميل مى كنيد. ما تئورى هاى شما را قبول نداريم و دلمان نمى خواهد تحصيل كنيم .

- پس مى خواهيد چه كنيد؟

- كارهايى كه شما نمى پسنديد.»(١٦٠

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : جوانى ، خود يكى از اقسام جنون و ديوانگى بشر است .

«قال على عليه‌السلام : ينبغى للعاقل ان يحترس من سكر المال و سكر القدرة و سكر العلم و سكر المدح و سكر الشباب ، قان لكل ذلك رياح خبيثة تسلب العقل و تستخف الوقار.(١٦٢)»

نيز فرموده است مستى بر چهار قسم است : قسم جوانى ، مستى ثروت ، مستى خواب ، مستى رياست .

خلاصه اين سه مطلب كه به اختصار توضيح داده شد، عبارت است از:

١ - در دوران بلوغ ، مغز نوجوانان و شبكه عصبى مربوط، كه ابزار مادى تعقل و تفكر است ، به رشد نهايى خود نمى رسد.

٢ - از تست هاى عقل و هوش جوانان ، اين نتيجه به دست آمده است كه در دوران بلوغ ، عقل نوجوانان ، شكفتگى تازه اى پيدا نمى كند و درجات عقل و فراستشان در حدود دوران قبل از بلوغ است .

تخيلات موهوم

٣ - عموم جوانان ، كم و بيش ، به اختلالات روحى و جنون خودنمايى گرفتارند و بر اثر ضعف دستگاه عقل ، از واقعيت هاى زندگى غافل مى شوند و مانند ديوانگان مستان ، در عالم تخيلات افسانه اى و اوهام ناشدنى سير مى كنند و به كارهاى غيرعقلانى و جنون آميز دست مى زنند.

# نياز جوان به راهنمايى

اگر نوجوانان به اين سه نكته اساسى توجه دقيق نمايند، وضع روانى خويشتن را درك مى كنند و به نارسايى عقل و كوتاهى فكر خود به خوبى پى مى برند و نياز خويشتن را به راهنمايى از طرف مردان عاقل و كامل احساس مى نمايند، و هرگز در اجراى نظرات خام ناسنجيده خود پافشارى نمى كنند و موجبات بدبختى و تيره روزى خويش را فراهم نمى نمايند.

نارسايى عقل نوجوانان و اختلالات فكرى آنان ، در بحران بلوغ و تكليف ، مخصوص يك كشور يا نژاد معين نيست ، بلكه كليه فرزندان بشر در سراسر گيتى با آن روبه رو هستند. جوانان اگر نتواند مسائل زندگى را به درستى تجزيه و تحليل كنند و تصميم صحيح و عاقلانه بگيرند، عذر موجهى دارند و آن خامى دوران جوانى و نارسايى طبيعى فكر است .

# عذر مقبول

«قال على عليه‌السلام : جهل الشباب معذور، و علمه محصور.(١٦٤)»

على عليه‌السلام فرموده است انديشه روشن پيرمرد، نزد من از قوت و نيرومندى جوانان محبوب تر است .

اشتباه جوانان

بعضى از دختران و پسران موقعى كه دوران بلوغ را طى مى كنند و اندامشان از هر جهت رشد مى كند و صورت يك مرد يا يك زن كامل را به خود مى گيرند، دچار اشتباه مى شوند. گمان مى كنند كه از هر جهت كامل شده اند و با زنان و مردان جامعه يكسان گشته اند. با خود مى گويند: «مگر شخصيت ما با شخصيت بزرگسالان فرق دارد؟ آيا ما با زنان و مردان جامعه مساوى نيستيم ؟ آيا نمى توانيم از هر جهت در رديف آنان قرار گيريم ؟ آيا نبايد مانند بزرگسالان همه جا اظهارنظر كنيم و از تمام مزاياى اجتماعى برخوردار باشيم ؟»

# تحميل نظرات خام

گاهى اين انديشه ناصحيح آن چنان در فكرشان قوت مى گيرد و دچار افراط و تندروى مى شوند كه بزرگسالان را مسخره مى كنند و با تمام قوا مى كوشند تا نظرات خام و ناسنجيده خود را بر آنان تحميل نمايند و به قبولشان وادار كنند.

اينان ظاهر خود را مى بينند و از باطن خويش آگاه نيستند. اينان مى بينند كه قد و قامتشان به خوبى رشد كرده و اندامشان هم مانند اندام پدران و مادران بزرگ شده است . اينان حس مى كنند كه تمايل جنسى در مزاجشان بيدار شده و مى توانند انتخاب همسر كنند و فرزند بياورند، ولى از اين نكته اساسى غافل اند كه از نظر دينى و علمى ، بلوغ جنسى غير از بلوغ عقلى است و بايد چندين سال از بلوغ جنسى فرزندان بشر بگذرد تا عقلشان به رشد نهايى و بلوغ كامل برسد.

«تنها رشد جنسى بدن كافى نيست . بايد فكر و احساسات ما هم داراى رشد كامل و آمادگى شود. رشد فكرى و احساساتى ما مدت ها بعد از رشد بدنى ما صورت مى گيرد.»(١٦٦).

امام صادق عليه‌السلام فرموده : يتيمى كودكان بى پدر، با نطفه سازى و محتلم شدن ، كه نشانه بلوغ جنسى و نيرومندى بدن است ، پايان مى پذيرد، اما اگر با وجود احتلام ، رشد عقلى اش ثابت نشود، سفيه يا ضعيف العقل باشد، ولى او موظف است اموال وى را همچنان در يد خويش نگاهدارى نمايد.

«ن بن سنان قال قلت لابى عبدالله عليه‌السلام متى يدفع الى الغلام ماله ، قال اذا بلغ و اونس منه رشد. ولم يكن سفيها او ضعيفا.(١٦٨)»

از امام عليه‌السلام سئوال شد: چه موقع يتيمى اطفال پايان مى پذيرد؟ فرمود: «موقعى كه محتلم مى شود و به علاوه داراى رشد عقلى باشد كه داد و ستد را درك نمايد.»

# اختيارات مالى

از اين يك آيه و چند حديث به خوبى استفاده مى شود كه قانون گزار اسلام ، بلوغ جنسى را از بلوغ عقلى تفكيك كرده و اختيارات مالى را تنها به نوجوانانى تفويض مى كند كه علاوه بر بلوغ جنسى ، داراى رشد عقلى براى به دست آوردن استقلال مالى ، خردمندى كامل و رشد نهايى عقل نيست . همين قدر كه نوجوان به حداقل رشد عقلى برسد و معنى نفع و ضرر مالى را درك كند و قادر باشد كه در ثروت خود عاقلانه تصرف نمايد، از نظر قانونى رشيد است و حق دارد اختيارات مالى خود را در دست گيرد.

ناگفته نماند كه مشكل نارسايى عقل جوانان ، كه موضوع بحث ماست ، با اين درجه از رشد عقلى ، كه شرط احراز استقلال مالى است ، حل نمى شود. زيرا بيشتر جوانان در ابتداى جوانى واجد اين درجه از رشد عقلى هستند، ولى نمى توانند به وسيله آن خير و شر و زندگى را به درستى تشخيص دهند و مسائل حياتى را به نحو شايسته اى تجزيه و تحليل نمايند.

# شكفتگى كامل عقل

تنها عاملى كه مشكل جوانان را حل مى كند و نارسايى فكر آنان را جبران مى نمايد، رشد نهايى و شكفتگى كامل عقل است و اين درجه از رشد، خيلى دير به دست مى آيد.

بيشتر خطراتى كه دامنگير نسل جوان مى شود، در فاصله چند ساله بين بلوغ جنسى و رشد نهايى عقل است . در طول اين چند سال ، جوانان همواره در معرض خطر و احيانا سقوط قرار دارند. زيرا عقلشان ضعيف و احساساتشان شديد است .

بسيار اتفاق مى افتد كه جوان نوخاسته اى بر اثر تهييج غريزه خشم و يا شهوت يا ساير تمايلات نفسانى ، خودسرانه تصميم ناروايى اتخاذ مى كند و به كار زيان بخشى دست مى زند و در نتيجه ، مصيبت غير قابل جبرانى براى خود و ديگران به بار مى آورد.

# ضعف عقل در بحران بلوغ

اگر نوجوانان اين حقيقت را به خوبى درك نمايند كه در ايام بحرانى بلوغ و جوانى ، عقلشان نارسا و ضعيف است ، قطعا به خطر تصميم هاى ناسنجيده و عجولانه خود بهتر متوجه مى شوند و در راه زندگى با احتياط و دقت بيشترى قدم بر مى دارند اينان نيازمندى خود را به راهنمايى رجال الهى و مربيان خيرخواه به خوبى احساس مى كنند و برنامه هاى تربيتى را در كمال علاقه مندى به كار مى بندند.

در پايان اين فصل ، به منظور حفظ جوانان از خطر تصميم هاى عجولانه و لغزش هاى زندگى ، دو دستور مفيد و سعادت بخش را از پيشواى عالى قدر اسلام خاطرنشان مى كنم . به نظر مى رسد اگر نوجوانان عزيز اين دو نكته را به خوبى فراگيرند و عملا به كار بندند، مى توانند دوران بحرانى شباب را به سلامت طى كنند و از كارهاى ناروايى كه ناشى از ضعف فكر و نارسايى عقل است ، مصون بمانند.

اول .

«ان ابى عبدالله السلام قال : ان رجلا اتى النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله ، فقال يا رسول الله اوصنى . فقال له رسول الله فهل انت مستوص ان انا اوصيتك ؟ حتى قال له ذلك ثلاثا و فى كلها يقول الرجل نعم يا رسول الله . فقال الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فانى اوصيك اذا انت هممت بامر فتدبر عاقبته ، فان يك رشدا فامضه ، و ان يك غيا فانته عنه .(١٧٠)»

رسول اكرم . صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمود: پير سالخورده در بين قوم و كسان خود، مانند پيغمبر الهى بين امت خود مى باشد.

پيامبران الهى راهنماى امت هاى خود بودند و پيران سالخورده نيز بايد هادى اقوام و بستگان جوان خود باشند. همان طور كه گفتار پيغمبران خدا مايه سعادت امت هاست ، اندرزهاى پيران روشن ضمير نيز باعث خوشبختى كسان و بستگان آنان است .

# سنجش سن تقويمى و عقلى جوان

قال الله العظيم فى كتابه : (وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا) (١٧٢)»

امام باقر عليه‌السلام فرمود: وقتى خداوند عقل را آفريد، درباره اش فرمود: به عزت و جلالم قسم است كه هيچ موجودى را نيافريده ام كه نزد من از تو محبوب تر باشد.

# ميزان خوبى و شايستگى

در نظر اولياى گرامى اسلام ، ميزان خوبى و شايستگى مردم ، تنها درستكارى و صحت عمل نيست ، بلكه اخلاق خوب و اعمال پسنديده آنان را به توجه به درجه عقل و كيفيت انديشه و فكرشان مى سنجند. درستكاران با ارزش ، كسانى هستند كه با داشتن عقل كافى و فكر روشن ، پاكى و صحت عمل را اختيار كرده و به نادرستى و گناهكارى پشت پا زده اند.

«قال رسول الله عليه و آله : اذا بلغكم عن رجل حسن حال ، فانظروا فى حسن عقله فانما يجازى بعقله .(١٧٤)»

امام باقر عليه‌السلام فرموده است : در قيامت بازخواست خداوند از مردم به مقدار عقلى است كه در دنيا به آنان داده است .

هر انسانى كه از مادر متولد مى شود داراى ساختمان اختصاصى و مميزات معينى است . رنگ چهره ، اجزاى صورت ، كيفيت قيافه ، ساختمان چشم و مو، آهنگ صوت و حتى خطوط ريز سرانگشت هر انسانى با ديگرى فرق دارد. اين اختلاف طبيعى ، كه يكى از آيات الهى است ، در قرآن شريف با يك جمله كوتاه ادا شده است .

(وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا.)

خداوند شما را با مميزات مختلف و اندازه گيرى هاى گوناگون آفريده است . همان طور كه ساختمان جسم و خصوصيات طبيعى اندام مردم با يكديگر متفاوت است ، قوه عقل و نيروى درك مردم نيز با يكديگر فرق دارد. عقل هر انسانى با حدود معين و طور مخصوص به خود و او آفريده شده است . بعضى از افراد، با عقل بسيار قوى و درك فوق عادى آفريده شده اند و داراى نبوغ ذاتى هستند. اينان در تمام اعصار و در همه كشورها كم و بيش ‍ وجود داشته اند، ولى تعداد نوابغ هميشه كم و انگشت شمار بوده است .

# درجات عقل بشر

بعضى از مردم با عقل متوسط و درك عادى آفريده شده اند. اينان مردمان معتدل جهان اند و در هر عصرى تعدادشان زياده بوده و جمعيت قابل ملاحظه كشورها را تشكيل داده اند.

بعضى از مردم اند كه با عقل ضعيف و فكر و كوتاه آفريده شده اند. اينان مردم عقب افتاده و دون حد عادى هستند و متاءسفانه تعداد آنان در همه كشورها نسبتا زياد و قابل ملاحظه بوده است . اين گروه بدبخت را با كلماتى نظير احمق ، سفيه ، كودن ، كوته فكر و نظاير اين ها معرفى كرده اند. آنان در جامعه مانند ساير افراد عادى زندگى مى كنند و با ديگران آميزش دارند. از نارسايى فكر خود آگاه نيستند، ولى گفتار و رفتار ناسنجيده و غير عقلانى آن ها همواره براى خودشان و ساير مردم رنج و زحمت به بار مى آورد.

# كوته فكران بالغ

«انواع اشكالاتى كه ممكن است بچگى افراد بالغ به وجود آورد، لاتعد و لاتحصى است . اين بچگى ها و ناكاملى ها، نه فقط در بين آن بدبخت هايى وجود دارد كه به نام ديوانگان و مجانين در حصارهاى محكم نگاهدارى مى شوند، بلكه در ميان هزارها زنان و مردانى هم ديده مى شوند كه ظاهرا افرادى بالغ هستند و يا ديگران آن ها را بالغ و كامل مى دانند و از تمام مزاياى بلوغ و كمال هم در ظاهر از هر حيث برخوردارند.

در ميان اين افراد ظاهرا و جسما بزرگ ، و در حقيقت كوچك و بچه فكر، ميزان نپختگى و ناكاملى كه وجود دارد از چشم افراد ديگر متاءسفانه پوشيده است ، و حتى اغلب عدم كمال و بچگى هاى بزرگ ها از چشم كسانى كه در زندگى آنان شريك هم هستند مخفى است . زيرا شركاى آن ها هم اغلب داراى همان عدم رشد مى باشند. از آن جا كه جامعه هنوز ملاك تشخيص ‍ براى رفتار افراد بالغ از لحاظ رشد يا عدم رشد معين نكرده ، ناكاملى ها و عدم رشدها از نظر جامعه اغلب مخفى و مستور مى باشند.

مى توان گفت كه همين عدم رشدها مى تواند قسمتى از تاريكى هاى تاريخ را كه ظاهرا براى آن دليل و مفهومى به نظر نمى رسد، براى ما روشن سازد. نه فقط در قسمت زيادى از تاريخ اين گونه عدم رشدها باعث ايجاد وقايع ناگوار بوده اند، بلكه اغلب موارد گوناگون از وقايع ناگوار شخصى يا اجتماعى حيات روزمره ما هم مديون همين عدم رشدها ناپختگى هاست .»(١٧٦)

# علائم حماقت

اگر سخن بگويد حماقت و نادانى اش او را رسوا خواهد كرد. اگر سكوت كند نارسايى و عجزش ظاهر مى گردد. اگر به كارى دست بزند آن را خراب مى كند. اگر رازى به وى سپرده شود افشا مى نمايد. نه دانش خودش او را بى نياز مى كند و نه از دانش ديگران بهره مند مى گردد. اندرزگوى خود را اطاعت نمى كند، و رفيق خود را راحت نمى گذارد. مادرش مرگ او را دوست دارد تا در عزايش گريه كند و زنش آرزوى جدايى وى را در مغز مى پرورد. همسايه اش تمنا دارد كه منزل او دور باشد، و همنشينش از ترس ‍ مجالست با او، در تنهايى و سكوت به سر مى برد، موقعى كه احمق در مجلس ديگران شركت مى كند، اگر حضار محضر از او بزرگ تر باشند، همه آن ها را عاجز مى كند و اگر از وى كوچك تر باشند، با رفتار و گفتار احمقانه خود آنان را گمراه مى نمايد.

بيمارى درمان ناپذير نقص غير قابل جبران

بدبختانه بيمارى حماقت از امراض علاج ناپذير و غير قابل درمان است . تربيت هاى علمى و عملى در دوران كودكى و جوانى ، هر قدر نيرومند و اساسى باشند، نمى توانند نارسايى طبيعى مغز يك انسان احمق را بر طرف كنند و نقايص فطرى اش را جبران نمايند، زيرا اساس عقل طبيعى هر انسان در رحم مادر پى ريزى مى شود، و آن وضع مخصوص ، تا پايان عمر باقى و برقرار است . تربيت مى تواند عقل طبيعى را پرورش دهد و استعدادهاى نهفته اش را به فعليت بياورد. مغز يك انسان احمق اساسا استعداد فروغ و درخشندگى كامل ندارد تا به وسيله تربيت آشكار گردد.

# تربيت در زمينه هاى ارثى

«يك كودك ابله و گيج و ترسو و كاهل را نمى توان با تربيت و پرورش به يك مرد فعال يا يك زمامدار مقتدر و جسورى تبديل كرد. خصايصى چون فعاليت و تهور و روح حادثه جويى ، كاملا زاييده محيط نيست و شايد محيط بر روى آن ها اثرى ندارد. در حقيقت ، عوامل پرورش و تربيت ، جز در حدود زمينه هاى ارثى و خصايص سرشتى بافت ها و شعور فرد موثر نيستند.»(١٧٨)

حضرت مسيح بن مريم فرمود: براى علاج مردم احمق كوشش كردم ، ولى نتوانستم آنان را درمان نمايم و نارسايى عقلشان را اصلاح كنم .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت رنج احمقى قهر خداست |  | رنج كورى نيست قهر آن ابتلاست |
| ابتلا رنجى است كان رحم آورد |  | احمقى رنجى است كان زخم آورد |
| آن چه داغ اوست مهر او كرده است |  | چاره اى بر وى نيارد برد دست |
| زاحمقان بگريز چون عيسى گريخت |  | صحبت احمق بسى خون ها ريخت |

آن كسى كه گرفتار بيمارى دروغگويى است ، با تربيت مى توان راستگويش ‍ كرد. آن كس كه دچار ياوه گويى و پرحرفى است ، با تربيت مى توان درمانش ‍ نمود. خلاصه ، همه بيمارى هاى اخلاقى علاج پذيرند، ولى بيمارى حماقت با هيچ دارويى درمان نمى شود و كوشش هاى تربيتى ، نارسايى عقل را جبران نمى كند.

«ن الرضا عليه‌السلام : قال العقل حباء من الله والادب كلفة فمن تكلف الادب قدر عليه و من تكلف العقل لم يزدد بذلك الا جهلا.(١٨٠)»

على عليه‌السلام فرموده : عقل هاى مردم بخشش هاى الهى است و با سعى و كوشش به دست نمى آيد. ادب و اخلاق است كه مردم مى توانند از راه سعى و مجاهده به دست آورند.

# آزمايش عقل و هوش

يكى از مطالبى كه در روان شناسى جديد مورد كمال توجه قرار گرفته ، موضوع آزمايش عقل و هوش كودكان و جوانان است . در قرون گذشته ، عموم مردم ، كم و بيش مى دانستند كه چگونه و با چه وسيله حدود تفاوت را معين كنند و با محاسبه دقيق آن را اندازه گيرى نمايند.

دانشمندان امروز با بررسى هاى پى گير و دامنه دار خود، در اين باره به پيشرفت هاى قابل ملاحظه اى نايل شده و توانسته اند تا اندازه اى عقل ، هوش ، حافظه ، سرعت انتقال كودكان و جوانان را امتحان كنند و با محاسبه و اندازه گيرى صحيح ، حدود هر يك را معين نمايند.

# سنجش فكر اطفال

«در آغاز قرن اخير اين فكر براى اولين بر اثر مساعى ابتكارى بينه براى سنجش فكرى اطفال به مرحله آزمايش در آمد. تا آن روز، آن چه را كه اين استاد مورد توجه قرار داد، به هيچ وجه سابقه نداشت . البته روشن شده يود كه بعضى از اطفال باهوش تر و ذكى تر از سايرين هستند، ولى هيچ گاه سعى نشده بود كه ارتباط بين ذكاوت يا كندهوشى طفل با سن وى روشن گردد.»(١٨٢)

# سن عقلى و تقويمى

از زمانى كه اندازه گيرى عقل و هوش بشر با روش هاى علمى و عملى ميسر شده و كشورهاى متمدن كم و بيش به اين كار اقدام كرده اند، حقايق تلخ و ناگوارى آشكار گرديده و نتايج نامطلوب و تاءثرآورى كه مردم جهان از آن ها بى خبر بودند، به دست آمده است .

رسيدگى هاى دقيقى كه از هوش و عقل محصلين و كارگران و سربازان در محيط مدارس و كارخانه ها و سربازخانه ها به عمل آمده است ، نشان مى دهد كه عده بسيارى از افراد اجتماع ، كوتاه فكر و كم هوش و خلاصه از نظر رشد عقل ، غير طبيعى و عقل افتاده اند.

دكتر كارل مى گويد:

«بسيارند افرادى (خواه فرانسه خواه در آمريكا) كه سن روانى آنان از ده سال نمى گذرد. به موجب گزارش كميته ملى بهداشت روانى ، ٤٠٠٠٠٠ كودك ، كم هوش تر از آن اند كه بتوانند تعليمات مدرسه اى را ادامه دهند.

به موجب آزمايشى كه در سال ١٩١٧، به وسيله هركس روى سربازان و افسران ارتش آمريكا به عمل آمد، معلوم شد كه سن روانى ٤٦ درصد آنان كمتر از ١٣ سال است .

يقين است كه چنين آزمايشى از ملت فرانسه ، به خصوص در بعضى شهرهاى ايالات بروتانى و نرماندى ، جواب هاى مشابهى خواهد داد، ولى در اين كشور آمارى وجود ندارد كه بتوان سن معمولى و سن روانى كودكان محصل را با هم سنجيد.

در اين مورد نبايد گول نتيجه امتحانات را خورد كه دوران جوانى ما را تلف مى كند. ما مى دانيم كه اخذ تصديق ها و دپيلم ها و حتى و قبولى در مدارس ‍ عالى نيز نشانه هوشيارى نيست . بسيارى از جوانان خيلى كم هوش نيز در اين امتحانات موفق مى شوند.

# افراد غير طبيعى

اجتماع بالغ ، بسيارى از افراد غير طبيعى را شامل است . در آمريكاى شمالى ، شايد سى ميليون افرادى وجود دارند كه با زندگى مدرن توافق نيافته اند و يا هرگز توافق نتوانند يافت . در فرانسه قمست اعظم بيكاران كسانى هستند كه جاهل تر يا كم هوش تر و يا بيمارتر از آن اند كه از عهده انجام كارى بر آيند.»(١٨٤)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : خير و بركت هيچ ثروتى به قدر عقل نيست ، و پستى و ذلت هيچ فقرى به پايه حماقت ، كه فقر عقلى است ، نمى رسد.

اگر آزمايش عقل و هوش ، عمومى و جهانى شود، اگر در همه كشورها و از كليه طبقات مردم امتحان روان به عمل آيد، آن گاه معلوم مى شود كه حماقت و نارسايى فكر چه بلاى بزرگى است و چه جمعيت عظيمى از نسل بشر در تمام كشورها به آن مبتلا هستند.

# منشاء صغر فكرى

«سن روانى قسمت اعظم مردم از ١٢ يا ١٣ سال نمى گذرد. علل اين واقعه بدفرجام را به خوبى نمى توان شناخت . عموما صغر فكرى را در بازماندگان الكلى ها و سفليسى ها و ناقص عقلان و فاسد اخلاقان مى توان ديد.»(١٨٦)

«گدار مشاهده كرده است كه در نسل خانواده اى كه پدر و مادر مبتلا به ضعف عقل بوده اند، ٤٧٠ كودك ضعيف العقل و فقط ٦ كودك طبيعى به وجود آمده است .»(١٨٨)

# راه آزمايش عاقل

امام صادق عليه‌السلام فرموده : اگر خواستى در يك مجلس و با اولين بر خورد عقل كسى را امتحان كنى ، مطلبى را كه ناشدنى و غير قابل وقوع است ، در ضمن سخنان خود با وى به ميان بگذار. اگر سريعا به نادرستى مطلب متوجه شد و آن را تكذيب كرد، مرد عاقلى است و اگر آن را صحيح تلقى نمود و تاييد كرد، مرد احمق و كوتاده فكرى است .

بر اساس اين دستور مى توان عقل هاى كودكان و جوانان را آزمايش نمود و به اعتبار درجات مختلف سن آنان ، ده ها مطالب ناشدنى و غير قابل وقوع را به صورت سئوال ، يا وقايع فرضى طرح كرد و با آن ها در ميان گذارد تا مراتب روشن بينى يا نارسايى فكرشان معلوم شود.

«قال على عليه‌السلام : عند بديهه المقال تختبر عقول الرجال .(١٩٠)»

كلمه ظن در لغت به معانى يقين و گمان و شك آمده است ، و در اين حديث ممكن است هر سه معنى مراد باشد. على عليه‌السلام مى فرمايد:

نظرات قطعى يا حدس و تمان يا شك و ترديد مردم در موضوعات مختلف وسيله سنجش عقل و ميزان تشخيص درك آنان است .

# نظر صائب

مردم درباره يك واقعه جهانى يا يك حادثه ملى يا يك پيش آمد خانوادگى و فردى يا ساير علمى و اجتماعى ، نظرات مختلفى ابراز مى دارند. به علاوه ، بعضى نظر خود را به صورت قطعى و بعضى به طور ترديد بيان مى كنند. هر قدر عقل يك انسان كامل تر و فكرش عميق تر باشد، نظرش ‍ صائب تر و گمانش به واقع نزديك تر خواهد بود. در اين حديث ، على عليه‌السلام ، نظرات مختلف مردم را ميزان آزمايش عقل آنان شناخته است .

بر اساس سه دستور كلى مى توان صدها سئوال به صورت تست هايى كه در روان شناسى امروز معمول است ، تهيه كرد و كودكان و جوانان را از نظر عقلى و همچنين از ساير جهات روانى آزمايش نمود.

# فصلى در روان شناسى

چندى است كه مسئله آزمايش عقل كودكان و جوانان ، با توجه به سنين عمر آنان ، فصل جديدى را در روان شناسى گشود است . با تفكيك سن تقويمى از سن عقلى ثابت شده كه ممكن است عقل يك جوان بيست ساله به قدر يك كودك ده ساله باشد، يا بر عكس ، عقل يك كودك ده ساله به اندازه يك جوان بيست ساله باشد.

«هيچ لزومى ندارد كه سن روان شناسى يا روحى ، درست مطابق با سن زمانى يا سنين عمر باشد. طفلى كه طبق تقويم ده ساله مى باشد ممكن است از لحاظ روحى و روان شناسى فقط پنج ساله باشد يا مثلا به عكس ‍ پانزده ساله باشد.

روشن است كه بدين ترتيب ، پرتو جديدى از علم ، مورد توجه بشر قرار گرفته و اطلاع تازه اى از طبيعت بشرى ما به دست آمده كه باعث مى شود به افراد بشر با چشم بنگريم . مسلم شد هر انسانى يك سن روحى و فكرى و يك سن تقويمى دارد.

سن تقويمى و زمانى انسان ممكن است با سن روحى و روان شناسى وى اختلاف فاحش داشته باشد. مثلا يك زن سى ساله ممكن است از لحاظ احساساتى ، در حدود سن متوسط پانزده ساله باشد، يا يك پسر بچه ده ساله را مى توان يافت كه از لحاظ حسن مسووليت و قدرت تعقيب هدف در حدود سن بيست سال داشته باشد. درست است كه آن پسر از لحاظ سنى طفل است ، ولى از لحاظ احساسات و فكرى كامل مى باشد.

يك مردم بيست و پنج ساله ممكن است از لحاظ كار شخصى و فردى ، ظاهر يك بچه پنج ساله را به بياورد و يا آن كه يك پسر پنج ساله ممكن است از خيلى از اسباب بازى هاى خود به دور بوده و داراى قدرت داد و ستد، و حس عدالت خواهى و اميداوارى به آينده ، كه مربوط به سنين خيلى بالاتر است ، باشد.»(١٩٢)

مامون كه تا آن موقع حضرت را نمى شناخت و از سخنان حكيمانه و رخسار زيباى وى به عجب آمده بود، پرسيد: اسم شما چيست ؟ فرمود: محمد.

گفت : پسر كيستى ؟

فرمود: فرزند على بن موسى الرضا هستم .

مامون به روان پاك حضرت رضا عليه‌السلام درود و رحمت فرستاد و مركب خود را به راهى كه در پيش داشت ، به حركت در آورد.

از اين حديث ، تفاوت سن تقويمى از سن عقلى به خوبى واضح مى شود. سن تقويمى امام جواد عليه‌السلام يازده سال بود، ولى درجه عقل و مراتب درك آن حضرت خيلى بيشتر از سن تقويمى اش بوده است . حرف هايى كه امام جواد يازده ساله به مامون الرشيد گفت ، شايسته يك مرد بزرگى است كه به خوبى درس خوانده باشد، و از مسائل روانى و قوانين حقوقى و جزائى با خير باشد، و بتواند مسائل را به خوبى تحليل كند. به علاوه شجاع باشد كه با خليفه مقتدرى چون مامون الرشيد اين چنين صريح سخن بگويد.

# برترى عقل رجال وحى

به موجب روايات مذهبى ، يكى از امتيازات رجال وحى و رهبران روحانى ، كمال عقل و درك بوده است . كسانى كه خداوند آنان را به پيامبران برگزيده و به منظور راهنمايى مردم مبعوث فرموده است و همچنين كسانى كه پيغمبران آنان را به امر الهى براى جانشينى خود انتخاب كرده اند، عقل فوق عادى داشتند، و از جهت مراتب فكر و هوش ، داراى امتيازى مخصوص به خود بودند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ولابعث الله رسولا ولا نبيا حتى يستكمل العقل و يكون عقله افضل من عقول جميع امته .(١٩٤)»

خدا بهتر مى داند كه چه شخصى را به نبوت مبعوث فرمايد و جامه پرافتخار رسالت را بر كدام پيكر بپوشاند.

به موجب حديث رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، كمال عقل و برترى درك پيامبران خدا، يكى از شرايط شايستگى و صلاحيت آنان براى احراز مقام شامخ رسالت يا نبوت بوده است .

اندازه گيرى درجات عقل و هوش كودكان و جوانان ، با مقايسه به سنين عمرشان ، آنان را به گروه هاى عادى ، فوق عادى و دون عادى تقسيم كرده است .

گروه عادى ، كسانى هستند كه رشد عقلشان به سنين عمرشان تقريبا هم آهنگ است و با مختصر تفاوتى در حدود يكديگر قرار گرفته اند. نه عقل پيش رسى دارند و نه دچار عقل افتادگى و نارسايى هستند. در هر سنى كه باشند، از عهده آزمايش هاى عقلى و هوش آن سن بر مى آيند.

گروه فوق عادى ، كسانى هستند كه عقل پيش رسى دارند و درجه درك و هوش آنان از سنين عمرشان بيشتر است . اين گروه ، به اعتبار درجات پيش ‍ افتادگى عقل و هوش ، مراتب متفاوتى دارند. در بعضى از آن ها فروغ عقل و هوش به قدرى شديد است كه در آزمايش هاى عقلى و روانى از عهده امتحان دو برابر سن خود يا بالاتر بر مى آيند.

گروه دون عادى ، كسانى هستند كه درجه عقلشان از سنين عمرشان كمتر است . اينان گرفتار كم هوشى و عقب افتادگى رشد عقلى هستند. گاهى نارسايى و عقب افتادگى در بعضى از افراد اين گروه به قدرى شديد است كه در آزمايش هاى روانى از عهده امتحانات عقلى و هوشى نصف عمر خود هم بر نمى آيند.

«كم هوشى درجات دارد و در مواردى كه كم هوشى خيلى شديد است ، ممكن است كودك پانزده ساله ، از عهده كارهايى كه كودك عادى چهار ساله مى كند، بر نيايد.»(١٩٦)

حضرت سجاد عليه‌السلام فرموده است : كسى كه عقل وى از ساير قوايش ‍ كامل تر نباشد، هلاكت و سقوط، از آسان ترين حوادث در زندگانى اوست .

يك كودك شش ساله ، به علت ضعف عقل و نارسايى فكر، خير و شر خود را تشخيص نمى دهد و قدرت تحليل مسائل زندگى را ندارد. او تنها به تمايلات ناسنجيده خود متوجه است و همواره در راه نيل به خواهش هاى نفسانى خويشتن ، كوشش مى كند. خوشبختانه چون بدنش ضعيف است ، نمى تواند همه نيات نادرست و خلاف مصلحت خود را اجرا كند و به تمام خواسته هاى كودكانه و نارواى خويشتن جامه عمل بپوشاند، در نتيجه ، خطرات بزرگى را به بار نخواهد آورد.

يك نوجوان كم هوش و كوتاه فكر كه سن تقويمى اش شانزده سال و سن عقلى اش شش سال باشد، وضع بسيار خطرناكى دارد. زيرا از جهت عقلى مانند يك كودك شش ساله فكر مى كند و تنها پيرو تمايلات ناسنجيده و خواهش هاى كودكانه خويشتن است . با اين تفاوت كه چون بالغ شده از جهت جسمى نيرومند و تواناست ، او قادر است تمام مقاصد بچگانه و خلاق مصلحت خود را عملا اجرا نمايد و به همه خواهش هاى خام و ناسنجيده خويش جامه عمل بپوشاند.

واضح است كه وجود چنين بچه نيرومند و پرقدرتى در خانواده ، تا چه پايه وحشتناك است ، و چگونه مى تواند در اطراف خود بى نظمى هاى بزرگ و احيانا ويرانى ها و خطرات غير قابل جبران به بار بياورد.

# تمايلات شخصى

«اگر نيروى جسمانى افراد، اندازه نيروى عقلانى آن ها ضعيف باشد، يعنى هر دو نيرو يكسان باشند، ساير افراد بشر در امن و آسايش زندگى مى كنند. اما طفلى كه داراى نيرو و قدرت يك انسان كامل باشد، غولى وحشتناك است . زيرا ارتباط طفل با حيات و زندگى ، فقط بر اساس تمايلات شخصى اوست . اين تمايلات است كه از هر جهت بر روى مسلط بوده و او را اداره مى كند، و چون صاحب دانش و اطلاع نيست ، بنابراين اعمال قدرت وى ، مبتنى بر جهل و نادانى خواهد بود و ثمره آن هم معلوم است .

وى احساسات پخته و كامل ندارد، بلكه آن چه دارد، لذت شخصى است . بنابراين هر كارى را انجام مى دهد، فقط براى لذت شخصى و رسيدن به آن خواهد بود. نيروى تصورش درباره ديگران بالقوه است ، نه قدرت اعمال شده ، و هر گونه اعمال قدرت هاى وى ، عمليات بى رحمانه و ستمگرانه خواهد بود.

# اعمال تخريبى

او داراى صبر و شكيبايى ، ملاحظه و كار مداوم نيست كه محصول آن ساختمان بناى محيط باشد. بنابراين هر گونه اعمال قدرت از ناحيه او عمليات تخريبى خواهد بود. براى او استقامت اخلاقى ، قانون عدالت ، ايمان به مفهوم حيات و مقام ، معنى واقعى ندارد. بنابر اين اعمال وى بر اساس بوالهوسى و تلون خواهد بود. وقتى مى توانيم بگوييم كه يك فرد انسانى به نيروى جسمانى او جلو برود. اگر نيروى اجرايى او جلو برود، در حالى كه نيروى فهم وى نتوانند به قدرت جسمانى او برسد، چنين شخصى از لحاظ روان شناسى ، عقب مانده و از لحاظ جامعه و محيطى كه در آن زندگى مى كند، خطرناك است . قدرت جسمانى وقتى براى يك فرد مفيد است كه وى ارتباط خود را با علم و دانش توام سازد و احساس كند آن چه را كه براى كار و عمل انتخاب مى كند، خلاقه است نه مضر و مخرب . مفيد به حال جامعه است نه مخالف با حيات اجتماع .»(١٩٨)

على عليه‌السلام فرموده است : بزرگى اندام و طول قامت براى كسى كه روانش از عقل و فكر و تهى است ، فايده اى نخواهد داشت .

مردان عاقل و كارآزموده ، اگر بخواهند در موردى اظهارنظر كنند، با احتياط سخن مى گويند و در موقع بيان راى سنجيده و پخته خود، خاطرنشان مى كنند كه ممكن است اشتباه كرده باشيم و در اين باره بايد از ديگران نيز نظر خواست .

# علامت ضعف عقل

برعكس ، مردمان احمق و كوتاه قكر، خود را مصون از خطا مى پندارند و راءى خام و بچگانه خويش را مطابق با واقع مى شناسند و به گمان داشتن چنين راءى صائبى ، بر خود مى بالند و پيروى از آن نظر را وظيفه قطعى همه مردم مى دانند. و همين طرز فكر، خود دليل حماقت و كم عقلى آن هاست .

«قال اميرالمومنين عليه‌السلام : اعجاب المرء بنفسه دل على ضعف عقله .(٢٠٠)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : با روزگار دشمنى نكنيد تا او نيز با شما دشمنى كند و شكستتان دهد.

# دشمنى با روزگار

«قال على عليه‌السلام : من كابر الزمان عطب .(٢٠٢)

نتيجه طغيان و عصيان جوانان در جهان غرب ، ترك تحصيل ، بى سوادى ، لاابالى گرى ، اعتيادات مضره ، ارتكاب جرايم و جنايات و عوارض ديگرى نظاير اين هاست . اگر نسل جوان ما از انحراف هاى ديگران و بدبختى هايى كه دامنگيرشان شده است درس عبرت بگيرند، اگر راه غلطى را كه بعضى از جوانان غرب پيموده اند و به نتايج شوم آن دچار شده اند، نپيمايند، مى توانند خويشتن را از بدبختى ها و تيره روزى ها بر كنار نگاه دارند و موجبات خوشبختى و سعادت خود را فراهم آوردند.

# رشد اكتسابى عقل جوان

قال الله العظيم فى كتابه :( قلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَإِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) (٢٠٤)»

على عليه‌السلام فرموده : عقل بر دو قسم است . اول عقلى كه به طور طبيعى و بر اساس سنت آفرينش ، نصيب بشر مى شود و ديگرى عقلى كه از راه شنيدن سخنان ديگران و فراگرفتن معلومات اين و آن ، عايد آدمى مى گردد. ولى براى كسى كه عقل و سالم ندارد، شنيدن مقالات علمى سودبخش ‍ نيست . مانند كسى كه چشمش نابيناست و نمى تواند از پرتو نور آفتاب استفاده كند و موجودات را ببيند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عقل دو عقل است اول مكسبى |  | كه در آموزى چو در مكتب صبى |
| از كتاب و اوستاد و فكر و ذكر |  | از معانى و ز علوم خوب و بكر |
| عقل ديگر بخشش يزدان بود |  | چشمه آن در ميان جان بود |
| چون ز سينه آب دانش جوش كرد |  | نى شود گنده نه ديرينه نه زرد |

# آغاز رشد طبيعى و اكتسابى

رشد طبيعى عقل از دوران كودكى و همزمان با رشد طبيعى بدن به طور خودكار آغاز مى گردد و تا وصول به رشد نهايى خود، همچنان ادامه دارد و پيوسته نمو مى كند. رشد اكتسابى عقل هم با ايجاد شرايط مساعد تعليم و تربيت مى تواند از دوران كودكى آغاز شود و ساليان دراز، پس از طى آخرين مراحل رشد طبيعى ، نيز ادامه داشته باشد. به عبارت ديگر، رشد طبيعى عقل مانند رشد طبيعى بدن ، حد محدودى دارد و موقعى كه به نقطه نهايى خود رسيد، مانند نمو بدن متوقف مى شود، ولى ميدان رشد اكتسابى براى ادامه فعاليت هاى علمى و تجربى باز است و عقل مى تواند در سنين متمادى ، همچنان در راه تعالى و تكامل پيشروى كند.

نطر به اين كه عقل طبيعى مردم درجات مختلف دارد، ناچار رشد طبيعى عقل آنان نيز متفاوت خواهد بود. كسانى كه داراى عقل عادى هستند، رشد طبيعى عقل آنان نيز عادى است . آنان كه داراى نبوغ ذاتى هستند و عقل فوق عادى دارند، رشد طبيعى عقل آنان نيز فوق عادى خواهد بود. آنان كه گرفتار حماقت اند و عقل آنان دون عادى دارند، رشد طبيعى عقل آنان نيز كمتر از حد عادى خواهد بود و همين تفاوت رشد طبيعى عقل است كه معيار سنجش سن تقويمى افراد با سن عقلى آن هاست .

نكته قابل ملاحظه آن است كه عقل بشر، تنها با رشد طبيعى به تمام مراتب كمال لايق خود نمى رسد و با نمو طبيعى فقط، همه قابليت هاى نهفته اش ‍ فعليت پيدا نمى كنند، بلكه لازم است رشد اكتسابى نيز ضميمه آن شود و آدمى از راه تحصيل علم و كسب دانش ، كه يكى از بهترين وسايل تكامل معنوى است ، موجبات شكفتگى و رشد كامل عقل خويش را فراهم آورد.

براى مثال ، دو كودك هم شكم و به اصطلاح دو قلو را فرض مى كنيم كه در يك دهستان دور از دانش و فرهنگ متولد شده اند و چون هر دو از يك نطفه به وجود آمده و با هم در يك شكم ساخته شده اند، داراى صفات موروثى يكسان هستند، و از نظر ساختمان روانى و درجه عقل طبيعى با يكديگر تفاوتى ندارند. اگر يكى از آن دو كودك در همان دهستان بماند و در شرايط دور از آموزش و پرورش رشد كنند و سپس به كارهايى نظير گاودارى و چوپانى بپردازد، و كودك ديگر را به شهرستانى ببرند كه داراى تمام وسايل علمى و فرهنگى باشد و او را در شرايط صحيح تعليم و تربيت پرورش دهند، از شش سالگى مشغول تحصيل شود و هر سال به كلاس بالاتر برود، هرگاه آن دو برادر در سن هجده سالگى با هم مواجه شوند، مى بينيم كه درجه عقل و ادراكشان با هم تفاوت دارد. آن كه درس خوانده و تحصيل كرده است ، علل و معاليل را بيشتر مى فهمد و نيك و بدها را بهتر تشخيص مى دهد.

بدون ترديد، اختلاف درجه درك و تفكر آن دو برادر ناشى از اختلاف رشد طبيعى عقل آنان ننيست ، زيرا فرض ما اين بود كه عقل طبيعى و سرمايه هاى موروثى هر دو برادر از اول يكسان بوده قهرا رشد طبيعى هر دو نيز يكسان خواهد بود. اين تفاوت ناشى از رشد اكتسابى است . برادرى كه در ده مانده و تحصيل نكرده است ، در طول اين چند سال ، عقلش تنها از رشد طبيعى استفاده كرده است ، ولى عقل برادر تحصيل كرده ، علاوه از رشد طبيعى ، از رشد اكتسابى نيز بهره مند شده است . او اكنون با عقلى كه از دو جهت رشد كرده است فكر مى كند و مسائل را تجزيه و تحليل مى نمايد.

# رشد طبيعى و اكتسابى

«رشد و يادگيرى : نموى كه از راه رشد حاصل مى شود غير از نموى است كه از يادگيرى نتيجه مى شود. اگر مثالى درباره بدن آدمى بزنيم ، مى توانيم بگوييم داشتن عضله بازو امرى است كه به رشد (در نتيجه وراثت) مربوط است . اما كوچكى يا بزرگى اين عضله كه در نتيجه ورزش حاصل مى شود، به رشد مربوط نيست . داشتن مغز آماده و رسيده را رشد مغز مى خوانيم ، اما تغييراتى كه بر اثر اكتسابات ما در مغز حاصل مى شود، به رشد مربوط نيست ، بلكه مربوط به عوامل موثر در مغز است .»(٢٠٦)

على عليه‌السلام فرموده است : عقل كه غريزه اختصاصى انسان و از سرمايه هاى طبيعى بشر است ، با علم آموزى و تجربه اندوزى افزايش ‍ مى يابد.

«و عنه عليه‌السلام و مويد العقل العلم .(٢٠٨)»

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : مطالعه بسيار و پى گير در مسائل علمى ، باعث شكفتگى عقل و تقويت نيروى فكر و فهم است .

ناگفته نماند كه رشد اكتسابى عقل براساس طبيعى آن استوار است . مغز كودك كه مركز مادى تعقل است ، بايد قبلا آن قدر رشد كرده باشد كه بتواند ساده ترين مطالب آموزشى را درك كند و در راه رشد اكتسابى به حركت در آيد. كودكى كه عقلش به قدر كافى رشد طبيعى نكرده است ، هرگز نمى شود او را به طرف رشد اكتسابى سوق داد.

# اولين فرصت

پدران و مادران وظيفه شناس ، كسانى هستند كه در اولين فرصت مناسب ، به پرورش عقل كودك خود مى پردازند و در خور فهم ضعيف و كودكانه اش با وى سخن مى گويند و نيروى مغزش را در راه فهم و درك مطالب به حركت درمى آورند و پا به پاى افزايش رشد طبيعى عقل ، به رشد اكتسابى اش نيز مى افزايند.

جهاز هاضمه كودك در ابتداى ولادت ضعيف است و نمى تواند غذاهاى سخت را هضم نمايد. ناچار مدتى از شير رقيق مادر تغذيه مى كند و تدريجا قوى مى شود. بر اثر قوتى كه از شير مادر به دست مى آورد، آماده هضم غذاهاى نرم مى شود. مدتى از آن ها نيز استفاده مى كند و در نتيجه قوت بيشترى نصيبش مى گردد.

طولى نمى كشد كه دندان هاى طفل مى رويد و دستگاه هاضمه اش نيرومند مى گردد و مانند بزرگسالان ، غذاهاى سخت را نيز هضم مى نمايد. در واقع غذاهاى رقيق براى معده ناتوان كودك دو اثر دارد: اول آن كه حيات فعلى طفل را حفظ مى كند و ديگر آن كه به وى قوت مى بخشد و براى هضم غذاهاى سنگين ترى آماده اش مى نمايد.

# آغاز پرورش عقل

عقل طبيعى كودك نيز به منزله دستگاه هضم مسائل علمى است . براى آن كه اين دستگاه فعاليت خود را به موقع مقتضى آغاز كند، لازم است پدران و مادران در اولين فرصت با گفتن مطالب صحيح ، ولى بسيار ساده و كودكانه ، هاضمه عقلى فرزندان خود را تدريجا به كار اندازند و بدين وسيله موجبات رشد اكتسابى عقل آنان را فراهم آورند. بدون ترديد، تفكر كودك در مطالب بسيار ساده امروز، عقلش را تقويت مى كند و او را براى درك مطالب مشكل فردا آماده مى نمايد.

# تكامل تدريجى

نه تنها رشد اكتسابى عقل كودكان تدريجى است و هر منزلى مقدمه بالاتر است ، بلكه تكامل روانى جوانان بزرگسالان نيز به همين منوال است . كسى كه علاقه دارد عقلش به رشد اكتسابى بالاترى برسد، بايد از عقل كنونى خود استفاده كند و در مسائلى كه با درجه فكر او متناسب است ، تفكر نمايد و از اين راه عقل خويش را تقويت كند و براى نيل به منزل بالاترى مجهزش ‍ نمايد. كسى كه نمى تواند از عقل فعلى خود استفاده كند، قطعا قادر نيست به منزل بالاترى برود و استعدادهايى را كه در عقلش نهفته است ، به فعليت بياورد.

«قال على عليه‌السلام : من عجز عن حاضر لبه فهو عن غائبه اعجز.(٢١٠)

# تجزيه و تحليل مسائل

لازم است پدران و مادران و عموم مربيان به اين نكته اساسى متوجه باشند كه منظور از كسب از دانش ، تنها به كار انداختن نيروى حافظه و ضبط برنامه هاى خشك علمى نيست . بلكه مقصود آن است كه كودكان و جوانان ، در هر سنى كه هستند، مسائل علمى و درسى را به خوبى درك كنند و در فكر خود آن ها را تجزيه و تحليل نمايند و مانند غذا در هاضمه عقلشان هضم شود.

نيل به مدارج كمال به عبارت ديگر، حفظ مسائل علمى و تكرار مطالب درسى ، به تنهايى نمى تواند عقل محصلين را به خوبى پرورش دهند و موجبات شكفتگى و فروغ خرد آنان را فراهم آورند، بلكه بايد عمق مطالب را به درستى بفهمند و با كمك مربيان خويش درباره تمام جزييات آن ها تدبر و مطالعه نمايند و عملا به كار بندند. اين طرز تحصيل است كه به رشد عقلى آنان كمك شايان مى كنند و محصل را به مدارج كمال عقلى و علمى مى رساند. اين طرز تحصيل است كه در ١٤ قرن قبل مورد توجه اولياى گرامى اسلام قرار گرفته و دانشمندان تعليم و تربيت امروز نيز آن را خاطر نشان كرده اند:

«قال على عليه‌السلام : فضل فكر و فهم انجع من فضل تكرار و دراسة .(٢١٢)»

امام صادق عليه‌السلام فرموده : اگر كسى يك حديث از معارف اسلامى را به خوبى بفهمد و عمق علمى آن به درستى درك كند، بهتر از آن است كه هزار حديث را در حافظه خود بسپارد و آن ها را نقل نمايد، و پيروان مكتب اهل بيت و مقام فقاهت نايل نمى شوند مگر آن كه نظرات ائمه عليهم‌السلام را درك كنند و به جهات مختلفه احاديث متوجه باشند.

# درك حقايق

«ن على عليه‌السلام : عقلوا الدين عقل و عاية و رعاية ، لاعقل سماع و رواية ، فان رواة العلم كثير و رعاته قليل .(٢١٤)»

امام باقر عليه‌السلام فرموده است : پيروان اسلام ، در پرتو معرفت واقعى و درك حقايق علمى روايات ، مى توانند به عالى ترين مدارج ايمان نايل شوند. «آموزش و پرورش ، شخص را با چگونگى و نتايج اعمال خود و ديگران آشنا مى سازد و از اين رهگذر، بصيرت او را عمق و وسعت مى بخشد و به او امكان مى دهد كه پيش از شروع به كارها، نتايج آن ها را پيش بينى كند و با هشيارى و بيدارى به كارها بپردازد و هنگام برخورد با موانع و مشكلات ، از چاره جويى و ابتكار باز نماند.

«آموزش و پرورش حقيقى هيچ گاه به تشكيل عادات ماشينى كوركورانه يا اعمال ، با آگاهى و عمد و اراده همراه نيستند و حال آن كه آموزش و پرورش ، جريانى است آگاهانه .»(٢١٦)

براى آن كه از رشد طبيعى عقل كودك ، در راه رشد اكتسابى وى استفاده شود، بايد در اولين فرصت كه مغز طفل آماده پذيرش مطالب مى شود، برنامه آموزش و پرورش را آغاز نموده و دستگاه تفكر كودك را به كار انداخت و بدين وسيله موجبات رشد اكتسابى عقلش را فراهم آورد.

كسانى كه از دوران كودكى با وسايل علمى و عملى نيروى تعلقشان بيدار شده و از رشد اكتسابى برخوردار گشته اند، در جوانى به نسبت سن خود، داراى عقل روشن و شكفته هستند و طولى نمى كشند كه بر مشكلات زندگى فائق مى آيند و در صف مقدم اجتماع قرار مى گيرند.

بر عكس كسانى كه در ايام طفوليت از آموزش هاى لازم و فعاليت هاى فكرى بى نصيب مانده اند و در فرصت گران بهاى كودكى از رشد اكتسابى عقل بهره اى نبرده اند، در بزرگسالى دچار كوتاه فكرى و نارسايى عقل اند و قهرا در صفوف عقب افتادگان اجتماع قرار دارند.

«قال على عليه‌السلام : من لم يتعلم فى الصغر لم يتقدم فى الكبر.(٢١٨)

# ارزش دوران كودكى

«براى آن كه تعليم و تربيت مفيد افتد، بايد خيلى زودتر از آن چه عموما امروز فكر مى كنند، شروع شود. يعنى از هفته هاى اول بعد از تولد ابتدا بايد به مسائل فيزيولوژيكى ، منحصرا، و بعد از سال اول به مسائل روانى توجه شود. ارزش زمان براى كودك و پدر و مادرش يكسان نيست . يك روز در يك سالگى خيلى طولانى تر از يك روز در سى سالگى است و شايد شش برابر بيشتر حوادث فيزيولوژيكى و روانى را شامل است . بنابراين نبايد چنين دوران پرمايه كودكى را بدون كشت گذاشت . محتملا در طول شش سال اول زندگى ، نتيجه اجراى مقررات زندگى قطعى تر است .»(٢٢٠)

پرورش استعدادها

مباحث علمى ، به عقل بشر حيات معنوى مى بخشد. مجالست با دانشمندان با شنيدن سخنان حكيمانه آنان نيروى خرد را پرورش مى دهد و استعدادهاى خفته را بيدار مى كند. آنان كه يك عمر به نادانى در ده هاى دورافتاده يا محيطهاى بى فرهنگ زندگى كرده اند و از فيض علم و دانش ‍ بهره اى نبرده اند، استعدادهاى رشد اكتسابى در ضميرشان مرده و فروغ قابليت ها در باطنشان به خمودى گراييده است .

«قال على عليه‌السلام : من ترك الاستماع من ذوى العقول مات عقله .(٢٢٢)»

على عليه‌السلام فرموده : شايسته مرد عاقل آن است كه نظر صائب خردمندان را بر انديشه خود بيفزايد و دانش خويش را به علم دانشمندان پيوند دهد.

واقعيت هاى جهان

ناگفته نماند كه مراد از علم و مقصود از دانش ، درك و فهم واقعيت هاى جهان خلقت و حقايقى است كه مورد امضاى عقل و مطابق محتويات كتاب آفرينش باشد. فراگرفتن چنين علمى ، عقل را به مدارج كمال معنوى مى رساند و به رشد اكتسابى اش نايل مى رساند.

مطالب غيرواقعى مطالبى كه ساخته اوهام مردم بى خرد و زاييده مغزهاى افراد نادان است ، علم نيست ، اگر چه بى خردان آن را علم بخوانند. اين قبيل مطاب بى پايه و غيرواقعى ، نه تنها مايه رشد عقل نيست ، بلكه كودكان و نوجوانان را به راه انحراف و گمراهى سوق مى دهد.

«قال على عليه‌السلام : كل عل لايويده عقل مضلة .

# روش هاى قابل سنجش

«بارى دانشى كه از دستبرد سوابق ذهن و عواطف و عقايد عاميانه مصون است ، علم است . علم ، مركب از روش هايى است كه بشر به تدريج براى تفكر منظم و قابل سنجش به وجود آورده است . علم ، مستلزم اين است كه تفكر در شرايط مخصوصى صورت گيرد و جريانات نتايج آن ، به وسيله آن شرايط سنجيده شود، علم محصول خودبه خودى ارگانيسم نيست ، بلكه زاده قرن ها فعاليت اجتماعى بشر است . بنابراين ، علم بايد در برنامه هاى درسى مقام شامخى داشته باشد. اگر كودكان با علوم آشنا نشوند، از تفكر منظم ، از مؤ ثرترين وسيله درست انديشى محروم مى مانند.»(٢٢٥)

نوجوانان از هر گروهى كه هستند و با هر شرايطى كه در كودكى تربيت شده اند، بايد متوجه روزگار پرارزش دوران بلوغ و نوجوانى خود باشند. بايد بدانند كه در تمام طول عمر، دوران نوجوانى از گران بهاترين ايام زندگانى است .

# پرورش اخلاق

اين دوران براى فراگرفتن حقايق علمى و به دست آوردن رشد اكتسابى عقل بهترين فرصت است . اين دوران براى ساختن شخصيت اخلاقى و انسانى و پرورش صفات حميده بهترين زمان است .

قوت و قدرت جسم ، شور و نشاط جوانى ، مغز آماده و در حال رشد، عشق و علاقه شديد به درك مجهولات ، حافظه قوى و نيرومند و صفات ديگرى نظاير آن ها، سرمايه هاى دوران جوانى است و هر يك از آن ها سهم مؤ ثرى در راه فراگرفتن علم و اخلاق دارند. خوشبختانه ، مطالبى كه جوانان در دوران شباب ياد مى گيرند، پيوسته در خاطرشان مى ماند و كمتر دستخوش ‍ فراموشى مى گردد.

«عن موسى بن جعفر عليهم‌السلام قال : من تعلم فى شبابه كان بمنزلة الرسم فى الحجر.(٢٢٧)»

على عليه‌السلام فرموده است : دل نوجوان مانند زمين آماده اى است كه از هر سبزه و گياه خالى باشد. هر بذرى كه در آن افشانده شود مى پذيرد و در آغوش خود به خوبى مى پرورد.

# شكفتگى عقل

اولين و بهترين بذرى كه بايد در زمين با استعداد دل نوجوانان افشانده شود، بذر پربركت علم و دانش است . علم ، مايه اساسى سعادت و خوشبختى است . علم باعث شكفتگى عقل و بروز كمالات انسانى است . خلاصه ، علم پايه محكم تمام قرآن شريف ، علما و دانشمندان را گروه ممتاز جامعه شناخته و برترى آنان را نسبت و به مردمانى كه فاقد علم و دانش هستند، خاطرنشان فرموده است .

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَإِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)

آيا گروه تحصيل كرده و عالم ، با مردمان غير عالم مساوى هستند؟ هرگز چنين نيست . صاحبان عقل و خرد، تفاوت ارزش اين دو گروه را نسبت به يكديگر تشخيص مى دهند.

# ميل به درك مسائل علمى

نوجوانان ، به طور طبيعى ، متمايل به درك مسائل علمى هستند و علاقه دارند از اسرار جهان ، آگاه شوند و به حقايق نهفته خات پى ببرند، علل و معاليل عالم را بشناسند تا مجهولاتشان معلوم گردد.

اين خواهش فطرى ، آنان را به كوشش و كاوش وامى دارد و به راه بحث و تحقيق مى كشاند. گرچه نوجوانان ، در ابتدا از فهم بسيارى از مطالب علمى عاجزند، ولى بحث و مذاكره به فكرشان توسعه مى بخشد و قوه دركشان را نيرومند مى كند. در نتيجه ، موجبات رشد عقلى و كمال معنوى آنان را فراهم مى آورد. محيط مدرسه و تحصيلات صحيح علمى بهترين وسيله براى ارضاى اين خواهش طبيعى است .

# مدرسه و غناى فكرى

«مدرسه از نظر كانون علم و معرفت ، به جوانان غناى فكرى مى بخشد، كه در تشكيل شخصيت ايشان بسيار مؤ ثر است . مدرسه ايشان را به فكر كردن وامى دارد. نمونه هايى به ايشان پيشنهاد مى كند كه تصور و تخيل آن ها را تحريك مى نمايد و ميل مى كنند از آن ها تقليد كنند. مدرسه عموما با نهايت سكون ، اعمالى را بر عهده مى گيرد كه در نتيجه آن ، شخصيت جوان به تدريج اصلاح و تكميل مى شود.»(٢٢٩)

# تقويت هوش

تحصيل علم و محيط مدرسه ، عامل بسيار مؤ ثرى در رشد عقل و تقويت هوش نوجوانان است . چراغ فروزان علم ، راه خوشبختى را در زندگى مادى و راه ايمان و اخلاق را در سعادت معنوى به جوانان نشان مى دهد و آنان را با واقع بينى به وظايف خود متوجه مى نمايد.

نوجوانان با فراگرفتن علوم طبيعى ، تا اندازه اى از ساختمان وجود خود و ساير موجودات كره زمين آگاه مى گردند و در ضمن تحصيل علم ، به عظمت خلقت و نظم عجيب كتاب آفرينش نيز پى مى برند. در نتيجه ، مانند ساير دانشمندان الهى ، به وجود خداوند بزرگ ، كه پديدآورنده جهان خلقت و نظم حكيمانه آن است ايمان مى آورند.

نوجوانان با فراگرفتن علوم روانى و تربيتى ، تا اندازه اى از وضع روح خود آگاه مى گردند. به تمايلات غريزى خويش پى مى برند و به خطر طغيان غرايز و لزوم تعديل تمايلات خود متوجه مى شودند و در پرتو انجام وظايف اخلاقى و انسانى و موجبات خوشبختى معنوى خويش را فراهم آورند. خلاصه ، تحصيل علم ، عالى ترين وسيله براى تاءمين رفاه زندگى مادى و بهترين راه براى نيل به ايمان و اخلاق در سعادت روحانى است .

# فراگرفتن علم و ادب

اولياى گرامى اسلام ، در راه پرورش ايمان و اخلاق نسل جوان ، به تعليم و تربيت تكيه كرده اند و براى تاءمين سعادت مادى و معنوى ، آنان را به فراگرفتن علم و ادب تشويق فرموده اند.

«ن على عليه‌السلام : يا معشر الفتيان حسنوا اعراضكم بالادب و دينكم بالعلم .(٢٣١)

مربى شايسته و دلسوز كسى است كه از وضع روانى و عواطف درونى نوجوانان آگاه باشد و برنامه هاى تربيتى را طورى اجرا كند كه احساسات آنان به مسير صحيح اخلاقى هدايت شوند و از سركشى طغيان مصون باشند.

# بركنارى از افراط

«روح مربى بايد براى ادراك امور مربوط به جوانان آمادگى خاصى داشته و شخص او علاقه مندى به خصوصس به جوانان داشته باشد. وى بايد در عين حال براى بيدارى نيروى آن ها محيط مساعدى به وجود آورد و انرژى ذخيره آن ها را به اقتضاى زمان به كار اندازد و ضمنا آنان را از افراطهايى كه كفاره طبيعت ايشان محسوب مى شود، بركنار نگاه دارد. يعنى نگذارد كه تقليد تبديل به هيجان شود. نگذارد كه حرارت به تعصب مبدل گردد. نگذارد روح آزاديخواهى ، به عصيان و عدم اطاعت بدل شود. براى تشكيل دادن جوانان ، بايد در عين حال هم آنان را به هيجان در آورد و هم تحت انضباط قرار داد. فقط به اين شرط است كه وظيفه ايشان انجام مى شود و كشور در راه ترقى سير مى نمايد.»(٢٣٣)

# اسلام و نسل جوان

مسئله تعليم و تربيت نسل جوان و پرورش عقل و عواطف آنان در نظر اولياى گرامى اسلام همواره مورد كمال توجه بوده و در تمام مواقع ، قولا و عملا، پيروان خود را به استفاده از آن دوران پرارزش و زودگذر تشويق مى كردند و از سستى و مسامحه تحذيرشان مى نمودند.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : لست احب ان ارى الشاب منكم الا عاديا فى حالين ، اما عالما او متعلما، فان لم يفعل فرط فان فرط ضيع فان ضيع اثم و ان اثم سكن النار والذى بعث محمدا بالحق .(٢٣٥) » روزى كه قبول اسلام كرد، هجده سال داشت .

معاذ در مكتب آسمانى اسلام ، با مراقبت مخصوص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به كسب دانش و فراگرفتن علوم اسلامى اشتغال يافت . در پرتو استعداد فطرى و كوشش و مجاهدت پى گير خود، در ظرف چند سال تحصيل ، قسمت قابل ملاحظه اى از معارف اسلامى را آموخت و در رديف فضلاى صحابه قرار گرفت .

در سال فتح مكه سنش در حدود ٢٦ سال بود. موقعى كه مكه معظمه از يد مشركين خارج شد و حكمت اسلامى در آن مستقر گرديد، لازم بود كه يك فرد شايسته و لايق در آن شهر گمارده شود تا مقررات اسلام را در عبادات معاملات به مردم بياموزد و قوانين حقوقى و جزايى اسلام را براى آنان تدريس نمايد.

«و ترك صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معاذبن جبل بمكة معلما للناس السنن والفقه .(٢٣٧)

# بيمارى تنبلى

بعضى از نوجوانان ، در اوقاتى كه بايد همه نيروى خود را با علاقه مندى و دلگرمى ، در راه كسب علم و دانش مصروف دارند، دچار بيمارى تنبلى و تن پرورى مى شوند. اسير ياءس و نوميدى مى گردند و سرمايه گران بهاى جوانى را به رايگان از دست مى دهند. اينان بايد بدانند كه با اين روش ، بزرگ ترين ستم را نسبت به خود روا مى دارند. به كاميابى و پيروزى فرداى خود عملا پشت پا مى زنند، و با دست خود بناى سعادت و خوشبختى خويشتن را ويران مى سازند.

سستى و بطالت «قال اميرالمومنين عليه‌السلام : من اطاع التوانى ضيع الحقوق .(٢٣٩)»

و نيز فرموده است : آرميدن در آغوش تنبلى و بطالت ، دورى جستن از خوشبختى سعادت است .

«قال ابو جعفر عليه‌السلام : قال موسى يا رب اى عبادك ابغض اليك ، قال جيفه بالليل ، بطال بالنهار.(٢٤١)»

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه از تنبلى و مسامحه كارى اطاعت نمايد، سرانجام در محاصره ندامت و پشيمانى قرار خواهد گرفت .

# اوهام و تخيلات

بعضى از جوانان ، به اقتضاى طبع جوانى ، به پناه اوهام و تخيلات مى روند و در دروان تحصيل دانش و فضيلت ، قسمتى از عمر عزيز را به مطالعه كتاب هاى موهوم و افسانه هاى غير مفيد و احيانا مضر مصروف مى دارند و به جاى فراگرفتن علوم حقيقى و به دست آوردن كمال واقعى ، خويشتن را سرگرم اوهام و مطالب تخيلى مى نمايند. اينان بايد متوجه باشند به مقدارى كه افكار خود را در راه غير صحيح به كار مى اندازند، به همان نسبت ، از واقعيت هاى زندگى و درك حقايق عليم باز مى مانند.

علاقه جوانان به مجهولات «جوانان مجهولات از دوست دارند. زيرا مجهولات چيزهاى تازه اى هستند كه بهتر از معلومات تجربى با مولودات ذهنى ايشان توافق مى يابند. هر كس مى داند كه مابين ١٢ و ١٥ سالگى ، آنان تا چه اندازه به رمان هاى مربوط به حوادث ماجراجويانه علاقه پيدا مى كنند. آن گاه ماجراجويى را كنار گذارده ، متوجه اشعار عاشقانه و يا اشعار سمبوليك مى شوند و به رمان هاى احساساتى توجه پيدا مى كنند.»(٢٤٣)

كتاب هاى افسانه اى و رمان هاى موهوم و غيرواقعى ، كه ممكن است مورد مطالعه نوجوانان قرار گيرد، دو قسم است . بعضى از آن ها علاوه بر تضييع عمر، به مايه گمراهى فساد اخلاق است به نوجوانان درس گناهكارى و خيانت مى دهد.

# كتاب هاى افسانه اى

قسم ديگر، كتاب هاى افسانه اى است كه گرچه مايه گمراهى و فساد اخلاق نيست ، ولى حداقل ضررش اين است كه نيروى جوانى را در راه غير مفيد به هدر مى رود، و نقد عمر را از كف نوجوانان به رايگان مى ربايد و آنان را از تحصيل دانش و مطالعه كتب سودمند و سعادت بخش باز مى دارد.

«قال على عليه‌السلام : من اشتغل بالفضول فاته من مهمه المامول .(٢٤٥)

تجربه و رشد عقل يكى از وسايل رشد اكتسابى عقل ، تجربياتى است كه آدمى در طول دوران زندگى ، از راه هاى مختلف فرا مى گيرد، تا در مواقع لازم بر طبق آن ها عمل كند.

كسى كه از شنيدن يك واقعه يا مشاهده يك حادثه متاءثر مى شود و درباره آن فكر مى كند و به رمز آن پى مى برد و نتيجه اش به خاطر مى سپارد، با اين عمل تجربه اى اندوخته و به قدر يك تجربه ، عقل خويشتن را تقويت كرده است .

«قال على عليه‌السلام : العقل عقلان عقل الطبع و عقل التجربة و كلاهما يؤ دى الى المنفعة .(٢٤٧)»

على عليه‌السلام فرموده است : تجربيات در زندگى بشر پايان ندارد و انسان عاقل همواره از راه تجربه ، بر ذخاير معنوى خويشتن مى افزايد.

«و عنه عليه‌السلام : و فى التجارب علم مستاءنف .(٢٤٩)

# شناختن روا و ناروا

تجربه هاى علمى ، مانند مباحث علمى ، وسيله شكفتگى عقل و نيرومندى دستگاه درك است . تجربه راهنماى آدمى در شناختن روا و ناروا و تشخيص ‍ صلاح و فساد است . ارزش آرا و نظرات مردم را با مقياس درك عقلى آنان و تجربياتى كه در زندگى اندوخته اند مى توان سنجيد.

آنان كه مسائل زندگى را با دقت مطالعه كرده اند و از نيك و بدهاى حيات و عكس العمل هاى آن ها درس عبرت گرفته اند، و خلاصه مطالعات خويش را به صورت تجربيات منظم ، در خزانه حافظه نگاهدارى نموده اند و بر طبق آن عمل مى كنند، مردانى عاقل و روشن بين هستند، و اغلب نظراتشان صائب و اعمالشان بر وفق مصلحت است .

# مقياس ارزش آرا

«قال على عليه‌السلام : راءى الرجل على قدر تجربته .(٢٥١)»

و نيز فرموده است : آن كس كه تجربيات خود را به خوبى حفظ كند، در كارها به راه صحيح و صواب خواهد رفت .

«و من وصية كتبها عليه‌السلام : والعقل حفظ التجارب .(٢٥٣)»

على عليه‌السلام فرموده : بدبخت و زيان كار كسى است كه از سرمايه هاى عقل و تجربه سودى نبرد و از ذخايرى كه به وى عطا شده است ، بهره اى برنگيرد.

«و عنه عليه‌السلام : من لم ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم ينتفع بشيى ء من العظة .(٢٥٥)

# ساختن شخصيت

با گذشتن دوران بلوغ و فرارسيدن ايام تكليف ، نوجوانان ، روزگار كودكى و طفيلى گرى را پشت سر مى گذارند و مستقلا عضو بالغ اجتماع و مسؤ ول رفتار و گفتار خود مى شوند. اينان بايد در ايام بلوغ از فرصت استفاده كنند و با مجاهدات و كوشش هاى پى گير، شخصيت خود را بسازند و به قدر ممكن ، مراتب شايستگى خويش را براى عضويت جامعه احراز نمايند تا در رديف اعضاى لايق و سالم اجتماع قرار گيرند.

اينان بايد از راهنمايى هاى مربيان عالم استفاده كنند، نيروى عقل خود را تقويت نمايند، عواطف و تمايلات خويش را به درستى پرورش دهند و با به كار بستن برنامه هاى علمى و تربيتى ، افكار و اخلاق خود را با شرايط زندگى و اجتماعى و مسؤ وليت هاى دينى و قانونى منطبق نمايند.

نوجوانان از دو راه مى توانند نيروى فهم و درك خود را به كار اندازند و موجبات شكفتگى و رشد اكتسابى عقل خويش را فراهم آورند: يكى علم آموزى و ديگرى تجربه اندوزى .

# تحليل حوادث

نوجوانان بايد از يك طرف بوسيله فراگرفتن دانش و بحث هاى ثمربخش ‍ مدرسه ، عقل خود را تقويت كنند و از طرف ديگر، وقايع روزمره و حوادث بزرگ و كوچك زندگى را مورد مطالعه و دقت قرار دهند و با كمك مربيان خود آنها را تجزيه و تحليل نمايند، علل و معاليلشان را بفهمند، پيرامون هر يك به اندازه فهم خود فكر كنند، نتيجه هر يك را كه يك تجربه زندگى است ، به حافظه بسپارند و آنها را معيار رفتار و گفتار خود قرار دهند. بديهى است اين كار مانند تحصيل علم ، فكر نوجوانان را پرورش مى دهد و باعث شكفتگى عقل آنان مى گردد، به علاوه در راه زندگى از انحراف و سقوطشان محفوظ مى دارد.

«قال على عليه‌السلام : من احكم من التجارب سلم من العواطب .(٢٥٧)

«وظيفه مربى آن است كه كارى كند تا نوجوانان در به كار بردن دستگاه فكر خود استادتر شوند و اين كار قدرى مشكل است . زيرا آن چه به خصوص در استدلالات جوانان وجود ندارد، تجربه كافى در رهبرى و راهنمايى است . حتى خود جوانان نمى دانند كه چگونه بايد تجارب خود را به مرحله عمل و استعمال درآورند. از نصايح و تقليد از رفتار ديگران نيز خوششان نمى آيد. هنگامى كه استدلال و تجربه با هم سازش مى نمايند، دوران كمال و پختگى آغاز مى گردد.»(٢٥٩)

# آزمايشگاه فكر

همان طور كه دانشمندان مواد مختلف طبيعت را در آزمايشگاه هاى ماشينى مورد امتحان قرار مى دهند و از تجزيه و تحليل آنها به يك مسئله تازه علمى پى مى برند، نوجوانان نيز بايد حوادث گذشته و حال را كه به منزله مواد خام مطالعه و تعقل است ، در آزمايشگاه هاى فكرى خود مورد دقت و بررسى قرار دهند و آنها را به درستى تجزيه و تحليل نمايند و با پى بردن به علل و معاليل هر يك از آنها، تجربه تازه اى بياموزند و در خزانه فكر خود نگاهدارى نمايند.

اين عمل براى نوجوانان دو نتيجه دارد. اول آن كه بر اثر به كار افتادن فكر و مطالعه در علل وقايع ، نيروى عقلشان تقويت مى شود و يك قدم در راه رشد اكتسابى پيش مى روند. ديگر آن كه تجربيان ذخيره شده در تمام دوران عمر، برنامه زندگى آنان خواهد شد و بر اثر به كار بستن آنها، كمتر دچار خطا و انحراف مى شوند.

«قال على عليه‌السلام : التجارب علم مستفاد.(٢٦١)»

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : انسان عاقل از يك سوراخ مار دو بار گزيده نمى شود. يعنى انسان عاقل ، همواره تجربيات خود را به خاطر مى سپارد و عملا به كار مى بندد و اگر يك بار اشتباه كرد، دوباره آن را تكرار نمى كند.

# تفكر داراى هدف

«تجربه فكرى ، تجربه اى است كه عنصر منفعل يا درونى آن بر عنصر فعال و بيرونى چيرگى ورزد و مستلزم تدقيق و تجزيه و تحليل و بصيرت و پيش بينى باشد. اين نوع تجربه را كه منجر به كشف روابط و چگونگى آنها مى شود مى توان تفكر خواند. بنابراين ، تفكر كوششى است عمدى براى كشف روابط خاص بين آن چه مى توانيم بكنيم و نتايجى كه از كار ما برمى آيد.

به بيان ديگر، تفكر، با فعاليت داراى هدف همراه است . تفكر وقتى آغاز مى شود كه كودك هدفى برمى گزيند و انتظار و چشم داشتى دارد و در نتيجه مى كوشد تا از روى جريان امور و اشياء، به جريان بعدى آنها برسد. مى كوشد تا يك چيز را نشانه چيز ديگر بشمارد. مى كوشد تا بين اشياء رابطه برقرار كند.

# ارزيابى آينده

همه وجوه عالى تفكر بر همين اساس استوارند. بزرگ ترين تفكر كارى نمى كند مگر اين كه با دقت به مشاهده مى پردازد و عواملى را كه ناظر به حوادث آينده هستند، مورد تاءكيد قرار مى دهد. متفكر، آينده را از روى واقعيت حال ارزيابى مى كند. متفكر از روى جريان موجود دنباله آن را پيش بينى مى نمايد.

بنابراين ، اگر حوادث حال را بدون توجه به احتمالات و نماآت آتى آنها مورد توجه قرار دهيم ، تفكر نكرده ايم . همچنين ، اگر حوادث گذشته را بدون توجه به توالى و بستگى هاى آنها مطمح نظر سازيم ، كار ما تفكر نخواهد بود.»(٢٦٣)

# مكتب روزگار

على عليه‌السلام فرموده است : مكتب روزگار به آدمى درس سودمند تجربه مى آموزد. نوجوانان ، گر چه عمر زيادى نكرده اند و خود شخصا حوادث بسيارى نديده اند و به قدر كافى طعم وقايع تلخ و شيرين زندگى را نچشيده اند، ولى براى تجربه آموزى و مطالعه در حوادث مى توانند از وقايع زندگى دیگران استفاده كنند و تاريخ حوادث گذشتگان را ضميمه وقايع شخصى خود نمايند و به قدر كافى براى خويشتن مواد قابل مطالعه مهيا سازند و روى هر كدام جداگانه فكر كنند و نتيجه همه آنها را به عنوان تجربيات ثمربخش ‍ زندگى ، به خزانه حافظه خود بسپارند.

# بهره بردارى از وقايع

اينك پيرامون تجربه آموزى نوجوانان ، از وقايع تاريخى دیگران و حوادث شخصى خودشان ، به اختصار بحث مى كنم و توجه آنان را به بهره بردارى صحيح از اين دو منبع مفيد و ثمربخش زندگى جلب مى نمايم .

بشر به طور فطرى از دوران كودكى تا روزگار پيرى علاقه به شنيدن قصه و داستان دارد. اين تمايل طبيعى كه به امر الهى در ضمير آدميان آفريده شده ، يكى از پايگاه هاى اساسى تعليم و تربيت است . مربيان لايق ، با در نظر گرفتن ادوار مختلف كودكى و جوانى ، مى توانند از اين خواهش فطرى استفاده كنند و بذرهاى تربيتى را در خلال قصه هاى آموزنده و نقل وقايع تاريخى ، در ضمير شاگردان خود بيفشانند و بدين وسيله موجبات رشد عقلى و پرورش اخلاقى آنان را فراهم آورند.

«فاصله بين ١٢ و ١٥ سالگى ، دوره تغييرات اساسى است . در اين دوره ، اطفال از عهد صباوت به سنين جوانى مى گذرند. در جريان اين تغيير، شخصيت آنان با وضوح بيشتر و در عين حال با پيچيدگى هاى زيادترى تواءم است . از لحاظ معلم تاريخ ، اين دوره جديد، هم پايه آشفتگى هم بى نهايت پرمعنى است . در اين دوره است كه شاگردان مى توانند تاريخ را شخصا مسخر كرده و مغز خود را براى ادراك فوايد آن آماده سازند. داستانهايى كه در دوره صباوت ، مايه وجد و شوق آنان شده ، در اين دوره مى تواند معناى تازه اى به خود بگيرد و اساس رشد فكرى مهمى را پى ريزى كند.

# درك فوائد تاريخ

از لحاظ جامعه اى كه طفل در آن زندگى مى كند، اين دوره ، مخصوصا، دوره اى است كه درس تاريخ در دبستان از لحاظ رشد اطفال و تكوين افراد مفدى جامعه اهميت خاصى دارد.»(٢٦٥)

# قرآن و وقايع تاريخى

خداوند در قرآن شريف ، به منظور هدايت و راهنمايى نوع بشر، از وقايع تاريخى استفاده نموده و عموم مردم را به تفكر و مطالعه در اختيار عبرت انگيز ملل و اقوام پيشين دعوت كرده است .

در كتاب مجيد الهى ، از بى ايمانى يا ايمان امت ها، از پيروزى يا شكست ملت ها، از عدالت يا ستمكارى بعضى از اقوام ، از دادگرى يا جنايت و خيانت از قوت يا ضعف ، از سقوط يا هلاك امم مختلف ، سخن بسيار به ميان آمده و خلاصه يك قسمت مهم اين كتاب آسمانى ، از شرح تاريخ اقوام يا افراد گذشته و حوادث خوب و بد آنان تشكيل يافته است . مطالعه و تفكر درباره هر يك از آن وقايع ، عامل مؤ ثرى در بيدارى فكر انسان و راه روشنى براى شناختن علل خوشبختى و بدبختى بشر است .

# بيدارى فكر

مقررات و قوانين اساسى زندگى بشر، ماندن قوانين و سنن طبيعت ، همواره ثابت و لايتغير است و گذشت زمان ، آنها را تغيير نمى دهد. همان طور كه قوانين حيات ، مرگ ، رشد، سرعت سير نور و ساير قوانين طبيعى در ادوار گذشته بوده و پيوسته خواهد بود، همچنين قوانين سعادت بخش اجتماعى مانند عدل ، علم ، امانت ، راستى ، وفاى به عهد، يا عوامل سقوط و بدبختى مانند ظلم ، جهل ، خيانت ، دروغ و نظاير آنها همواره ثابت و پايدار است .

# علل ترقى و سقوط

اگر در گذشته علم و عدل و امانت و ساير فضايل ، ملت عقب افتاده اى را به اوج عظمت رسانده است ، ملل امروز نيز مى توانند در پرتو همان عوامل به اوج عظمت برسند. اگر در گذشته ظلم ، جهل ، خيانت و ديگر سيئات اخلاقى ، ملتى را گرفتار بدبختى و سقوط كرده است ، براى ملل امروز نيز همان عوامل مايه سقوط است .

«قال على عليه‌السلام : استدل على ما لم يكن بما قد كان فان الامور اشباه و لا تكونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت فى ايلامه فان العاقل يتعظ بالاءدب ، والبهائم لا تتعظ الا بالضرب .(٢٦٧)

# بررسى تاريخ

تاريخ گذشتگان زمانى ثمربخش و مفيد است كه آدمى با تفكر و تعمق آن را بررسى كند و با تجزيه و تحليل صحيح ، علل پيشرفت و خوشبختى يا عوامل عقب افتادگى و بدبختى مردم ديروز را بفهمد و آنها را زمينه عبرت و تجربه خود قرار دهد و زندگى امروز خويش را بر علل موفقيت و سعادت گذشتگان استوار نمايد و از عواملى كه باعث بدبختى و شكست آنان شده است اجتناب كند. هدف قرآن شريف و روايات اسلامى از نقل وقايع تاريخى ، عبرت گرفتن و به كار انداختن دستگاه تفكر مردم است .

( فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.)

خداوند به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امر مى كند كه وقايع گذشتگان و تاريخ پيشينيان براى مردم عصر خود نقل كن ، به اين اميد كه شايد نيروى تفكرشان به كار افتد و نيك و بدهاى زندگى خويش را از خلال آن وقايع تاريخى تشخيص دهند.

«عن على عليه‌السلام : من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم .(٢٦٩)»

در اين كتاب آسمانى ، از تاريخ امم گذشته اخبار بسيارى آمده است كه اگر معاندين ، پندپذير مى بودند، براى بازداشتشان از گناه و ناپاكى كافى بود. اخبار قرآن ، حكمت رسان ، و درس آموزنده است ، ولى براى معاندين لجوج ، اين اعلام خطرها كافى نيست و آنان از اخبار گذشتگان عبرت نمى گيرند. و همچنان به رفتار نارواى خود ادامه مى دهند. تو، اى پيغمبر، از اين گروه خودسر و تربيت ناپذير اعراض كن .

«قال على عليه‌السلام : من لم يعتبر بغيره لم يستظهر لنفسه .(٢٧١)

# پيوند اطلاعات

«ارتباط افراد با يكديگر وسيله پر مايه شدن تجربه است و اين امر وقتى به بهترين نحو ميسر مى شود كه رغبت هاى مشتركى بر افراد حاكم باشد، به طورى كه جريان انتقال و قبول معانى ، با شوق و شور صورت گيرد، در چنين وضعى ، تجربه فرد از طريق اطلاعاتى كه ديگران به او مى دهند، به تجارب يك قوم يا يك جامعه يا حتى تمام بشريت پيوند مى خورد.

تاريخ مهم ترين درسى است كه باعث وسعت و عمق و پرمايگى تجارب فردى مى شود و شخص را با طبيعت پهناور و گذشته هاى بعيد بشريت مرتبط مى سازد. از اين رو، ارزش تربيتى عظيم دارد. علم تاريخ ، زندگى انسان اجتماعى را در عرصه طبيعت مورد بحث قرار مى دهد.»(٢٧٣)

مربى عالى قدر بشر و معلم جهان انسان ، حضرت على عليه‌السلام ، فرزند گرامى خود، حضرت مجتبى عليه‌السلام ، را مخاطب قرار داده و اهميت تاريخ و فهم عمق و حقيقت تاريخ و طرز تدريس و بهره بردارى از تاريخ را در ضمن عبارت كوتاهى بيان فرموده است .

«اى بنى - انى و ان لم اكن عمرت عمر من كان قبلى فقد نظرت فى اعمالهم و فكرت فى اخبارهم و سرت فى اثارهم حتى عدت كاحدهم بل كانى بما انتهى الى من امورهم قد عمرت مع اولهم الى آخرهم فعرفت صفو ذلك من كدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لك من كل امر نخيله و توخيت لك جميله و صرفت عنك مجهوله .(٢٧٥)

جوانانى كه از تاريخ دگران درس عبرت مى گيرند و از وقايع خوب و بد مردم تجربه مى آموزند و با تعقل و تفكر، برنامه زندگى خويش را بر اساس صحيح استوار مى كنند، افراد لايق و شايسته اجتماع اند و مى توانند عمر خود را با نيك نامى و كامرانى ، در خوشبختى و سعادت بگذرانند.

# دقت در وقايع شخصى

راه تجربه آموزى و پرورش نيروى فكر و فهم براى جوانان ، منحصر به مطالعه در تاريخ دیگران نيست ، بلكه مطالعه و دقت در وقايع شخصى خودشان نيز مايه عبرت و منبع كسب تجربيات است و به عبارت ديگر، همان طور كه جوانان عاقل و با درايت ، از تجزيه و تحليل تاريخ دیگران پند و سرمشق مى گيرند و بدين وسيله نيروى عقل و درك خود را تقويت مى كنند و نيك و بدهاى زندگى را مى فهمند، لازم است كه از حوادث شخصى خودشان نيز استفاده كنند و با تحليل پيش آمدهاى روزمره خود عبرت آموزند و تجربه اندوزند و بدين وسيله موجبات شكفتگى و رشد عقل خود را فهم آورند.

«قال على عليه‌السلام : العاقل من وعظته التجارب .(٢٧٧)»

و نيز فرموده است : انسان عاقل ، از وقايع ديروز خود عبارت و سرمشق مى گيرد و آن را در زندگى پشتيبان خود قرار مى دهد.

# راه رسيده به واقع

تجربه يكى از عوامل بزرگ پرورش عقل و هوش است تجربه در زندگى بشر، يكى از راه هاى روشن براى رسيدن به واقع است . نظر اشخاص با تجربه در موضوع مورد نظر به مراتب ارزنده تر از راءى اشخاص خام و بى تجربه است .

لشكر روم به شهرهاى مرزى اسلام حمله كردند و به مال و جان مسلمين آسيب رساندند. يكى از مسلمين كه از نزديك ناظر حملات و ضربات دشمن بود، با سرعت خود را به مركز مملكت رساند و به دربار معتصم آمد و اجازه شرفيابى گرفت و با ناراحتى گفت : من در قلعه عموريه بودم و ديدم كه سربازان رومى زن مسلمانى را به اسيرى گرفت و به صورتش سيلى زد. زن مسلمان به صداى بلند فرياد زد: «وامعتصما»، و خليفه وقت را به يارى طلبيد. سرباز رومى با تمسخر به وى گفت : بلى اكنون معتصم بر اسب ابلق سوار مى شود به يارى تو مى آيد، و دوباره او را سيلى زد.معتصم از شنيدن اين خبر، سخت ناراحت شد و به مرد گفت : عموريه در كدام جهت واقع شده است .

مرد به طرف عموريه اشاره كرد و جهت را نشان داد. معتصم صورت خود را به آن طرف گرداند و به صداى بلند گفت : لبيك اى زن ستمديده مظلوم . به خدا قسم ، معتصم دعوت تو را اجابت مى كند و به يارى ات مى شتابد.

فورا به ارتش دستور آمادگى براى مسافرت داد. لشكرى عظيم و كم نظير مهياى حركت شد. سلاح و مركب ، خواربار و لوازم فنى و كليه ساز و برگ نظامى ، به طور كامل براى سپاه آماده شد و در روز مقرر، معتصم به معيت سربازان و افسران ، به طرف قلعه عموريه حركت كردند، و پس از مدتى راه پيمايى به قلعه رسيدند.

قلعه عموريه بسيار محكم بود. سپاه عظيم معتصم براى فتح قلعه مدتى كوشش كردند و نتيجه اى به دست نياوردند. مشاوره افسران نيز به نتيجه نرسيد. سربازان رفته رفته روحيه خود را از دست مى دادند و آثار ياءس و شكست در قيافه آنان خوانده مى شد. در اين ميان ، منجمين كه همراه متعصم آمده بودند، پس از محاسبه نجومى به اين نتيجه رسيدند كه قلعه عموريه موقعى فتح مى شود كه انجيرها و انگورها برسند و بايد چند ماه سربازان معطل بمانند تا فصل تابستان بيايد. معتصم از اين پيش آمد بسيار ناراحت و نگران بود، زيرا شكست وى در اين جبهه به قيمت از دست رفتن شخصيت و قدرت او تمام خواهد شد.

در يكى از شب ها، معتصم در كمال پريشان فكرى ، با لباس مبدل از خيمه سلطنتى خارج شد تا خود شخصا بين سربازان برود و از نزديك سخنان آن ها را بشنود واز روحيه و طرز فكر آنان آگاه گردد. براى مراقبت ، چند ماءمور با لباس عادى دورادور پشت سرش حركت مى كردند. ضمن گردش ، عبورش به قسمت فنى سپاه افتاد. آهنگرى را ديد كه در آن وقت شب مشغول كار است و نعل اسب مى سازد. شاگرد جوانى دارد كه سرش طاس ‍ و صورتش بد منظر است . با كمال تعجب ديد هر دفعه كه شاگرد آهنگر چكش خود را روى آهن سرخ مى كوبد، با خود مى گويد: «اين چكش به كله معتصم ». چندين بار اين جمله را تكرار كرد. استاد آهنگر كه از شنيدن اين سخن ناراحت شده بود، به شاگردش گفت :

پسر، تو با اين سخنانت ما را گرفتار خواهى كرد. تو را با معتصم چه كار است ؟ براى چه اين حرف را مى زنى ؟

شاگرد آهنگر گفت : معتصم مرد بى تدبيرى است . اين همه نيرو و قدرت در اختيار دارد، نمى تواند قلعه عموريه را فتح كند. اگر فرماندهى لشكر را به من بسپارد، فردا قبل از غروب در قلعه خواهم بود.

معتصم از شنيدن سخنان شاگرد آهنگر در عجب آمد. به خيمه بازگشت و چند ماءمور بر وى گمارد كه تمام شب مراقبش باشند و صبح او را به خيمه معتصم بياورند. صبح شد و به حضور خليفه اش آوردند. معتصم پرسيد: اين چه سخنانى است كه از تو به من رسيده است ؟

شاگرد گفت : تمام آن چه را كه خبر داده اند، صحيح است ، ولى خارج از محيط خيمه سلطنتى ، اكنون كه در محضر خليفه شرفيابم ، مژده مى دهم كه به فضل خداوند، قلعه عموريه به دست مسلمين فتح خواهد شد.

معتصم فرماندهى لشكر را به او سپرد و خلعتش داد و گفت جنگ را آغاز كند.

شاگرد آهنگر آماده كار شد. ابتدا تمام تيراندازان سپاه را احضار كرد و جمعى را كه در فن تيراندازى و هدف گيرى قوى تر بودند، از بين آنان انتخاب نمود و همه آن ها را در پشت ديوار يك طرف قلعه جمع كرد. ديوار اين قمست قلعه وضع مخصوصى داشت . در وسط ديوار، از الوار درخت هاى ساج ، به طول تمام ديوار قلعه و به عرض سه وجب ، چوب كشى كرده بودند. آن چوب ها به صورت نوار سياهى در سراسر ديوار نمايان بود. خاصيت چوب ساج اين است كه در مقابلش آتش زود مشتعل مى شود.

شاگرد آهنگر دستور داد تمام كوره هاى آهنگرى را در سراسر اين قسمت از ديوار قلعه مستقر نمايند و نيش تيرها را در آتش سرخ كنند. به تيراندازان گفت بايد اين خط چوب سرتاسرى را نشانه تيرهاى گداخته خود قرار دهند و هر كس در اين كار سستى كند و در نتيجه تيرش خطا برود، مجازاتش مرگ است .

تيراندازان ، طبق دستور فرمانده نشانه رفتند و تيرهاى گداخته پى در پى بر چوبها نشست . طولى نكشيد كه الوارهاى ساج مشتعل شد و ديوارهايى كه بر آن چوب ها ساخته شده بود، فرو ريخت . راه براى ورود سربازان مسلمين به داخل قلعه باز شد. تكبيرگويان وارد قلعه شدند و فتح و پيروزى به دست آورند.

معتصم از خوش حالى در پوست نمى گنجيد. بر اسب ابلقى سوار شد. آن كسى را كه خبر سيلى خوردن زن مسلمان را به وى داده بود، با خود به داخل قلعه آورد و گفت :

آن نقطه اى كه زن ستمديده به صداى بلند فرياد زد وامعتصما كجاست ؟

معتصم ، سواره در همان نقطه توقف كرد و زن سيلى خورده را به حضور طلبيد، به او گفت :

اى بانوى مسلمان ، آيا معتصم نداى تو را لبيك گفت ؟ آيا دعوت تو را اجابت كرد؟

سربازى كه زن مسلمان را زده بود، احضار نمود. او را نكشت ، ولى به غلامى زن درآورد. مردى كه زن مسلمان را به كنيزى گرفته بود، با تمام ثروتش به آن بانوى مسلمان تمليك كرد. لشكر اسلام پنجاه و پنج روز در آن قلعه ماندند و امور داخلى آن را منظم كردند، و سپس به طرطوس و از آن جا به پايتخت عزيمت نمودند.(٢٧٩)

با فرا رسيدن دوران انقلابى بلوغ و همزمان با رشد سريع استخوان ها و عضلات و اعضاى داخلى بدن ، عواطف مهيج و احساسات آتشينى در ضمير نوجوانان نيز پديد مى آيد و خلق و خوى آنان را به كلى تغيير مى دهد.

بلوغ ، روح آرام و كودكانه اطفال را منقلب و طوفانى مى نمايد و تمايلات سوزانى را در ضميرشان بيدار مى كند. توازنى كه قبل از بلوغ ، به طور طبيعى ، بين جسم و جان كودكان وجود داشته ، بر اثر بلوغ بر هم مى خورد و به سبب حساسيت شديد، تمام حركات و سكنات ، رفتار و گفتارشان به كلى تغيير مى كند:

«هر كس اين موضوع را امتحان كرده است كه جوانان هر دو جنس ، خيلى زودتر از كودكانى كه در حدود ده سالگى هستند متاءثر مى گردند. يك كلمه ، يك كنايه و اشاره ، يك حركت كافى است كه طوفانى ايجاد كند. براى خاطر هيچ ، رنگ ايشان سرخ ميشود. دختركان در زمان تكليف گاهى دچار بحران خنده مى شوند كه همراه با تشنج و بحران هاى شديد مى باشد. وقتى كه اين حالات بروز مى كند، هيجانات حاصله نه تنها اعمال و حركات را دچار اختلال مى نمايند، بلكه فعاليت فكرى و فرهنگى را نيز فلج مى سازند.

# بحران هاى عصبى

همان طور كه شدت هيحانات زياد مى شود، تعداد و نوع تاءثيرات نيز توسعه مى يابد. خشم كودكانه جاى خود را به غيظ و نفرت مى دهد و حالت راءفت و ترحم ، جانشين دقت كودكى مى شود. حتى ممكن است كه بعضى از حالات محبت ، شامل هر دو جنبه شادى و غم باشند.

# حالت ماليخوليايى

حالت ماليخوليايى كه هرگز در پيش كودكان وجود ندارد، يكى از همين هيجانات دو جنبه اى است كه مشخص پانزده سالگى مى باشد. اين حالت از يك غم بى علت ، يك نوع خستگى سبك ، يك انتظطار آميخته به اضطراب تشكيل يافته و همه اين ها چيزهايى هستند كه براى نوجوانان ، خالى از لطف نمى باشد و تا اندازه اى فشار روحى آنان را تخفيف مى دهد.

تغييراتى كه در هيجانات زندگى رخ مى دهد، همه نتيجه نظم جديدى است كه در دستگاه هورمونى و دستگاه اعصاب پيدا مى شود. مطلب چنان است كه گويى دستگاه هاى جديدى از طرف بدن به كار گمارده شده است كه در مقابل اين هيجانات تازه حساس مى باشد و هنگامى كه اين دستگاه ها كار نمى كردند، ادراك آن ها براى انسان غير ممكن بوده است .»(٢٨١)

# ذخاير گران بها

احساسات پرشور و عواطف تخيلى از ذخاير گران بهاى دوران جوانى است . استعدادهايى كه به طور طبيعى در نهاد فرزندان بشر نهفته است ، در دوران بلوغ و جوانى ، به وسيله عواطف و احساسات به فعليت مى رسند و چرخ ‌هاى زندگى را به حركت مى آورند.

كودكان ، تا زمانى كه به سر حد بلوغ نرسيده اند، به ارزش خود واقف نيستند و از سرمايه هاى معنوى خويش آگاهى ندارند، ولى با فرارسيدن بلوغ ، عواطف و احساسات شكفته مى شوند و تمايلات گوناگونى در جوانان پديد مى آيند كه آنان را به حركت و فعاليت وادار مى كنند و بر اثر آن تدريجا استعدادهاى نهايى به فعليت مى رسند و ارزش هاى باطنى ، يكى پس از ديگرى ، آشكار مى گردند.

«تجسم و تخيل ، جوان را وادار مى كند كه وجود خود را كشف نمايد و ديگران را درك كند و حقيقت زندگى و جهان را حدس بزند. محقق است كه از اين تخيلات در خاطره جوانان جز چيزى ساده و بى ثبات باقى نمى ماند. در فكر آنان صورى خلاصه و متغيير تشكيل مى شود، و اين به واسطه وفور و كثرت صور مختلفى است كه به علت هاى چندى ، از قبيل آرزوى زندگى و عشق و غيره در ايشان توليد مى شود.

# اهتزاز عواطف

احساسات عبارت از ثروت واقعى روح جوانان مى باشد. در نزد اطفال ، اين احساسات ضعيف و محدود است و بالعكس در نزد جوانان ، سهم تجسم و تصور خيلى بيشتر است . بنابراين ، هر نوع اهتزاز عواطف ، ممكن است احساسات عالى به وجود آورد.

در اين دوران ، انسان شاهد تجديد تشكيلات در جهان احساسات است . احساساتى كه تاكنون وجود داشته ، مانند خودخواهى ، محبت به والدين ، مشخصات جديدى پيدا مى كنند و علاقه مندى هاى ساده ، شكفته شده و صور مختلف محبت را به وجود مى آورند. به علاوه ، احساسات ديگرى از قبيل عشق ، نفرت ، تحقير يا تحسين و علاقه مندى به شهر و ديار خويش به وجود مى آيند، يا احساسات عالى ترين ، از قبيل عشق به زيبايى ، احساسات اخلاقى يا مذهبى پديدار مى شوند.(٢٨٣)

على عليه‌السلام فرموده : چه بسيار عقلى كه در برابر فرمانروايى هوى و خواهش هاى نفسانى اسير و گرفتار است .

«قال الصادق عليه‌السلام : الهوى بقظان والعقل نائم .» (٢٨٥)

عقل و احساس دو عامل مؤ ثر در اداره زندگى بشر و دو نيروى مهم در تاءمين خوشبختى و سعادت انسان است . وجود هر يك از اين دو عامل در جاى خود ضرورى و لازم است . عقل و احساس به اعتبار نوع فعاليت و خصوصيات مربوط به خود، از جهات متعدد با يكديگر متفاوت اند.

# تفاوت عقل و احساس

عقل و سرچشمه دانش بشرى و كانون دقت و تفكر است . عقل همواره بر اساس منطق و استدلال تكيه مى كند و درباره مسائل مختلف ، با محاسبه و سنجش صحيح قضاوت مى نمايد، ولى احساس با منطق و استدلال سر و كار ندارد و عاطفه به علم و محاسبه متوجه نيست . بلكه هدف انگيزه هاى احساساتى و كشش هاى عاطفى ، تنهاى ايجاد هيجان و جنبش و رسيدن به نتيجه مطلوب است . خواه آن نتيجه مطابق و مصلحت باشد و خواه خلاف استدلال مصلحت .

عقل به منزله چراغ روشن و پرفروغى است كه تاريكى هاى زندگى را روشن مى كند و در پرتو نور خود، راه را از بى راه و صلاح را از فساد تشخيص ‍ مى دهد. ولى پيمودن راه خير و شر، به فرمان احساسات است . اين تمايل عاطفى و خواهش نفسانى است كه آدمى را به حركت و فعاليت وامى دارد. گاهى از عقل پيروى مى كند به راه خير و صلاح مى رود و گاهى مخالفت مى ورزد و در راه شر و خطر قدم مى گذارد.

# كانون مهر و محبت

عقل سرمايه سيادت و قدرت بشر در كره زمين است . آدمى با نيروى عقل به رموز كتاب آفرينش پى مى برد و مواليد طبيعت را مسخر و مطيع خود مى سازد و بر همه آن ها حكومت مى كند. ولى عقل مانند عدل و علم ، خشك و سرد و بى مهر است و هرگز به زندگى بشر، شور و حررات نميبخشد و مايه جذب و به هم آميختگى مردم نمى شود. بر عكس ، عاطفه و احساس سرشار از وجد و نشاط، شور و سرور، مهر و محبت و جنبش و حركت است . عاطفه و احساس است كه بازار زندگى را گرم و لذت بخش ‍ مى كند. كشش عاطفى است كه مردم را به هم پيوند مى دهد و زندگى را مطلوب و دلنشين مى سازد.

«آن چه انسان را به عمل وامى دارد، عقيده است نه منطق . عقل نمى تواند به ما نيروى زيستن بر وفق طبيعت اشياء بدهد. فقط به روشن كردن راه قناعت مى كند و هرگز ما را به جلو نمى راند.

رفتار مفتكرين صرف ، شبيه به افليج هايى است كه براى يك مسابقه دو حاضر شده اند. مقصد را به خوبى مى بينند، ولى قادر نيستند كه از جاى خود بجنبند. ما بر موانعى كه در پيش داريم فائق نخواهيم شد، مگر آن كه از عمق روح ما موجى از عواطف سربالا بكشد.»(٢٨٧)

# راهنماى فضليت

يكى از تفاوت هاى مهم عقل و احساس ، كه توجه به آن براى عموم افراد بشر، به خصوص نسل جوان ضرورت دارد اين است كه عقل به طور فطرى راهنماى پاكى و فضيلت است و همواره بشر را به خير و صلاح مى خواند و از ناپاكى و گناه متنفر است ، ولى هدف احساسات و انگيزه هاى عاطفى مختلف است . گاهى انسان را به نيكى و پاكى تحريك مى كند، و گاهى به ارتكاب جرم و جنايتش وامى دارد.

عقل حجت الهى و هادى بشر است . عقل راهنماى منزهى است كه مردم را به حق و حقيقت دعوت مى كند. عقل همنشين دانايى است كه هرگز در مشورت خيانت نمى نمايد. پيروى از عقل ، باعث خوشبختى و سعادت و مخالفتش مايه تيره روزى و بدبختى بشر است . اولياى گرامى اسلام اين حقيقت را با عبارات مختلفى بيان كرده و پاكى عقل را با پيروان خود خاطرنشان نموده اند.

# نيل به خوبى ها

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: انما يدرك الخير كله بالعقل .» (٢٨٩)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : حجت خداوند بر مردم ، پيامبر است و حجت بين مردم و خداوند عقل است .

«قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: استرشدوا العقل ترشدوا و لاتعصوه فتندموا.» ۹ جوان از نظر عقل و احساسات

# ناصح راستگو

«قال على عليه‌السلام : ليست الروية مع الابصار فقد تكذب العيون اهلها و لا تغش العقل من استنصحه .» (٢٩٢)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : خرد، راهنما و دليل مردان با ايمان است .

نيروى عواطف در مقابل قوه عقل ، نيروهاى ديگرى در نهاد آدمى وجود دارد كه به نام هاى هوى ، غرايز، عواطف ، احساسات ، خواهش هاى نفسانى ، تمايلات غيرعقلانى و اسماء ديگرى نظاير اين ها خوانده مى شوند.

تمايلات عاطفى بزرگ ترين قدرت محرك بشر و نيرومندترين عامل تهييج و جنبش انسان است . احساس و عاطفه گاهى آدمى را در راه خير و خوبى تحريك مى كند و منشاء بروز عالى ترين سجاياى اخلاقى و صفات انسانى مى شود و گاهى به گناه و ناپاكى تهييجش مى نمايد و باعث ارتكاب خطرناك ترين جرايم و جنايات مى گردد.

# منشاء نيكى و بدى

مهر محبت ها، علاقه و عشق ها، اغماض و گذشت ها، عفو و بخشش ها، جانبازى و فداكارى ها، دستگيرى و يتيم نوازى ها و خلاصه ده ها صفات عاليه انسانى ، از عواطف و احساسات سرچشمه مى گيرند.

جنايت و آدم كشى ها، خيانت و دزدى ها، خشم و انتقام جويى ها، ايذاء و ستمگرى ها، هتك و اهانت ها، چپاول و غارت ها، تخريب سيئات اخلاقى و صفات غير انسانى نيز از عواطف و احساسات پديد مى آيند.

ريشه هاى اصلى و بذرهاى اساسى تمايلات غريزى و خواهش هاى عاطفى ، در نهاد فرزندان بشر، روز ولادت به صورت استعدادهاى فطرى وجود دارد. به موازات نمو اندام و رشد نيروى درك كودك و به تناسب احتياجات زندگى و بسط استعدادها يكى پس از ديگرى به فعليت مى رسند.

«هنگام تولد كودك و مدتى پس از آن نمى توان هيجان هاى مختلف را در او مشاهده كرد. آن چه در اين دوران ديده مى شود، فقط به حالت برانگيختگى است . هيجان ها كم كم نمو مى كنند و تنوع مى يابند. تنوع هيجان ها از طرفى با بلوغ مكانيزم و از طرف ديگر با يادگيرى ارتباط دارد.

# واكنش هيجانى

تحريك هيجانى كودك در دروان ابتدايى عمر با نيازمندى هاى فيزيولوژيك او بستگى دارد. نيازمندى به غذا و اجتناب از درد و احتياج به فعاليت ، وقتى به مانعى برخورند، در او ايجاد واكنش هيجانى مى كنند و مثلا او را به گريه وادار مى نمايند. همين كه نيازمندى ها رفع شوند، كودك خاموش ‍ مى شود، كم كم هيجان ها نمو مى كنند و تنوع مى يابند.»(٢٩٤)

خداوند حكيم به منظور صيانت ذات و تاءمين شئون مختلف زندگى بشر و حفظ حيات فردى و نوعى انسان ، غرايز و تمايلاتى را در نهاد آدميان به وديعه گذارده است . وجود هر يك از آن غرايز و خواهش هاى عاطفى در جاى خود ضرورى و لازم است .

# طغيان غرايز

اگر غرايز به خوبى تعديل گردند و از سركشى و طغيانشان جلوگيرى شود، اگر عواطف و احساسات هر يك با اندازه گيرى صحيح و در جاى مناسب خود اعمال شوند، موجب خوشبختى و كمال بشر و مايه سعادت فرد و اجتماع خواهد بود. بر عكس ، اگر غرايز و احساسات مهار نشوند، اگر آزادانه و بدون قيد و شرط اعمال گردند، اگر در مسير سركشى و هيجان هاى نابه جا قرار گيرند، آدمى را به جرايم و جنايات عظيمى وامى دارند و انسان را از هر درنده اى خونخوارتر و از هر گزنده اى خطرناك تر خواهند ساخت .

اولياى گرامى اسلام ، در چهارده قرن قبل ، اين حقيقت مهم روانى را خاطرنشان فرموده اند و روان شناسان امروز نيز صريحا به آن اعتراف دارند:

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : الشر كائن فى طبيعة كل احد فان غلبه صاحبه بطن و ان لم يغلب ظهر.» (٢٩٦)

و نيز فرموده است : با سعى و مجاهده ، فضايل اخلاقى را به نفس سركش ‍ خود تحميل كن و برخلاف ميل و رغبتش ، او را به پاكى و نيكى وادار نما. زيرا خواهش طبيعى و رغبت نفسانى بشر، به شهوات ناروا و رذايل اخلاق است و قبول فضايل و ملكات پاك برخلاف تمايلات فطرى نفس است .

«به نظر ديدرو، دانشمند فرانسوى ، همه بچه ها اساسا جانى هستند و اين از اقبال خوش ماست كه نيروى جسمانى آن ها به قدرى محدود مى باشد كه نمى گذارد نيروى مخرب خود را در خارج و عليه ما به كار ببرند.»(٢٩٨)

آنان كه بر هواى نفس تمايلات غريزى خود تسلط دارند، كسانى كه عواطف و احساسات خويش را در اختيار گرفته اند و آن ها را به مقدار لازم و در جاى شايسته به كار مى برند، انسان واقعى هستند و از سعادت و خوشبختى بشرى برخوردارند.

# تسخير تمايلات

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: اشجع الناس من غلب هواه .» (٣٠٠)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردم فرمود: هيچ يك از شما نيست مگر آن كه در باطن خود شيطانى دارد. عرض كردند: يا رسول الله ، آيا براى شما هم شيطانى است ؟ فرمود: بلى ، براى من هم ، جز آن كه خداوند مرا يارى كرده و شيطانم تسليم من شده است و غير از نيكى و خير از من خواهشى نمى كند.

# خودسرى غرايز

بدون ترديد، آزادى نامحدود عواطف و احساسات ، سد راه سعادت و خوشبختى بشر است . خودسرى و لجام گسيختگى غرايز و خواهش هاى نفسانى ، منافى با نظم اجتماعى و تمدن انسانى است و آدمى را به راه سقوط و تباهى و سوق مى دهد.

«زندگانى و مخصوصا زندگى اجتماعى انسان ايجاب مى كند كه نيروى غرايز از ابتدا هدايت شود و به طرف هدف هاى اجتماعى معطوف گردد. تمدن بايد با ابراز آزادانه غرايز مخالفت نمايد و به زبان ديگر، همان طور كه جلو جريان آب را براى چرخاندن يك توربين سد مى كنند، تمدن بايد غرايز را به منظور ترقى و تكامل انسان تحت فرمان بگيرد و از تظاهر بى بندوبار آن ها جلوگيرى نمايد.»(٣٠٢)

امام جواد عليه‌السلام فرموده است : آن كس كه از هواى نفس خود اطاعت و فرمان بردارى نمايد، با اين عمل آرزوهاى دشمن خويش را بر آورده است .

«قال على عليه‌السلام : من غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضايح .» (٣٠٤)

نيرويى كه قادر است احساسات را مهار كند و آنها را به راه صحيح و سعادت بخش هدايت نمايد، عقل است . قدرتى كه مى تواند خواهش هاى نفسانى و تمايلات عاطفى را تعديل كند و به نحو شايسته اى از آنها بهره بردارى نمايد عقل است .

عقل راهنماى منزهى است كه بشر را از اعمال احساسات ناروا باز مى دارد. عقل نگهبان خيرخواهى است كه جلو انگيزه هاى خطرناك را مى گيرد و آدمى را از سقوط و تباهى محافظت مى نمايد. خلاصه ، عقل است كه مانع طغيان و سركشى احساسات است و نمى گذارد آدمى به جرايم و جنايات آلوده شود.

خاطرات ناپسند

«قال على عليه‌السلام : للنفوس خواطر للهوى : والعقول تزجر و تنهى .» (٣٠٦)

و نيز فرموده است : در دلهاى بشر، خاطرات بد و خواهش هاى زشت پديد مى آيد. عقل است كه از اعمال آن خاطرات جلوگيرى مى كند و بشر را از بدكارى و گناه محافظت مى نمايد.

# احساسات مخرب

«محرك هاى اعمال ، از نوع عاطفى اند. حتى افلاطون نيز منحصرا آنها را عقلانى نمى دانست . ما در عين احتياج به احساس ، به منطق نيز احتياج داريم . احساس اگر بوسيله عقل هدايت نشود، خطرناك است . مثلا خطر حسد از يك اپيدمى طاعون كمتر نيست ، زيرا هر كس براى آزار ديگران بيشتر از كمك به خود تلاش مى كند. كينه نيز همچون حسد، متباين با قوانين زندگى است ، زيرا اصولا مخرب است .»(٣٠٨)

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه عقلش بر هواى نفس غالب باشد به رستگارى و سعادت نايل مى شود، و آن كس كه عقلش مغلوب تمايلات نفسانى اش باشد، سرانجام رسوا و مفتضح مى گردد.

# هوى پرستى و سقوط

«و عنه عليه‌السلام : انكم ان امرتم عليكم الهوى اصمكم و اعماكم و ارداكم .(٣١٠)»

على عليه‌السلام فرموده : عقلى كه به مرتبه كمال و نيرومندى رسيده است مى تواند طبيعت بد و غرايز تندرو را مقهور و سركوب نمايد.

متاءسفانه عقل كامل و نيرومند، در بين افراد بشر، حتى كسانى كه به سن كمال رسيده اند، كمتر يافت مى شود. عقل بيشتر مردم در مقابل طوفان سهمگين احساسات ، ضعيف و ناتوان است و تاب مقاومت ندارد. موقعى كه كشش هاى شهوات و تمايلات نفسانى تهييج مى شوند، موقعى كه انگيزه هاى خشم و انتقامجويى طغيان مى كنند و سراپاى وجود آدمى را ميدان تاخت و تاز خود قرار مى دهند، گويى عقل تاءثير خود را به كلى از دست مى دهد و از صحنه نبرد خود را بيرون مى كشد. در آن موقع است كه حوادث تلخ و مصائب غيرقابل جبرانى به بار مى آيد.

عقل خواب آلود

«قال على عليه‌السلام : نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل .(٣١٢)

و نيز فرموده است : غضب ، عقل هاى مردم را فاسد مى كند و آدمى را از درستكارى و صلاح دور مى سازد.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام : الغضب مفتاح كل شر.(٣١٤)

# تمايلات غيرعقلانى

نه تنها جرايم و جنايات و گمراهى هاى اخلاقى ناشى از احساسات لجام گسيخته و تمايلات غيرعقلانى است ، بلكه گمراهى هاى معنوى و انحراف هاى اعتقادى نيز از خواهش هاى حساب نشده و هواى نفس ‍ سرچشمه مى گيرد. تعصب ، لجاج ، تكبر،، خودپسندى و صفاتى نظاير اينها سد راه سعادت بشرند و نمى گذارند مردم عاقلانه فكر كنند و از روى علم و معرفت ، هدايت را از گمراهى تشخيص دهند و به حق و حقيقت بگرايند.

(وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍإِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ.)

بسيارى از مردم كه دچار گمراهى و ضلالت مى شوند، به سبب اين است كه ندانسته از هواى نفس خود اطاعت مى كند و بدون علم و فكر، تمايلات خويش را پيروى مى نمايند.

# نسلجوان و احساسات

گر چه تمام طبقات مردم در سنين مختلف ، كم و بيش اسير احساسات نيرومند و تمايلات خودسر خويش هستند و پيوسته در معرض گناهكارى و انحراف اند، ولى خطر طغيان احساسات براى نسل جوان ، از ساير طبقات بيشتر است و همواره خوشبختى و سعادتشان را تهديد مى كند. زيرا از يك طرف ، با فرارسيدن دوران بلوغ ، تمايل جنسى و ساير خواهش هاى عاطفى در ضميرشان به شدت بيدار مى شوند و آنان را از هر جهت تحت تاءثير خود قرار مى دهند و از طرف ديگر، عقل نوجوانان كه هنوز به رشد نهايى و كمال طبيعى و اكتسابى خود نرسيده است ، مانند دوران كودكى ، همچنان ضعيف و ناتوان است و در مقابل امواج نيرومند احساسات قدرت ايستادگى و مقاومت ندارد. بديهى است در چنين شرايطى ، جوانان پيوسته در پرتگاه خطر قرار دارند و با كمترين غفلت ممكن است سقوط كنند و به بزرگ ترين حادثه نامطلوب دچار شوند.

اگر يكى از انگيزه هاى عاطفى جوانان تهييج شود، اگر يكى از تمايلات نفسانى آنان طغيان نمايد، مزاجشان را با سرعت و به سختى طوفانى مى كند و چون به سبب خامى و نارسايى عقل ، از مصلحت انديشى و مال بينى هم عاجزند، در آن موقع حساس ممكن است به كارهاى خلاف مصلحت و احيانا به جرايم خطرناكى دست بزنند كه هرگز قابل جبران نباشد و براى هميشه خود را سيه روز و بدبخت كنند.

# روان زودرنج جوان

روان زودرنج و حساس جوان مانند انبار باروتى است كه مستعد اشتعال است . كافى است با يك جرقه منفجر شود و شعله هاى سوزانش خرمن سعادت خود و اطرافيانشان را نابود كند.

مزاج نوجوانان همواره آماده هيجان و طوفان است . آماده تخريب و انقلاب است . آنان به علت شدت تمايلات عاطفى ، همه چيز و همه كس را از پشت عينك احساسات مى نگرند. يك تحريك كوچك ، يك ضربه روحى ، ممكن است آنها را منقلب كند و از راه اعتدال و درستكارى منحرف نمايد.

# بى احترامى به جوانان

بى احترامى به شخصيت جوانان ، تحقير و اهانت به آنان يكى از عوامل مهم طغيان نسل جوان است . براى آن كه نوجوانان دچار انگيزه هاى عاطفى و هيجان هاى انتقامى نشوند، براى آن كه به كارهاى زشت و ناپسند دست نزنند، پدران و مادران در خانواده و مربيان در محيط آموزشگاه مؤ ظف اند با آنان طورى رفتار كنند كه روح زودرنجشان آزرده نشود، عواطف و احساساتشان مجروح نگردد و در خود احساس پستى و حقارت ننمايند. زيرا پديد آمدن اين حالت روانى ممكن است آنان را تحريك كند و به كارهاى ناروايى وادارشان نمايد.

# جرم جوانان

«يكى از دقيق ترين و مهم ترين مطالعاتى كه درباره جنبه هاى روان پزشكى جرم جوانان شده است مطالعه هلى وبرونر است . اين دو دانشمند به معاينه دقيق و عميق ١٠٥ جفت كودكانى كه مرتكب خلاف بزرگى شده بودند و نيز برادران و خواهران غير مجرم ايشان پرداختند. يعنى جوانان مجرم را با خواهران و برادرانشان طورى مقايسه كردند كه بتوانند عوامل مربوط به وراثت و محيط اجتماعى و اقتصادى را درست زير نظر بگيرند. سرانجام به اين نتيجه رسيدند كه تقريبا صدى نود و يك جوانان مجرم ، از اختلالات عاطفى شديد رنج مى بردند. يعنى از حيث روابط عاطفى و اين كه مورد بى مهرى قرار گرفته بودند، هم احساس ناامنى مى كردند و هم از اختلالات عاطفى مربوط به انضباط خانوادگى رنج مى بردند. هم احساس ‍ حقارت و حسادت و رقابت با برادران خود داشتند و هم كشمكش هاى عاطفى عميق درونى و احساس ناخودآگاهانه گناهكارى ، همراه با ميل به مجازات شدن در آنها ديده مى شد.»(٣١٦)

# افكار مطرود

حضرت سجاد عليه‌السلام در پاسخ نامه عبدالملك ، به مقام شامخ نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و افتخار فرزندان عزيز آن حضرت اشاره كرد و ضمنا به طور كنايه و غيرمستقيم عبدالملك مروان را در سخن جاهلانه اش ملامت نمود و انديشه نادرستش را از بقاياى افكار مطرود و محكوم دوران جاهليت معرفى كرد. بديهى است دريافت چنين نامه اى براى عبدالملك و پسرش بسيار سنگين و ناراحت كننده بود.

عبدالملك نمى بايست از اول به على بن الحسين نامه انتقاد بنويسد و بى جهت عمل صحيح و قانونى آن حضرت را مورد اعتراض و خرده گيرى قرار دهد. اكنون كه نامه نوشته و به اين عمل نادرست مبادرت كرده است ، بايد خود را براى دريافت پاسخ محكم و متقن آن جناب آماده نمايد و به عوارض نوشته نا به جاى خويشتن تن در دهد.

# تندروى جوان

عبدالملك كه دوران جوانى را پشت سر گذارده است ، عبدالملك كه با گذشت زمان ، عقلش به رشد طبيعى خود رسيده و از حوادث روزگار به مقدار قابل ملاحظه اى تجربه آموخته است ، تا اندازه اى بر احساسات خويش مسلط است و مى تواند خود را از هيجان هاى بى مورد و خطرناك نگاه دارد. ولى فرزند جوانش كه اكنون دوران شباب را طى مى كند و هنوز به رشد عقلى نرسيده و سرد و گرم جهان را نديده است ، بعيد به نظر مى رسد كه بتواند خويشتن دار باشد و در مواقع تحريك احساسات ، از تندروى و تصميم هاى ناروا بر كنار ماند.

پاسخ قاطع حضرت سجاد عليه‌السلام به پدر و پسر، ضربه روحى زد و هر دو از مضمون نامه آن حضرت ناراحت و رنجيده خاطر شدند. با اين تفاوت كه پدر كارآزموده و تجربه ديده ، هيجان هاى خود را پنهان نگاه داشت و چيزى نگفت ، ولى پسر جوان و كم تجربه نتوانست خود را نگاه دارد و مراتب ناراحتى و هيجان خويش را به زبان آورد.

ميل به انتقام اگر اختيار در دست پسر نادان و كوتاه فكر مى بود براى ارضاى احساسات برانگيخته خود انتقام مى گرفت . او از قدرت هاى نظامى و انتظامى مملكت استفاده مى كرد و به منظور جبران شكست معنوى خويش ، به آن حضرت آسيب مالى و جانى مى رساند و كمترين توجهى به نتايج شوم عمل خود نمى نمود. ولى پدر پخته و عاقل كه ، به تمام جهات قضيه متوجه است ، با خود حساب مى كند گرچه پاسخ حضرت سجاد عليه‌السلام تلخ و سنگين است ، ولى عوارض انتقامجويى و تجاوز به آن حضرت به مراتب تلخ ‌تر و سنگين تر است . اگر به زين العابدين آسيبى برساند، مورد تنفر و انزجار افكار عمومى واقع مى شود. ممكن است مردم بر وى بشورند و باعث سقوط حكومتش گردند.

# نشانه خردمندى

عبدالملك روى فكر و مال انديشى ، به اين نتيجه رسيد كه بايد فشار روانى نامه حضرت سجاد عليه‌السلام را تحمل كند و از انتقامجويى كه خطر بزرگ ترى در بردارد، چشم بپوشد. بايد به ناراحتى و شكست روحى پاسخ زين العابدين عليه‌السلام تن دردهد و از تنفر افكار عمومى كه شكست بزرگ تر و شر ناراحت كننده ترى است ، بر كنار بماند. او عملا به همين روش عاقلانه تصميم گرفت و به فرزند جوانان و برافروخته خود نيز توصيه كرد: «ساكت باش و اين سخن را دوباره به زبان نياور.» و اين خود نشانه خردمندى و مال انديشى است .

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : ليس العاقل من يعرف الخير من الشر، ولكن العاقل من يعرف خيرالشرين .(٣١٨)

متاءسفانه غلبه بر هواى نفس و مهار كردن عواطف و احساسات كارى بسى دشوار و مشكل است . پيشواى عالى قدر اسلام ، جانبازى و فداكارى در ميدان جنگ و پيروزى بر دشمنان مسلح را جهاد اصغر خوانده ، ولى جنگ با هواى نفس را، كه دشمن داخلى است ، به جهاد اكبر تعبير فرموده است .

عن موسى بن جعفر عليه‌السلام قال ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بعث سرية فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر. قيل يا رسول الله و ما الجهاد الاكبر قال جهاد النفس .(٣٢٠)»

على عليه‌السلام فرموده : عقل شمشير برانى است . از آن استفاده كنيد و با هواى نفس خود بجنگيد.

# تعاليم ايمانى

سوم . هواى نفس و تمايلات عاطفى در مزاج بشر بسيار قوى و تواناست . عقل كه نيروى تعديل كننده تمايلات است ، در عموم مردم ، به خصوص ‍ نسل جوان ، ضعيف و ناتوان است . عقل قادر نيست به تنهايى تمام صلاح و فساد زندگى را تشخيص دهد و همه جا و براى هميشه بر احساسات حكومت كند و از طغيانشان بازدارد. به همين جهت ، براى تاءمين سعادت بشر، پيامبران را مبعوث فرموده و تعاليم ايمانى و مذهبى را مؤ يد عقل قرار داده است .

«قال على عليه‌السلام : العقل شرع من داخل والشرع عقل من خارج .(٣٢٢)

بانويى كه يوسف در خانه او بود، به فكر افتاد تا از وى كامياب شود. براى اين منظور درهاى عمارت را بست و به يوسف گفت : در اختيار تو هستم .

يوسف جواب داد:

خدا نكند كه به اين عمل ناپاك آلوده شوم . مربى من خداست و اوست كه منزلت و مقام مرا نيكو داشته است و ستمكار هرگز رستگار نخواهد شد.

اگر عقل جوانان از نيروى ايمان استمداد كند، اگر مذهب و خرد با هم فعاليت سعادت بخش خود را آغاز نمايند، نفس سركش رام مى شود و جوانان مى توانند احساسات و عواطف را مطيع خويش سازند و موجبات سعادت حقيقى خود را فراهم آورند.

# تمايلات فطرى و تربيتى جوان

قال الله العظيم فى كتابه : (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ) (٣٢٤)»

خداوند شما را از شكم مادر بيرون آورده . هيچ نمى دانستيد. به منظور زندگى و نيل به دانش ، براى شما چشم و گوش و ذهن قرار داده تا مگر نعمت هاى او را شكرگزارى كنيد.

# معلم اول كودك

اول معلمى كه درس زندگى به كودك مى آموزد و در دل پاك او نقش هاى خوب و بد ترسيم مى كند، پدر و مادر است . اولين عاملى كه دل بى آلايش ‍ طفل را به صفات پسنديده يا ناپسند متصف مى سازد و در وى تمايلات روا يا ناروا پديد مى آورد، تربيت خانوادگى است .

جسم و جان كودك ، ابتدا در محيط خانواده پرورش مى يابد و اساس اوليه ساختمان اندام و اخلاق وى در دامن والدين پى ريزى مى شود. پدران و مادران دانان و دلسوزند كه مى توانند فرزندان لايق و شايسته بسازند و برعكس ، والدين بى علاقه و نادان اند كه فرزندان را افراد فاسد و نالايق بار مى آورند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بايد تا مادران با خرد و راءى |  | كودك دانا بپرورند به دامان |
| مادر آموزگار و طفل نوآموز |  | دامن مادر بود نخست دبستان |

# پى ريزى قواعد زندگى

«البته طفل مى تواند در آينده بر آسمان هاى پيروزى پرواز كند، ولى تقدير طفل مرتبط با كسانى است كه وى را زير نظر و تحت كنترل خويش مى گيرند و اولين قواعد و قوانين را براى طرز رفتار و اخلاق او پى گذارى مى نمايند، و اولين توقعات او را درباره زندگى بنا مى كنند.

خانواده و تربيت هيچ گونه تشكيلات اجتماعى در ساختن طفل به اندازه خانه مؤ ثر نيست . زيرا در آن ، اولين قالب ريزى اخلاق انجام مى گيرد. در يك خانه خوب و شايسته ، وسايل كمال ، زودتر و سريع تر آماده مى گردد و به طفل كمك مى شود كه قدم به قدم در راه اعتماد به نفس ، لياقت ، علاقه مندى به كار و مسؤ وليت و تفاهم پيشرفت نمايد.

رقابت هاى تهاجمى در خانه بد از پيشرفت به طرف كمال جلوگيرى مى شود. طفل احساس ‍ مى كند كه كسى او را نمى خواهد و شايد به همين جهت او با اعتماد و اطمينان در زندگى حركت نمى كند، و يا آن كه از بس او را تهديد مى كنند، وحشت زده مى شود و از همه چيز هراس دارد. به طورى كه پس از چندى از زندگى خجالت مى كشد. يا آن كه والدين طورى با او رفتار مى كنند كه طفل هيچ وقت نمى تواند عكس العمل آنها را در وقايع پيش بينى نمايد. بنابراين ، دائما در يك حالت عصبانى به سر مى برد. يا آن كه او خود موضوع يك نوع رقابت حسودانه بين والدين خويش قرار مى گيرد. يا آن كه براى به دست آوردن آن چه كه بدان محتاج است ، مجبور مى شود از راه آن چنان رقابت مهاجمانه اى وارد شود كه چيزى نمى گذرد كه كلمه دشمن خيلى بيشتر از كلمه دوست براى او مفهوم پيدا مى كند. يا آن كه به وسيله معاشرت با بزرگ ترها به اين نتيجه غلط مى رسد كه اگر از برآوردن احتياجات فردى صرف نظر شود، ديگر زندگى هيچ گونه معنايى نخواهد داشت .

كسانى كه در اين قبيل خانه ها و خانواده ها متولد مى شوند، فقط از دوران بچگى به دوران بلوغ پا مى گذارند، ولى نمى توانند به شايستگى مدارج ترقى را به سوى كمال بپيمايند.»(٣٢٦)

# حقوق فرزندان مسؤ وليت پدران

حضرت سجاد عليه‌السلام فرمود: حق فرزندت به تو اين است كه بدانى و او از تو به وجود آمده و در نيك و بد زندگى وابسته به توست . بدانى كه در سرپرستى وى ، مسؤول ادب و تربيت صحيح او هستى . مسؤولى كه او را به خداوند بزرگ راهنمايى كنى و در اطاعت از او امر حق يارى اش نمايى . بايد رفتار تو در تربيت فرزندت تواءم با احساس مسؤ وليت باشد. رفتار كسى كه بداند در حسن تربيت فرزند، ماءجور و مثاب است و در سوء رفتارش ‍ استحقاق عقاب و كيفر دارد.

«قال على عليه‌السلام : و حق الولد على الوالد ان يحسن اسمه و يحسن ادبه و يعلمه القرآن .(٣٢٨)»

امام صادق عليه‌السلام فرمود: اگر از عمرت فقط دو روز باقى مانده باشد، يك روزش را به فراگرفتن ادب و تربيت اختصاص بده تا روز مرگت از سرمايه هاى اخلاقى روز قبلت يارى بخواهى .

# شريف ترين خدمت

پدران و مادران ، با تربيت صحيح فرزندان ، بزرگ ترين دين ملى و انسانى خويش را ادا مى كنند و مهم ترين وظيفه اسلامى خود را نسبت به آنان انجام مى دهند. در مكتب آسمانى اسلام ، هيچ خدمتى از ناحيه پدران و مادران ، درباره فرزندان ، شريف تر و عالى تر از تربيت صحيح آنان نيست . در اين باره روايات بسيار رسيده است :

«عن على عليه‌السلام : ما نحل والد ولدا نحلا افضل من ادب حسن .(٣٣٠)»

و نيز فرموده است : ادب و تربيت خوب از هر بستگى نسبى و سببى شريف تر و افتخارآميزتر است .

عالى ترين انتساب

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام : ان خير ماورث الآباء لاءبنائهم الاءدب لاالمال .(٣٣٢)»

بهترين ميراث

على عليه‌السلام فرموده : هيچ ارثى مانند ادب و اخلاق پرارج و گران مايه نيست .

حضرت سجاد عليه‌السلام در انجام وظيفه سنگين تربيت فرزند، از خداوند بزرگ استمداد مى نمود و در ضمن دعاهاى خود در پيشگاه الهى عرض ‍ مى كرد:

«و اعنى على تربيتهم و تاءديبهم و برهم .(٣٣٤)»

اولين فرصت فرزند عزيز، در راه ادب آموزى تو از فرصت استفاده كردم و قبل از آن كه دل كودكانه ات سخت شود و عقلت به انديشه هاى ديگرى مشغول گردد، به تربيت مبادرت نمودم و وظيفه پدرى خود را انجام دادم .

خلاصه ، اولين عامل نيرومندى كه سازنده عواطف و پرورش دهنده تمايلات فرزندان بشر است ، تربيت هاى خانوادگى است . پدر و مادرند كه با رفتار خوب يا بد خود، شخصيت معنوى فرزندان را پايه گذارى مى كنند و انديشه آنان را به راه صحيح يا ناصحيح هدايت مى نمايند و رفتار فرزندان ، در جوانى ، بر طبق تربيت هاى دوران كودكى آن هاست .

# تاءثير محيط اجتماعى

دوم عامل تربيتى كه سازنده روان كودكان و پرورش دهنده عواطف و تمايلات آنان است ، شرايط محيط اجتماعى است . كودك همواره تحت تاءثير جامعه اى است كه در آن زندگى مى كند و پرورش مى يابد. عادات و صفات خوب يا بد اجتماع در روان وى اثر مى گذارد و تا اعماق جانش نفوذ مى كند و در جوانى با شدت و هيجان در وى آشكار مى گردد.

همان طور كه محيط طبيعى و شرايط نور آفتاب ، سرما و گرما، رطوبت و خشكى و ديگر عوامل جوى در اندام مردم و احيانا در اخلاق آنان اثر مى گذارد، همچنين شرايط محيط اجتماعى و اخلاق و تربيت عمومى نيز در افكار و روان مردم اثر عميق دارد. هر انسانى خواه ناخواه تحت تاءثير عوامل تربيتى محيط خويشتن است و بر طبق آن پرورش مى يابد و رشد مى كند.

# وابستگى فرد به اجتماع

«موجودى كه فعاليت هايش به فعاليت ديگران بستگى دارد، داراى محيطى اجتماعى است . آن چه مى كند و مى تواند بكند، وابسته توقعات و مطالبات و نقض و ابرام ديگران است .

موجودى كه با ديگران مرتبط است ، نمى تواند بدون توجه به فعاليت هاى ديگران فعاليتى كند، زيرا فعاليت هاى ديگران در حكم شرايط ضرورى فعاليت اوست و هر حركت او در ديگران تاءثير مى كند. اگر بخواهيم فعاليت هاى كسى را بدون فعاليت ديگران تعيين و ارزيابى كنيم ، خيالى خام كرده ايم . همچنان كه يك سوداگر نمى تواند با خود معامله كند، هيچ فردى نيز نمى تواند صرفا بر پاى خود قائم باشد.

همه ما به آسانى مى توانيم عمل جامعه را در ساختن عادات خارجى فرد ملاحظه كنيم . نه تنها افراد انسانى ، بلكه سگ ها و اسب ها هم بر اثر زندگى با انسان ، عادات تازه اى پيدا مى كنند و زندگى اوليه آن ها تغييراتى مى پذيرد.

در كودك ، استعداد فراگرفتن هر قسم زبان و لغتى است . او در هر محيطى كه متولد مى شود. رشد مى كند و با مردمش مى آميزد، همان لغت را با تمام دقايق و مميزاتش فرا مى گيرد و با كيفيت هاى مخصوص آن مكالمه مى كند.»

فراگرفتن صفات جامعه استعداد قبول هر خلق خوب يا بدى در طفل وجود دارد. او در جامعه اى كه زندگى مى كند، به صفات آن متصف مى گردد و هر خلقى كه بر مردم حاكم باشد، در طفل نيز اثر خواهد كرد و سرانجام به اخلاق و عادات آن مردم بار مى آيد.

# تعصب هاى جاهلانه

جامعه اى كه مردمانش اسير تعصب هاى جاهلانه و عادات ناپسندى هستند و براى پاره اى از موهومات ، لجاج و پافشارى مى كنند و احيانا به قتل و خونريزى دست مى زنند، كودك نيز متعصب و لجوج بار مى آيد. در محيطى كه مهمان دوستى از عادات ملى شناخته شده و مورد توجه عموم قرار گرفته است و همه كس پذيرايى مهمان را از وظايف خود مى داند، كودكان نيز با سجيه سخاوت و مهمان دوستى پرورش مى يابند.

«در يك قبيله جنگى ، كه موفقيت و پيروزى جمع ، از طريق جنگ تاءمين مى گردد، هر كودكى كه به دنيا آمد، به اقتضاى اين محيط جنگى مى آموزد كه بايد در تظاهرات خشن و ماجراجويانه شركت كند. هنگامى كه تن به جنگ مى دهد، مورد ستايش دیگران قرار مى گيرد و اهميت مى يابد، ولى وقتى از ستيزه جويى مى پرهيزد، با نفرت و تمسخر و بى اعتنايى ديگران روبه رو مى شود. بديهى است چنين محيطى به تمايلات و عواطف ستيزه جويانه او خودنمايى مى دهد و آن ها را بر ساير تمايلات و عواطف وى چيره مى سازد. در نتيجه افكار او به امور مربوط به جنگ مى گرايد و به اين شيوه ، عضو رسمى و خلف صدق جامعه خود مى شود و جريان ذهنى او آهسته آهسته به رنگ جريان ذهنى عمومى در مى آيد.»(٣٣٦)

تربيت هاى خوب يا بدى كه كودك از خانواده و محيط اجتماعى فرا مى گيرد، در ضمير باطنش ذخيره مى شوند و پايه اساسى شخصيت اخلاقى و معنوى اش مى گردند. موقعى كه دوران بلوغ را طى مى كند و عضو رسمى جامعه مى شود، همه آن ها را در گفتار و رفتار خود به كار مى بندد و بر طبق آن چه فراگرفته است ، عمل مى كند.

(قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ)

اعمال مردم مطابق صفات و خلقياتى است كه در باطنشان جاى گرفته و شخصيت روحى و معنوى آنان را ساخته است .

سيئات اخلاقى و صفات ناپسندى كه بر اثر سوء تربيت پدران و مادران ، يا به علت فساد محيط اجتماعى دامنگير كودكان مى شود، يكى از مهم ترين مصائب فردى و اجتماعى است . اين قبيل ، در دوران بلوغ و جوانى و تا پايان عمر، همواره از خلق و خوى بد خويش در عذاب اند و ديگران نيز از رفتار و گفتار ناصحيح آنان رنج مى برند.

# انحراف هاى اخلاقى

«بايد دانست كه معايب بدنى زودتر ممكن است رفع شود، ولى ناراحتى هاى روحى ممكن است هميشه باقى بماند. زيرا فقط اراده خود شخص مى تواند در معالجه آن ها كمك كند. اشخاصى كه فكر و روحشان در نتيجه وضع بد محيط و تربيت خانوادگى از راه راست منحرف شده ، خودشان هم نمى دانند عيبشان چيست و چرا نمى توانند در زندگى خوشبخت و كامروا باشند. صدمه و آسيبى كه در دوره كودكى به روح و فكر كودك وارد مى آيد، نتيجه اش اين است كه وقتى بزرگ شد، اخلاق و رفتار غير عادى داشته باشد.»(٣٣٨)

على عليه‌السلام فرموده : آن كس كه برخلاف ميلش ، به ادب آموزى و تربيت وادار شود و به مشقت هاى آن تن دردهد، به گفتار و رفتار زشت كمتر آلوده مى گردد.

«و عنه عليه‌السلام : من لم يجهد نفسه فى صغره لم ينبل فى كبره .(٣٤٠)

# هدايت تمايلات

هدايت صحيح خواهش هاى فطرى آن هاست . اطفال به طور طبيعى غرايز و تمايلاتى دارند كه اگر از اول به راه صحيح سوق داده شوند و به درستى مورد بهره بردارى قرار گيرند، مايه خوشبختى و سعادت خواهند بود، و اگر از راه صحيح صلاح منحرف شوند، بدون ترديد خطرات گوناگونى به بار خواهند آورد.

«غريزه در رفتار و كردار اشخاص ، حكم يك ميانجى را دارد. اخلاق در حقيقت عبارت از كوشش به منظور يافتن زمينه مناسبى براى ابراز غرايز است . البته به ثمر رساند اين كوشش كار آسانى نيست . غرايزى كه در راه اصلاح و تجديد قوا به كار برده نشوند، خود به خود، به طور نامنظم و وحشى ، زمينه نامناسبى براى ابراز خود پيدا مى كنند و يا آن كه تبديل به بيمارى روحى مى شوند.»(٣٤٢)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فرزندان خود را احترام كنيد و با آنان مؤ دب برخورد نماييد.

كودكى كه تمايل عزت نفس و شخصيتش ارضا شود و عملا مورد تكريم و احترام باشد، دچار پستى و شكست روحى نمى شود و در خود احساس ‍ حقارت نمى نمايد و قهرا در دوران طفوليت و جوانى و تا پايان عمر از عوارض نامطلوبى كه ناشى از اين قسم احساس حقارت است ، مصون و محفوظ خواهد ماند.

تمايل سركوب شده كودكى كه در محيط خانواده مورد توجه و تكريم شايسته نباشد و پدر و مادر به وى اعتنا نكنند، كودكى كه غريزه حب ذات و تمايل خودنمايى است سركوب شود و همواره در معرض تحقير و اهانت باشد، طفلى كه احساس ‍ كند او را انسان حساب نمى كنند، يا فكر كند در زندگى خانوادگى عضو زايدى است و هيچ كس او را نمى خواهد، قهرا خشمگين و ناراحت مى شود. براى جبران حقارت درونى خود و براى ارضاى خواهش هاى شكست خورده خويش ، به وسايل نادرست و احيانا خطرناك متوسل مى شود تا بتواند از خلال آن وسايل ، خود را نشان بدهد و شخصيت خويش را آشكار كند و مورد توجه دیگران قرار گيرد.

# جبران خطاى تربيتى

اگر پدران و مادران به خطاى تربيتى خود پى نبرند و هر چه زودتر با احترام به شخصيت كودك و ابراز محبت هاى به جا، عقده هاى درونى اطفال را نگشايند و غرايز و تمايلاتشان را به راه صحيح هدايت نكنند، طولى نمى كشد كه به انحراف و كج روى عادت مى كنند و آن كارهاى نادرست و بچه گانه را با شدت بيشترى در دوران جوانى و گاهى تا پايان عمر مرتكب مى شوند.

بعضى از كودكان كه مورد بى اعتنايى پدر و مادر هستند، احساس مى كنند كه اگر تقاضاى مشروعى داشته باشند و به طور عادى درخواست نمايند، كسى به آن ها اعتنا نمى كند و حاجتشان برآورده نمى شود. براى آن كه به مقصد برسند و ضمنا شخصيت خويش را نيز اثبات نمايند، متوسل به زور مى شوند. فرياد مى كنند. خود را به زمين مى كوبند. در را به هم مى زنند. شيشه را مى شكنند. محيط رعب و وحشت به وجود مى آورند، و خلاصه از راه خرابكارى و آسيب رساندن به اين و آن ، به مقصد مى رسند.

# وظيفه والدين

در چنين مواردى ، وظيفه پدر و مادر اين است كه از طرفى به شخصيت كودك و تمنيات او توجه كنند و هر وقت درخواست صحيح و به جايى دارد، عملى نمايند و به وى مجال خرابكارى ندهند و از طرف ديگر، به او بفهمانند كه اين اعمال ناپسنديده ، راه پيروزى و موفقيت نيست .

«در دوران اوليه زندگى ، ممكن است طفل چنين خيال كند كه تنها راه رسيدن به آن چه كه مى خواهند، آزار رساندن به شخص خود و ديگران است . مثلا خيال كند اگر به صداى بلند فرياد زند، پاشنه پاى خود را به زمين بكوبد، خود را بزند و صورت خود را خونين كند، مى تواند ابوين خويش را بترساند و آن ها را مجبور به تسليم نمايد.

توقف رشد عقلى اگر طفل والدين دانا و فهميده داشته باشد، به وى حالى خواهند كرد كه با اين طريقه بچگانه با موضوع روبه رو نشود، ولى اگر والدين دانا و فهميده نباشند و هر بار با وسايل غلط، حالت عدم اعتماد را در وى بيدارتر كنند، رفته رفته اين روش كودكانه در دماغ وى ثابت تر گشته و بدين ترتيب جلو ترقى فكر كودك براى حل مسائل گرفته مى شود و در نتيجه نشو و نماى عقلى وى متوقف مى گردد. اگر طفل با اين روش پرورش يابد، ممكن است در جوانى و حتى در سن چهل سالگى هم براى رسيدن به آن چه كه مى خواهد، از راه غضب و عصبانيت و با زدن زن و بچه يا فحش دادن به زيردستان اقدام كند. اگر چنين مردى وارد سياست باشد، به جاى آن كه سعى كند راه هاى منطقى براى موفقيت خود به دست آورد، مى خواهد مخالفين خود را با خشن ترين طرق ، شبيه همان ضربات و فحش و لگد سنين بچگى از بين برد.»(٣٤٤)

# جوانان مردم آزار

بدبختانه در كشور ما هم بعضى از نوجوانان يافت مى شوند كه گرفتارى بيمارى مردم آزارى هستند. اينان به علت سوء تربيت دوران كودكى ، در رهگذرها و مراكز اجتماعى ، باعث آزار مردم مى شوند. زن و مرد، پير و جوان را مسخره مى كنند و با حركت ناپسند و الفاظ زشت ، آنان را تحقير مى نمايند. به اين گمان كه در نظر مردم ، مهم و با شخصيت جلوه كنند و از اين راه كسب قدرت و اهميت نمايند. غافل از آن كه اين قبيل اعمال زيان بخش ، نه تنها صاحبش را بزرگ نمى كند، بلكه مايه پستى و حقارت وى مى گردد و بيش از پيش پست و كوچكش مى كند.

# محروميت هاى ايام كودكى

تحقير كودك ، بى مهرى نسبت به كودك ، سركوب شدن شخصيت و عزت نفس كودك ، و خلاصه محروميت هايى كه به علت سوء تربيت دوران كودكى دامنگير اطفال مى شود، در ضمير باطنشان باقى مى مانند و در دوران جوانى به صور مختلف آشكار مى شوند.

بعضى از جوانان ، زورگو و ستمگر مى شوند. بعضى ديگر مردم را استهزاء و مسخره مى كنند. بعضى به خود و دیگران آسيب مى رسانند. بعضى از جوانان به دنياى اوهام و تخيلات پناهنده مى شوند و خويشتن را قهرمان و پهلوان مى پندارند و بعضى گوشه گير و منزوى مى شوند. بعضى خود را از همه بالاتر مى بينند و دیگران را از درك احساسات عاليه خود عاجز مى خوانند. بعضى متملق و زبون مى شوند. بعضى در ظاهر عكس العملى ندارند، ولى دشمنى كسانى را كه بر آن ها فرمانروايى كرده و مى كنند، در دل مى پرورند.

# آسيب هاى روحى

«اگر خوب فكر كنيد مى فهميد كه علت بعضى از افكار و اعمال شما روان ناآگاه شماست . در حقيقت شما نمى دانيد كه چرا داراى اين افكار هستيد و چرا آن اعمال از شما سر مى زند، زيرا عقل و اداره شما هيچ دخالتى در آن ها ندارد. اين افكار و اعمال نتيجه آسيب هاى كوچك و ناچيزى است كه در دوره كودكى به روح و ذهن و شما وارده شده است . مانند پيش آمدها و خاطرات ناگوار كه در آن هنگام روح حساس شما را سخت متاءثر كرده است . مثلا محروميت از محبت و توجه اطرافيان ، ديدن مناظر وحشت انگيز، مورد آزار و اذيت ديگران واقع شدن و غيره . اگر شما به منشاء و علت اين افكار وگفتار خود پى ببريد و آن خاطرات و پيش آمدهايى را كه روح شما را متاثر كرده ، به ياد بياوريد، يك قدم به سوى موفقيت و پيروزى بر نواقص روانى خود بر داشته ايد.»(٣٤٦)

# بدترين پدران

«عن ابى جعفر عليه‌السلام : قال شر الاباء من دعاه البر الى الافراط.(٣٤٨)

جوانان بى شخصيت زندگى همواره تواءم با مشكلات و مصائب است . كودكى كه با آلام زندگى مواجه مى شود، اگر پدر و مادر نادان ، بى جهت نازش را نكشند و بى مورد حمايتش ننمايند، خودش به فكر چاره جويى مى افتد. افكار خويش را به كار مى اندازد و با صبر و حوصله مشكلات را يكى پس از ديگرى حل مى كند. بديهى است چنين كودكى وقتى به جوانى مى رسد، مرد كار و فعاليت است و در مقابل سختى هاى زندگى مقاومت مى كند و با نيرومندى بر آن ها پيروز مى گردد. برعكس ، اطفال نازپرورده و از خودراضى ، در دوران جوانى عناصرى نالايق و بى شخصيت هستند. روح زودرنج و شكست پذيرشان درمقابل آلام زندگى تاب مقاومت ندارد و امواج نيرومند روزگار خيلى زود آنان را در هم مى شكند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فرزند خُرد را به مشقت بزرگ كن |  | كز زحمت است هر كه به راحت رسيده است |
| ورنه زچشم دهر بيفتد چه طفل اشك |  | آن بى هنر پسر كه تو را نورديده است |
| پيوسته در نياز و نقم پايد آن پسر |  | كو را پدر به ناز و نعم پروريده است |
| آسان كشد به ساحل مقصود رخت بخت |  | آن ناخدا كه سختى دريا كشيده است |

«عن صالح بن عقبة قال سمعت العبد الصالح عليه‌السلام يقول يستحب غرامة الغلام فى صغره ليكون حليما فى كبره .» (٣٥٠)

موقعى كه حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هفت ساله شد، روزى به مادرش ، حليمه سعديه ، فرمود: برادرانم كجا هستند؟

جواب داد: فرزند عزيز، آنان گوسفندانى را كه خداوند به بركت وجود تو به ما مرحمت كرده است ، به چرا مى برند.

طفل گفت : مادر، درباره من به انصاف رفتار ننمودى .

مادر پرسيد: چرا؟

فرمود: آيا سزاوار است كه من در سايه خيمه باشم و شير بنوشم و برادرانم در بيابان برابر آفتاب سوزان باشند.

انديشه عدل و انصاف حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هفت سالگى ، با مادر خود، در محيط كوچك خانواده ، از انصاف سخن مى گويد و در مغز كودكانه خويش فكر عدل و داد مى پرورد. اين طفل وقتى به سن بلوغ و جوانى رسيد، انديشه عدل و داد در مغزش شكفته تر گرديد. و دامنه فكر خود را از محيط خانواده به فضاى وسيع شهر مكه كشانيد و به آرزوى دادگسترى و اقامه عدل اجتماعى ، با جمعى از رجال نامى عرب در حلف الفضول شركت كرده و به منظور دفاع از حقوق مردم ، به آنان هم پيمان شد. جريان قضيه ، به طورى كه در تاريخ آمده ، به اين شرح است :

# حلف الفضول

در روزگار گذشته ، در مكه معظمه ، سه نفر از قبيله جرهم و قطور به نام فضيل بن حرث جرهمى و مفضل بن فضاله جرهمى و فضيل بن وادعه قطورى ، به منظور اقامه عدل اجتماعى ، شهر مكه باشند و در راه اجراى عدل حفظ حقوق اهل مكه ، يا كسانى كه از ساير بلاد به اين شهر مقدس ‍ وارد مى شوند، در كمال صداقت سعى و كوشش نمايند و تمام نيروى خود را در اين راه به كار اندازند. به مناسبت اين كه اسم هر سه نفر از ماده فضل اتخاذ شده بود، آن پيمان را حلف الفضول يعنى پيمان فضل ها نامگذارى كردند.

اعضاى پيمان تا زنده بودند به تعهدات خود عمل مى كردند و همواره در حفظ حقوق مردم مى كوشيدند و آن پيمان به نيك نامى ، زبانزد مردم شد. از مرگ آنان ، ساليان دراز گذشت و مردم نسل هاى بعد همچنان از آن پيمان به خوبى ياد مى كردند، ولى از آن جز اسمى باقى نمانده بود.

زمانى كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنين جوانى را مى گذراند و هنوز به نبوت مبعوث نشده بود، بر اثر ظلمى كه به يك مرد پيله ور شد، عده اى از خيرخواهان مكه به فكر افتادند مانند گذشته ، براى اقامه عدل ، پيمانى ببندند و از حقوق مردم دفاع نمايند.

# مبارزه با زورگويى

جمعى از بنى هاشم و بنى المطلب و بنى اسد و همچنين زهرة بن كلاب و تيم بن مره در منزل عبدالله بن جذعان ، كه از اشراف و محترمين مكه بود، اجتماع كردند و براى دادگسترى و جلوگيرى از تجاوز و زورگويى ، هم قسم شدند و با يكديگر پيمان بستند. اين پيمان را نيز به ياد روزگار پيشين ، حلف الفضول ناميدند.(٣٥٢)

مى فرمود: با عموهايم در منزل عبدالله بن جذعان ، موقع حلف الفضول حضور داشتم ، به اندازه اى امضاى آن پيمان براى من ارزنده و مسرت بخش ‍ بود كه راضى نمى شدم شادى و مسرتم را با مهم ترين ثروت عرب ، كه شتران سرخ مو است ، مبادله نمايم . گرچه اكنون حكومت نيرومند اسلام ، خود مجرى عدل و داد است ، ولى اگر كسى امروز هم مرا بر اساس پيمان حلف الفضول به يارى خود بخواند و تقاضاى رفع ستم نمايد، اجابتش ‍ مى كنم و به كمك وى مى شتابم .

درست نمى دانيم كه حلف الفضول از زمانى كه تشكيل شد در چند مورد به احقاق حق و اقامه عدل موفق گرديد، ولى دو مورد است كه در تواريخ آمده و در اين جا به اختصار نقل مى شود.

١ - اولين ستمى كه حلف الفضول به رفع آن نايل شد و اساسا همان ستم ، باعث پيدايش حلف الفضول گرديد، اين بود كه مردى از زبيد وارد مكه شد و متاعى با خود براى فروش آورده بود. عاص بن وائل ، كه از شخصيت هاى وزين مكه بود، آن متاع را خريدارى كرد، ولى از پرداخت قيمتش خوددارى نمود. زبيدى براى احقاق حق خود به هر وسيله اى متوسل شد، نتيجه نگرفت و از هر كس استمداد نمود، يارى اش نكرد. ناچار روزى اول صبح ، موقعى كه رجال قريش در مراكز خود در اطراف كعبه جمع بودند، بالاى كوه ابو قبيس رفت و با صداى بلند، در ضمن سه بيت شعر، فرياد مظلوميت خود را به گوش همه آن ها رسانيد و در بيت آخرش گفت :

«احترام براى قومى است كه داراى مكارم اخلاقى باشند، نه آن كه جامه مكر و فريب بپوشند و حقوق مردم را ضايع كنند.»

سخنان مرد زبيدى ، عبدالله بن جذعان و زبيربن عبدالمطلب را سخت متاءثر كرد. تصميم گرفتند او را يارى نمايند. براى آن كه قطعا به منظور خود نايل شوند و احقاق حق كنند، هدف خود را با چند نفر از افراد وزين و محترم به ميان گذاردند. از آن جمله حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود. در نتيجه پيمان حلف الفضول بسته شد. سپس سروقت عاص بن وائل رفتند. متاع مرد زبيدى را پس گرفتند و تسليم صاحبش كردند.(٣٥٤)

حلف الفضول از درخشان ترين نقطه هاى فروزان زندگى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دوران جوانى است ، طفلى كه در كودكى از عدل و انصاف سخن مى گويد، نمى تواند در جوانى ، بيدادگرى رجال عرب را ببيند و ساكت باشد. به همين جهت ، در حلف الفضول شركت كرد و با همكارى جمعى از افراد خيرخواه و مؤ ثر، به اقامه عدل و داد قيام نمود و در واقع براى مردم بى پناه مكه و زائرين حرم ، بهترين پناهگاه را به وجود آورد.

خلاصه آن كه تربيت هاى فردى دوران طفوليت ، سازنده روان كودك است . نيك و بدهايى كه اطفال از پدر و مادر و يا از محيط اجتماع مى آموزند، زمينه گفتار و رفتار آن ها در دوران جوانى و تا پايان عمر است . خوشبخت نوجوانانى كه در كودكى به خوبى و پاكى تربيت شده اند و از خانواده و محيط اجتماعى ، صفات پسنديده و سجاياى اخلاقى فراگرفته اند. اينان بدون زحمت و به طور طبيعى به راه صلاح و رستگارى مى روند و موجبات خوشبختى خود و سعادت دیگران را فراهم مى آورند.

# نقاط اتكا

«دوران كودكى نقاط اتكايى مستحكمى دارد كه توسعه احساسات در ازمنه بعد بدان مربوط مى باشد. بسا اوقات اگر انسان به وضع كودكى نوجوانى كه در دوران بلوغ است ، سابقه نداشته باشد، اخلاق او را ادراك نخواهد كرد.

محبت هايى كه طفل در دوران اول كودكى ، يعنى از قبل از سنين ٥ يا ٦ ديده است و تجارب مطبوع يا نامطبوعى كه از آن حاصل شده اند، در ضمير ناخودآگاه طفل آثارى از خود باقى مى گذارند كه نقاط احساس روحيه او را تشكيل مى دهند، و در حقيقت مانند مراكز انرژى هستند كه بدون اطلاع شخص ، در رفتار آينده او مؤ ثر مى شوند.»(٣٥٦)

على عليه‌السلام فرموده : فكر و تدبر، آيينه پاكى است كه حقيقت را به آدمى نشان مى دهد. عبرت گرفتن از دیگران ، ترساننده اى است كه به انسان پند و اندرز مى گويد و براى ادب و تربيت همين بس است كه بپرهيزى از آن چه كه ميل ندارى دیگران مرتكب شوند.

«و عنه عليه‌السلام : من لم يهذب نفسه فضحه سوء العادة .(٣٥٨)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : توبه از گناه هميشه پسنديده است ، ولى در سنين جوانى بهتر و پسنديده تر است .

منطق روان شناسى نيز مى گويد جوانان مى توانند خاطرات بد و تربيت هاى ناپسند دوران كودكى را در ضمير خود خاموش كنند و با تصميم و اراده جدى ، آنها را از اثر بيندازند و به دست فراموشى بسپارند و در عوض ، خويشتن را به عادات حميده و صفات پسنديده متخلق سازند.

دكتر اوستاس چسر مى گويد:

«در دوره كودكى ممكن است شما در نتيجه عواملى كه در رشد شخصيت مؤ ثرند، دچار نقايص و مشكلاتى شده باشيد. خوشبختانه اين نقايص و مشكلات چيزى نيست كه هميشه باقى مانده و قابل رفع نباشند. بالعكس ، اغلب ما مى توانيم با جديت و اراده ، اثرات زيان بخش وضع دوره كودكى خود را از بين ببريم . مخصوصا بايد در دوره جوانى سعى كنيم اگر جسم يا روح ما در نتيجه پيش آمدهاى گذشته نواقصى دارد، آنها را رفع كنيم .»(٣٦٠)

# وظيفه جوان

جوانانى كه در كودكى با تربيت صحيح پرورش يافته اند، در دوران جوانى يك وظيفه سنگين دارند و آن اين كه مراقبت نمايند تا شهوت و غضب و ديگر تمايلات طبيعى در مزاجشان طغيان نكند و آنان را به راه ناپاكى و گناه سوق ندهند.

جوانانى كه در كودكى با روش هاى بد تربيت شده اند و از جهت اخلاقى ، تمايلات ناپسندى دارند، دو وظيفه بزرگ بر عهده آنان است : يكى آن كه عنان شهوت و تمايلات طبيعى خود را در دست بگيرند و از سركشى و طغيانشان جلوگيرى نمايند.

ديگر آن كه مجاهده كنند تا صفات ذميمه دوران طفوليت را در مزاج خود بى اثر نمايند و عادات ناپسند را تدريجا ترك گويند و در عوض خويشتن را به صفات حميده و خلقيات پسنديده متخلق سازند.

# اقتضاى طبع جوانى

در هر حال ، جوانان هر دو گروه بايد اقتضاى طبع جوانى را بشناسند و خويشتن را از هر جهت تحت مراقبت قرار دهند. بايد بدانند دوران جوانى ، دوران شهوت و غضب است ، دوران غرور و خودپرستى است ، دوران غفلت و بى خبرى است و همواره در راه زندگى خطراتى در پيش دارند كه سعادتشان را تهديد مى كند.

«قال على عليه‌السلام : سكرالغفلة و الغرور ابعد افاقة من سكر الخمور.(٣٦٢)»

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه شرافت باطنى و گوهر انسانى خود را بشناسد، اين شناسايى او را از پستى هاى شهوت و آرزوهاى باطل مصون خواهد داشت

# تعديل تمايلات جوان

قال الله العظيم فى كتابه : (وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا) (٣٦٤)»

كفران نعمت

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : كسى كه از همه نعمت هاى خداوند تنها متوجه خوردن يا آشاميدن باشد و ساير عطاياى الهى را در خويشتن ناديده انگارد، به نادانى گراييده و كفران نعمت كرده است . او با اين فكر نادرست و روش ناپسند به گمراهى قدم گذارده و كيفر خداوندى به وى نزديك شده است .

«هدف درست و عملى ما بايد اين باشد كه وجود خود را از هر لحاظ پرورش دهيم ، نه آن كه فقط به معلومات كتابى يا نيرومند كردن جسم بپردازيم ، يا فقط به فكر كار و پول درآوردن باشيم . البته هر يك از اينها به جاى خود مهم است ، ولى از همه چيز مهم تر اين است كه ما يك انسان حقيقى باشيم .»(٣٦٦)

تعديل تمايلات نفسانى ، اندازه گيرى خواهش هاى غريزى ، ارضاى كليه تمنيات درونى با موازنه و هم آهنگى ، بهره بردارى از همه استعدادهاى انسانى ، مجهز شدن به تمام شرايط صحيح زندگى و خلاصه خودسازى جوانان كار ساده و آسانى نيست .

# نياز جوان به راهنمايى

نوجوانى كه خود از يك طرف دچار نارسايى عقل طبيعى است و از طرف ديگر اسير احساسات تند و آتشين است ، هرگز قادر نيست به تنهايى جميع مصلحت هاى خود را بشناسد و به درستى راه فلاح و رستگارى خويش را تشخيص دهد و از هر جهت موجبات خوشبختى و سعادت خود را فراهم آورد. او بايد در پيمودن اين راه خطرناك و پرپيچ و خم ، از تعاليم عاليه اسلام استفاده كند و از راهنمايى مردان عالم و شايسته كمك بگيرد. او بايد اين راه را با چراغ علم و معرفت طى كند و در پرتو آن خويشتن را از انحراف و سقوط محافظت نمايد.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: من عمل على غير علم كان مايفسد اكثر مما يصلح .(٣٦٨)»

على عليه‌السلام به كميل بن زياد فرمود: هيچ فعاليت و حركتى نيست ، مگر آن كه در انجام آن به علم و معرفت نيازمندى .

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام گ قال العامل على غير بصيرة كالسائر على غيرالطريق لا يزيده سرعد السير الا بعدا.(٣٧٠)

# جنبش شهوت و غضب

نه تنها غريزه شهوت جنسى ، بلكه قدرت كشش تمام غرايز در وجود آدمى به مراتب قوى تر از قدرت وجدان اخلاقى و عقل است . آدمى در حال عادى ، در موقعى كه تحت تاءثير غرايز نيست ، نداى وجدان و عقل را به خوبى مى شنود و خير و شر خود را تشخيص مى دهد، ولى در مواقعى كه غرايز تحريك مى شوند و طغيان مى كنند، در موقعى كه شهوت و غضب به جنش مى آيند و فعاليت آتشين خود را آغاز مى نمايند، سراسر وجود آدمى ميدان تاخت و تاز آنها مى شود. در آن موقع تمايلات عقلى و اخلاقى لگدكوب مى گردند و نداى حيات بخش و مصلحت آميز آنها به گوش ‍ نمى رسد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميل ها همچون سگان خفته اند |  | اندر ايشان خير و شر بنهفته اند |
| چون كه قدرت نيست خفتند آن رده |  | همچو هيزم پاره ها و تن زده |
| تا كه مردارى درآيد در ميان |  | نفخ صور حرص كوبد بر سگان |
| چون در آن كوچه خرى مردار شد |  | صد سگ خفته بدان بيدار شد |
| حرص هاى رفته اندر كتم غيب |  | تاختن آورد و سر بر زد ز جيب |
| مو به موى هر سگى دندان شده |  | وز براى حيله دم جنبان شده |
| صد چنين سگ اندر اين تن خفته اند |  | چون شكارى نيستشان بنهفته اند |

مشكل بزرگى كه در زمينه ارضاى تمايلات بر سر راه فرزندان بشر، به خصوص نسل جوان ، وجود دارد و همواره سعادت آنها را تهديد مى كند، تضادى است كه بين خواهش هاى درونى انسان است .

تمايلات گوناگونى كه در نهاد آدمى وجود دارد با هم ناسازگار و ضد يكديگرند، راضى كردن بى حساب و نامحدود هر يك از آن تمايلات ، مستلزم سركوب كردن تمايل ديگرى است ، و بدون ترديد، اين عمل اثر نامطلوبى در سعادت و خوشبختى بشر دارد.

«قال على عليه‌السلام : لقد علق بنياط هذا الانسان بضعة هى اعجب مافيه و ذلك القلب و له مواد من الحكمة و اضداد من خلافها فان سنح له الرجاء اذله الطمع و ان هاج به الطمع و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص و ان ملكه الياءس قتله الاسف و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ و ان اسعده الرضا نسى التحفظ و ان غاله الخوف شغله الحذر و ان اتسع له الاءمن استلبته العزة و ان اصابته مصيبة فضحه الجزع و ان افاد مالا اطغاه الغنى و ان عضته الفاقة شغله البلا و ان جهده الجوع قعدت به الضعف و ان افرط به الشبع كظته البطنة فكل تقصير به مضر و كل افراط له مفسد.(٣٧٢)»

# طلب سجاياى اخلاقى

على عليه‌السلام فرموده است : اگر به فرض ، اميدى به بهشت و ترسى از دوزخ نداشته باشيم ، اگر فرضا قواب و عقابى در قيامت نباشد، باز هم لازم است از خود، مكارم اخلاقى و سجاياى انسانى را مطالبه نماييم ، زيرا فرا گرفتن صفات پسنديده و به كار بستن آن ها از عوامل مؤ ثر رستگارى است و در زندگى بشر مايه اصلى خوشبختى و سعادت است .

براى آن كه جوانان به لزوم تعديل تمايلات نفسانى بيشتر متوجه گردند و از ضرورت آن در شئون مختلف زندگانى بهتر آگاه شوند، چند مورد را به اختصار يادآور مى شوم .

يكى از وظايف مهم آقايان اطبا، در برنامه هاى درمانى ، تعديل تمايلات بيمار است . مريض از يك طرف خواستار سلامت و بهبودى و از طرف ديگر مايل به خوردن غذاهاى گوناگون است . بيمار اگر بخواهد تمايل خود را در خوردن غذاها آزادانه و بدون قيد و شرط ارضا نمايد و هر چه ميل دارد بخورد، منافى با تمايل به بهبودى است ، زيرا بعضى از غذاها براى وى مضر است و باعث تشديد مرضش مى شود.

# تعديل تمايل بيمار

پزشك دانا با بررسى دقيق ، تمايل غذا را در بيمار تعديل مى كند و با محاسبه صحيح ، بعضى از آن ها را اجازه مى دهد و بعضى را منع مى نمايد. طبيب با اين عمل ، از طرفى تمايل به غذا را با اندازه گيرى صحيح ارضا نموده و از طرف ديگر، تمايل به بهبودى را نيز مورد توجه قرار داده است . به علاوه ، تضادى كه در بين تمايل به غذا و خواهش بهبودى وجود داشت ، با دستور خود برطرف نموده است .

يكى از وظايف قانون گزاران عادل در حفظ حقوق و حدود و ايجاد عدل اجتماعى ، تعديل تمايلات مردم است . هر انسانى از يك طرف مايل است آزاد باشد و از طرف ديگر خواهان آرامش و امنيت است . اگر مردم بخواهند تمايل به آزادى را بدون قيد و شرط ارضا نمايند و هر كس به هر كارى كه مايل است ، دست بزند، بايد از خواهش امنيت چشم بپوشند و تمايل به آرامش خاطر را سركوب كنند. زيرا آزادى مطلق با امنيت سازگار نيست و موجب هرج و مرج است .

توازن آزادى و امنيت قانونگزار عادل ، با محاسبه صحيح ، تمايل به آزادى را تعديل مى كند و خواهش آزادى فردى را تا جايى اجازه مى دهد كه منافى با امنيت اجتماعى و مزاحم آزادى غير نباشد. در نتيجه ، از يك طرف تمايل به آزادى با اندازه گيرى ارضا شده و از طرف ديگر، تمايل به امنيت نيز جامه عمل پوشيده است ، به علاوه ، تضادى كه بين اين دو خواهش وجود داشت از ميان رفته است .

# خواهش لذت و سلامت

يكى از راهنمايى هاى عقل تعديل تمايلات است . آدمى از يك طرف ميل دارد از همه لذايد زندگى بهره مند شود و از طرف ديگر مايل است سالم و نيرومند باشد. بعضى از لذايذ مانند نشئه هروئين و لذت نوشابه هاى الكلى ، منافى با تمايل به سلامت و نيرومندى است . در چنين مواردى عقل براى تعديل خواهش لذت مداخله مى كند. لذايذ مفيد يا لااقل غير مضر را اجازه مى دهد و آدمى را از لذايذ برحذر مى دارد، و با اين راهنمايى ، از طرف تمايل به لذت را با اندازه صحيح ارضا مى كند و از طرف ديگر، عملا تمايل به سلامت را مورد توجه قرار مى دهد. به علاوه بر تحديد لذت ، تضاد آن دو را مرتفع مى سازد.

در اين سه مورد، لزوم تعديل تمايلات ، از نظر درمانى و بهداشتى و اجتماعى و عقلى به خوبى واضح است . در ساير شئون زندگى نيز تحديد خواهش هاى نفسانى ضرورت قطعى دارد و بدون آن زندگى سالم و صحيح فردى و اجتماعى ميسر نخواهد بود.

# ميل جوان به پاكى و شرافت

يكى از تمايلاتى كه در نهاد نسل جوان وجود دارد، خواهش سجاياى اخلاقى و صفات انسانى است . جوان به فطرت طبيعى خود مايل است انسان واقعى باشد. مايل است به پاكى و شرافت زندگى كند و از سعاد حقيقى برخوردار گردد. بدون ترديد، ارضاى اين خواهش انسانى و نيل به اين هدف نورانى وقتى ميسر است كه آدمى از گناه و ناپاكى اجتناب كند و خواهش هاى ضد انسانى را سركوب نمايد.

«قال على عليه‌السلام : من احب المكارم اجتنب المحارم .(٣٧٤)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : اى بندگان خدا، شما مانند بيمارانيد و پروردگار جهان مانند طبيب . خير و صلاح بيماران در چيزهايى است كه طبيب مى داند و به كار مى برد، نه در آن چيزهايى كه بيماران به آن ها رغبت دارند و بى حساب نسبت به آنها ابراز تمايل مى كنند. تسليم امر الهى باشيد تا در صف رستگاران در آييد.

# ضرورت تعديل خواهش ها

همان طور كه بيمار براى بهبود خود بايد از دستور پزشك اطاعت نمايد و خواهش غذا را اندازه گيرى كند. همان طور كه آدمى براى حفظ امنيت بايد از قانون اطاعت نمايد و خواهش آزادى را محدود كند، همان طور كه انسان براى حفظ سلامت و نيرومندى خويش بايد از عقل پيروى كند و از لذت هاى مضر و خطرناك چشم بپوشد، همچنين ، تمام افراد بشر براى نيل به كمالات معنوى و صفات عاليه انسانى بايد از تعاليم الهى پيروى كنند و به تمايلاتى كه منشاء ناپاكى و گناه است ، پشت پا بزنند.

غريزه حب ذات ، تمايل به شهوت جنسى ، انگيزه انتقامجويى ، خواهش ‍ مال و ثروت ، تمناى قدرت و مقام ، خواهش آزادى و حريت ، ميل به احراز استقلال و شخصيت و همچنين ساير تمايلاتى كه در نهاد بشر وجود دارند، همه بايد تعديل شوند. همه بايد با اندازه گيرى و دور از افراط و تفريط اعمال گردند، و براى از بين رفتن تضاد تمايلات ، لازم است هر خواهشى به قدرى ارضا شود كه باعث سركوبى ساير تمايلات نشود و منافى با سعادت و رستگارى آدمى نباشد.

# ارضاى همه تمايلات

براى آن كه جوانان به وضع درونى خود واقف شوند و از تضاد خواهش هاى نفسانى خويش آگاه گردند، براى آن كه ضرورت تعديل تمايلات نفسانى را احساس كنند و عملا از برنامه هاى تربيتى اسلام پيروى نمايند، موضوع غريزه جنسى را به اختصار مورد بحث قرار مى دهم و توجه جوانان را به پاره اى از خطراتى كه ممكن است از اين رهگذر دامنگيرشان شود، جلب مى نمايم . البته وضع ساير غرايز، از مقايسه با غريزه جنسى نيز روشن مى شود.

# اعمال شهوت در حدود مصلحت

غريزه شهوت و خواهش لذت جنسى يكى از نيرومندترين تمايلاتى است كه به قضاى حكيمانه الهى در بشر آفريده شده است . اگر اين خواهش ‍ سوزان به درستى تعديل شود و با اندازه گيرى صحيح ، در جاى خود ارضا گردد، مايه مطبوع ترين لذت و باعث حفظ نوع بشر است . بر عكس ، اگر با خودسرى و لجام گسيختگى طغيان نمايد و از حدود مصلحت تجاوز كند، مفاسد عظيم و غير قابل جبرانى به بار مى آورد و مى تواند منشاء بدبختى و سقوط بشر گردد.

اگر غريزه جنسى محدود گردد و در جاى خود به كار برده شود، با ساير تمايلات انسانى اختلاف و تضادى نخواهد داشت و جوانان مى توانند با اعمال غريزه جنسى ، ساير تمايلات طبيعى و خواهش هاى فطرى خود را نيز ارضا كنند. ولى در جايى كه غريزه جنسى تعديل نشده باشد و جوانان بخواهند آن را آزادانه و به هر صورتى كه مايل باشند، اعمال نمايند، ناسازگارى و تضاد تمايلات شروع مى شود. نظر به اين كه غريزه جنسى و انگيزه شهوت از ساير تمايلات آدمى قوى تر است . قهرا اين نبرد به پيروزى شهوت و شكست ساير خواهش هاى فطرى و انسانى پايان مى پذيرد.

# خواهش سجاياى اخلاقى

جوانان ، به فطرت انسانى خود، مايل به راستى و درستى ، به عدل و انصاف ، به اداى امانت و وفاى به عهد هستند. سرچشمه اين خواهش هاى پاك و انسانى ، وجدان اخلاقى و الهام الهى است . خداوند در نهاد انسان اين تمايلات مقدس را آفريده است كه افراد بشر از آن ها پيروى كنند و زندگى خويش را بر اساس آن صفات حميده استوار نمايند تا در نتيجه يك انسان واقعى شوند و به مدارج كمال و سعادت نايل گردند.

# سركوبى تمايلات انسانى

موقعى كه شهوت تعديل نشده و خودسر، در مزاج جوان طغيان مى كند و كشش هاى جنسى او را به جنبش و كوشش وا مى دارد، وجدان اخلاقى و تمايلات انسانى در ضميرش سركوب مى شوند و در راه رسيدن به مقصود و ارضاى خواهش لذت ، ممكن است به دروغ و تهمت ، به خيانت در امانت ، به عهدشكنى و جنايت ، و خلاصه به همه ناپاكى ها و گناهان ضد انسانى دست بزند و براى ارضاى شهوت جنسى و لذت زودگذر، بناى فضيلت و سعادت ابدى خويش را ويران سازد.

«قال على عليه‌السلام : كم من لذه دنية منعت سنى درجات .(٣٧٦)»

على عليه‌السلام فرموده است : آن كس كه بر تمايل جنسى خود غلبه كند و عنان شهوت را در اختيار بگيرد، قدر و شرف خود را حفظ كرده است .

«قال امير المؤ منين عليه‌السلام : عبد الشهوة اذل من عبدالرق .(٣٧٨)»

و نيز فرموده است : كسى كه بر نفس سركش خود حاكم باشد، شاءن و منزلتش بالا مى گيرد، و بر عكس كه نفس شهوانى اش مالك و فرمانرواى وى باشد، به ذلت و خوارى دچار مى شود و قدر و قيمتش پست مى گردد.

شريف ترين و گران بهاترين سرمايه اى كه خداوند به نوع بشر عطا فرموده ، عقل است . عقل ، چراغ فروزان در راه زندگى است . عقل ، هادى بشر به سوى سعادت و خوشبختى است . انسان عاقل طبعا مايل است تمام اعمال خود را با دستور عقل تطبيق دهد و همواره از فرمان سعادت بخش خرد اطاعت نمايد.

# طغيان شهوت و تيرگى عقل

متاءسفانه غريزه شهوت جنسى به اندازه اى قوى و نيرومند است كه اگر تعديل نشود و در راه سركشى و طغيان به حركت در آيد، مى تواند چراغ عقل را تيره و تار كند و جوانان را به كارهاى جنون آميز و خطرناكى وادار نمايد.

# ناكامى و انتقام

در روزگار قبل از اسلام ، زد و خورد خونينى بين قبيله بنى عامر و بنى كنانه در بازار عكاظ اتفاق افتاد كه تاريخ آن را به نام حرب الفجار ثبت نموده است . سبب حادثه اين بود كه زنى از بنى عامر در بازار عكاظ نشسته بود. جوانى از بنى كنانه به وى نزديك شد و چند قدمى گردش چرخيد و سپس از زن درخواست كرد كه خود را به وى بنماياند تا از تماشاى او لذتى ببرد. زن از انجام تمناى جوان خوددارى كرد. جوان كه در ارضاى شهوات جنسى خود شكست خورده بود، به فكر انتقام افتاد و بدون آن كه زن متوجه باشد، پشت سر او نشست و با تيغ تيزى ، درز پشت پيراهن وى را شكافت ، موقعى كه زن از جاى حركت نمود، قمست سرين و رانش از شكافت پيراهن ظاهر شد.

كسانى كه از نزديك ناظر اين جريان بودند، خنديدند، زن كه از اين اهانت ، سخت خشمگين شده بود، به صداى بلند فرياد زد و بنى عامر را به يارى خود طلبيد. افراد قبيله با شمشيرهاى برهنه به يارى زن شتافتند و به جوان متجاوز حمله كردند. جوان نيز قبيله بنى كنانه را به كمك خود خواست . آنان همه آمدند، هر دو قبيله به جان هم افتادند و عده اى در اين واقعه كشته شدند.(٣٨٠)»

على عليه‌السلام فرموده است : در كشاكش انگيزه هاى شهوت و غضب ، عقل بشر تيره و تار مى شود و فروغ خود را از دست مى دهد.

«و عنه عليه‌السلام : من لم يملك شهوته لم يملك عقله .(٣٨٢)

«قال على عليه‌السلام : الاستهتار بالنساء شيمة النوكى .(٣٨٤)»

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : زنى كه به همسرى خويش انتخاب مى كنى ، مانند قلاده اى است كه به اختيار بر گردن خود مى افكنى ، با عقل و بصيرت نگاه كن كه به چه چيز گردن مى نهى .

حاصل آنكه انگيزه تمايل جنسى در جوانان به مراتب قوى تر از تمايلات عقلى و وجدان اخلاقى است ، و تعديل آن غريزه نيرومند، اولين و اساسى ترين پايه تربيت نسل جوان است .

اگر شهوت جنسى به درستى محدود شود و با اندازه گيرى صحيح در راه مشروع و قانونى اعمال گردد، تضادى بين آن و ساير تمايلات انسانى و سجاياى اخلاقى وجود نخواهد داشت . جوانان مى توانند از يك طرف خواهش هاى غريزى خود را ارضا كنند و از طرف ديگر به تمايلات اخلاقى و هدايت هاى عقلى خويش جامه عقلى بپوشاند، و در نتيجه ، يك انسان واقعى باشند و با ارضاى همه خواهش ها، موجبات سعادت خود را فراهم آورند.

# خمودى عقل

اگر غريزه جنسى لجام گسيخته و خودسر باشد، اگر جوانان اسير شهوت و ميع نفس سركش خود گردند، زمينه تضاد تمايلات در وجودشان آماده مى شود. در اين موقع ، تمام شهوت ، جسم و جان جوانان را مسخر مى كند و تمام قدرت را به دست مى گيرد و آنان را در راه ارضاى اين خواهش سوزان ، ناپاكى وگناه وا ميدارد. دراين موقع است كه وجدان اخلاقى سركوب مى شود و شعله هاى فروزان عقل به خمودى مى گرايد. در اين موقع ممكن است جوانان به انواع پليدها و جنايات آلوده شوند و در معرض تيره روزى و سقوط قرار گيرند.

# بالاخانه غم

مصطفى لطفى منفلوطى ، زير عنوان غرقة الاحزان ، بالاخانه غم ها، زندگى تاءثربار دختر و پسر جوانى را شرح مى دهد كه از خلال آن ارضاى نابه جاى شهوت جنسى و تضاد تمايلات و عوارض ناشيه از آن به خوبى واضح ميشود. براى عبرت دختران و پسران جوان ، ترجمه كامل آن را در اين جا مى آورم . دوستى داشتم كه بيشتر علاقه من به او از جنبه دانش و فضلش بود، نه از جهت ايمان و اخلاق . از ديدن وى همواره مسرور مى شدم و در محضرش ‍ احساس شادى مى كردم . نه به عبادت و طاعت او توجه داشتم نه به آلودگى و گناهانش . او براى من تنها رفيق انس بود. هرگز در اين فكر نبودم كه از وى علوم شرعى بياموزم يا آن كه دروس فضيلت و اخلاق فرا گيرم . ساليان دراز با هم رفاقت داشتيم . در طول اين مدت ، نه من از او بدى ديدم و نه او از من رنجيده خاطر شد.

# سفر طولانى

براى پيشامد يك سفر طولانى ، ناچار قاهره را ترك گفتم و از رفيق محبوبم جدا شدم ، ولى تا مدتى با هم مكاتبه مى كرديم و بدين وسيله از حال يكديگر خبر داشتيم ، متاءسفانه چندى گذشت و نامه اى از او به من نرسيد و اين وضع تا پايان مسافرتم ادامه داشت . در طول اين مدت نگران و ناراحت بودم . پس از مراجعت از سفر، براى ديدار دوستم به در خانه اش رفتم . از آن منزل رفته بود. همسايگان گفتند دير زمانى است كه تغيير مسكن داده و نمى دانيم به كجا رفته است . براى پيدا كردن دوستم كوشش بسيار كردم و در جست و جوى او به هر جايى كه احتمال ملاقاتش را مى دادم ، رفتم و او را نيافتم ، رفته رفته ماءيوس شدم ، تا جايى كه يقين كردم دوست خود را از دست داده ام و ديگر راهى به او ندارم .

# رفيق از دست رفته

اشك تاءثر ريختم . گريه كردم . آن كسى كه در زندگى از داشتن دوستان باوفا كم نصيب است ، گريه آن كسى كه هدف تيرهاى روزگار قرار گرفته ، تيرهايى كه هرگز به خطا نمى رود و پى درپى درد و رنج احساس مى شود.

اتفاقا در يكى از شب هاى تاريك آخر ماه كه به طرف منزلم مى رفتم ، راه را گم كردم و ندانسته و به محله دور افتاده و به كوچه هاى تنگ و وحشتناك رسيدم . در آن ساعت ، از شدت ظلمت ، چنين احساس كردم كه در درياى سياه و بى كرانى كه دو كوه بلند تيره آن را احاطه كرده است ، در حركتم و امواج سهمگينش گاهى بلند مى شود و به جلو مى آيد و گاهى فروكش ‍ مى كند و به عقب مى گردد.

هنوز به وسط آن درياى تيره نرسيده بودم كه از يكى از آن منازل ويران صدايى شنيدم و رفت و آمدهاى اضطراب آميزى احساس كردم كه در من اثرى بس عميق گذارد. با خود گفتم : «اى عجب ، كه اين شب تاريك چه مقدار اسرار مردم بى نوا و مصائب غم زدگان را در سينه خود پنهان كرده است .

# پيمانى با خدا ماه در پشت ابر

من از پيش با خداى خود عهد كرده بودم كه هر گاه مصيبت زده اى در ببينم ، اگر قادر باشم يارى اش كنم ، و اگر عاجز باشم ، با اشك و آه خود در غمش ‍ شريك گردم . به همين جهت ، راه خود را به طرف آن خانه گرداندم و آهسته در زدم . كسى نيامد. دفعه دوم به شدت كوبيدم . در باز شد. ديدم دختر بچه اى است كه در حدود ده سال از عمرش رفته و چراغ كم فروغى به دست دارد. در پرتو آن نور خفيف ، دخترك را ديدم . لباس مندرسى در برداشت ، ولى جمال و زيبايى اش در آن لباس ، مانند ماه تمام بود كه در پشت ابرهاى پاره پاره قرار گرفته باشد.

از دختر بچه سئوال كردم : در منزل بيمارى دارند؟ در كمال ناراحتى و نگرانى ، كه نزديك بود قلبش بايستد، جواب داد: اى مرد، پدرم را درياب . در حال جان دادن است .

اين جمله را گفت و براى راهنمايى من به داخل منزل روان شد. پشت سرش رفتم . مرا در بالا خانه اى برد كه يك در كوتاه بيشتر نداشت . داخل شدم ، ولى چه اطاق وحشت زايى ، چه وضع رقت بارى . در آن موقع گمان مى كردم كه از جهان زنده به عالم مردگان آمده ام . در نظر من ، آن بالا خانه كوچك ، چون گور و آن بيمار چون ميتى جلوه مى كرد.

نزديك بيمار آمدم . پهلويش نشستم . بى اندازه ناتوان شده بود. گويى پيكرش يك قفس استخوانى است كه تنفس مى كند و يا نى خشكى است كه چون هوا در آن عبور مى نمايد، صدا مى دهد. از محبت دستم را روى پيشانى اش گذاردم . چشم خود را گشود و مدتى به من نگاه كرد. كم كم لب هاى بى رمقش به حركت در آمد و با صداى بسيار ضعيف گفت :

«الحمدلله فقد وجدت صديقى .»

خدا را شكر كه دوست گم شده ام را پيدا كردم .

از شنيدن اين سخن چنان منقلب و مضطرب شدم كه گويى دلم از جاى كنده شده و در سينه ام راه مى رود. فهميدم كه به گمشده خود رسيده ام ، ولى هرگز نمى خواستم او را در لحظه مرگ و ساعات آخر زندگى ملاقات نمايم . نمى خواستم غصه هاى پنهانى ام با ديدن وضع دلخراش و رقت بار او تجدبد و تشديد شود.

با كمال تعجب و تاءثر و از او پرسيدم : اين چه حال است كه در تو مى بينم ؟ چرا به اين وضع دچار شده اى ؟

با اشاره به من فهماند كه ميل نشستن دارد. دستم را تكيه گاه بدنش قرار دادم و با كمك من در بستر خود نشست و آرام آرام لب به سخن گشود تا قصه خود را شرح دهد.

گفت : ده سال تمام من و مادرم در خانه اى مسكن داشتيم . همسايه مجاور ما مرد ثروتمندى بود. قصر مجلل و با شكوه آن مرد متمكن ، دختر ماهرو و زيبايى را در آغوش داشت كه نظيرش در هيچ يك از قصور اين شهر نبود. چنان شيفته و دلباخته او شدم كه صبر و قرارم به كلى از دست رفت . براى آن كه به وصلش برسم ، تمام كوشش را به كار بردم . از هر درى سخن گفتم و به هر وسيله اى متوسل شدم ، ولى نتيجه نگرفتم . آن دختر زيبا همچنان از من كناره مى گرفت . سرانجام به او وعده ازدواج دادم و به اين اميد قانعش ‍ كردم . با من طرح دوستى ريخت و محرمانه باب مراوده باز شد تا يكى از روزها به كام دل رسيدم و دلش را با آبرويش يك جا بردم و آن چه نبايد بشود، اتفاق افتاد.

خيلى زود فهميدم كه دختر جوان فرزندى در شكم دارد. دو دل و متحير شدم از اين كه آيا به وعده خود وفا كنم و با او ازدواج نمايم ، يا آن كه رشته محبتش را قطع كنم و از وى جدا شوم ؟ شق دوم را انتخاب كردم و براى فرار از دختر، منزل مسكونى ام را تغيير دادم و به منزلى كه تو در آن جا به ملاقاتم مى آمدى ، منتقل شدم و از آن پس از او خبرى نداشتم . از اين قصه سال ها گذشت . روزى نامه اى به من با پست رسيد.

نامه تكان دهنده

در اين موقع دست خود را دراز كرد و كاغذ كهنه زرد رنگى را از زير بالش ‍ خود بيرون آورد و به دست من داد. نامه را خواندم ، اين مطالب در آن نوشته شده بود.

اگر به تو نامه مى نويسم ، نه براى اين است كه دوستى و مودت گذشته را تجديد نمايم ، براى اين كار حاضر نيستم حتى يك سطر يا يك كلمه بنويسم ، زيرا پيمانى مانند پيمان مكارانه تو و مؤ دتى مانند مؤ دت دروغ و خلاف حقيقت تو شايسته يادآورى نيست . چه رسد كه بر آن تاءسف خورم و تمناى تجديدش را نمايم .

تو مى دانى روزى كه مرا ترك گفتى ، آتش سوزنده اى در دل و جنين جنبنده اى در شكم داشتم . آتش تاءسف بر گذشته ام بود و جنين مايه ترس و رسوايى آينده ام . تو كمترين اعتنايى به گذشته و آينده من ننمودى . فرار كردى تا جنايتى را كه خود به وجود آورده اى نبينى و اشك هايى را كه تو جارى كرده اى ، پاك نكنى . آيا با اين رفتار بى رحمانه و ضد انسانى مى توانم تو را يك انسان شريف بخوانم ؟ هرگز، نه تنها انسان شريف نيستى ، بلكه اصلا انسان نيستى . زيرا تمام صفات ناپسند وحوش و درندگان را در خود جمع كرده اى و يك جا مظهر همه ناپاكى ها و سيئات اخلاقى شده اى .

مى گفتى تو را دوست دارم . دروغ مى گفتى . تو خودت را دوست مى داشتى ، تو به تمايلات خويشتن علاقه مند بودى . در رهگذر خواهش هاى نفسانى خود به من برخورد كردى و مرا وسيله ارضاى تمنيات خويشتن يافتى ، وگرنه هرگز به خانه من نمى آمدى و به من توجه نمى كردى .

به من خيانت كردى ، زيرا وعده دادى با من ازدواج كنى ، ولى پيمان شكستى و به وعده ات وفا ننمودى . فكر مى كردى زنى كه آلوده به گناه شده و در بى عفتى سقوط كرده است ، لايق همسرى نيست . آيا گناهكارى من جز به دست تو شد؟ آيا سقوط من ، سببى جز جنايتكارى تو داشت ؟ اگر تو نبودى ، من هرگز به گناه آلوده نشده بودم . اصرار مداوم تو مرا عاجز كرد و سرانجام مانند كودك خردسالى كه به دست جبار توانايى اسير شده باشد، در مقابل تو ساقط شدم و قدرت مقاومت را از دست دادم .

عفت مرا دزديدى . پس از آن من خود را ذليل و خوار حس مى كردم و قلبم مالامال غصه و اندوه شد. زندگى برايم سنگين و غير قابل تحمل مى نمود. براى يك دختر جوانى مانند من ، زندگى چه لذتى مى توانست داشته باشد؟ نه قادر است همسر قانونى يك مرد باشد و نه مى تواند مادر پاكدامن يك كودك . بلكه قادر نيست در جامعه به وضع عادى به سر برد. او پيوسته سرافكنده و شرمسار است . اشك تاءثر مى بارد و از غصه صورت خود را به كف دست مى گذارد و بر گذشته تيره خود فكر مى كند. وقتى به ياد رسوايى خويش و سرزنش هاى مردم مى افتد، از ترس ، بندهاى استخوانش مى سوزد و دلش از غصه آب مى شود.

آسايش و راحت را از من ربودى . آن چنان مضطر و بيچاره شدم كه از آن خانه مجلل و با شكوه فرار كردم . از پدر و مادر عزيز و از آن زندگى مرفه و گوارا چشم پوشيده و به يك منزل كوچك ، در يك محله دورافتاده و بى رفت و آمد مسكن گزيدم تا باقى مانده عمر غم انگيز خود را در آن جا بگذرانم .

پدر و مادرم را كشتى . خبر دارم هر دو در غياب من جان سپردند و از دنيا رفتند. آن ها از غصه جدايى من دق كردند و از نااميدى ديدار من مردند و گمان مى كنم مرگ آن ها سببى جز اين نداشت .

مرا كشتى ، زيرا آن سم تلخى را كه از جام تو نوشيدم و آن غصه هاى كشنده و عميقى كه از دست تو در دلم جاى گرفت و با آن در جنگ و ستيز بودم ، اثر نهايى خود را در جسم و جانم گذارده است . اينك در بستر مرگ قرار گرفته ام و روزهاى آخر زندگى خود را مى گذرانم . من اكنون مانند چوب خشكى هستم كه آتش در اعماق آن خانه كرده باشد، پيوسته مى سوزد و قريبا متلاشى مى شود. گمان مى كنم خداوند به من توجه كرده و دعايم مستجاب شده است . اراده فرموده است كه مرا از اين همه نكبت و تيره روزى برهاند و از دنياى مرگ و بدبختى ، به عالم زندگى و آسايش منتقلم نمايد.

با اين همه جرايم و جنايات ، بايد بگويم : تو دروغگويى ، تو مكار و حيله گرى ، تو دزد جنايتكارى . گمان نمى كنم خداوند عادل تو را آزاد بگذارد و حق من ستمديده مظلوم را از تو نگيرد.

اين نامه را براى تجديد عهد دوستى و مؤ دت ننوشتم ، زيرا تو پست تر از آنى كه با تو از پيمان محبت صحبت كنم . به علاوه ، من اكنون در آستانه قبر قرار گرفته ام . از نيك و بدهاى زندگى ، از خوش بختى ها و بدبختى هاى حيات در حال وداع و جدايى هستم . نه ديگر در دل من آرزوى دوستى كسى است و نه لحظات مرگ اجازه عهد و پيمان محبت به من مى دهد. اين نامه را تنها از آن جهت نوشتم كه تو نزد من امانتى دارى و آن دختر بچه بى گناه توست . اگر در دل بى رحمت ، عاطفه پدرى وجود دارد، بيا اين كودك بى سرپرست را از من بگير تا مگر بدبختى هايى كه دامنگير مادر ستمديده او شده است ، دامنگير وى نشود و روزگار او مانند روزگار من تواءم با تيره روزى و ناكامى نگردد.

هنوز از خواندن نامه فارغ نشده بودم كه به او نگاه كردم . ديدم اشكش بر صورتش جارى است . پرسيدم : بعد چه شد؟

گفت : وقتى اين نامه را خواندم ، تمام بدنم لرزيد. از شدت ناراحتى و هيجان ، گمان مى كردم نزديك است سينه بشكافد و قلبم از غصه بيرون افتد. با سرعت به منزلى كه نشانى داده بود آمدم و آن همين منزل بود. وارد اين بالا خانه شدم . ديدم روى همين تخت ، يك بدن بى حركت افتاده و دختر بچه اش پهلوى آن بدن نشسته و با وضع تلخ و ناراحت كننده اى گريه مى كند. بى اختيار از وحشت آن منظره هولناك فرياد زدم و بى هوش شدم . گويى در آن موقع ، جرايم غير انسانى من به صورت درندگان وحشتناك در نظرم مجسم شده بودند. يكى چنگال خود را به من مى نمود و ديگرى مى خواست با دندان مرا بدرد. وقتى به خود آمدم ، با خدا عهد كردم كه از اين بالا خانه ، كه اسمش را غرفة الاحزان گذارده ام ، خارج نشوم و به جبران ستم هايى كه بر آن دختر مظلوم كرده ام ، مثل او زندگى كنم و مانند او بميرم .

اينك موقع مرگم فرا رسيده و در خود احساس مسرت و رضايت خاطر مى كنم . زيرا نداى باطنى قلبم به من مى گويد، خداوند جرايم تو را بخشيده و آن همه گناهانى را كه ناشى از بى رحمى و قساوت قلب بوده ، آمرزيده است .

سخنش كه به اينجا رسيد، زبانش بند آمد و رنگ صورتش به كلى تغيير كرد. نتوانست خود را نگاه دارد. در بستر افتاد. آخرين كلامى كه در نهايت ضعف و ناتوانى به من گفت ، اين بود: ابنتى يا صديقى يعنى دوست عزيزم ، دخترم را به تو مى سپارم . سپس جان به جان آفرين تسليم كرد.

ساعتى در كنارش ماندم و آن چه وظيفه يك دوست بود، درباره اش انجام دادم . نامه هايى براى دوستان و آشنايانش نوشتم و همه در تشييع جنازه اش ‍ شركت كردند. من در عمرم روزى را مثل آن روز نديدم كه زن و مرد به شدت گريه مى كردند. خدا مى داند الآن هم كه قصه او را مى نويسم ، از شدت گريه و هيجان نمى توانم خود را نگاه دارم و هرگز صداى ضعيف او را در آخرين لحظه زندگى فراموش نمى كنم كه گفت : ابنتى يا صديقى .(٣٨٦)

على عليه‌السلام فرموده است : چه بسا لذت كوتاه شهوت زودگذرى غصه هاى درازى به دنبال مى آورد و اندوه فراوانى در بر دارد.

# بزرگ ترين پرتگاه

تمايلات غريزى ، به خصوص خواهش جنسى ، بزرگ ترين و خطرناك ترين پرتگاهى است كه بر سر راه زندگى جوانان وجود دارد. آنان كه خواهان سعادت و كاميابى خويش هستند، بايد خواهش هاى نفساين خود را تعديل كنند و عنان غرايز را در اختيار عقل بگذارند تا از خطر تندروى و طغيانشان مصون بمانند و دچار تيره روزى و بدبختى نشوند.

كسانى كه غرايز خود را تعديل نكرده و بنده لذت و شهوت هستند، كسانى كه تمايلات خويش را محدود ننموده و اسير عياشى و هواى نفس اند، كسانى كه نعمت هاى الهى را نابه جا صرف مى كنند و در راه ارضاى تمنيات شهوانى خويش ، از اعمال منافى اخلاق و عفت باك ندارند، در لغت عرب مترف ناميده مى شوند.

# شهوت پرستان عياش

اين گروه عياش و خودپرست ، اين گروه شهوتران و لاابالى ، نه تنها با غرايز تعديل نشده و تمايلات لجام گسيخته خويش موجبات تيره روزى و بدبختى شخص خود را فراهم مى آورند، بلكه اين عناصر خطرناك باعث بدبختى جامعه نيز هستند. اينان مى توانند با رفتار ناپسند خود، دیگران را نيز منحرف كنند و به راه پليدى و ناپاكى سوق دهند. مى توانند توازن اخلاقى سجاياى انسانى مردم را نابود كنند و بناى سعادت و رستگارى قومى را ويران سازند و سرانجام موجبات سقوط و هلاك آن جامعه را فراهم آورند. قرآن شريف به اين مطلب مهم اجتماعى و تربيتى تصريح فرموده و خطر وجود شهوت پرستان عياش و لاابالى را به مسلمين خاطرنشان كرده است .

(وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا.)

اراده الهى بر هلاك مردم يك سرزمين ، موقعى است كه شهوت پرستان عياش ، در راه ارضاى تمايلات تعديل نشده خود، به گناهكارى و اعمال منافى عفت و اخلاق دست بزنند و جامعه را به راه ناپاكى و لاابالى گرى سوق دهند. در اين شرايط، زمينه عذاب الهى فراهم مى شود و خداوند آن مردم را هلاك خواهد كرد.

# احساسات مذهبى جوان

قال الله العظيم فى كتابه :( لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴿[٤](http://tanzil.ir/#95:4)﴾ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴿[٥](http://tanzil.ir/#95:5)﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ) (٣٨٨)

# احياى همه تمايلات

در آيين مقدس اسلام ، برنامه تربيت نسل جوان بر اساس احياى تمام تمايلات فطرى و هدايت همه خواهش هاى طبيعى استوار است . پيشواى عالى قدر اسلام ، كليه تمنيات مادى و معنوى جوانان را مورد توجه دقيق قرار داده است و در ضمن تعاليم اعتقادى و اخلاقى و عملى خود، همه آن ها را با هم موزون و هم آهنگ ساخته و هر يك را با اندازه گيرى صحيح در جاى خود ارضا كرده است .

# برنامه تربيت در اسلام

جوانى كه در مكتب آسمانى اسلام تربيت مى شود و جسم و جانش با تعاليم رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرورش مى يابد، يك انسان واقعى است و در زندگى از تمام مزاياى سعادت و خوشبختى برخوردار است .

او داراى سرمايه ايمان و اخلاق است و جز به پاكى و نيكى ، فكر نمى كند. او با اتكاى به خداوند بزرگ ، روحى مطمئن و آرام دارد و در مقابل پيش ‍ آمدهاى زندگى ، خود را نمى بازد و شخصيت معنوى خويش را از دست نمى دهد. او مرد كار و فعاليت است و هرگز از انجام وظايف خويش شانه خالى نمى كند. او از تمام لذايذ زندگى ، به طور مشروع به قدر مصلحت برخوردار است و در خويش احساس محروميت نمى نمايد. خلاصه ، جوانى كه با برنامه اسلام تربيت مى شود، به كمال شايسته خويش مى رسد و كليه تمايلاتش در جاى خود ارضا مى گردد.

براى آن كه جوانان از برنامه هاى تربيتى اسلام در احياى تمايلات و تعديل خواهش ها آگاه شوند، براى آن كه تا اندازه اى روش هاى علمى و عملى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرين عليهم‌السلام واضح گردد، پاره اى از آن ها را ضمن اين بحث و چند بحث ديگر مورد گفت وگو قرار مى دهم تا جوانان با پيروى از آن ها موجبات سعادت و كاميابى خود را فراهم آورند.

از جمله تمايلاتى كه به طور فطرى با سرشت انسان آميخته شده و ريشه اصلى آن در اعماق جان كليه ملل و اقوام بشرى وجود دارد، معرفت الهى و وجدان اخلاقى است .

# قدرت تغييرناپذير

بشر به فطرت طبيعى خود درك مى كند كه در اين جهان متغير و پر تحول ، قدرتى وجود دارد كه همواره ثابت و لايتغير است . تحولات جهان در آن قدرت اثر نمى گذارد و گذشت زمان تغييرش نمى دهد. آن حقيقت مجهول ، ذات لايزال الهى است .

بشر به خواهش فطرى و كشش طبيعى خود مايل است آن حقيقت را بهتر بشناسد و نسبت به وى معرفت بيشترى پيدا كند و در مقابل آن قدرت ثابت و نامحدود، سر تعظيم و بندگى فرود آورد.

توجه به آيين فطرت

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًافِطْرَتَ اللَّـهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَالَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّـهِذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (٣٩٠)

زراره از امام صادق عليه‌السلام پرسيد: دين حنيف چيست ؟

فرمود: فطرت است . فطرتى كه خداوند مردم را با آن آفريده است ، فطرت مردم بر معرفت الهى است .

# حقيقت پايدار

جان .بى .كايزل مى گويد:

«هر چه زندگى مى كنيم ، در مبداء وجود اين عالم كنجكاوتر مى شويم و در پى بردن به كيفيت زيبايى و نيكى و حقيقت آفريننده و روابط ما با او بيشتر اصرار مى ورزيم و توجهمان از ماديات به معنويات و از خودمان به عالم معطوف مى شود، مى بينيم كه اصل حيات متغير است . وجود ما هر هفت سال يك مرتبه عوض مى شود. سبزه و درخت مى پژمرند و مى خشكند. خويشاوندان و دوستان همه مى ميرند. آداب و رسوم و اجتماعات ، هر چه هست ، از بين مى رود. پس آن چه پايدار است و نمى ميرد كدام است ؟

فكر بشر آن قدر به دنبال آن اصلى كه در اين دنياى متغير، پايدار و جاويد و تغييرناپذير باشد، تجسس و تكاپو كرده تا به اين حقيقت رسيده كه آن چه در اين عالم ناپايدار، ابدى و پاينده است ، وجود پروردگار يا به زبان ديگر علت اوليه آفرينش است .»(٣٩٢)

قسم به جان بشر و آن خدايى كه او را موزون و معتدل آفريده و نيك و بدش ‍ را به وى الهام فرموده است .

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال :( فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ) قال بين لها ماتاتى و ما تترك .» (٣٩٤)

# تمايل ايمان و اخلاق

همان طور كه ريشه هاى اصلى غرايز و خواهش هاى نفسانى ، از دوران كودكى در نهاد فرزندان بشر وجود دارند و تدريجا با پيشرفت سن و تناسب و نمو بدن ، رشد مى كنند و با فرا رسيدن دوران بلوغ ، با شدت و نيرومندى آشكار مى گردند، همچنين بذرهاى اساسى معرفت فطرى و وجدان اخلاقى نيز از دوران طفوليت در اعماق جان كودكان نهفته اند و كم و بيش ‍ خودنمايى خفيفى دارند. موقعى كه كودك به دوران بلوغ و جوانى مى رسد از نيرومندى جسم و جان برخوردار مى گردد، بذرهاى معرفت و وجدان شكفته مى شوند و تمايلات فطرى ايمان و اخلاق در نهادش به شدت بيدار مى گردند.

# عجز كودك از درك مجردات

«در اوان كودكى ، هنوز ذهن و شعور انسانى براى درك حقايق جاويد، مانند راستى و زيبايى و نيكى و مبداء آفرينش ، يعنى پروردگار، آماده نيست . تعلق طفل به ماديات است و از فهم معانى و مجردات عجز دارد. به همين جهت ، كه حقيقت فوق ماده است و همچنين مذهب كه مشعر از روابط انسان با خداوند است ، براى طفل قابل فهم نيست .

سروكار طفل با چيزهايى است كه مى تواند ببيند و لمس كند و بشنود و ببويد و بچشد. مدتى بايد از اين عالم بيرون بيايد و بتواند به درك مجردات و معانى ، كه گرداننده واقعى اين عالم اند، پى ببرد.

بر طبق آزمايش هايى كه به عمل آمده ، به طور كلى ايمان به مذهب از سن ١٢ سالگى آغاز مى شود. در اشخاص سالم و طبيعى ، ايمان به حقايق جاويد، يعنى احتياج به پرسش ، سنين عمر شديد مى شود و هر چه روح و جسم در مراحل رشد و نمو پيش مى روند، نفوذ و تاءثير ايمان در افكار و اعمال ما زيادتر است .»(٣٩٦)

«ارزشهاى ماوراءالطبيعه و مذهبى ، در مجاورت ايده آل هاى اخلاقى ارزش هاى ماوراءالطبيعه جوانان وجود دارد. دانشجويان جوان به دستگاه هايى كه در جست وجوى بيان واقعى ، از حقيقت امور جهان باشد، علاقه وافر دارند.

# بلوغ و جهش احساسات مذهبى

اوگوست ، در قانون سه حالت خود، دوران بلوغ را سنين ماوراءالطبيعه ناميده است . غالب اشخاص در مقام مواجهه با مسائل اسرار جهان و كيفيت وجود، يك نوع اضطراب خاص حس مى كنند كه يك راه ديگر وصول به ماوراءالطبيعه است . خيلى مشكل است كه بتوان در فكر جوانان ، با روشنى ، قلمرو ماوراءالطبيعه را از مسائل مذهبى جدا كرد، زيرا همه ارزش هاى روحى در يك جا تقارب پيدا مى كنند.

گويا همه روان شناسان در اين نكته متفق القول اند كه ما بين بحران تكليف و جهش ناگهانى احساسات مذهبى ، ارتباطى وجود دارد. در اين اوقات ، يك نوع نهضت مذهبى ، حتى در نزد كسانى ديده مى شود كه سابق بر اين نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ايمان لاقيد و بى اعتنا مى شوند. طبق نظر استانلى هال ، حداكثر اين احساسات مذهبى در حدود ١٦ سالگى پيدا مى شود. اين استحاله را مى توان يك صورت خلاصه و فشرده از توسعه شخصيت جوان دانست . اين احساسات به جوان ، كه تحت تاءثير نيروهاى مختلف قرار گرفته است ، اجازه مى دهد كه علت غايى خود را در وجود خداوند پيدا كند. وجود خداوند، عذاب و شكنجه داخلى او را تخفيف مى دهد و اين موضوع براى وى محقق مى گردد كه او نيز در دستگاه زندگى جهانى مقامى دارد. در نزد كسانى كه در دوران كودكى ، تعليم و تربيت مذهبى داشته اند، چنين نهضت ناگهانى وجود ندارد، اما عشق به خداوند شدت مى يابد و به اصطلاح پ .بوره ، با آن احساسى كه در دوران كودكى نسبت به خداوند حس مى كردند، تفاوت پيدا مى كند، به خصوص در نزد دختران جوان ، همراه با جهش هاى عارفانه است . بالاخره دراين دوران است كه الهامات مذهبى صورت دقيق پيدا مى كند. (٣٩٨)

قريش گرد حضرت ابوطالب جمع شدند و گفتند برادرزاده ات خدايان ما را به بدى ياد كرده و جوانان ما را فاسد نموده و مايه اختلاف و تفرق ما شده است

سخن حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را همه طبقات ، از زن و مرد و پير و جوان مى شنيدند، ولى جوانان بيش از ساير مردم ابراز علاقه مى كردند. زيرا جهش تمايل فطرى مذهب در دوران بلوغ ، آنان را شيفته فراگرفتن ايمان و اخلاق نموده و سخنان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جوابگوى تمايلات مذهبى جوانان و غذاى روحانى آنان بود. به همين جهت ، بيش از بزرگسالان و پيران ، به تعاليم آن حضرت ابراز علاقه مى كردند.

زمانى كه مصعب بن عمير، نماينده مخصوص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، براى تعليم دادن قرآن مجيد و نشر معارف اسلامى به مدينه آمد، جوانان بيش از بزرگسالان دعوتش را اجابت مى كردند و در راه فراگرفتن اسلام رغبت بيشترى از خود نشان مى دادند.

«و كان مصعب نازلا على اسعد بن زرارة و كان يخرج فى كل يوم و يطوف على مجالس الخزرج يدعوهم الى الاسلام فيجيبه الاءحداث .(٤٠٠)

# آغاز تربيت

مكتب آسمانى اسلام به اين پرسش پاسخ صريح داده و اولين تمايلى كه به طور قاطع آن را در راه تربيت نسل جوان مورد توجه قرار مى دهد، خواهش ‍ فطرى مذهب است . اسلام به تمام تمنيات طبيعى جوانان عنايت دارد و هر يك را در جاى خود، با اندازه گيرى صحيح ، ارضا مى كند، ولى احياى خواهش مذهب را بر ساير خواهش ها مقدم شناخته و برنامه هاى تربيتى خود را از ارضاى تمايلات معرفت فطرى و وجدان اخلاقى آغاز مى كند.

اسلام با پرورش ايمان و اخلاق در دوران بلوغ ، جوانان را خداپرست و با فضيلت بار مى آورد. به آنان شخصيت انسانى مى بخشد و آنها را براى يك زندگى پاك و شرافتمند، كه تواءم با ايمان الهى و سجاياى اخلاقى است ، آماده مى سازد.

على عليه‌السلام ، ضمن نامه مفصلى ، روش عالمانه و نظر صائب خود را در طرز تربيت حضرت مجتبى عليه‌السلام ، جوان نوخواسته خويش ، توضيح داده و برنامه خود را با احياى عواطف مذهبى آغاز فرموده است :

«... و ان ابتدئك بتعليم كتاب الله و تاءويله و شرائع الاسلام و احكامه و حلاله و حرامه . ۱۳ جوان از نظر عقل و احساسات

# مهاركردن غرايز

آموزش تعاليم دينى و پرورش عواطف ايمانى و اخلاقى ، در وجود جوانان دو اثر بزرگ دارد: اول آن كه احساسات مذهبى جوانان ، كه خود يكى از خواهش هاى فطرى آنان است ، بدين وسيله ارضا مى گردد و ديگر آن كه نيروى مذهب ، ساير تمايلات طبيعى و خواهش هاى غريزى جوانان را مهار مى كند و از تندروى و طغيانشان باز مى دارد و آنان را تيره روزى و سقوط محافظت مى نمايد. قرآن شريف به اين نكته تصريح كرده است :

آفرينش بشر

(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴿[٤](http://tanzil.ir/#95:4)﴾ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴿[٥](http://tanzil.ir/#95:5)﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ)

ما آدمى را در بهترين قوام و نيكوترين سازمان آفريده ايم . سپس به پست ترين منازل سقوط و انحطالطش برمى گردانيم ، مگر كسانى را كه داراى ايمان و رفتار شايسته باشند. اين گروه همواره از پاداش هاى بى منت و مداوم برخوردار خواهند بود.

خداوند حكيم آدمى را خوب آفريده و تمايل معرفت و تشخيص نيك و بد را با سرشت وى آميخته است . بدبختانه ، بيشتر مردم بر اثر بى اعتنايى به نداى فطرت و تندروى در اعمال غرايز و شهوات نفسانى ، دچار سقوط مى شوند و به انحطاط و پستى مى گرايند. تنها كسانى كه از آيين فطرت پيروى مى كنند و خواهش ايمان و اخلاق را دوشادوش ساير تمايلات طبيعى خود ارضا مى نمايند، خوشبخت و سعادتمندند.

با فرا رسيدن ايام بلوغ ، احساسات مذهبى و تمايلات دينى در وجود نوجوانان بيدار مى شود و آنان را شيفته فراگرفتن تعاليم روحانى مى سازد. اين خواهش فطرى در سنين بحرانى بلوغ ، شديد و سوزان است و نوجوانان با علاقه مندى و بى صبرى از پى مسائل مذهبى مى روند، ولى پس از طرد شدن دوران بلوغ ، تدريجا از شدت آن تمايل كاسته مى شود و رفته رفته خواهش ايمان و اخلاق به صورت يك تمايل عادى در مى آيد.

# سرفصل كتاب تربيت

مكتب آسمانى اسلام ، در برنامه تربيت نسل جوان ، از جهش هاى مذهبى و تمايلات سوزان دينى ، كه در بحران بلوغ ، به طور طبيعى در نهاد نوجوانان پديدار مى شود، حداكثر استفاده را مى نمايد. اسلام آن فرصت كوتاه پر ارج را بسيار مغتنم مى شمارد و آن را سر فصل كتاب تربيت جوانان قرار مى دهد و از اين راه عالى ترين و پاك ترين تربيت را در ضمير آنان پايه گذارى مى كند.

اسلام برنامه پرورش ايمان و اخلاق را، كه يكى از اركان اساسى تربيت جوانان است ، بر طبق خواهش فطرى آنان و بر اساس عرضه و تقاضا تنظيم نموده است .

در اوقاتى كه تحولات انقلابى بلوغ ، تقاضاى مذهب را در ضمير نوجوانان بيدار مى كند و آنان را به فراگرفتن مسائل مذهبى علاقه مند مى سازد، اولياى گرامى اسلام ، بدون فوت وقت ، تعاليم دينى را به آنان عرضه مى كنند و جوانان را به فراگرفتن قرآن شريف و مقررات اسلامى و انجام وظايف بندگى و خوددارى از گناهان و خلاصه به اداى تكاليف مذهبى و اطاعت از اوامر الهى موظف مى سازند. در اين باره روايات بسيارى رسيده است :

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : من قرء القرآن و هو شاب مؤ من اختلط القرآن بلحمه و دمه .(٤٠٣)»

حضرت صادق عليه‌السلام فرموده : پسر بچه هفت سال بازى مى كند و هفت سال نوشتن مى آموزد و تحصيل مى كند و هفت سال حلال و حرام مذهبى را ياد مى گيرد.

«عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: سبعة يظلهم الله فى ظله يوم لا ظل الا ظله ، الامام العدل و شاب نشاء فى عبادة الله ...(٤٠٥)»

# توبه جوانان

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : محبوب تر از هر چيز نزد خداوند جوانى است كه از گناه توبه مى كند و از پيشگاه الهى طلب آمرزش مى نمايد.

ارضاى خواهش مذهبى جوانان و پرورش ايمان و اخلاق در ضمير آنان يك ضرورت قطعى و تربيتى است . جوانانى كه از انجام اين وظيفه فطرى شانه خالى مى كنند، در نظرى اولياى گرامى اسلام ، استحقاق كيفر دارند.

«قال الباقر عليه‌السلام : لو اتيت بشاب من شباب الشيعة لا يتفقه فى الدين لاءوجعته .(٤٠٧)»

پدران مختلف

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعضى از كودكان را ديد و فرمود: واى بر فرزندان آخر زمان از پدرانشان . عرض شد: يا رسول الله ، از پدران مشرك آنها؟ فرمود: نه ، بلكه از پدران مسلمانشان كه هيچ چيز از فرايض مذهبى را به آنان نمى آموزند و اگر خود فرزندان پاره اى از مسائل دينى را فراگيرند، آنها را از اداى اين وظيفه مقدس باز مى دارند و تنها به اين قانع هستند كه فرزندانشان متاع ناچيزى را دنيا به دست آورند. من از اين قبيل پدران برى هستم و آنان نيز از من بيزارند.

# اولين فرصت

براى آن كه تعاليم دينى در ضمير نوجوانان اثر عميق بگذارد و روح آنان با آموزش هاى مذهبى پرورش يابد، لازم است از اولين فرصت استفاده شود و در موقعى كه احساسات مذهبى در نهادشان بيدار مى گردد، تعاليم دينى آغاز گردد. اين نكته در برنامه تربيت نسل جوان مورد توجه اولياى گرامى اسلام است .

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : بادروا احداثكم بالحديث قبل ان يسبقكم اليهم المرجئة .(٤٠٩)»

آگاه باشيد كه روح بشر با ياد خداوند بزرگ آرام و قرار مى گيرد.

نوجوانانى كه از اول ، با ايمان به خداوند پرورش يافته اند و تمايلات مذهبى خود را با فراگرفتن آيين الهى و به كار بستن آن ارضا نموده اند، در شدايد زندگى خود را نمى بازند و با استفاده از نيروى ايمان بر هر مشكلى فائق مى شوند.

ويليام جيمز پدر روان شناسى جديد و استاد فلسفه در دانشگاه هاروارد مى گويد:

«ايمان يكى از قوايى است كه بشر به مدد آن زندگى مى كند و فقدان كامل آن در حكم سقوط بشر است .»(٤١١)

دكتر كارل مى گويد:

«امروز نيز مانند همه اعصار، در همه كشورها، مردان و زنانى وجود دارند كه زيستن براى آنان هدفى ناكافى است و حيات در نظرشان پربهاترين مواهب نيست . آنان تشنه جمال و وارستگى و عشق اند و مى خواهند به خدا برسند.

# عشق به وارستگى

به پرسش هايشان ، فلسفه ، جز پاسخ ‌هاى كوچكى نداده است . نه سقراط و نه افلاطون موفق به تسكين اضطراب بشريت در برابر راز زندگى نشدند. فقط مذهب راه حل كاملى براى مسئله بشرى پيشنهاد كرده و در طى قرون متوالى ، كنجكاوى اضطراب آلودى را كه مردم نسبت به سرنوشت خود داشته اند، تسكين داده است . الهام مذهبى و توجه به خداوند و ايمان ، موجد و يقين و آرامش مى شود.»(٤١٣)

پيروان انبيا عقيده دارند كه تعاليم اخلاقى و علمى پيامبران الهى از اراده خداوند حكيم سرچشمه گرفته و به كار بستن آنها براى تمام مردم يك وظيفه قطعى است . عقيده دارند كه اطاعت از اوامر فرستادگان خدا باعث خشنودى پروردگار و مايه خوشبختى و سعادت ابدى است ، و سرپيچى از اوامر پيامبران ، موجب غضب الهى و مايه شقاوت و بدبختى است . به همين جهت ، مقررات مذهبى را صميمانه به كار مى بندند و بر طبق آنها عمل مى كنند. ولى پيروان مكاتب بشرى ، تعاليم اخلاقى و مقررات عملى را زاييده افكار بشر مى دانند. بشرى كه همواره در معرض خطا و اشتباه است ، بشرى كه تحت تاءثير عوامل مختلف قرار مى گيرد و پيوسته عقيده مى دهد. ممكن است در حال عادى برنامه هاى تربيتى را به كار بندند و بر طبق آنها رفتار نمايند، ولى در موقعى كه تعاليم اخلاقى مزاحم لذايذ شهوى و خواهش هاى نفسانى آنان باشد، عملا به آنان تعاليم پشت پا مى زنند و براى نيل به تمايلات خويش ، برخلاف مسير برنامه هاى تربيتى حركت مى كنند.

# تعارض اخلاق و تمايلات نفسانى

لكنت دونويى مى گويد:

«بعضى از لامذهب ها كه طبعا اخلاقى هستند، مى گويند كه چون مشكل اساسى ، اطاعت از قوانين اخلاقى است ، پس اگر عملا بتوانيم اين قواعد را به كار بنديم ، به مذهب محتاج نخواهيم بود. اين روش نشانه ندانستن پسيكولوژى است . چه انسان هميشه در اعتبار قواعدى كه سرچشمه آن را نمى داند، شك مى كند. به علاوه ، چنين روشى دليل نفهميدن اصل مشكل است ، زيرا مقصود اين است كه انسان از درون تكميل شود تا بتواند به طور اخلاقى فكر كند. هدف اين نيست كه انسان را وادار كنيم كه حركات اخلاقى بكند. مادامى كه رفتار هر فرد نشانه تكامل عميق درونى نباشد، عمليات او يك رشته تحديدات مصنوعى قراردادى و موقت خواهد بود كه با اول بهانه اى به باد خواهد رفت . اگر قواعد اخلاقى به طور دلخواه تحميل شود، هر قدر هم كه ارزش عملى داشته باشد، هيچ وقت موفقانه بر ضد جنبش هاى حيوانى جدال نخواهد نمود.»(٤١٥)

«مردمان متمدن بى شمارى هستند كه از تصور ارتكاب قتل يا ارتباط جنسى با محارم وحشت زده مى شوند، ولى همين اشخاص از ارضاى حرص و آز خود، تجاوزطلبى و مطامع جنسى خود، روگردان نيستند. آنها اگر بتوانند از كيفر فرار كنند، به هم نوع خويش به وسيله دروغ ، فريب ، بهتان و افترا، آزار مى رسانند.»(٤١٧)

# نابودى ميانى اخلاقى

«اين وضع نه تنها هر نوع كوششى را براى ارتقاى مقام انسانيت از بين مى برد بلكه دولت ها بدين وسيله به تخريب اجتماعى كه بر آن حكمروايى مى كنند نيز كمك مى نمايند و به طور غير مستقيم مبانى اخلاقى را كه با خون دل و زحمت زياد بر پا شده اند، مضمحل و معدوم مى سازند.»(٤١٩)

قرآن شريف فرموده است : كسى كه از ياد خداوند روى گردان شود و فطرت ايمانى را در ضمير خود سركوب نمايد، زندگى اش همواره تواءم با تنگى و مضيقه خواهد بود.

# تحديد غرايز جوان

قال الله العظيم فى كتابه ( وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ) (٤٢١)»

عامل سقوط و تباهى امام صادق عليه‌السلام مى فرمود: نفس خويشتن را با خواهش هاى گوناگونش آزاد مگذار، زيرا همان تمايلات آزاد و ناروا باعث سقوط و هلاكش خواهد شد.

صرف نظر از جنبه روحانى و ايمانى ، كسى كه مى خواهد انسان متمدنى باشد و از مزاياى تمدن برخوردار گردد، كسى كه از نظر مادى مى خواهد با مردم بياميزد و در جامعه بشر زندگى كند، بايد خواهش هاى غريزى و شهوات نفسانى خود را محدود نمايد.

«بسيارى از افراد بدان جهت كه تمدن جلو تحريك هاى غريزى ايشان را مى گيرد، با آن در حال معارضه هستند. بايد متوجه بود كه اعتراض افراد به هيچ وجه وارد نيست ، زيرا مى توان گفت كه از نظر فنى ، براى نيل تمدن به مقاصد خود، جلوگيرى از غرايز كمال لزوم را دارد. پس جست وجوى امنيت و آرامشى كه معلول تمدن است ، بدون انصراف از آزادى طبيعى ، يك توقع خودپسندانه به شمار مى رود و بشر براى زندگى در جامعه ، بايد از آن آزادى طبيعى كه از لحاظ نظرى قبل از تشكيل تمدن وجود داشته است ، صرف نظر نمايد.

# دورويى خودپسندانه

اشتياق به بازگشت به وضع طبيعى ، براى دسترسى به ارضاى آزادانه غرايز يك اشتباه است ، ولى انتظار زندگى در جامعه متمدن و داشتن آزادى كامل ، يك دورويى خودپسندانه است و به سلب آزادى ديگران منجر خواهد شد. جلوگيرى از تهاجم براى هر اجتماع ضرورت دارد. واضح است كه هر گاه عامل تهاجم و تجاوز به شكل مستقيما غريزى خود (از قبيل قتل و تعرض هاى جنسى) ابراز شود، هيچ رابطه اجتماعى نمى تواند وجود پيدا كند.»(٤٢٣)»

على عليه‌السلام فرموده است : افكار عاقلانه ات تو را به راه صواب و هدايت واقعى راهنمايى مى كند.

طغيان غرايز مشكل بزرگى كه بر سر راه عقل وجود دارد اين است كه نيروى فعاله شهوات و انگيزه هاى غرايز، بسيار قوى و توانا هستند. موقعى كه احساسات و تمايلات غريزى به هيجان مى آيند، موقعى كه شهوت يا غضب طغيان مى كنند و وجود بشر را طوفانى مى نمايند، چراغ عقل ضعيف مى شود و فروغ خرد به خمودى مى گرايد و نيروى مقاومت خود را از دست مى دهد. در چنين مواقعى ، غرايز و شهوات ، مانند سيل بنيان كنى قدرت را در دست مى گيرند و آزادانه بر سراسر وجود انسان حكومت مى كنند و ديوانه وار آدمى را به كارهاى ناروا وامى دارند و سرانجام مفاسد بزرگ و احيانا غيرقابل جبرانى به بار مى آورند.

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : الغضب يفسدالالباب و يبعد عن الصواب .(٤٢٥)»

و نيز فرموده است : بيشتر فرو افتادن و سقوط عقل هاى بشر در زير اشعه فريبنده و تلالؤ خيره كننده آز و طمع است .

نتيجه آن كه عقل ، در حال عادى ، نقش مؤ ثرى در رام كردن غرايز و تعديل تمايلات نفسانى دارد و قادر است آزادى انسان را براساس صحيح مصلحت ، محدود سازد، ولى در مواقع هيجان احساسات و طغيان غرايز، عقل ناتوان مى گردد و نمى تواند غرايز سركش را از تندروى و تجاوز باز دارد.

مشعل فروزان دانش يكى ديگر از عوامل تعديل تمايلات نفسانى و رام كردن غرايز بشرى علم است . علم مانند مشعل فروزانى است كه راه تاريك زندگى را روشن مى كند و آدمى را در پيچ و خم هاى آن از انحراف و سقوط محافظت مى نمايد.

بدون ترديد، علم در پرورش استعدادهاى انسانى و ساختن افراد شايسته نقش بسيار مؤ ثرى دارد. علم مى تواند با واقع بينى ، خواهش هاى غريزى را محدود كند و آدمى را به فلاح و رستگارى خود متوجه نمايد و از اعمال نارواى تمايلات نفسانيش باز دارد.

«قال على عليه‌السلام : كلما زاد علم الرجل زاد عنايته بنفسه و بذل فى رياضتها و صلاحها جهده .(٤٢٧)

# تربيت و تعديل تمايلات

تربيت نيز مانند علم يكى از عوامل مؤ ثر تعديل تمايلات مى گيرند و از اول به شايستگى پرورش مى يابند، در بزرگسالى به مقدار قابل ملاحظه اى بر غرايز و تمايلات خويش حاكم اند. اينان بر اثر تربيت صحيح ، به پاكى و درستى عادت مى كنند و از گناه و ناپاكى پرهيز دارند.

«قال على عليه‌السلام : من كلف بالادب قلت مساويه .(٤٢٩)

فرويد در يكى از آثار خود مى نويسد:

«تعداد كسانى كه تمدن را از روى تزوير و ريا مى پذيرند، بى نهايت بيشتر از كسانى است كه واقعا و حقيقتا متمدن هستند. هدف تشكيلات و قوانين تمدن فقط يك قسم توزيع اموال نيست ، بلكه اين عوامل بايد از تمدن حمايت كنند و آن را در برابر تحريك هاى غريزى و خصمانه افراد محافظت نمايند.»(٤٣١)

# عوامل رام كردن غرايز

گرچه براى محدود كردن تمايلات نفسانى و جلوگيرى از اعمال تهاجمى غرايز، عوامل ديگرى مانند نظارت ملى و تنفر افكار عمومى يا قوانين كيفرى وجود دارد، كه هر يك از آنها به نوبه خود در تعديل تمايلات و محدود كردن آزادى هاى نابه جا مؤثرند، ولى در دنياى كنونى ، عقل و علم و تربيت ، سه عامل بزرگ براى رام كردن غرايز شناخته شده و مربيان بيشتر به آنها تكيه مى كنند. به طورى كه اشاره شد، هيچ يك از آن عوامل در موقع طغيان شهوات و غرايز، قدرت مقاومت ندارند و نتيجه آنها همه جا مثبت و ثمربخش نيست .

اكنون جاى اين پرسش است كه چرا عقل و علم و تربيت نمى توانند خواهش هاى نفسانى و غرايز بشرى را به خوبى مهار كنند؟ چرا در موقع هيجان شهوت و غضب و ساير خواهش هاى غريزى ، عقل و علم و تربيت شكست مى خورند و تاءثير خود را از دست مى دهند؟

# نيروى محرك بشر

پاسخ اين پرسش آن است كه بزرگ ترين نيرويى كه مردم را در كارهاى پسنديده يا ناپسند به جنبش و هيجان مى آورد و آنان را به كوشش و فعاليت وادار مى كند، نيروى احساسات است . شجاعت ، شهامت ، صراحت ، جوانمردى ، از خودگذشتگى و فداكارى ، يا برعكس ، ترس ، زبونى ، دورويى ، خودخواهى ، فرومايگى ، همه از احساسات سرچشمه مى گيرد.

عقل قادر است با بررسى دقيق و محاسبه صحيح ، راه خوشبختى و سعادت را به ما نشان بدهد، ولى قدرتى كه آدمى را در آن راه صعب العبور به حركت در مى آورد و نيرومندانه از پيچ و خم هاى آن مى گذارند، نيروى احساسات است . رحمت ، محبت ، احسان ، بشردوستى ، سخاوت و نظاير آن ها احساسات پاكى است كه مايه خوشبختى و سعادت است . حسد، خودپسندى ، جاه طلبى ، تكبر، بخل و نظاير آن ها احساسات ناپاكى است كه باعث تيره روزى و بدبختى بشراست . خلاصه آن كه احساسات در وجود بشر، نيرومندترين محرك است و قسمت اعظم فعاليت هاى روا و ناروا در شئون مادى و معنوى ، از احساسات سرچشمه مى گيرد.

# قدرت غرايز و ضعف عقل و علم

با توجه به اين نكته كه تمايلات غريزى و خواهش هاى نفسانى از گروه احساسات بسيار قوى و نيرومند انسان اند واضح مى شود كه چرا عقل و علم و تربيت نمى توانند غرايز و شهوات را مهار كنند، زيرا نيروى كشش ‍ غرايز و تمايلات نفسانى ، به مراتب بيش از نيروى عقل و علم است ، و هرگز كمتر نمى تواند نيروى بيش از خود را مسخر و مقهور خويش سازد.

در دنياى امروز، با پيشرفت هاى عظيم علمى ، رودخانه هاى بزرگ را به وسيله بستن سد مهار مى كنند و ميليون ها متر مكعب آب راه در پشت سد ذخيره مى نمايند و آن ها را در موقع خود، با اندازه گيرى صحيح ، براى عمران و آبادى به جريان مى اندازند و با اين عمل ، از طرفى حداكثر استفاده را از رودخانه مى برند و از طرف ديگر، خود را از ويرانى هاى ناشى از طغيان رودخانه مصون مى دارند.

# توازن قدرت

بدون ترديد شرط اساسى مهار شدن رودخانه ، توازن قدرت فشار آب و مقاومت سد است . مهندسين تحصيل كرده ، با محاسبه دقيق ، سد را طورى مى سازند كه نيروى مقاومتش زيادتر از حداكثر فشار آب باشد تا بتواند در مواقع طغيان رودخانه و در مقابل شديدترين فشار آب همچنان ايستادگى و مقاومت نمايد.

تمايلات غريزى و خواهش هاى نفسانى ، در وجود هر انسان ، به منزله چشمه هاى پربركتى است كه اگر به درستى مهار شوند و با اندازه گيرى صحيح ، در مجارى خود به جريان افتند، مايه خوشبختى و سعادت فرد و اجتماع اند، و اگر لجام گسيخته و خودسر باشند، مفاسد بزرگ و خطرات غير قابل جبرانى به بار مى آورند.

براى مهار كردن احساسات غريزى و رام كردن تمايلات نفسانى بايد از عاطفه و احساس نيرومندترى استفاده كرد. عقل و علم و تربيت در مقابل سيل بنيان كن غرايز تاب مقاومت ندارند و نمى توانند آن را از تجاوز و طغيان بازدارند. تنها احساس است كه مى تواند احساس ديگرى را رام كند و آن را مسخر و مقهور خويش سازد.

# نيروى عشق

«هيچ كس كاملا خود را براى حقيقت علمى فدا نمى كند. حتى گاليله از شهادت سر پيچيد. صحت عقلانى يك وظيفه ، الزاما سبب اطاعت از آن وظيفه نمى گردد. وقتى كه نظريه اى در تغيير روش مردم مؤ ثر واقع مى شود، بدان جهت است كه در كنار عوامل منطقى ، عوامل عاطفى را نيز شامل است . تنها عشق مى تواند ديوارهاى ضخيمى را كه خودخواهى ما را در پشت خود پناه داده اند، از ميان بردارد و در ما آتش شور و شوق زنده كند و ما را به چهره گشاد، در راه دردناك فداكارى بكشاند. به خاطر عشق مادر است كه كودك خردسال رفتار عاقلانه در پيش مى گيرد. مطالعه يك كتاب حقوق شور و شوق ، بر نمى انگيزد. شهدايى كه در راه مسيح جان داده اند، زندگى را به خاطر قوانين طبيعى نباخته اند. يك مفهوم انتزاعى محرك نمى شود، مگر وقتى كه با يك عامل عقيدتى همراه باشد.»

# پايدارى وجدان

هانرى باروك مى گويد:

«وجدان اخلاقى ، يك واكنش ساختگى نيست ، بلكه عميق ترين عامل طبيعت بشرى مى باشد و اشخاص با وجود تظاهرات گوناگون ، نمى توانند اين وجدان را خاموش و نابود كنند. از آن گذشته ، ثبات و پايدارى خارق العاده وجدان اخلاقى ، حتى در بيمارى هاى شديد و در جريان جنون و تنزل و روحى و بقاى وى پس از افسردگى پرتو خرد و هوش ، بر اهميت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشرى گواهى مى دهد.

«پاره اى از دانشمندان از خود مى پرسند؟ آيا وجدان اخلاقى ، محصول تعليم و تربيت مذهب نيست ؟ ولى بايد يادآور شد كه در تشريفات سرى بشر اوليه ، آثارى برجسته از اين وجدان به دست آورده اند. وحشت ها و استغفار قبايل اوليه بر قدمت وجدان ، از همان آغاز كار بشر گواهى مى دهد. انكار اين واقعيت به مثابه آن است كه از شخصيت بشرى هيچ نفهميم .»(٤٣٤)

موريس دبس مى گويد:

«گويا همه روان شناسان در اين نكته متفق القول اند كه مابين بحران تكليف و جهش ناگهانى احساسات مذهبى ارتباطى وجود دارد. در اين اوقات يك نوع نهضت مذهبى ، حتى در كسانى ديده مى شود كه سابق بر اين نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ايمان ، لاقيد بوده اند. حداكثر اين احساسات مذهبى در حدود ١٦ سالگى پيدا مى شود.»(٤٣٦)

# اساس تربيت در اسلام

اسلام در راه تعديل تمايلات نفسانى و رام كردن غرايز از نيروى معرفت و وجدان و مذهب ، حداكثر استفاده را نموده و پايه هاى تربيت خود را بر اساس قانون تغيير ناپذير خلقت و فطرت استوار كرده است .

جالب آن كه تمايل به مذهب در ١٢ سالگى ، كه آغاز فعاليت بلوغ است ، آشكار مى شود. در آن موقع ، غرايز هنوز به خوبى شكفته نشده اند و مزاج كودك اسير طغيان شهوات نيست . گويى خداوند حكيم و به صورت پيشگيرى قبل از بروز طوفان و طغيان غرايز، وسيله مهاركردنشان را آماده نموده است و دوران چند ساله بلوغ را مهلت خودسازى و پرورش احساس ‍ مذهب قرار داده است .

براى ارضاى تمايل نوجوانان و استفاده از احساس مذهبى آنان ، دو نكته بايد همواره مورد كمال توجه باشد. يكى آن كه احساس مذهبشان به راه صحيح هدايت شود و ديگر آن كه با وسايل علمى و عملى موجبات پرورش آن فراهم آيد.

# مذهب صحيح و مذهب خرافى

اول . نوجوان با علاقه شديدى كه به مذهب دارد، مانند طفل گرسنه اى است كه از پى غذا مى رود و در فكر سير كردن خويشتن است . همان طور كه طفل گرسنه ، با خوردن غذاى سالم نيرومند مى شود و از غذاى فاسد مسموم مى گردد. همچنين ، مذهب صحيح و مستدل ، مايه سعادت نوجوان مى شود و مذهب باطل و خرافى ، باعث بدبختى و گمراهى اش مى گردد. هدايت صحيح عبارت از اين است كه از اول تمايل مذهبى و نوجوانان به خداپرستى و ايمان به مذهب حق ، رهبرى شود و از اعتقاد به اوهام و خرافات پاك بمانند.

# شرك و بت پرستى

قرن هاى متمادى است كه در سراسر كره زمين ، شرك و بت پرستى و اوهام و عقايد باطل ، با صورت هاى مختلف به نام مذهب ، افكار مردم را اشغال كرده است . بيشتر مردم ، بر اثر نادانى ، به آن عقايد باطل گرويده و تمايل فطرى مذهبى خود را به همان اعتقادات نامناسب و غير صحيح ارضا كرده اند. جمعى براى يافتن مذهب صحيح راه مجاهده و تحقيق را در پيش ‍ گرفته و سرانجام تغيير مذهب داده اند. بعضى تمايل فطرى ايمانى خود را سركوب كرده و اساسا از زيربار مذهب شانه خالى نموده اند.

در دنياى كنونى ، با پيشرفت هاى علوم و بسط فرهنگ ، نسل جوان در موضوع مذهب با مشكل بزرگى مواجه شده است . از طرفى احساسات فطرى مذهبى و تمايلات طبيعى ايمانى ، جوانان را به راه مذهب سوق مى دهد و آنان را به فراگرفتن تعاليم دينى وامى دارد و از طرف ديگر، مطالب خرافى و ضد عقلى ، كه در بسيارى از مذاهب بزرگ جهان وجود دارد، آنان را نسبت به مذهب دودل و مردد مى كند و حالت آرامش و اطمينان روحى را از آنان سلب مى نمايد. پيشوايان روحانى بيشتر مذاهب جهان ، كه خود اسير خرافات هستند، نمى توانند با منطق صحيح و مستدل جوانان را قانع كنند و تمايلات مذهبى آنان را به راه صحيح هدايت نمايند. در نتيجه ، بسيارى از جوانان ، سرمايه روحانى و ايمانى خود را به رايگان از دست مى دهند.

# بحران ترديد

«در محيط فرهنگى و فكرى ، جوان سعى مى كند كه ما بين عقايد مذهبى و خود اطلاعات علمى خويش توافقى توليد نمايد. يك بحران ترديد در حدود ١٧ يا ١٨ سالگى پيدا مى شود. مخصوصا در نزد جوانان محصل . در آن هنگام كه از نظر روح انتقادى ايشان ، ما بين مواعظ و آيات آسمانى ، با بعضى از نتايج علمى يا امور مربوط به زندگانى عادى اختلافى به وجود آيد.

روان شناسان كاتوليك ملاحظه كرده اند كه اين بحران هاى مختلف ، به خصوص در مواردى ظاهر مى شوند كه تعليم و تربيت مذهبى فقط جنبه بدوى و ابتدايى داشته باشد. مانند لباسى كه تا مزاحم به نظر مى رسد، از تن بيرون مى نمايند.

جوان ها، گاهى بعد از فراغ از اين جدال ها، ايمان خود را از دست مى دهند و گاهى بالعكس ، در نتيجه استدلال ، ايمان خويش را مستحكم تر مى سازند. بعضى ديگر مذهب خاصى را كه تعصب برى است ، اختيار مى نمايند.»(٤٣٨)

قرآن شريف ، اين كتاب آسمانى ، بشر را به مستقيم ترين و استوارترين صراط سعادت راهنمايى مى كند.

اسلام دعوت روحانى و هدايت آسمانى خود را با احياى عقل بشر آغاز نموده و پذيرش تعاليم قرآن شريف را به وسيله تعقل و تفكر از مردم خواسته است .

بزرگ ترين عامل سقوط

(لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْأَفَلَا تَعْقِلُونَ) (٤٤٠)

بدترين جنبدگان نزد خداوند آن بشرى است كه گوش دلش از شنيدن حق كر و زبان جانش از گفتن حقيقت لال است و در راه درك حقايق ، نيروى عقل خود را به كار نمى اندازد و تعقل نمى كند.

اسلام دين تعقل و تفكر است . دين علم و تعلم است . اسلام آيين خلقت و فطرت است . دين آسمانى اسلام ، نه تنها از اوهام و خرافات منزه است ، بلكه يك قسمت از قرآن شريف براى مبارزه با مذاهب باطل و عقايد موهوم نازل شده است .

مبارزه با خرافات قرآن با پرستش بت و گاو و ستاره و ماه ، و خلاصه با تمام عقايد خرافى شرك مبارزه كرده و بشر را به توحيد عقلى و علمى هدايت فرموده است . اسلام با خرافات جاهلانه و اساس تثليث ، اب و ابن و روح القدس كه بدبختانه مذهب شايع اروپا و آمريكاى امروز است ، به شدت مبارزه كرده و عنوان ننگين پسر خدا را از حضرت مسيح سلب نموده است . اسلام دامن پاك عيسى بن مريم از لكه هاى غلو مسيحين تطهير نموده و او را تنها يكى از پيامبران برگزيده الهى معرفى كرده است .

# معيار برترى اسلام

اسلام دين حق و آيين واقعى سعادت بشر است . دين اسلام منزه از خرافات و اوهام است و مردم را به صراط مستقيم حقيقت و فضليت هدايت مى كند و اين مزيت معيار برترى اسلام بر تمام اديان جهان است . قرآن شريف به همين نكته تكيه كرده و صريحا پيروزى اسلام را بر تمام اديان جهان به مسلمين بشارت داده است :

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (٤٤٢)

خداوند مهربان

تمام سوره هاى قرآن مجيد به نام خدا افتتاح مى شود، ولى از بين تمام صفات الهى ، دو صفت مورد كمال توجه قرار گرفته و همه جا خداوند با آن دو صفت معرفى شده است . يكى رحمان و ديگرى رحيم . گويى تعاليم عاليه مكتب اسلام با دعوت به خداوند بخشنده مهربان آغاز مى شود.

اين دو صفت از بزرگ ترين عوامل محرك احساسات بشر است . اين دو صفت مايه جلب دوستى و محبت مردم به خداوند است . اين دو صفت منشاء كشش هاى نيرومند عاطفى است و دل ها را به نور اميد روشن مى كند.

اولين برنامه اسلام ، در پرورش احساسات مذهبى نوجوانان و ارضاى خواهش ايمانى آنان ، دعوت به خداوند بخشنده مهربان است . اين دو صفت ، عقل را با احساسات مى آميزد و اعتراف عقلى را با عاطفى ، پيوند مى دهد و احساسات مذهى را پايه گذارى مى كند.

# پروردگار محبوب

بخشندگى و مهربانى ، دو صفت مطبوع و دلپذيرى است كه پروردگار را محبوب نوجوان مى كند و عواطف و احساسات او را براى دوست داشتن خداوند عزيز، تهييج مى نمايد. به هر نسبتى كه محبتش به خدا بيشتر شود، دينش قوى تر و ايمانش محكم تر خواهد شد.

«عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : هل الدين الا الحب .» (٤٤٤)

بهتر و برتر از هر نعمتى ، خشنودى و رضاى خداوند است و مقام رضاى الهى پيروزى عظيم است .

دعوت بر اساس محبت بزرگ ترين ضامن اجراى مقررات اسلامى ، نزد مردان و زنان با ايمان ، حب پروردگار و جلب رضاى الهى است . قرآن شريف براى واداشتن مؤ منين به نيكى ها و بازداشتن آنان از بدى ها، با زبان محبت و احساس سخن گفته و به دوست داشتن و دوست نداشتن خدا تكيه كرده است ، براى نمونه و شاهد، به بعضى از آيات اشاره مى شود.

كسانى كه خدا آنان را دوست دارد

( إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ).(٤٤٦)

خداوند كسانى را كه پرهيزگارند و دامن خويش را به گناه آلوده نمى كنند، دوست دارد.

( إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ).(٤٤٨)»

خداوند مردان پاك و مهذب را دوست دارد.

(إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.) (٤٥٠)

خداوند مردم صابر و بردبار را دوست دارد.

كسانى كه خدا آنان را دوست ندارد.

(اِنَّ اللَّـهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) (٤٥٢)»

خداوند فتنه و فساد را دوست ندارد.

(وَاللَّـهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).(٤٥٤)»

خداوند خيانتكاران را دوست نمى دارد.

( إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ).(٤٥٦)

خداوند مردم بى ايمان گنه پيشه را دوست ندارد.

# حب خدا و فداكارى

بشر، به تمايل غريزى و علاقه طبيعى ، جان و مال خود را دوست دارد و در حفظ و صيانت آن ها با تمام قدرت مى كوشد، ولى محبت الهى در ضمير افراد با ايمان به اندازه اى شديد و نيرومند است كه با اراده و اختيار خود، از جان و مال مى گذرند و در راه دوستى و حب خداوند، فداكارى مى كنند.

(إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ).(٤٥٨)»

از علائم نيكوكاران با ايمان اين است كه ثروت خود را در راه دوستى پروردگار، به خويشان و يتيمان و فقيران و واماندگان و درخواست كنندگان انفاق مى كنند.

از اين چند آيه به خوبى استفاده مى شود كه مكتب آسمانى اسلام ، تا چه پايه در پرورش احساسات مذهبى ، به محبت خداوند تكيه كرده است ، و چگونه پيروان خود را با عاطفه دوستى پرورگار، به انجام نيكى ها وادار نموده و با ترس از بى مهرى خداوند، آنان را از ارتكاب گناهان و ناپاكى ها برحذر داشته است . بديهى است به هر نسبتى كه احساس دوستى پروردگار عميق تر و عاطفه محبت شديدتر باشد، نتايج عملى آن بيشتر بوده و برنامه هاى مذهبى بهتر اجرا مى شود.

اسلام براى آن كه احساس محبت الهى را در قلوب پيروان خود تقويت كند و ريشه هاى دوستى را، تا آن جا كه ممكن است ، در اعماق جانشان عميق تر نمايد، از تمام وسايل علمى و عملى استفاده نموده و در ضمن برنامه هاى وسيعى ، اين هدف مقدس را دنبال كرده است .

# عبادت و نيايش

ارتباط خلق و خالق عبادات واجب و مستحبى كه در اسلام تشريع شده و همچنين دعا و نيايش ‍ در پيشگاه الهى ، از عوامل مؤ ثر در تحكيم دوستى و محبت پروردگار است .

نماز، كه از عبادات بزرگ اسلامى است ، وسيله قرب معنوى به پروردگار عالم است . نماز عامل ارتباط مستقيم خلق و خالق است . نمازگزار روزى چند بار به پيشگاه خدا مى رود و مراتب دوستى خود را با محبوب خويش ‍ تجديد مى كند. نمازگزار روزى چند بار از خداوند يارى و استعانت مى جويد و عزم ضعيف خود را با اراده تواناى الهى تقويت مى كند و بدين وسيله بر تمايلات نفسانى خويش حاكم مى شود و دامن خود را از پليدى هاى گناه مصون مى دارد.

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ).(٤٦٠)»

بگو، اى پيغمبر، اگر خدا را دوست داريد، از من پيروى كنيد تا خدا نيز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بيامرزد كه خداوند آمرزنده و مهربان است .

تشديد محبت نوجوان وقتى احساس مى كند كه بر اثر پيروى از پيغمبر اسلام ، مورد محبت و عنايت خداوند بزرگ قرار گرفته و پروردگارش او را دوست دارد، عواطف مذهبى اش تشديد مى شود و محبتش به حضرت حق افزايش مى يابد.

# اميد به رحمت

٤ - نوجوان را به عبادات واجب و مستحب ، موظف مى كند و بدين وسيله بين او و خداوند محبوب ارتباط مستقيم برقرار مى نمايد. نماز يوميه را كه از هفت سالگى تدريجا آموخته و تمرين كرده است ، اينك بايد مرتبا انجام دهد و روزى چند بار با خداى خود سخن بگويد و به زبان ساده خويش ، از وى تقاضاى يارى و كمك نمايد و به وسيله دعا و نيايش ، نهال محبت الهى را در ضمير خود آبيارى كند و هر روز، بيش از روز قبل ، خداى حاضر و ناظر را دوست بدارد، به رحمتش اميدوار باشد و از قهرش ترسان .

نوجوانى كه طبق برنامه اسلام از ١٢ سالگى با تعاليم الهى تربيت مى شود و در پرتو ايمان به خداوند و نيايش ، عواطف مذهبى اش به خوبى پرورش ‍ مى يابد، در ١٦ سالگى يك فرد معتقد و با ايمان خواهد بود. احساسات پرورش يافته و نيرومندش مى تواند در مقابل تمايلات غريزى و شهوات نفسانى مقاومت كند و از تندروى و طغيانشان باز دارد.

# دوره بحرانى ايمان

نوجوانى كه احساسات مذهبى اش مورد حمايت و پرورش قرار نگرفته و احيانا سركوب شده باشد، نوجوانى كه خواهش معنوى اش ارضا نگشته و نور ايمان ، ضميرش را روشن ننموده است ، در ١٦ سالگى محكوم تمايلات غريزى و شهوى خويش خواهد بود و عواطف مذهبى پرورش نايافته اش ‍ قادر نيست در مقابل خواهش هاى نفسانى مقاومت كند و در سنين پرشور و خطرناك جوانى ، از انحراف و گناه محافظتش نمايد.

اقناع خودخواهى جوان موريس دبس درباره اين گروه از جوانان چنين مى گويد:

«وقتى كه ارزش هاى جديد الاكتشاف ، براى تعيين رفتار جوان ، بناى مخالفت با يكديگر را مى گذارند، ايمان جوان دوره هاى بحرانى را طى مى نمايد. اين حالت ، به خصوص در مواردى اتفاق مى افتد كه ارزش هاى خدايى با ارزش هاى ديگرى تصادم پيدا كنند كه عزت نفس جوانان را نوازش مى كند و خودخواهى آنان را اقناع مى نمايد و يا هنگامى كه آرزوهاى شهوانى ، عليه قواعد اخلاقى مذهبى قيام نمايند، در اين حال ، ايمان در مقابل سيل اشتهاى عنان گسيخته محو و نابود مى شود.»(٤٦٢)

# بى اعتنايى به حس مذهبى

بدبختانه ، دنياى امروز، در برنامه هاى تربيتى نسل جوان ، به تمايلات ايمانى و عواطف دينى نوجوانان ، كه يكى از خواهش هاى فطرى آنان است ، آن طور كه بايد، توجه ندارد. احساس مذهب ، كه در بحران بلوغ به طور طبيعى شكفته مى شود و اگر مورد حمايت قرار گيرد، بزرگترين نيروى مهار كننده غرايز و تمايلات نفسانى خواهد شد، عملا به دست فراموشى سپرده شده است .

در جهان كنونى ، حس زيبايى كه از عواطف فطرى آدمى است ، به طرق مختلف مورد حمايت و پرورش قرار مى گيرد و پيوسته تقويت مى شود، ولى از حس مذهبى نوجوانان و تمايل ايمانى آنان پشتيبانى نمى شود و مربيان در راه پرورش آن نمى كوشند و در نتيجه ، نوجوانان ، بى علاقه به مذهب و ايمان بار مى آيند.

# خودسرى نوجوان

بى اعتنايى به عاطفه مذهبى نوجوانان ، مخالفت با آيين فطرت و سنت آفرينش است ، و سرپيچى از مقررات خلقت ، بدون كيفر نخواهد ماند. كيفر اين مخالفت ، طغيان و عصيان جوانان و خودسرى و لجام گسيختگى روزافزون آنان در سراسر جهان است .

«جهان از جنايات جوانان به ستوه آمده است . سومين كنگره سازمان ملل متحد براى پيشگيرى از جنايت و تداوى جنايتكاران ، كه با شركت هزار نفر قاضى ، جامعه شناس و پليس در استكهلم تشكيل شده بود، بعد از يك هفته كار خود را پايان داد. كنگره از تمام دول جهان طلب كرد عليه جنايات جوانان قيام كرده و تصميمات لازمى براى جلوگيرى از اين جنايات اتخاذ كنند، زيرا كه جهان از جنايات جوانان به ستوه آمده است .»(٤٦٤)

# تنزل سطح اخلاق

«مگر زندگى عصر حاضر سطح فكرى و اخلاقى مردم را تنزل نداده است ؟ چرا بايد هر سال چندين بيليون دلار براى مبارزه با جنايتكاران صرف شود؟ و چرا بايد در برابر چنين خرج گزافى باز دزدان و راهزنان ، فاتحانه به بانكها حمله برند و ماءمورين انتظامى را بكشند و كودكان را بدزدند و به قتل برسانند، يا گروكشى كنند؟ جاى آن دارد با مشاهده سير قهقرايى تمدن ، از خود بپرسيم كه آيا علل اين انحطاط در خود ما و در تشكيلات ما نيست ؟»(٤٦٦)

و از طرف ديگر توصيه كند:

«خوب است يك تعليم و تربيت غيرمذهبى مورد آزمايش قرار گيرد، مردم عادت داده شوند از اين تسلى صرف نظر كنند و براى آن كه به تنهايى و با اتكاى به نفس ، در مقابل خطرها و دلواپسى ها ايستادگى نمايند، اين پناهگاه را ترك گويند.»(٤٦٨)

# كشتارهاى وحشيانه

كشتارهاى وحشيانه و اعمال غيرانسانى كشورهاى غربى ، در جنگ اول جهانى ، فرويد را سخت منقلب كرد و در افكار و نظريات علمى اش اثرى بس عميق گذارد. فرويد متوجه شد كه تعليم و تربيت غيرمذهبى نتوانسته است مردم اروپا را متمدن واقعى بسازد و از جنايتكارى و اعمال ضد انسانى مصونشان دارد.

«فرويد، مانند همه مردم آن زمان ، بوسيله محيط قتل عام ها و سوگوارى هايى كه ناگهان در تابستان ١٩١٤ اروپا را فراگرفت ، محاصره گرديد. اين حوادث تاريخى كه طبعا هر متفكر را به تعمق وامى دارد، فرويد را هم متاءثر ساخت . او هنگامى كه لحظه اى سر خود را از اطاق كارش بيرون برد و به جهان خارج نظر كرد، يك دنياى مشوش و مضطرب و تهديدكننده را در برابر خويش مشاهده نمود.

«در حدود شصت سالگى ، انديشه فرويد تحولى پيدا كرد. بدين معنى كه از دورتر و بالاتر يك مقدار از مسائلى را كه تا آن وقت فقط از نظر استفاده علمى به آنها نگاه كرده بود، مورد توجه قرار داد.»(٤٧٠)

ادگارپش مى گويد:

«فرويد خوشبختانه شكنجه هاى مهيب تر هيتلر و بزرگ ترين قتل عام هاى تاريخ را نديد. او سوزاندن ميليون ها نفر انسان ، بمباران ها وحشت انگيزى كه شهرها را با خاك يكسان مى كردند و اژدرهاى هولناك و بمب هاى اتميك را مشاهده نكرد.»(٤٧٢)

ايمان به خدا و احساس عشق الهى در باطن افراد با ايمان آن چنان سد محكمى به وجود مى آورد كه غرايز سركش و نيرومند نمى توانند در زمينه شهوات ، او را به منجلاب گناه و ناپاكى بكشانند، يا در زمينه غضب ، وى را به انتقام جويى هاى پليد و ناروا وادار كنند.

(وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ)مردان با ايمان ، از گناهان بزرگ و تبهكارى اجتناب مى كنند و در مواقعى كه خشمگين و برافروخته مى شوند، لغزش اشخاص را مى بخشند.

«قال على بن الحسين عليه‌السلام : الرجل كل الرجل نعم الرجل هوالذى جعل هواه تبعا لامر الله .(٤٧٤)»

ميانه روى در عبادت

از جمله وصاياى على عليه‌السلام به فرزندش ، نزديك مرگ ، اين بود: در امور زندگى و همچنين در انجام عبادات ، معتدل و ميانه رو باش .

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : اجتهدت فى العبادة و انا شاب فقال لى ابى يا بنى دون ما اراك تصنع فان الله عزوجل اذا احب عبدا رضى منه باليسير.

# تشخص طلبى جوان

قال الله العظيم فى كتابه : (أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم) (٤٧٧)

# قبول عضويت اجتماعى

لازم است تمايل استقلال و شخصيت نوجوانان به درستى ارضا شود و بايد اين دو خواهش فطرى جامه عمل بپوشند. زيرا بر اثر بلوغ ، دو مسؤ وليت بزرگ به عهده نوجوانان گذارده مى شود. يكى مؤ اخذه از آنان در اعمال فردى و ديگرى قبول عضويت اجتماعى . احراز استقلال ، مصحح مسؤ وليت فردى نوجوانان است و به دست آوردن شخصيت ، شرط عضويت آنان در امور اجتماعى است .

# استحقاق پاداش و كيفر

نوجوان ، بر طبق مقررات اسلامى و قوانين مملكتى ، مسؤ ول اعمال خويشتن است . او در كارهاى پسنديده يا ناپسندى كه انجام مى دهد، مستقل و مختار است و شخصا استحقاق پاداش يا كيفر دارد. كسى كه به موجب مقررات شرع و قوانين عقلايى ، در مقابل كارهاى خود مورد مؤ اخذه و پرسش قرار مى گيرد، بايد مستقل و داراى اراده و اختيار باشد.

دوران جوانى ، اوقات سپرى شدن ايام كودكى و آغاز زندگى اجتماعى است . نوجوان بر اثر بلوغ ، از محيط محدود خانواده خارج مى شود و به فضاى پهناور اجتماع قدم مى گذارد. او بايد عضويت جامعه را بپذيرد و بار مسؤ وليتى را به عهده بگيرد. كسى كه مى خواهد عضو مؤ ثر اجتماع باشد و در صف افراد مفيد قرار گيرد، بايد واجد شخصيتى باشد كه بتواند خويشتن را با جامعه تطبيق دهد به صفات لازم عضويت اجتماعى متصف گردد. صفاتى كه شخص آنها را جهت سازگارى با محيط براى خود انتخاب مى كند و به آنها متصف مى گردد، در اصطلاح روان شناسى ، صفات شخصيت خوانده مى شود. خلاصه ، ضرورت مسؤ وليت شخصى و پذيرش ‍ عضويت اجتماعى ايجاب مى كند كه نوجوان ، واجد استقلال و شخصيت شود و اين دو تمايل فطرى ، به شايستگى و درستى ارضا گردند.

# مشكل بزرگ نسل جوان

موضوع احراز شخصيت و برگزيدن صفات لازم براى سازگارى با اجتماع ، يكى از بزرگ ترين مشكلات نسل جوان است . بسيارى از نوجوانان به علت خودسرى يا نداشتن مربى لايق از مسير صحيح منحرف مى شوند و به جاى برگزيدن صفات مفيد و پسنديده ، به خلقيات مضر و ناپسند آلوده مى گردند در نتيجه از منطبق كردن خود با اجتماع عاجز مى مانند. بيشتر طغيان ها و عصيان ها، ناكامى ها و شكست ها، محروميت ها و احيانا خودكشى ها، ناشى از ضعف شخصيت و سوء تشخيص جوانان در راه سازگارى با اجتماع است :

توافق با محيط

«هر اندازه كه ارتباطات جوانان با محيط خانواده سست تر مى شود، شخصيت جوان ، كه خود را قوى تر، آزادتر و پر از نيرو و ادعا حس مى كند، با مشكلات جديدى مواجه مى گردد.

اثبات شخصيّت ، كه براى اين سن يك امر طبيعى است ، غالبا مخالفتى مابين فرد و محيطى كه در آن زندگى مى كند، توليد مى نمايد. ماندوس ‍ متوجه شده است كه جوانان ، بيشتر درصدد آن اند كه محيط را با خود موافق سازند، نه خود را با محيط.

انضباطهاى اجتماعى ، كه بعد از خروج از خانواده با آن برخورد مى نمايند، ايشان را متحير مى سازد. عده اى سخت برآشفته مى شوند و عده اى ديگر در مقابل آن سر فرود مى آورند، و فقط عده معدودى خود را با آن موافق مى سازند.

از اين جاست كه عصيان ها و روش هاى هرج و مرج طلبى ايجاد مى شود و در نزد طبايع سست ، جاى خود را به تصورات و تخيلات عجيب و غريب مى دهد.»(٤٧٩)

جبران حقارت «اثبات وجود در جوانان ، مبين پيشرفت نيروى بدنى و فكرى در آخرين دوره رشد است . در عين حال ، عكس العمل آرزوى قدرت در مقابل احساس زيردستى است كه نسبت به اشخاص بالغ و نسل پيش از خود مشاهده مى نمايد.»(٤٨١)

ميل به شهرت و خودنمايى

نوجوانان عاشق عرض وجود و اثبات شخصيت خود هستند و به هر كارى كه باعث شهرت و خودنمايى آنان گردد، يا نشانه نيرومندى قدرتشان باشد، رغبت بسيار دارند.

نوجوانان براساس حس تفوق طلبى و برترى جويى شيفته كارهاى قهرمانى هستند و نسبت به قهرمانان واقعى يا افسانه اى ، ابراز علاقه مى كنند. مايل اند تاريخ آنان را با دقت بخوانند و از جزر و مد زندگى آنها به درستى آگاه شوند. مى خواهند شخصيت خود را بر طبق شخصيت قهرمانان نامى بسازند و اعمال آنان را سرمشق تمام كارهاى خود قرار دهند.

پيروى از قهرمانان گاهى از قهرمانان ورزشى تقليد مى كنند و در رفتار و گفتار خود از آنان پيروى مى نمايند و براى نيل به مقام قهرمانى ، احيانا به ورزش هاى سنگين ، بيش از استعداد خود دست مى زنند و يا مرتكب كارهاى خطرناك و خلاف مصلحت مى شوند و در جوانى سلامت خويش را به رايگان از كف مى دهند.

# ورزش هاى خطرناك

«ورزش هاى بدنى جوانان ، اگر تحت بازرسى دقيق قرار نگيرد، ممكن است در نتيجه افراط، مضار غيرقابل جبرانى را موجب گردد. در صنعت ، از يك قرن قبل از اين تاكنون ، قوانين شديدى وضع شده است كه سوء استفاده و استثمار بيش از اندازه از جوانان و كودكان را مورد تعقيب قرار مى دهند. همچنين از نظر ورزش هاى بدنى نيز بايد يك بازرسى طبى شديد برقرار باشد و اگر در اين باره دقت و احتياط كافى نشود، جوانان نورسيده ، در نتيجه هم چشمى و در تحت فشار، عزت نفس ، كوشش هايى غيرمتناسب با ظرفيت خود انجام مى دهند.

همان طور كه كار اجبارى براى نوآموزان و شاگردان ، در كارخانه ها ممنوع شده است ، بايد هر نوع كوشش پيش از موقع براى نورسيدگان ممنوع شود. در غير اين صورت ممكن است در استخوان بندى آنها تغيير شكل حادث شود و بدتر از همه ، فشار زياد به قلب ، توليد امراض مزمن و خطرناك قلبى خواهد كرد.»(٤٨٣)

بدون ترديد، در دنياى كنونى ، روزنامه و سينما در ساختن افكار جامعه و پى ريزى شخصيت مردم ، بخصوص نسل جوان نقش فوق العاده مؤ ثرى دارند. مطالبى را كه جوانان در جرايد مى خوانند يا در پرده سينما مى بينند، در آنان اثر عميق مى گذارد و بدون آن كه خودشان متوجه باشند، به همان مسير سوق داده مى شوند و با همان روحيه پرورش مى يابند.

به نظر روان شناسان بزرگ جهان ، اين دو عامل مؤ ثر نه تنها وظيفه سازندگى طرز فكر مردم را به خوبى و شايستگى انجام نمى دهند، بلكه گاهى افكار جامعه را از مسير صحيح خود خارج مى كنند و به انحراف ناپاكى سوق مى دهند.

# اخبار جرايد

انحراف از محور زندگى

اوراستريت استاد دانشگاه هاى كاليفرنيا و نيويورك مى گويد:

«مهمترين اخبار يك روزنامه خبرهايى است كه باعث ناراحتى و كسالت اشخاص يا لااقل شخص خواننده شود. اخبار سياسى داخلى معمولا نوعى از اخبار مسابقات و زد و خوردها تلقى مى گردد. اكثر اخبار محلى كه در ستون ها و سرلوحه ها نقل مى شود، مربوط به صوانح است : يكى را كشته اند. ديگرى را دزديده اند. سومى را مورد ضرب و شتم و حمله قرار داده اند. يكى موجب اعتصاب گشته . ديگرى در معامله كلاه بردارى كرده . سومى را توقف كرده اند. قاتلى فرار كرده . شخصى اسرار محرمانه ديگرى را فاش نموده . اينها و امثال اينها، اهم اخبار داخلى مملكت ما را تشكيل مى دهند. بطور خلاصه ، اكثر روزنامه ها بدين نكته پى برده اند كه بيشتر افراد، در اكثر مواقع به آن نوع زندگى كه از محور خود به نحوى منحرف گشته ، بيش از آن نوع زندگى كه جريان عادى خود را سير مى كند علاقه نشان داده اند.

نمونه هاى مخرب مى توان گفت كه جرايد علاقه ثابتى را نسبت به سوانح و وقايع غيرعادى در مردم ايجاد كرده اند. اگر بتوانند نقطه اى را براى جنگ و مجادله پيدا كنند، آن را بزرگ مى كنند و اگر بتوانند از روى يك واقعه حزن انگيز پرده بردارند، آن را در سرلوحه خود قرار مى دهند. از لحاظ توجه ما به كمال از جهت روان شناسى ، هر يك از اينها داراى معناى خاصى است و معناى آن اين است كه روز به روز، سال به سال همه ما از پير و جوان ، رفته رفته از زاويه منحرف به زندگى نظر و توجه مى كنيم . ما زندگى را در نمونه هاى خصومت آميز و پرسانحه و مخرب آن جالب تر از نمونه هاى دوستانه و خلاق آن مى بينيم . ما داراى چنان تمدنى هستيم كه مطبوعات آن ، اكثر افراد را از اوان كودكى تحت تاءثير شديد قرار مى دهند و اين فكر رفته رفته در اذهان رسوخ پيدا مى كند كه جالب بودن ، مرادف است با جنگ و سوانح غيرعادى .»(٤٨٥)

سنين بلوغ ، دورانى است كه نوجوانان شخصيت معنوى خود را در آن پى ريزى مى كنند و خويشتن را براى سازگارى با اجتماع مجهز مى نمايند. در اين موقع ، بايد تحت مراقبت كامل قرار گيرند و از راهنمايى هاى مربيان لايق و خيرخواه همواره برخوردار باشند تا بتوانند اين دوران بحرانى را به سلامت طى كنند و از خطراتى كه ممكن است بر سر راهشان پيش آيد و هر لحظه دامنگيرشان شود، مصون بمانند.

نوجوانان براى ساختن شخصيت خويش ، از طرفى ناچارند از روش ديگران تقليد كنند و در برنامه هاى گوناگون زندگى از تجربه آنان پيروى نمايند، و از طرف ديگر شيفته برترى جويى و بلندپروازى هستند. مايل اند روش ‍ قهرمانان و اشخاص نامى را سرمشق خويش قرار دهند و تمايل تفوق طلبى خود را بدين وسيله ارضا نمايند.

فيلم هاى گمراه كننده چه بسا جوانانى كه با مشاهده بعضى از فيلم هاى مضر و گمراه كننده از مسير پاكى و فضيلت منحرف گشتند و براى ارضاى خواهش برترى جويى و تشخص طلبى ، مرتكب گناهان بزرگ شدند و براى هميشه موجبات تيره روزى و بدبختى خود را فراهم آوردند.

# سقوط و بدنامى

«نسل جوان معاصر، كه علاقه مفرطى به سينما دارد، بدون شك متمايل خواهد شد كه زندگى اش شبيه زندگى قهرمانان فيلم باشد و هرگز قسمت هاى جعلى و ساختگى فيلم را در نظر نمى گيرد. قهرمانان فيلم غالبا با كمال شجاعت در ميدان حوادث پاى مى گذارند و هيچ مانع و رادعى آنان را از رسيدن به هدف باز نمى دارد و بر همه رقباى خود فائق مى شوند. آن چه در اين گونه فيلم ها مورد استعمال زيادى پيدا مى كند، هفت تير است و با كمال تاءسف بايد بگوييم كه هميشه اين تقليد نتايج ثمربخش به بار نمى آورد و به جاى فتح و پيروزى و به دست آوردن ثروت و معشوقه ثروتمند، كه زينت فيلم هاى امروزى است ، غالبا نشستن پشت ميز محكمه جنايى و سقوط و بدنامى نصيب ايشان مى شود.

كيست كه منكر تاءثير شوم رمان هاى پليسى در جوانان ما بشود؟ زيرا براى جوانان دشوار است كه نقش يك كارآگاه زبردست را بازى كنند. به آسانى رل جانى را بازى مى كنند، بازى اى كه براى ايشان خيلى گران تمام مى شود.»(٤٨٧)

# لذت از كارهاى قهرمانى

«چندى پيش در تهران عده اى نوجوان ، كه برخى از آنها دانش آموز نيز بوده اند، دست به دزدى اتومبيل هاى سوارى مى زدند و دستگير مى شدند. سن اين دسته بين ١٦ تا ٢٠ سال بود و بيشتر آنان در بازجويى چنين اعتراف كردند: ما خودمان هم نمى دانيم چرا به اين كار دست زديم ، اما هر چه بود، از دزديدن اتومبيل مخصوصا كارهاى قهرمانى آن لذت مى برديم ، ولى هيچ گاه از پول هايى كه به دست مى آورديم نتوانستيم استفاده كافى ببريم .

در آمريكا چند باند دزدان اتومبيل ، از ميان نوجوانان دستگير شده و همگى اعتراف كردند كه از روى استيصال به اين كار دست نزده اند، بلكه از كار قهرمانى آن لذت برده اند. ميل داشته اند از اين راه به قيود اجتماعى و قراردادها و قوانين كشورى تعدى و تجاوز كنند، و از اين كار خود لذت ببرند. برخى از دانشمندان ، اين حوادث را ناشى از علل متعددى مى دانند كه از آن جمله تاءثير سوء فيلم هاى جنايى و پليسى تلويزيون و مجله در جوانان است .»(٤٨٩)

حضرت حسين بن على عليهم‌السلام فرموده است : كسى كه از راه گناه از پى كارى برخيزد، اميدش بيشتر فوت مى شود و از آن چه مى ترسد سريع تر به آن مبتلا مى گردد.

«رفتار ما به طور كلى بر اثر تقليد است . اگر اين غريزه نبود، مى بايستى هر كس از طفوليت تجربيات زندگى را از سر بگيرد و رفتار و كردار مخصوص به خود داشته باشد و البته در اين صورت ، زندگى در اجتماع بسيار دشوار و شايد غيرممكن مى شد.

# تقليد ناصواب

متاءسفانه گاهى تشخيص نادرست و هوى و هوس ، برخى را به تقليد از افرادى وامى دارد كه مورد تصديق همه كس و پسنديده عقلا نيستند. چنان كه ممكن است جوانى عجول و شيفته خودنمايى و سرافرازى ، به عوض ‍ اين كه با صبر و حوصله اسباب بزرگى را يك به يك فراهم بياورد، از كسى پيروى و تقليد كند كه اتفاقا از راه ناصواب به كام رسيده و در نتيجه اين تقليد ناروا، خود را به هزار زحمت و مهلكه بيندازد.»(٤٩١)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : كار كنيد، كه هر كس براى كارى كه آفريده شده مهياتر است و آن را آسان تر انجام مى دهد.

آدمى زمانى به كمال لايق خويشتن مى رسد كه از ذخاير نهانى خود استفاده كند استعدادهاى درونى خويش را به فعليت بياورد. منظور از تقليد آن است كه شخص در راه احياى قابليت و ابراز لياقت خود، از روش ديگران استفاده كند و راهى را كه آنان پيموده اند و به نتايج ثمرربخش رسيده اند، بپيمايد، نه آن كه به خيال قهرمان شدن ، كوركورانه از قهرمانان تقليد كند و استعدادهاى فطرى خود را كه مى توانند مايه شهرت و سربلندى وى گردند سركوب نمايد.

«عشق و حادثه جويى چيزهايى نيست كه بتواند به تنهايى زندگى شما را تشكيل دهد. بنابراين نبايد زياد به دنبال آنها رفت . آنها خود به موقع به سراغ شما مى آيند، به شرط آن كه سعى كنيد هميشه خودتان باشيد، نه آن كه بخواهيد خود را به جاى يكى از قهرمانان كتاب هاى رمان يا فيلم ها بگذاريد.

# قهرمان خيالى

اگر شما فقط يك قسمت از شخصيت خود را بگيريد و آن را پرورش دهيد تا به شكل يك قهرمان خيالى درآييد، هرگز شخصيت واقعى خودتان نخواهيد بود. شخص تا وقتى حركات و رفتار و افكارش طبيعى و حقيقى باشد، خيلى بيش از كسى كه با رفتار مصنوعى ، خود را به رخ ديگران مى كشد داراى ارزش و احترام خواهد بود. انسان مى تواند با كوشش و اراده ، خود را از گمنامى به شهرت و افتخار برساند و شخصيت برجسته اى دارا شود، ولى اشخاصى كه فقط مى خواهند از قهرمانان تقليد نمايند، هيچ وقت بيش از يك شخص مقلد نخواهند بود. خوشبختى ، عشق و موفقيت و پيشرفت ، همه زمانى نصيب شما مى شوند كه شما از قوا و استعدادهاى طبيعى خود استفاده كنيد، نه آن كه استعدادهاى خويش را با اخلاق و رفتار ناپسند، غرور و حرص ، عدم اعتماد يا اعتماد بيش از اندازه به دگران يا پيروى كوركورانه ، از بين ببريد.»(٤٩٣)»

على عليه‌السلام فرموده : عالى ترين مايه مجد و شرف آدمى ، حسن خلق است .

«و عنه عليه‌السلام : رب عزيز اذله خلقه و ذليل اعزه خلقه .(٤٩٥)»

امام صادق عليه‌السلام فرموده : حسن خلق مايه افزايش روزى است .

«عن على عليه‌السلام : فى سعة الاخلاق كنوز الارزاق .(٤٩٧)

پيروى بى قيد و شرط از تمايلات غريزى ، مستلزم سركوب نمودن تمايلات انسانى و نابود كردن افتخارات بشرى است . جوانان در برگزيدن سجاياى اخلاقى و صفات انسانى همواره در كشاكش اين دو قدرت متضاد قرار دارند.

# مقاومت در مقابل غرايز

كسى كه مايل است انسان واقعى باشد و به مدارج كمال روحانى نايل شود، بايد تصميم بگيرد كه در كمال نيرومندى ، در برابر قدرت غرايز مقاومت كن تا بتواند خويشتن را از پستى و سقوط حتمى بر كنار نگاه دارد.

تضاد طبع و وظيفه

«عن اميرالمؤ منين عليه‌السلام قال : النفس محبولة على سوءالادب والعبد ماءمور بملازمة حسن الادب والنفس تجرى بطبعها فى ميدان المخالفة والعبد يجهد بردها عن سوء المطالبة فمتى اطلق عنانها فهو شريك فى فسادها و من اعان نفسه فى هوى نفسه فقد اشرك نفسه فى قتل نفسه .(٤٩٩)»

على عليه‌السلام فرموده : ساختمان طبيعى و سرشت مردم از يكديگر دور و با هم متفاوت است و از همه بهتر طبيعتى است كه از شر و بدكارى بركنارتر باشد.

تحديد تمايلات

جوانان از هر گروه و دسته اى كه باشند، اگر بخواهند به سجاياى انسانى متخلق شوند و واجد شخصيت شايسته اى باشند، بايد تمايلات نفسانى خود را محدود كنند و خويشتن را از قيد بندگى و اطاعت بى قيد و شرط هواى نفس خود آزاد نمايند.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : اقصر نفسك عما يضرها من قبل ان تفارقك واسع فى فكاكها كما تسعى فى طلب معيشتك فان نفسك رهين بعملك .(٥٠١)»

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه خير را از شر نشناسد و نيك را از بد تميز ندهد، او هم مانند حيوان است .

غلبه بر تمايلات غريزى و مبارزه با خواهش هاى نفسانى كارى بس دشوار و طاقت فرساست .

# دشوارى مبارزه

اولياى گرامى اسلام ، پيكار با نفس اماره ومبارزه با تمنيات نابه جاى غرايز را عالى ترين جهاد مقدس شناخته اند.

«قال على عليه‌السلام : ان افضل الجهاد مجاهدة الرجل نفسه .(٥٠٣)»

على عليه‌السلام فرموده است : با تمايلات نفسانى خود مخالفت كن . راست و درست بمان . با دانشمندان آميزش كن و دانا باش .

بندگان شهوت افراد زبون و بى شخصيتى كه بنده فرمانبردار شهوات خويش هستند و همواره در معرض تجاوزكارى و گناه قرار دارند، هرگز نمى توانند به صفات عاليه انسانى متخلق شوند و شخصيت بارزى احراز نمايند، مگر آن كه خود را از قيد اسارت غرايز آزاد كنند و بر تمايلات خويشتن حاكم گردند.

حس تفوق طلبى و برترى جويى از تمايلات فطرى جوانان از پايه هاى اساسى تعالى و ترقى است . نوجوانان ، به منظور ارضاى اين خواهش ‍ طبيعى ، راه قهرمانى را در پيش مى گيرند و از ستاره هاى سينما و قهرمانان نامى تقليد مى نمايند. اينان اثبات وجود و برترى قدرت خود را در نبرد با رقباى ورزشى و پيروزى در صحنه هاى قهرمانى جست و جو مى كنند و از رقيب نيرومند داخلى ، يعنى نفس سركش و گناهكار خود غافل اند و درباره غلبه بر آن دشمن توانا فكر نمى كنند. ولى اسلام اولين و مهم ترين نشانه قدرت و برترى هر فرد را در پيكار با غرايز و پيروزى بر تمايلات نفسانى خود او مى داند. به عبارت كوتاه تر، در نظر مردم ، قهرمان كسى است كه با اعمال قهرمانى خود بر ديگران پيروز گردد، و در نظر اسلام قهرمان كسى است كه با اراده آهنين ، بر نفس خود غلبه كند و حاكم بر تمايلات غريزى خويش گردد.

«عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ان الشديد ليس من غلب الناس ولكن الشديد من غلب على نفسه .(٥٠٥)»

# قهرمان واقعى

و نيز فرموده است : نيرومند و قهرمان كسى نيست كه در كُشتى ، رقيب خود را بر زمين زند، بلكه نيرومند كسى است كه در موقع خشم ، مالك نفس خود باشد.

«قال على عليه‌السلام : من قوى على نفسه تناهى فى القوة .(٥٠٧)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذر كرد بر جمعيتى كه بين آنها مرد پرقدرت و نيرومندى بود كه سنگ بزرگى را از زمين برمى داشت و مردم آن را سنگ زورمندان ، يعنى وزنه قهرمانان ، مى ناميدند و همه از عمل آن ورزشكار قوى در شگفتى بودند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسيد: اين اجتماع براى چيست ؟ مردم عمل وزنه بردارى آن قهرمان را به عرض رساندند.

فرمود: آيا به شما نگويم قوى تر از اين مرد كيست ؟ قوى تر از او كسى است كه به وى دشنام گويند و تحمل نمايد و بر نفس سركش و انتقامجوى غلبه كند و بر شيطان خويش و شيطان دشنام گو پيروز گردد.

# حس خويشتن دارى

در نظر اولياى گرامى اسلام ، غلبه بر خواهش هاى نارواى غرايز و اجتناب از ناپاكى و گناه ، نه تنها دليل بر عزم ثابت و قدرت نفس آدمى است ، بلكه مايه عزت و سرافرازى است . جوانانى كه خواهان محبوبيت و افتخارات واقعى هستند، بايد شخصيت خود را براساس خويشتن دارى و غلبه بر هواى نفس ‍ استوار نمايند و از اين راه موجبات آبرومندى و خوشبختى هميشگى خود را فراهم آورند.

رهايى از ذلت گناه

«قال الصادق عليه‌السلام : من اراد عزا بلاعشيرة و غنى بلامال و هيبة بلاسلطان فلينتقل من ذل معصية الله الى عز طاعته .(٥٠٩)»

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه شهوات خويش را محدود نمايد، ارزش انسانى و شخصيت معنوى خود را محافظت كرده است .

نوجوانانى كه مى خواهند شخصيت خود را بر طبق تعاليم عاليه اسلام بسازند و به سجاياى انسانى متخلق گردند، بايد در اولين قدم بر نفس ‍ سركش خود حاكم شوند. بايد برنامه خودسازى را از غلبه بر تمايلات نفسانى خويشتن آغاز كنند و نيروى تفوق طلبى را در مهار كردن خواهش هاى غريزى خود اعمال نمايند.

# احراز شخصيت معنوى

كسى كه بر تمنيات نفسانى خود غالب مى شود و حاكم بر غرايز خويشتن مى گردد، كسى كه عنان نفس سركش خود را به دست عقل مى سپارد و عملا خواهش هاى وى را محدود مى كند، واجد عالى ترين سرمايه روحانى و شخصيت معنوى است . او پيرامون گناه و ناپاكى نمى گردد و مرتكب جرم و جنايت نمى شود. چنين انسانى ، اگر به عالى ترين مدارج علمى برسد يا بزرگ ترين مقام كشورى يا لشكرى را احراز نمايد، اگر در صف سرمايه داران جامعه قرار گيرد يا به گروه قهرمانان كشور بپيوندد، و خلاصه به هر مقام رفيعى نايل شود، گناه نمى كند و از مسير پاكى و فضيلت منحرف نمى گردد. او همواره مسلط بر نفس خويشتن است و در سازگارى با اجتماع پيرو اصول صحيح اخلاقى و انسانى است .

# پيروى از اصول اخلاقى

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : من قدم عقله على هواه حسنت مساعيه .(٥١١)»

على عليه‌السلام فرموده است : هر كس عنان نفس خويشتن را رها كند و در اعمال تمنيات مضرش آزاد بگذارد، نفس متجاوز و سركش ، او را به راه هاى تاريك و خطرناك مى برد و موجبات تباهى و سقوطش را فراهم مى سازد.

«و عنه عليه‌السلام : من اهمل نفسه فى لذاتها شقى و بعد.(٥١٣)»

على عليه‌السلام فرموده است : آن كس كه نفس خود را در شهوات ناروايش ‍ اطاعت نمايد، عملا به تباهى و هلاكت خويش كمك كرده است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مال و منصب ناكسى كارد به دست |  | طالب رسوايى خويش آمده است |
| بد گهر را علم و فن آموختن |  | دادن تيغ است دست راهزن |
| تيغ دادن در كف زنگى مست |  | به كه آيد علم ناكس را به دست |
| علم و مال و منصب و جاه و قران |  | فتنه ارد در كف بدگوهران |

# حجاب واقع بينى

تصور خطا بدبختانه ، غريزه حب ذات ، كه در نهاد تمام افراد بشر وجود دارد، حجاب تاريكى است كه اغلب ، آدمى را از واقع بينى و درك حقيقت باز مى دارد. به همين جهت ، هوى پرستان ، تمايلات نارواى خويش را روا مى پندارند و براى ارضاى خواهش هاى نفسانى خود، به اعمال ناپسندى دست مى زنند و سپس با چشم خودپسندى به كارهاى نادرست خويش مى نگرند و همه را خوب و زيبا مى بينند و به قبح و ناپاكى آنها متوجه نمى شوند. خداوند درباره اين گروه فرموده است .

( أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا).(٥١٥)

على عليه‌السلام در ضمن وصاياى خود به حضرت حسين عليه‌السلام فرموده خوشبخت و رستگار كسى است كه علم و عملش ، دوستى و دشمنى اش ، گرفتن و رها كردنش ، سخن گفتن و سكوتش ، رفتار و گفتارش ‍ تنها براساس رضاى الهى استوار باشد و برخلاف امر پروردگار قدمى برندارد.

هوى پرستان پيرو تمنيات غريزى و مطيع بى قيد و شرط خواهش هاى نفسانى خود هستند. هدف آنان تنها ارضاى شهوات و جلب لذايذ است و كمترين توجهى به اوامر الهى و سجاياى اخلاقى ندارند. اينان ممكن است در راه رسيدن به مقاصد خود، مرتكب گناهان بزرگ و اعمال ضد انسانى شوند و مفاسد عظيمى به بار بياورند. چنان كه در ادوار گذشته ، به شهادت تاريخ ، هوى پرستان خودسر، به جرايم و جنايات غير قابل جبرانى دست زدند و با گناهان سنگين خود دامن بشريت را لكه دار كردند.

# اثر تربيت صحيح

ناگفته نماند كه غلبه بر غرايز و شهوات نيرومند كارى بس دشوار و مشكل است ، ولى كسانى كه در طفوليت و ايام بحرانى بلوغ ، با تربيت صحيح پرورش يافته اند و بر اثر مراقبت هاى پى گير مربيان لايق ، تعاليم الهى در اعماق جانشان نفوذ كرده و از اول با ايمان و خداپرست بار آمده اند، در دوران جوانى و بزرگسالى واجد آن چنان شخصيت نيرومندى هستند كه مى توانند بر تمايلات نفسانى خود حاكم باشند و قادرند به آسانى غرايز سركش را رام كنند و خواهش هاى نارواى خويش را سركوب نمايند. براى نمونه ، به يك مورد از تاريخ اسلام اشاره مى شود.

يزيدبن معاويه پسرى داشت كه در نظرش بسيار عزيز و محبوب بود. نام او را معاويه گذارده بود و علاقه داشت كه به خوبى تربيت شود و به شايستگى ، مدارج كمال را بپيمايد.

معلم لايق موقعى كه به سن تحصيلى رسيد، معلم لايق و با فضيلتى را به نام عمرالمقصوص براى تعليم و تربيت او برگزيد و فرزند خود را به وى سپرد. عمرالمقصوص از مردان با ايمان و از دوستداران واقعى على عليه‌السلام بود و در باطن از رفتار ظالمانه معاوية بن ابى سفيان و فرزندش ، يزيد سخت تنفر داشت . اين معلم شايسته ، در طول سنواتى كه عهده دار تعليم و تربيت معاوية بن يزيد بود، همه مبانى اسلامى و ايمانى را به وى آموخت و تمام وجودش را از اشعه فروزان تعاليم قرآن شريف روشن كرد و او را يك فرد معتقد به اسلام و حقوق اهل بيت عليه‌السلام بار آورد.

آن پسر تربيت شده ، در بحبوحه جوانى و در حدود بيست سالگى بود كه پدرش يزيدبن معاويه از دنيا رفت و مردم او را به جانشينى پدر برگزيدند و با وى به خلافت بيعت كردند.

# دوران بروز تمايلات

حدود ٢٠ سالگى ، يعنى سالهاى بين ١٨ تا ٢٣، دوران بروز تمايلات سوزان جوانى و پرشورترين ايام زندگى است . در اين سنين ، شهوت جنسى به اوج اعلاى خود مى رسد، تفوق طلبى و شهرت دوستى ، علاقه به مال و مقام در نهاد آدمى به شدت بيدار مى شود. در اين سنين ، جوانان شيفته دست يافتن به لذايذ و شهوات خود هستند و در راه نيل به تمنيات درونى خويش ‍ ممكن است به كارهاى ناروا و خلاف مصلحت دست بزنند.

شخصيت آزاد و مستقل جانشينى يزيد و فرمانروايى بر يك كشور پهناور، براى معاويه جوان ، بهترين وسيله ارضاى تمنيات غريزى اش بود. جانشينى يزيد مى توانست جوابگوى شهوت جنسى ، تفوق طلبى ، مال دوستى ، و خلاصه كليه خواهش هاى سوزان وى باشد. معاوية بن يزيد، اگر بنده هواى نفس خود مى بود و از تربيت صحيح اسلامى بهره اى نمى داشت ، قادر بود از كرسى خلافت حداكثر استفاده را بنمايد و همه شهوات جوانى خويش را، به هر صورتى كه مايل باشد، اعمال كند، ولى معلم دانا و لايقش ، در پرتو ايمان به خدا و تعاليم قرآن شريف ، او را چنان با اراده و نيرومند، آزاده و مستقل بار آورده بود كه مقام عظيم خلافت ، با تمام شكوه و جلالش نتوانست شخصيت وى را درهم بشكند و او را اسير شهوات و تمايلات نفسانى اش ‍ نمايد.

معاوية بن يزيد چهل روز بر مسند خلافت نشست و در ظرف آن مدت كوتاه كارهاى ننگين و شرم آور دوران حكومت پدر و جد خود را به خوبى بررسى كرد. او متوجه شد كه يزيد و معاويه براى چند سال حكومت ، چه جرايم عظيمى مرتكب شدند و چگونه با سياه كارى هاى خود به مخالفت خداوند بزرگ قيام كردند و صدمات غير قابل جبرانى بر پيكر اسلام و مسلمين وارد آوردند.

بر سر دو راهى معاوية بن يزيد بر سر يك دو راهى بسيار مهم و حساس قرار گرفته بود. بايد تصميم بگيرد و يكى از آن دو را اختيار كند. يا به زمامدارى خود ادامه دهد و مانند پدر و جدش به جنايتكارى و ناپاكى آلوده گردد و در ضمن ، تمام شهوات و تمايلات نفسانى خويش را ارضا كند، يا مطيع اوامر الهى و پيرو حق و فضيلت باشد، صريحا از رياستى كه مايه ننگ و گناهكارى است كناره گيرى نمايد و تمايلات ناروا و ضد انسانى خود را سركوب كند.

تصميم به كناره گيرى

سرانجام تصميم گرفت و با نيروى ايمان و تربيت هاى عميق مذهبى ، كه در ايام كودكى و نوجوانى از استاد فراگرفته بود، بر هواى نفس خويش پيروز شد، از خلافت كناره گيرى كرد و در كمال صراحت و شجاعت ، به مقام و رياستى كه آلوده به انواع گناهان بود پشت پا زد.

روزى كه خواست كناره گيرى خود را از مقام خلافت به اطلاع عموم برساند، با حضور رجال كشور و عموم طبقات مردم بر منبر رفت . پس از حمد خداوند و درود بر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آغاز سخن كرد و گفت : جد من معاوية بن ابى سفيان ، در امر خلافت با كسى معارضه كرد كه از تمام مردم براى آن مقام شايسته تر بود. سابقه اش در اسلام بيشتر و در شجاعت و علم از همه برتر بود. او پيش از دیگران ايمان آورد و از همه مردم به پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك تر بود. او ابن عم رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همسر حضرت زهرا عليها‌السلام و پدر سبطين است . جد من معاويه ، براى جنگ با او به پاخواست و شماها نيز به جد من كمك كرديد تا كار خلافت بر وفق مرادش منظم شد. روزى كه اجلش رسيد، تنها در قبر خود آرميد و اينك در گرو اعمال و ستمكارى هاى خويشتن است .

تجاوز به حريم الهى پس از او خلافت به پدرم يزيد منتقل شد. او به علت سوء رفتار و گناهكارى براى خلافت شايسته نبود، ولى خودسرانه بر مركب هواى نفس سوار شد. كارهاى ناپسند خويش را نيكو مى پندانشت . به حريم الهى تجاوز كرد و به فرزندان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بزرگ ترين ستم ها را روا داشت ، ولى مدت حكومتش ‍ كوتاه بود. خيلى زود زندگى اش سپرى شد و اينك خود او در گرو گناهان خويشتن است و نتايج اعمال زشتش گريبانگير مردم .استعفا از مقام خلافت وقتى سخنان معاوية بن يزيد، در ميان بهت و تحير مردم ، به اين جا رسيد، بغض گلوگيرش شد. مدتى بلند بلند گريه كرد. پس گفت : مردم ، من گناهان شما را به دوش نمى گيرم و حلقه و زر شماها را به گردن نمى افكنم . اينك خود دانيد و حكومتى كه انتخاب خواهيد كرد. من بيعت خود را از شما برداشتم و از خلافت كناره گرفتم .

سخنان معاويه مجلس را طوفانى كرد و همه با تعجب آميخته به تاءثر به يكديگر نگاه مى كردند. مروان بن حكم كه پاى منبر نشسته بود به سخنان معاوية بن يزيد اعتراض كرد. او با شدت و تندى به مروان گفت : «از من دور شو، آيا به دين من از در خدعه و نيرنگ وارد مى شوى ؟ من شيرينى خلافت شما را نچشيدم تا تلخى هاى مسؤ وليت و گناهش را ننوشم . اگر خلافت مايه بهره مندى و منفعت است ، بدبختانه پدر من از آن جز گناه و ضرر طرفى نبست ، و اگر مايه تيره روزى و بدبختى است ، هر آن چه دامنگير پدرم شد كافى است . من خود را آلوده نخواهم كرد.»

سپس با ديده اشكبار از منبر به زير آمد.

بنى اميه كه بر اثر اين پيش آمد با خطر بزرگى مواجه شده بودند و ممكن بود خلافت از خاندان آنها خارج شود، سخت غضب آلود و خشمگين گشتند. سر وقت عمرالمقصوص معلم معاوية بن يزيد رفتند. به وى گفتند تو او را اين چنين تربيت كردى و از خلافت منصرفش نمودى . تو دوستى على را در نظر او جلوه گر ساختى . تو او را وادار كردى كه اين نطق آتشين را ايراد كند و ستمكارى هاى بنى اميه را به زبان بياورد. سپس او را گرفتند. و گودالى كندند و زنده دفنش نمودند.(٥١٧)

# توقع تكريم

يكى از خواهش هاى طبيعى نوجوانان اين است كه مانند بزرگسالان به شخصيت شان احترام شود و به شايستگى مورد تجليل و تكريم دیگران قرار گيرند. نوجوانان متوقع اند كه پدران و مادران و همچنين عموم بستگان و ساير مردم ، آنان را به چشم يك فرد كامل نگاه كنند و در معاشرت و محاوره ، در احوال پرسى و پذيرايى ، و خلاصه در تمام شئون عادى و اجتماعى با آنان مانند بزرگسالان برخورد نمايند.

اگر با نوجوانى رفتار كودكانه شود، اگر مانند يك طفل نابالغ مورد نوازش و محبت بچگانه قرار گيرد، سخت ناراحت و آزرده خاطر مى شود، زيرا احساس مى كند كه ديگران هنوز او را به چشم كودكى مى نگرند و حاضر نيستند با وى معامله يك انسان بالغ و كامل بنمايند.

# رهايى از قيد كودكى

نوجوان شادمان است از اين كه دوران كودكى را پشت سر گذارده و از زندان طفوليت آزاده شده است . مسرور است كه از صف بچه ها خارج شده و به گروه جوانان و بزرگسالان پيوسته است . او هرگز نمى خواهد دوباره به دوره كودكى برگردد و دیگران با او برخورد كودكانه نمايند. او به هيچ قيمت حاضر نيست بزرگى خود را از دست بدهد و به شخصيت و عزت نفسش آسيبى برسد.

آميزش با مردم .كودك به سبب ناتوانى جسم و نارسايى فكر، ناچار است تابع پدر و مادر باشد، در محيط محدود خانواده به سر برد و اوامر آنان را بدون چون و چرا اطاعت نمايد. ولى نوجوانان بالغ كه از ضعف دوران كودكى آزاد شده و خود را نيرومند و توانا مى بيند، تنها به اين قانع نيست كه دیگران او را يك انسان بزرگ بدانند بلكه مى خواهد در تمام رفتار و گفتار، مانند بزرگسالان باشد. از محيط خانواده قدم فراتر بگذارد، مثل افراد بزرگ وارد اجتماع شود، و آزادانه با مردم بياميزد. او ديگر حاضر نيست مانند اطفال نابالغ ، مطيع بى قيد و شرط پدر و مادر باشد يا زير بار فرمانروايى اين و آن برود.

«خانواده براى كودك محيط عادى و طبيعى است كه در آن جا مى تواند به طور كامل شكفتگى حاصل نمايد. اما از زمان تكليف به بعد ديگر اين محيط براى فعاليت جوانان مخصوصا پسران ، كافى نيست ديگر اشتغالات خانوادگى ايشان را كسل مى نمايد، زيرا ميل دارند با دوستان يكدل و منتخب به گردش بپردازند. ديگر جوانان مطيع و آرامى نيستند و حكومت برايشان مشكل و گاهى غير ممكن است .»(٥١٩)

# خواهش آزادى

تمناى تكريم و احترام و خواهش و آزادى و استقلال ، كه با فرا رسيدن بلوغ در نهاد نوجوانان بيدار مى شود، يكى از پديده هاى طبيعى است كه به قضاى الهى با سرشت فرزندان بشر آميخته شده و در همه جا براى هميشه وجود داشته و خواهد داشت .

اين تمايل ، به محيط زندگى جوانان توسعه مى بخشد و در چشم انداز آنان مناظر تازه اى را به وجود مى آورد اين تمايل نوجوانان را عرصه پهناور اجتماع مى كشد و آنان را براى عضويت جامعه آماده مى سازد. اگر اين تمايل طبيعى با اندازه گيرى صحيح ارضا شود و بدون افراط و تفريط در مسير خود به حركت در آيد، نوجوانان مى توانند به آسانى خود را با جامعه تطبيق دهند و به شرايط سازگارى با اجتماع مجهز گردند.

ترك لجاج و خودسرى اگر پدران و مادران از وضع روانى نوجوانان خويش آگاه باشند و با اندازه گيرى ، صحيح ، به آنان آزادى و استقلال بدهند، اگر در حدود مصلحت با ارضاى تمايلات فكرى فرزندان خويش موافقت كنند و ناسنجيده آنان را در مضيقه نگذارند و بى جهت خشمگين و ناراحتشان و نسازند، همچنين اگر نوجوانان حدود خود را بشناسند، لجاج و خودسرى را ترك گويند، اگر در ارضاى تمايل آزادى و استقلال طلبى خويش تندروى نكند و از حريم مصلحت تجاوز ننمايد، روابط نوجوانان با پدران و مادران همواره بر اساس صحيح دوستى و احترام ، استوار خواهد ماند.

# وظيفه والدين و جوانان

«پدران و مادران بايد با كمال ميل وظايف پدرى و مادرى را ياد بگيرند و ضمنا فرزند نيز بايد با كمال ميل راهنمايى ها و اندرزهاى مفيد پدر و مادر را كه در نتيجه تجربه به دست آمده است بپذيرد.

اگر پدران و مادران و فرزندان آن ها با طرز فكر و احساسات و تمايلات يكديگر آشنا شوند، بين آن ها اعتماد حقيقى پيدا مى شود. در اين صورت ، پدر يا مادر، بدون جهت از فرزندان ايراد نخواهند گرفت و از موجودى كه هنوز رشدش كامل نشده و تحت سرپرستى آن هاست ، توقع بيش از اندازه نخواهند داشت . فرزند نيز آماده پذيرفتن بعضى محدويت هاى لازم بوده و اندرز و راهنمايى پدر و مادر خود را به كار خواهد بست .»(٥٢١)

«در دوران بلوغ ، مركز عاطفه محبت تغيير مكان مى دهد و محبت هاى خانوادگى ، فقط جزئى و عنصرى از احساسات جوان را تشكيل مى دهند. گاهى روابط پدر و فرزندان دچار بحران هاى نفرت آورى مى شود و اين مخصوصا در مورد طبايع سركش ، كه با پدر و مادر مستبد يا بالعكس با پدر و مادر ضعيفى مواجه باشند، رخ مى دهد.

گاهى يك نوع احساسات دشمنى ايجاد مى شود كه ممكن است اصولا روابط خانوادگى را محو معدوم مى سازد. ابتدا عدم اطاعت شروع مى شود، آن گاه گريز از خانه پدرى و سخنان تند و خشن اعمال مى گردد تا وقتى منجر به متاركه كامل مى شود.»(٥٢٣)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : فرزندان آدمى در هفت سال اول زندگى ، آقا و سيد پدر و مادر است . در هفت سال دوم بنده فرمانبردار و مطيع پدر و مادر است . و در هفت سال سوم وزير خانواده و مشاور پدر و مادر است .

# دوران قبل از بلوغ

طفل در هفت سال اول زندگى ، به علت ناتوانى جسم و نارسايى فكر، مورد كمال عطوفت و ترحم است . او بر پدر و مادر خود آقايى مى كند. پدر و مادر از روى راءفت و رحمت به خواسته هاى او جامه عمل مى پوشند. از گفته هاى وى اطاعت مى نمايند و مراقبت دارند كه حتى المقدور آزرده خاطر نشود. به اين جهت ، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است طفل در هفت سال اول سيادت و آقايى دارد.

در هفت سال دوم زندگى ، كه طفل به مقدار قابل ملاحظه اى نيرومند شده است ، مانند گذشته مورد ترحم و عطوفت نيست . نظر به اين كه تا اندازه اى خوب و بد را درك مى كند، پدر و مادر او را در رفتار و گفتارش مؤ اخذ و مسئول مى شناسند، اما چون عقلش به درستى شكفته نشده و خير و شر خود را به خوبى نمى فهمد، پدر و مادر وظايف او را به صورت حكم قطعى و امر غير قابل تخلف به وى مى گويند و اجازه نمى دهند در صلاح و فساد زندگى اظهار عقيده و اعمال نظر نمايد. او ناگريز است و دستورالعمل ها را بدون چون و چرا به كار بندد و فرمانبردار بى قيد و شرط والدين خود باشد. به همين جهت ، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است كودك در هفت سال دوم زندگى بنده پدر و مادر است .

# دوران بلوغ و جوانى

هفت سال سوم زندگى ، از پانزده سالگى آغاز مى شود، دوران بلوغ و جوانى است . در اين دوران ، تحولات سريعى در جسم و جان نوجوان پديدار مى گردد و در مدت كوتاهى اندام و افكارش به كلى تغيير مى كند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ارزش معنوى و شخصتى جديد نوجوان را در اين دوره با كلمه وزير بيان نموده است .

قبول مسؤ وليت وزير در لغت به معانى متعددى آمده است . وزير آن كسى است كه بار سنگينى بر دوش گرفته و مسئوليت مهمى را عهده دار شده است . به همين جهت ، كسى را كه در مملكت مسئول يكى از مقامات مهم است ، وزير مى خوانند. طفل ، قبل از بلوغ ، طفيلى پدر و مادر است و در محيط خانواده مسئوليتى ندارد، ولى وقتى بالغ مى شود، زير بار مسئوليت مى رود و مورد مؤ اخذه قرار مى گيرد.

وزارت به معنى يارى و معاونت آمده است . وزارت به معنى كمك فكرى و همكارى در تدبير و مصلحت انديشى آمده است . نوجوان بايد در محيط خانواده معاون پدر و مادر باشد. بايد با مشاوره و تبادل فكر، والدين خود را يارى كند و در تدبير زندگى و مصلحت انديشى ، همكار و معاضد آنان باشد.

وزير در كشور خانواده

گويى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، با اين عبارت كوتاه ، به پيروان خود مى فهماند كه خانواده به منزله يك كشور كوچك است و پدر و مادر، هيئت حاكمه آن كشور هستند. كودكان تا وقتى كه صغيرند و به رشد عقلى نرسيده اند، نمى توانند در تصميم هاى اساسى خانواده اظهارنظر كنند. تنها وظيفه آنان فرمانبردارى از اوامر پدر و مادر و به كار بستن دستورهاى عاقلانه آنان است . ولى موقعى كه بالغ مى شوند، بايد يك قسمت از مسئوليت اداره اين كشور را به عهده بگيرند. بايد مانند يك وزير در شوراى عالى خانواده شركت نمايند و به نوبه خود اظهارنظر كنند و افكارشان مورد توجه هيئت حاكمه ، يعنى والدين ، قرار گيرد.

مشورت و همفكرى در اين حديث ، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كلمه وزير را در مورد نوجوانان به كار برده و بزرگ ترين احترام را به شخصيت آنان نموده است . اگر پدر و مادر به دستور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عمل كنند و نوجوان را در شوراى خانواده به همكارى و فكرى و مشورت دعوت نمايند، ارزش معنوى او را مورد توجه قرار داده اند و بدين وسيله خواهش تكريم و احترامش را به نحو شايسته اى ارضا كرده اند.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام : دع ابنك يلعب سبع سنين و يودب سبع سنين و الزمه نفسك سبع سنين .» (٥٢٥)

على عليه‌السلام فرموده است : آن كس كه واجد بزرگوارى و كرامت نفس ‍ باشد، تمايلات شهوانى اش در نظر او خوار مى آيد.

«و عنه عليه‌السلام : من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصية .» (٥٢٧)

امام هادى عليه‌السلام فرموده است : كسى كه خود را خفيف و خوار مى داند و در باطن احساس پستى و حقارت مى كند، از شر او ايمنى نداشته باش .

در روان شناسى جديد نيز موضوع تكريم نوجوانان و احترام به شخصيت آنان مورد كمال توجه قرار گرفته است . پدران و مادرانى كه به اين حق طبيعى اعتنا نمى كنند و فرزندان جوان خود را به چشم كودكى مى نگرند، از نظر علمى استحقاق نكوهش و توبيخ دارند. به عقيده دانشمندان غرب ، پاره اى از بى نظمى ها و خودسرى ها و احيانا طغيان نوجوانان ناشى از بى اعتنايى به مقام اجتماعى آنان است .

بى اعتنايى «در نظر عده اى از پدران و مادران ، اطفال آن ها هيچ وقت بزرگ نمى شوند وبه آنان مى گويند تو هميشه همان كوچولوى عزيز منى . مى دانيم كه اين طرز برخورد، خيلى بر جوانان گران مى آيد. پس نبايد از عصيان آن ها تعجب كرد و با آن برچسب بيمارى زد.

# نوسان جوانان

جوان امروز مى انديشد كه مقامى را كه سزاوار اوست از او باز گرفته اند و احساس مى كند در جامعه ما جايى ندارد. لووين ، روان شناس معروف آمريكايى ، موقعيت جوانان امروزى را با اقليت هاى هاى نژادى مقايسه مى كند و مى گويد: همان طور كه اقليت ها بين دو قطب اكثريت و گروه محدود هم سلكان خود نوسان مى كنند، جوانان نيز بين عالم كودكى و عالم بالغ ‌ها در نوسان اند و در واقع به هيچ يك از اين دو عالم نمى پيوندند، لووين مى گويد: شرايط زندگى نوبالغان در برابر بزرگسالان ، از هر حيث به تازه به دوران رسيده ها و نوكيسه ها مانند است ، كه هنوز يقين ندارند در صف جديدى كه بدان پيوسته اند، پذيرفته شده اند يا نه ؟ ما اغلب از جوانان مى خواهيم معقول باشند و كار كنند و خلاصه رفتارى چون ما داشته باشند، ولى در همال حال حق خود مختارى كامل را از آنان سلب مى كنيم و يك نقش فرعى و بى اهميت و در واقع حاشيه مانند به آن ها عطا مى نماييم .

اينان بين دو طبقه مختلف ، پا در هوا مانده اند كه گاهى به سوى اين و زمانى به سوى آن نوسان مى كنند. هيچ روزنامه اى مقالات خود را دربست به كار آنان اختصاص نمى دهد، جز آن كه اخبارى در ذم آنان منتشر ساخته باشد. بنابراين ، جوان ها گاهى مجله كودكان برادران كوچك خود را مى خوانند و زمانى روزنامه فرانس سوار پدرانشان را مطالعه مى كنند.»(٥٢٩)

نوجوانان ، نه مانند خردسالان مطيع و فرمانبردارند و نه مانند بزرگسالان ، پخته و كار آزموده اند. اگر پدران و مادران آنان را به كلى آزاد بگذارند و كوچكترين نظارتى در اعمالشان ننمايند، به علت خامى و بى اطلاعى ممكن است از راه صحيح زندگى منحرف شوند و در گرداب تباهى و فساد سقوط نمايند. اگر بخواهند در كارشان مداخله كنند، در رفتار و گفتارشان ، در آميزش هاى خصوصى و رفت و آمدشان اظهارنظر نمايند، به شخصيت و استقلالشان بر مى خورد. رنجيده خاطر مى شوند و روح حساس و زود رنجشان ناراحت مى گردد. در چنين مواقعى است كه روابط نوجوانان با پدران و مادران تيره مى شود. اوضاع داخلى و خانواده مختل مى گردد و ممكن است فرزندان خشمگين و برافروخته ، براى اثبات قدرت و شخصيت خود به كارهاى ناروا و احيانا غير قابل جبرانى دست بزنند.

اين تضاد روانى مشكل بزرگى است كه همواره پدران و مادران ، در راه تربيت فرزندان جوان خود با آن مواجه هستند. تنها برنامه هاى صحيح علمى و روش هاى عاقلانه پدران و مادران مى تواند اين مشكل را حل كند.

«احساسات جوانان نورس نسبت به اشخاص خارجى ، يك سرچشمه مشكلات براى خانواده است . اين جا قلمرو اسرار ايشان است . واى بر كسى كه با بى احتياطى در اين سرزمين پاى نهد.

پدر و مادر، در اين مقام ، از معاشرت هاى خطرناك نوجوانان خود بيم دارند و حق هم با آن هاست ، اما بايد مواظبت و دقت درباره ايشان با يك نوع استادى و كاردانى خاصى تواءم باشد كه تنها علاقه و حسن نيت نمى تواند جانشين آن شود.»(٥٣١)

# توجه به عزت نفس

«بايد با جوانان مهربان بود و مدارا كرد. بايد به درد دلشان رسيد و بايد از كارهاى خوبى كه انجام مى دهند، قدر شناخت ، و بر روى هم ، بايستى مواظب بود كه عزت آن ها جريحه دار نشود و به شخصيتشان لطمه اى وارد نيايد.

تشويق يا انتقاد بى جا اگر رفتار ما در قبال اين جوانان ، از نظر روان شناسى درست و بى ايراد باشد، در اين سنين هم آن ها مانند دروان كودكى ، براى يارى خواستن ، براى اندرز گرفتن و براى تشويق شدن ، به سوى ما خواهند شتافت . به عكس اگر ما با تشويق ها يا انتقادهاى فراوان خويش ، آن ها را به ستوه آوريم ، از ما دورى مى جويند و فاصله مى گيرند.

اين جوانان ، هجده سال از عمرشان را در كنار ما به سر آورده اند و اين زمان دراز كافى بوده است براى اين كه ما آن ها را به وظايفشان آشنا سازيم و از اين پس ديگر نقش ما بايد اين باشد كه خودمان را در قبال آن ها يك رفيق جوانمرد و مهربان نشان دهيم .»(٥٣٣)

عزت نفس و اثبات شخصيت در نظر نوجوان ، از هر چيز محبوب تر است . پدران و مادران و مربيانى كه به سعادت نوجوانان علاقه دارند و مى خواهند آنان را به شايستگى تربيت كنند و از انحراف و سقوطشان مصون دارند، بايد همواره متوجه حالت روانى آن ها باشند. بايد با نوجوانان طورى رفتار كنند كه به شخصيتشان آسيبى نرسد و موجبات هتك حرمت و تحقيرشان فراهم نيايد.

# راهنماى دوستانه

اگر والدين مطالب تربيتى يا راهنمايى هاى خود را دوستانه و به زبان اندرز بگويند يا به صورت مشورت و تبادل فكر با آنان در ميان بگذارند، به خوبى مى توانند در اعماق روح نوجوانان نفوذ كنند و به تربيت صحيح آنان موفق گردند. مكتب آسمانى اسلام ، در برنامه هاى تربيتى نسل جوان ، به اين نكته دقيق روانى توجه كامل دارد و در ضمن بعضى از آيات و روايات ، به پيروان خود آميخته است كه راهنمايى جوانان و اجراى روش هاى آموزشى و پرورشى آنان بايد بر اساس تكريم و احترام به شخصيت آن ها استوار باشد.

(وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ )

زمانى كه لقمان حكيم به فرزند خود با زبان موعظه اندرز فرمود فرزند عزيز...

لقمان از مردان الهى و از پيشوايان ايمان و حكمت بوده و در قرآن شريف سوره اى به نام او آمده است . لقمان براى راهنمايى و تربيت فرزند جوان خود، مطالبى عميق و حكيمانه بيان فرموده كه قسمتى از آن ها در كتاب الهى نقل شده است .

اندرز و نصيحت نكته جالب آن كه خداوند، در ضمن عنايت به مقالات اساسى لقمان ، كيفيت سخن گفتن او را نيز مورد توجه مخصوص قرار داده و با جمله و هو يعظه به آن اشاره فرموده است .

# لحن سخن لقمان

اگر اين جمله در وسط كلام نيامده بود و آيه به اين صورت نازل مى شد و واذقال لقمان لا بنه يا بنى ، عبارت تمام بود و فهميده مى شد كه لقمان حكيم و دانا، فرزند جوان خود را مخاطب ساخته و چنين سخنانى با وى گفته است ، ولى كيفيت سخن گفتن لقمان معلوم نبود. خداوند با ذكر جمله و هو يعظه اين مطلب را روشن كرد و صريحا خاطرنشان فرمود كه لحن سخن لقمان ، آمرانه و تحكم آميز، يا تلخ و كدورت انگيز، موهن و تحقيركننده ، يا ذلت بار و آميخته به تملق نبود، بلكه لقمان با زبان گرم اندرز و نصيحت سخن گفته و مقالات تربيتى خويش را با حفظ شخصيت و عزت نفس فرزند جوانش را ادا كرده است . گويى خداوند به پدران توصيه مى كند كه روش راهنمايى و تربيت فرزندان جوان خود را از لقمان حكيم بياموزيد و با زبان نصيحت و اندرز سخن بگوييد تا گفتار شما در روان آنان اثر مفيد بگذارد و موجبات خوشبختى و سعادتشان را فراهم آورد.

اولياى گرامى اسلام نيز در انجام وظيفه پدرى و تربيت فرزندان جوان خود همواره از روش دوستانه اندرز و نصيحت استفاده كرده اند. على عليه‌السلام در ضمن نامه اى كه به فرزند خود، حضرت مجتبى عليه‌السلام نوشته اين نكته را صريحا خاطرنشان فرموده است :

«فانى لم الك نصيحة و انك لن تبلغ فى النظر لنفسك و ان اجتهدت مبلغ نظرى لك .(٥٣٥)

# قدرت تجزيه و تحليل

نوجوان كه دروان طفوليت را پشت سر گذارده و به مقدار قابل ملاحظه اى عقلش شكفته شده است ، مى تواند علل دستورها را بفهمد و مسائل را تجزيه و تحليل نمايد. پدر و مادر بايد از نيروى درك نوجوان استفاده كنند و مطالب تربيتى خود را با منطق استدلال به وى تذكر دهند.

«پس از دوران كودكى ، صورت امر از قطعيت خود خارج مى شود و بيشتر با دليل و عقل سليم سروكار دارد. از اين به بعد، پدر بايد بگويد: اگر من به جاى تو بودم ، فلان كار را مى كردم . و دليل بياورد.»(٥٣٧)

نصايح مستدل حضرت على بن الحسين عليه‌السلام ، بعضى از فرزندان خود را مخاطب ساخت و فرمود: عزيز متوجه پنج گروه باش كه با آنان مجالست نكنى ، هم كلام نشوى ، و در مسافرت با آن ها رفاقت ننمايى .

عرض كرد: پدر جان آنان كيانند؟

رفاقت هاى مضر حضرت سجاد عليه‌السلام فرمود: از مجالست دروغ ساز پرهيز كن . چه او مانند سرابى است كه مطالب را بر خلاف واقع نشان مى دهد. دور را در نظرت نزديك و نزديك را دور جلوه مى دهد. از رفاقت با گناهكار و لاابالى اجتناب كن . زيرا او تو را به بهاى يك لقمه يا كمتر از آن مى فروشد. از رفاقت بخيل پرهيز نما كه او در ضرورى ترين مواقع احتياج ، تو را يارى نخواهد كرد. از رفاقت با احمق اجتناب كن كه او نفعت را اراده مى كند و از نادانى به تو ضرر مى زند. از مصاحبت كسى كه قطع رحم كرده است بپرهيز، كه در كتاب آسمانى مورد لعن نفرين قرار گرفته است .

«عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : كان فيما وعظ به لقمان ابنه ان قال يا بنى من يشارك الفاجر يتعلم من طرقه ، من يحب المراء يشتم ، و من يدخل مدخل السوء يتهم ، و من يقارن قرين السوء لايسلم ، و من لايملك لسانه يندم .(٥٣٩)

على عليه‌السلام فرموده است : لغزش انسان عاقل را با كنايه تذكر دادن براى او مؤ ثرتر و دردناك تر از سرزنش و توبيخ صريح است .

اگر تخلف و لغزش نوجوانان ، با كنايه و در كمال ادب تذكر داده مى شود، دور نيست كه به خوبى مؤ ثر افتد و لااقل براى حفظ شخصيت خودشان آن را ترك گويند و خويشتن را اصلاح نمايند. برعكس ، در صورتى كه تذكرات پدر و مادر، آميخته به ملامت و تحقير نوجوانان باشد، نه تنها اثر مفيد در آنان نمى گذارد، بلكه ممكن است در پاره اى از موارد عكس العمل نشان بدهند و براى اثبات شخصيّت خودشان ، در مقابل گفته پدر و مادر مقاومت كنند و در ادامه روش ناپسند پافشارى نمايند.

# اثر تكرار ملامت

بدبختانه بعضى از پدران و مادران ، بر اثر بى اطلاعى از فن تربيت ، سخنان ملامت آميز خود را تكرار مى كنند و به قصد اصلاح نوجوانان ، پيوسته آنان را مورد توبيخ و اهانت خويش قرار مى دهند، غافل از آن كه تكرار ملامت اثر معكوس دارد و نوجوانان را در اعمال ناپسند خود جرى تر مى كند و آنان را به لجاجت وامى دارد.

«قال على عليه‌السلام : الافراط فى الملامة تشب نيران اللجاج . (٥٤١)»

و نيز فرموده است : از توبيخ مكرر پرهيز كن . چه آن كه تكرار سرزنش ، گناهكار را در اعمال ناپسندش جرى و جسور مى كند. به علاوه ، ملامت را پست و بى اثر مى سازد.

«اولياى اطفال بايد از هرگونه مؤ اخذه و سرزنش شديد نسبت به كودك مقصر بپرهيزند و اگر كارى را به خوبى از عهده برنيايد، به او نخندند، بلكه كمك كنند تا بار ديگر آن عمل را بهتر انجام بدهد.

بى ترديد، اگر اطرافيان شخص بالغ ، كه گواه خطاى او هستند، دوست و مساعد باشند و از شماتت خوددارى نمايند و خطا را به او ببخشند، از رنج شرمسارى او بسى خواهد كاست . در صورتى كه اگر در شماتت و ملامت اصرار بورزند، ممكن است شخص خطاكار در عمل خود مصر سرسخت بشود و به جاى پشيمانى ، به دفاع از خطاى خود بپردازد.(٥٤٣)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : رحمت الهى بر پدر و مادرى باد كه فرزند خويش را در انجام نيكى و خير يارى نمايند.

# بى احترامى به جوان

بى احترامى به شخصيت نوجوانان ، يكى از عوامل بداخلاقى و انحراف آنان است . پدرانى و مادرانى كه از غرور و خودپسندى ، فرزندان جوان خويش را مورد اهانت و تحقير قرار مى دهند و موجبات خشم و طغيان آنان را فراهم مى آورند و به راه گناه و نادرستى سوقشان مى دهند، نزد خداوند شريك جرايم فرزندان خود هستند.

نوجوانان به اعتبار تفاوت حالات روانى و اختلاف تربيت هاى دوران كودكى ، در مقابل اهانت و تحقير پدران و مادران ، عكس العمل هاى مختلفى از خود نشان مى دهند. بعضى تنها متاءثر و رنجيده خاطر مى شوند. بعضى با كلمات ناپسند مراتب ناراحتى خود را ابراز مى كنند. بعضى از پدر و مادر قهر مى كنند و خانه و خانواده را ترك مى گويند. بعضى وضع داخلى منزل را مختل مى كنند و احيانا به خرابكارى و بى نظمى دست مى زنند.

فكر انتقام خطر بزرگ موقعى پيش مى آيد كه والدين از روى كمال نادانى و خودسرى و برخلاف موازين مذهبى و اخلاقى ، زبان به فحش و ناسزا بگشايند و در برابر دیگران فرزند جوان خود را مورد بزرگ ترين اهانت و تحقير قرار دهند و شخصيت او را به كلى منهدم سازند. در اين موقع است كه نوجوان به سختى خشمگين و غضب آلود مى شود و براى جبران شكست خود، به فكر انتقام مى افتد و ممكن است به كار خطرناكى دست بزند كه قابل جبران نباشد.

والدين بدرفتار

اين قبيل پدران و مادران ، كه با رفتار خشن و غير مشروع خود، جوانان را به عصيان و طغيان وامى دارند و عملا آنان را به راه گناه و جنايت سوق مى دهند شديدا مورد بدبينى و سوءنظر پيشواى عالى قدر اسلام اند.

«فى وصية النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله لعلى عليه‌السلام يا على : لعن الله والدين حملا ولدهما على عقوقهما.(٥٤٥)

# پدران مطرود

متوكل پدر خودسر و مغرورى بود كه با دشنام و ناسزا، پسر جوان خود را در حضور مردم تحقير كرد و به شخصيت وى اهانت نمود. متوكل پدر نادان و متجاوزى بود كه با رفتار ناپسند خويش ، موجبات طغيان و عصيان فرزند جوان خود را فراهم آورد و او را به كشتن پدر وادار نمود. اين قبيل پدران و مادران وظيفه ناشناس اند كه در مكتب آسمانى اسلام مطرود شناخته شده اند و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره آنان فرموده است .

«يا على لعن الله والدين حملا ولدهما على عقوقهما.»

نفرين بر آن پدر و مادرى باد كه با اعمال نارواى خود فرزندان خويش را به عصيان و تجاوز وادار مى كنند.

نتيجه بحث آن كه نوجوانان ، دوران كودكى را پشت سر گذارده و به گروه بزرگسالان پيوسته اند. پدران و مادران بايد اين حقيقت را بپذيرند. به شخصيت نوجوانان احترام كنند و ارزش اجتماعى آنان را همواره مورد توجه قرار دهند. بايد در تعليم وظايف اخلاقى و اجراى برنامه هاى تربيت ، عواطف و احساسات جوانان را در نظر بگيرند و مطالب خود را به صورت نصيحت يا در لباس مشورت تذكر دهند و از گفتار آمرانه و تحكيم آميز، كه باعث درهم شكستن شخصيت آنهاست ، اجتناب نمايند.

# وظيفه جوانان

در پايان بحث لازم است توجه نوجوانان به دو نكته اساسى معطوف گردد و به موازات بيان وظيفه پدران و مادران ، در احترام به شخصيت فرزندان جوان ، وظيفه فرزندان نيز در مقابل پدران و مادران خاطرنشان شود.

اول . جوانانى كه به آيين اسلام معتقدند و از نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيروى مى كنند، بايد همواره به اين نكته متوجه باشند كه پدران و مادران ، حق بزرگى به فرزندان خود دارند. قرآن شريف و روايات اسلامى حق والدين را از تمام حقوق اخلاقى و اجتماعى مسلمين مهم تر شناخته است .

خوددارى از انتقام

در مواردى كه پدران و مادران ، به علت بى سوادى يا براثر خودسرى يا سهل انگارى ، شخصيت فرزندان جوان خود را محترم نشمرند يا احيانا نسبت به آنان ستم كنند، فرزندان مكلف اند در مقابل رفتار والدين خود صابر و بردبار باشند. بايد از تلافى و انتقام خوددارى كنند و عكس العمل نامطلوبى از خويشتن نشان ندهند.

جوانان ، به هر صورت و در هر شرايطى ، وظيفه دارند نسبت به پدر و مادر مؤ دب و حق شناس باشند. بايد روزگار ضعف و ناتوانى خويش را به خاطر بياورند و از زحمات طاقت فرساى آنان حق شناسى نمايند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چه خوش گفت زالى به فرزند خويش |  | چو ديدش پلنگ افكن و پيل تن |
| گر از عهد خرديت ياد آمدى |  | كه بيچاره بودى در آغوش من |
| نكردى در اين روز بر من جفا |  | كه تو شيرمردى و من پيرزن |

# نگاه بغض آميز

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : من نظر الى ابويه نظر ماقت و هما ظالمان له لم يقبل الله له صلوة .(٥٤٧) »

دوم . گرچه پدران و مادران طبق تعاليم دينى و علمى موظف اند به شخصيت نوجوانان احترام كنند و آنان را مانند يك دوست صميمى طرف شور و تبادل فكر قرار دهند، ولى اين احترام و تكريم نبايد جوانان را مغرور نمايد و تصور كنند اكنون كه بالغ شده اند، به تنهايى خير و شر خود را مى فهمند و نيازى به راهنمايى والدين خود ندارند.

# خامى فكر جوان

حقيقت اين است كه بشر در تمام سنين زندگى ، نيازمند به راهنمايى و نصيحت است . پدران و مادران سالخورده كه عقلشان به رشد نهايى خود رسيده و در دوران زندگى تجربياتى اندوخته اند، همواره در معرض گمراهى و انحراف اند و به اندرز دیگران احتياج دارند، چه رسد به نوجوانانى كه گرفتار خامى و نارسايى فكرند و عقلشان به رشد نهايى خود نرسيده است .

محمد بن مسلم زهرى ، از مردان فهميده و تحصيل كرده اى بود كه تمايل مال و مقام ، از مسير پاكى و فضيلت منحرفش ساخت و در كبر سن ، دچار تيره روزى و بدبختى شد. حضرت على بن الحسين عليه‌السلام به منظور راهنمايى و نصيحت ، نامه اى به وى نوشته و در ضمن يك جمله كوتاه ، نارسايى جوانان و خطرات بيشترى را كه بر سر راه آنان وجود دارد، خاطرنشان فرموده است .

خطر دنياپرستى «فاذا كانت الدنيا تبلغ من مثلك هذاالمبلغ مع كبر سنك و رسوخ علمك و حضور اجلك فكيف يسلم الحدث فى سنه الجاهل فى علمه الماءفون فى رايه المدخول فى عقله ؟(٥٤٩)»

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه اندرز و نصيحت را بپذيرد، از رسوايى مصن خواهد ماند.

# اطاعت از خيرخواهان

جوانانى كه بر اثر لجاجت و خودسرى از مسير پاكى و فضيلت منحرف شده اند بايد هر چه زودتر از فرصت استفاده كنند و با اطاعت از نصايح خيرخواهان و تذكرات پرمهر پدران و مادران ، خويشتن را اصلاح نمايند، و مطمئن باشند كه اگر به روش هاى ناپسند خويش ادامه دهند و در كارهاى نارواى خود همچنان پافشارى نمايند، با كيفرهاى شديد اجتماعى رو به رو خواهند شد و سرانجام ، جبر زندگى آنان را اصلاح خواهد كرد، اگر دير نشده باشد.

«قال على عليه‌السلام : من لم يصلحه حسن المداراة يصلحه حسن المكافاة .»(٥٥١)

و نيز فرموده است : آن كس كه روش هاى كريمانه و اندرزهاى خير خواهانه اصلاحش ننمايد، هتك حرمت و توهين هاى اجتماعى اصلاحش خواهد كرد.

# جوان و احراز شخصيت

قال الله العظيم فى كتابه : ...( إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا).(٥٥٣)

ابراز لياقت جوانان ، شيفته اظهار وجود و دلباخته ابراز لياقت و شايستگى هستند. براى جوانان ، اثبات شخصيت اجتماعى ، يكى از مطبوعترين لذايذ روحانى است و براى نيل به آن ، از هيچ مجاهده و كوششى شانه خالى نمى كنند.

جوانى كه براى اولين بار در يكى از مؤ سسات ملى يا ادارات دولتى شغلى به دست مى آورد و مسئوليتى را به عهده مى گيرد، بسيار خوشحال و مسرور است ، زيرا احساس مى كند كه جامعه او را به عضويت خود پذيرفته و شخصيتش مورد توجه قرار گرفته است . اولين پولى كه از راه فعاليت شخصى خود به دست مى آورد، هرقدر هم ناچيز و كم باشد، در نظرش ‍ بسيار عزيز و گران بهاست و آن را چندين برابر پولى كه به رايگان از پدر خود مى گيرد، قابل مقايسه نمى داند، زيرا آن پول ، سند شخصيت و دليل لياقت و شايستگى اوست

# حسن سازگارى

پسر جوانى كه بعد از مرگ پدر خود مسئوليت خانواده را به عهده مى گيرد و زندگى مادر و اطفال خردسال او را اداره مى كند، در خود احساس سربلندى و افتخار مى كند. او براى تاءمين مخارج آن ها با تمام قدرت مى كوشد و به همه مشكلات تن مى دهد و در باطن دلخوش و مسرور است ، زيرا از اين راه مى تواند مراتب لياقت و شايستگى خويش را آشكار كند و شخصيت خود را در جامعه اثبات نمايد. برعكس ، جوانى كه نمى تواند با مردم به درستى بياميزد و عضو مفيد و مقبول جامعه باشد، جوانى كه قادر نيست عرض ‍ وجود و اثبات شخصيت كند، همواره متاءثر و افسرده خاطر است و از محروميت خود رنج مى برد. خلاصه ، احراز شخصيت و حسن سازگارى با اجتماع ، يكى از تمايلات درونى نسل جوان و از اركان اساسى زندگى اجتماعى است .

صفات طبيعى و تربيتى كتاب هاى روانى ، مسئله شخصيت از جهات مختلف مورد بررسى و تحقيق دانشمندان قرار گرفته و درباره معنى شخصيت ، منشاء شخصيت ، سنجش شخصيت ، پريشانى شخصيت ، رشد شخصيت و مطالب ديگرى مربوط به شخصيت ، بحث و گفت و گو كرده اند. براى آن كه جوانان تا اندازه اى از اين موضوع اساسى آگاه شوند و به جهات مختلف آن توجه نمايند، براى آن كه راه احراز شخصيت را بشناسند و تا جايى كه ممكن است خويشتن را به شايستگى بسازند، به اختصار پيرامون آن بحث مى كنيم .

# شخصيت چيست ؟

مى دانيم با آن كه همه مردم انسانند و در ساختمان جسم و جان و صفات نوعى ، شبيه يكديگرند، با اين حال ، از جهت خصوصيات طبيعى و تربيتى با يكديگر متفاوت اند و هر انسان من حيث المجموع وضعى مخصوص به خود دارد.

هوش ، حافظه ، سرعت انتقال ، قدرت درك ، حساسيت بدن ، عكس العمل عضلانى و ديگر صفات طبيعى مردم نسبت به يكديگر يكسان نيست و هر فردى داراى كيفيت اختصاصى است .

همچنين ، مردم از جهت بردبارى ، تندخويى ، عفو اغماض ، انتقام جويى ، مهربانى ، كينه توزى ، فروتنى ، خودپسندى ، خوشرويى و ديگر صفات اخلاقى با يكديگر متفاوت اند و هر فردى داراى خلقيات مخصوص به خويشتن است .

شخصيت در نظر روان شناسان عبارت از وحدت مخصوصى است كه از مجموعه صفات طبيعى و اكتسابى بالنسبه ثابت هر فردى به وجود مى آيد و او را در سازش هاى عمومى و برخوردهاى اجتماعى ، از ساير افراد متمايز مى سازد. «شخصيت ، تاءليف و توحيد ساختمان و نوع رفتار و علاقه ها و وضع روانى نفسانى و استعدادها و توانش هاى فرد است كه به خصوص ، از لحاظ سازگارى با اوضاع اجتماعى در نظر گرفته شود.»(٥٥٥)

«وى ، شخصيت را عبارت از مظهر عادات و رفتار و خوى آدمى مى داند كه چگونگى تطبيق او را با محيطش معين مى كند.» (٥٥٧)

«مسئله بى همتايى شخصيت را بايد به نحو روشن ترى تبيين كرد. مسلم است كه فرد در همه چيز بى همتا نيست . كلاك هون و مورى و شنايدر خاطرنشان مى سازند كه از برخى جهات ، هر فرد؛

١ - به همه مردم شبيه است ؛

٢ - به بعضى از مردم شبيه است ؛

٣ - به هيچ كس شبيه نيست .

فرد از لحاظ واكنشهاى خود، كه معلول وراثت حياتى و مشترك ميان نوع انسان است ، و نيز از جنبه هاى عمومى حيات اجتماعى ، شبيه به همه افراد ديگر است . در موردى كه به گروه فرهنگى واحد تعلق دارد و در جامعه نقش واحدى را ايفا مى كند و شايد از جهت اين كه ساختمان بدنى مشابهى را به ارث برده است به برخى از افراد شبيه است ، و چون تجارب گذشته او درست همان تجارب ديگران نيست ، بنابراين در نوع خود بى همتاست .» (٥٥٩)

# صفات پايدار

«منظور از شخصيت ، وحدتى است كه از صفات ظاهرى و انگيزه هاى نهانى به وجود آمده است و ما از همه صفات مختلف فرد، آن صفات را جزء شخصيت او مى شماريم كه نوعى پايدارى داشته باشد. اگر شخصى عادتا آرام است و گاهى برانگيخته مى شود، آرامى ، صفت شخصيت اوست نه انگيزش پذيرى .» (٥٦١)»

على عليه‌السلام فرموده است : خشونت و تندخويى ، خود نوعى از ديوانگى است ، زيرا تندخو پس از تسكين خاطر و به خود آمدن پشيمان مى شود. اگر كسى پس از تندى و برانگيختگى پشيمان نشد، جنونش ثابت و پابرجاست .

«از شخصيت ، تعريف هاى فراوانى شده است و اين كلمه به طرق گوناگون به كار برده اند.

ژ.و. آلپورت ، در عرف عام ، پنجاه معنى براى شخص و شخصيت پيدا كرده است .» (٥٦٣)

از حضرت سجاد عليه‌السلام حديث شده كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آخر خطبه خود فرمود: خير و سعادت براى كسى است كه اخلاقش پسنديده و خويش پاك باشد، باطنش نيكو و ظاهرش خوب باشد، مازاد اموال خود را انفاق كند و از اداى سخنان زائد امساك نمايد و با همه مردم به عدل و انصاف رفتار كند.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قال اميرالمومنين عليه‌السلام: المؤ من مالوف و لا خير لمن لا يالف و لا يولف .(٥٦٥)»

امام صادق عليه‌السلام به عنبسه بن عابد فرمود: بعد از فرايض دينى ، هيچ يك از اعمال مرد با ايمان در پيشگاه الهى محبوب تر از آن نيست كه با تمام مردم به گشاده رويى و حسن خلق برخورد نمايد.

«قال على عليه‌السلام : اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم . (٥٦٧)»

قدرت تطبيق

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : مرد با ايمان در برابر طوفان حوادث ، مانند خوشه رسيده است كه وقتى باد مى وزد روى زمين خم مى شود و چون باد ايستاد دوباره به پا مى ايستد و با اين روش ، خويشتن را با وقايع تطبيق مى دهد و از شر حوادث مصون مى ماند، ولى كافر تيره عقل ، مانند درخت صنوبر، ندانسته و نابه جا در مقابل طوفان مقاومت مى كند و سرانجام براثر فشار ريشه كن مى شود.

# تحمل شكست

«آدم سالم ، كه قدرت نرمش و برگشت به حال عادى دارد، هر شكستى را تحمل مى كند. به پا مى خيزد و كوشش را از سر مى گيرد و چون چندين تير در تركش دارد، اگر راهى بسته شد، به راه ديگرى مى رود و هدف ديگرى انتخاب مى كند. در صورتى كه روح ناسالم ، جز يك هدف و يك راه در دنيا نمى بيند و اگر اشكالى در آن راه پيدا شد، در مى ماند و از اميد دست برمى دارد.

هرچه انسانى بيشتر از قدرت نرمش برخوردار باشد، كمتر از شكست مى ترسد و ميدان موفقيت را بهتر قبضه مى كند و آن جولانگاه آرزو و استعداد و همت خود قرار مى دهد و هرچه از اين قدرت محروم باشد، زودتر از عرصه مبارزه به در مى رود و خود را به درد ناكامى مى سپارد.»(٥٦٩)

براى آن كه صفات ناشى از وراثت و تربيت به خوبى شناخته شده و از يكديگر متمايز گردند، براى آن كه نقش اين دو در ساختن شخصيت افراد و سازگارى با محيط واضح شود، لازم است پيرامون هر يك جداگانه بحث و گفت و گو نماييم .

# تفاوت ساختمان

صفات موروثى . فرزندان بشر، به طور طبيعى متفاوت آفريده شده اند و هر يك از آنها صفات مخصوصى را از پدران و مادران خود ارث برده اند. عقل ، هوش ، حافظه ، ذوق ، قريحه ، تناسب اندام ، زيبايى صورت ، آهنگ گرم ، قيافه جذاب ، و ساير صفات افراد با يكديگر متفاوت است و هر يك از اين صفات ، در برخوردهاى اجتماعى و سازگارى با محيط، و خلاصه در ساختن شخصيت آدمى سهم مستقل و مؤ ثرى دارد.

كم هوشى و احساس حقارت

«كودكى كه سطح هوشش پايين تر از همسالان يا همكلاسانش باشد، همواره خود را در ميان آنها بيگانه مى پندارد. در فعاليت هاى گوناگون نمى توان با آنها هماهنگ باشد و به علت اختلاف ميلى كه با آنها دارد، از سازش با ايشان عاجز مى شود و در نتيجه خود را حقير مى داند و شخصيت او با احساس حقارت مشخص مى شود.»(٥٧١)

«بر اثر داشتن ساختمان بدنى خاصى ، ممكن است دیگران به نحو مخصوصى با ما برخورد كنند و برخورد آنها در شخصيت ما مؤ ثر شود.

مثلا ممكن است كسى كه ساختمان تن قوى و قد بلند دارد، از طرف ديگران مورد توجه قرار گيرد و به او تعرض كمتر شود و در نتيجه چنين شخصيى داراى اعتماد به نفس و خوش خويى گردد. برعكس ، كسى كه بدن ناقص يا فوق العاده نحيف دارد، چون مورد بى اعتنايى يا تعرض ديگران قرار مى گيرد، داراى شخصيتى متعرض يا تلخ شود. به عبارت ديگر، ممكن است ساختمان تن ما مستقيما در شخصيت ما مؤ ثر نباشد، لكن طرز برخورد مردم ديگر با ما ممكن است در ما تاءثير فراوان داشته باشد.»(٥٧٣)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فرزندان عبدالمطلب فرمود: شما نمى توانيد با ثروت و سرمايه هاى خود محيط وسيع پرمهرى را به وجود آوريد كه همه مردم را دربرگيرد و دلهاى آنان را به شما متوجه سازد. پس با روى بشاش و چهره گشاده با آنان برخورد نماييد و بدين وسيله محبتشان را جلب كنيد.

سيماى دلپذير بعضى از افراد با روى گشاده و قيافه بشاش آفريده شده اند و اين حالت مطبوع ، كه يكى از صفات شخصيت در حسن سازگارى با محيط است ، در

چهره آنان خوانده مى شود. اين گروه ، بدون زحمت خودسازى ، داراى رخساره گيرا و نافذند و خوشرويى و بشاشت با سرشتشان آميخته شده است . اينان در حال طبيعى نمى توانند عبوس و تلخ ‌رو باشند و قادر نيستند با سيماى نامطبوع و ملال آور درمقابل ديگران ظاهر شوند. به عبارت كوتاه تر، گشاده رويى و بشاشت ، كه از صفات شخصيت و يكى از عوامل نفوذ اجتماعى است ، خود به خود در آنها وجود دارد.

# قيافه نامطبوع

برعكس ، كسانى كه با چهره عادى و غيربشاش و يا تلخ و نامطبوع آفريده شده اند، بايد براى نيل به گشاده رويى و بشاشت مجاهده كنند و از راه تمرين و ممارست ، اين صفت پسنديده را در سيماى خود به وجود آوردند تا در برخوردهاى اجتماعى و سازگارى با محيط، كامياب و موفق گردند.

واضح است كه بشاشت رخسار يا گرمى گفتار و خلاصه هر يك از خلاقيت پسنديده شخصيت ، اگر فطرى و طبيعى باشد، زودتر به نتيجه مى رسد و صاحبش آسان تر به احراز شخصيت و سازش با محيط اجتماعى خود موفق مى گردد، ولى اين قبيل صفات ، فاقد ارزش تربيتى است و دارنده آن استحقاق پاداش اخلاقى ندارد، زيرا در راه به دست آوردن آن زحمتى نكشيده و مجاهده اى نكرده است .

«عن اسحاق بن عمار، عن ا بيعبدالله عليه‌السلام قال : ان الخلق منيحة يمنحها الله عزوجل خلخه ، فمنه سجية و من نية . فقلت فاءيتهما افضل ؟ فقال صاحب السجية و هو مجبول لا يستطيح غيره و صاحب النية يصبر على الطاعة تصبرا فهو افضلهما.(٥٧٥)

جوانانى كه ظاهر و باطنشان جسم وعقلشان با صفات مناسب براى سازگارى با محيط آفريده شده و به طور طبيعى واجد شرايط آميزشهاى عمومى هستند، مى توانند به آسانى قسمتى از شخصيت خود را احراز كنند و با سرعت موجبات تطبيق خويش را با جامعه فراهم آورند.

جوانانى كه كم هوش و كوتاه فكر، يا بدقيافه و ناموزون از مادر متولد شده اند، يا در طول ايام زندگى به عيوب و نقايص دچار گشته اند، در معاشرت هاى اجتماعى و اثبات شخصيت خود، كم و بيش با مشكلاتى مواجه هستند. بعضى از آنها به طورى شكست روحى مى خورند كه تا پايان عمر به سازش صحيح با محيط اجتماعى موفق نخواهند شد.

جبران نقايص آنان كه از جهت ساختمان طبيعى گرفتار نقايص و عيوبى هستند، براى احراز شخصيت و نيل به كمال و سعادت بايد تا آن جا كه مى توانند نقايص ‍ خود را فراموش كنند و حس اميد را در ضمير خويش بيدار نمايند. بايد از پى كارى بروند كه شايسته آن هستند و با سعى و مجاهده ، استعدادهاى درونى خود را به فعليت بياورند و بدين وسيله نقايص خويشس را جبران و شخصيت مناسبى را احراز نمايند.

ح . شناختر مى گويد:

«پسرى از نزديكان من هميشه تنها بود. در زنگ هاى تفريح مدرسه تنها راه مى رفت و در ابر و آسمان خيال گردش مى كرد. بعد از ساعات درس فورا به خانه مى آمد و از بازى با هم شاگردى ها مى گريخت . در هيچ دسته و انجمن خيريه شركت نداشت . هيچ كس را به خانه خود دعوت نمى كرد و به خانه هيچ كس به مهمانى نمى رفت . مى گفت اطاق كارو كتاب هايم را از همه كس ‍ بيشتر دوست دارم .

لكن حقيقت اين بود كه آن جوان بنيه و جثه خوبى نداشتن و در بازيهاى جسمانى به پاى ديگران نمى رسد و براى آن كه ضعف خود را بپوشاند و مورد ترحم و تحقير واقع نشود، از بازى اجتناب مى كرد و رفته رفته اين عادت ، او را در موقع دیگر نيز از همه دور و تنها كرده بود.

اگر آن پسر درد خود را فهميده يا از روان پزشك پرسيده بود، مى دانست كه ممكن است هر بدن و عضلات ضعيفى را تقويت كرد و اگر احيانا كسى مطلقا در بازى هاى جسمانى استعداد نداشته باشد، حتما در رشته ديگرى داراى استعداد و قدرت است و با كار و كوشش خواهد توانست كه در آن رشته به مقام ارجمندى برسد.»(٥٧٧)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: انگشت هاى دست مومن آل فرعون به هم چسبيده و بى حركت بود. او در موقع سخن گفتن ، بدون احساس ضعف و انكسار، دست معيوب خود را به سوى مردم دراز مى كرد و مى فرمود: از فرستادگان خدا پيروى كنيد.

اثر تذكرات مربى امام عليه‌السلام با اين عبارت كوتاه ، از يك طرف جواب سخنان بى اساس ‍ مردم را داد و خاطر نشان كرد كه ممكن است مرد پاكدل و شريفى كه خدمتگذار دين خداست ، به عارضه اى مبتلا باشد، همان طور كه مومن آل فرعون دچار بود، و از طرف ديگر با نقل قضيه مومن آل فرعون ، روحيه يونس را تقويت كرد و به وى فهماند به سبب عارضه لكه هاى صورت ، از مردم كناره گيرى مكن و اطمينان و شخصيت خويش را از دست مده و همچنان با شهامت به انجام وظايف تبليغى خود مشغول باش . چنان كه مومن آل فرعون دست معيوب خود را به سوى مردم دراز مى كرد و آنان را به پيروى از انبياى الهى دعوت مى نمود. يعنى همان طورى كه نقص ‍ عضوى انگشت هاى دست ، اراده مومن آل فرعون را متزلزل نكرد و نتوانست شخصيت معنوى او را در هم بشكند، لكه هاى صورت نيز نبايد اراده شما را تضعيف كند و از انجام وظايف اجتماعى ات باز دارد.

بيان امام صادق عليه‌السلام ، خاطر پريشان يونس بن عمار را آرام كرد و او را براى تجديد آميزش با مردم و سازش با محيط تقويت و تشويق نمود و به شخصيت تزلزل يافته اش استقرار و ثبات بخشيد. آرى ؛ بيان نافذ مربيان بزرگ ، در جبران شكست هاى روحى افراد و تقويت شخصيت آنان اثر درخشانى دارد.

# مشكلات توابع

ناگفته نماند كه مشكل احراز شخصيت و حسن سازش اجتماعى ، مخصوص جوانان كوتاه فكر و كم هوش يا بدقيافه و ناقص عضو نيست ، بلكه جوانان نابغه و هوشمند و همچنين جوانان زيبارو و خوش آهنگ نيز در راه اجراز شخصيت و سازگارى با محيط، مشكلات گوناگونى بر سر راه دارند.

جوانانى كه به طور طبيعى كم هوش و كوته عقل يا بدقيافه و ناقص عضو آفريده شده اند، به سبب نارسايى هوش و خرد، يا ناموزونى اندام و قبح منظر، همواره اسير احساس حقارت و پستى هستند و از ترس بى اعتنايى يا توهين ديگران جراءت نمى كنند كه به گرمى با مردم بياميزند و در نتيجه از حسن سازگارى با محيط و اثبات شخصيت خود محروم اند.

# احساس برترى

جوانانى كه با عقل و هوش فوق عادى آفريده شده اند، همچنين آنان كه صورت زيبا و اندام موزون و آهنگ گرم دارند، در خود احساس برترى و مزيت مى كنند و خويشتن را فوق مى بينند. گاهى اين احساس باعث تكبر و خودپسندى آنان مى شود و در نتيجه ديگران را به ديده تحقير و پستى مى نگرند و در برخوردهاى اجتماعى مراعات اخلاق و ادب را نمى نمايند و با غرور و خودخواهى موجبات رنجش خاطر مردم و خوارى خود را فراهم مى آورند. اين گروه نيز بر اثر سوءمعاشرت ، از حسن سازگارى با محيط و احراز شخصيتى كه شايسته آن هستند، محروم خواهند بود.

«كودكى كه بيش از حد باهوش باشد، به مناسبت همان هوش خارق العاده خود، تطبيق با محيط و جامعه ، با اشكالاتى مواجه خواهد گرديد. ستايش بيش از اندازه از روشهاى او در سال هاى اوليه زندگى ممكن است وى را بيش از حد نسبت به قوا و استعدادهاى فطرى اش مغرور سازد. گذشته از اين ، به مناسبت هوش سرشارش ، ممكن است مورد بغض و آزار ساير كودكان همسن خويش قرار گيرد.

از طرف ديگر، رشدش از لحاظ جنبه هاى ديگر به اندازه كافى نيست كه كودكان بزرگتر وى را به بازى گيرند.

كودكى كه از لحاظ نيروى ذهنى برتر از همسالان خود باشد، به ويژه در آخرين سالهاى كودكى و اوايل بلوغ ، غالبا مى تواند جنبه غير عقلانى و نااستوارى مقررات و اصول و دستورهاى بالغان را، تشخيص دهد. از اين روى ممكن است نسبت به قدرت بالغان روش منفى پيش گيرد و از آنان آزرده شود.»(٥٧٩)

# تحقير ديگران

ابن مقفع ، از افراد دراك و پرفراست عصر خويش بود و از جهت عقل و هوش طبيعى ، نسبت به افراد عادى مزيت و برترى داشت . او در سنين جوانى ، بر اثر لياقت فطرى ، به فراگرفتن پاره اى از علوم موفق گرديد و توانست بعضى از كتب علمى را به زبان عربى ترجمه نمايد، ولى برترى هوش و خرد، وى را مغرور كرد و احساس تفوق ، در اخلاق و رفتارش اثر نامطلوب گذارد و در سازش هاى اجتماعى با مشكلاتى مواجهش ساخت . او مردم را حقير و خوار مى پنداشت و گاهى با كلمات زننده ، تحقيرشان مى كرد و بذر كينه و دشمنى در نهادشان مى افشاند.

سفيان بن معاويه ، كه از طرف دوانيقى فرماندارى بصره را به عهده داشت ، از كسانى بود كه مكرر مورد تعرض و تحقير ابن مقفع قرار گرفت و با كلمات تند و زننده در حضور مردم خجلت زده و شرمسارش ساخت .

سفيان بينى بزرگ و ناموزونى داشت . هر وقت ابن مقفع به فرماندارى مى آمد در حضور مردم به صداى بلند مى گفت : «سلام عليكما»، يعنى سلام به تو و بينى بزرگت ، او را با اين طرز سلام كردن ، تحقير مى نمود.

روزى سفيان در مجلس خود گفت ، من هرگز از سكوت و خاموش پشيمان نشده ام . ابن مقفع گفت كه كسى كه زيبايى و زينتش لكنت زبان باشد، البته از سكوت هرگز پشيمان نمى شود.

گاهى سفيان را به نام مادرش تحقير مى كرد و در ضمن كنيه اى كه براى وى ساخته بود، مادر و فرزند را يك جا اهانت مى نمود و در حضور مردم به صداى بلند مى گفت : « يابن المغتلمه» يعنى اى پسر زن شهوت پرست .

روزى ابن مقفع ، بر سبيل تمسخر و به منظور وانمود كردن نادانى سفيان ، در محضر عمومى از وى سوال كرد: اگر كسى بميرد و از او زن و شوهرى باقى مانده باشد، ارثشان چگونه تقسيم مى شود؟

ايجاد عداوت ابن مقفع تيزهوش و دراك ، با سخنان موهن خود، كه ناشى از غرور و خودپسندى اش بود، كينه و دشمنى سفيان را به شدت برانگيخت و او را براى تلافى آن همه اهانت و ناروايى مجهز ساخت . سفيان منتظر بود فرصت مناسبى به دست آورد كه با شدتى هرچه تمامتر از وى انتقام بگيرد.

اتفاقا در آن اوقات ، عبدالله بن على ، بر برادر زاده خود، منصور دوانيقى ، مدعى خلافت شد و بر وى خروج كرد. منصور خليفه وقت ، ابومسلم خراسانى را به فرماندهى لشكر نيرومندى براى سركوبى عموى خود و يارانش به بصره فرستاد و سرانجام در مدت كوتاهى ابومسلم غلبه كرد و عبدالله بن على فرار نمود و به برادران خود سليمان و عيسى پناهنده شد و نزد آنان مخفى گشت .

سليمان و عيسى نزد منصور رفتند و درخواست كردند كه از تخلف برادرشان عبدالله بن على درگذرد. منصور شفاعت آن دو را پذيرفت . قرار شد امان نامه اى بنويسند و منصور دوانيقى آن را امضا نمايد.

وقتى به بصره مراجعت كردند، نوشتن امان نامه را به عهده ابن مقفع كه منشى مخصوص عيسى بود، گذاردند و از وى خواستند كه آن را به قدرى محكم و موكد بنويسد كه منصور نتواند آسيبى به عبدالله بن على برساند.

ابن مقفع امان نامه مبالغه آميزى تنظيم كرد و نوشت اگر منصور دوانيقى به عموى خود عبدالله بن على مكر كند و او را آزار نمايد، اموالش وقف مردم ، بندگانش آزاد، و مسلمين از بيعت او يله و رها باشند.

موقعى كه آن را براى امضا نزد منصور دوانيقى بردند، سخت برآشفت و از تنظيم كننده آن پرسش كرد. گفتند ابن مقفع نوشته است . منصور از امضاى آن خوددارى كرد. به علاوه ، به حاكم بصره محرمانه دستور داد تا ابن مقفع را به قتل برساند.

سفيان ، حاكم بصره ، كه مدت ها از سخنان ابن مقفع احساس خشم و ناراحتى مى كرد، در انتظار فرصت مناسبى بود تا انتقام بگيرد. اينك با وصول دستور دوانيقى آن فرصت به دست آمده و موقع آن رسيده كه گفتار و رفتار نارواى او را تلافى كند و خشم درونى خويش را تسكين بخشد.

دستور داد ابن مقفع را به اطاقى بردند. سپس با وى گفت : به خاطر دارى درباره من چه ها گفتى و از مادر من چگونه ياد مى كردى ؟ به گفته خودت ، مادرم مغتلمه باد اگر تو را به وضع تازه و بى مانندى به قتل نرسانم .

آن گاه دستور داد تنورى را گداختند و ابن مقفع را كه در آن موقع سى و شش ‍ ساله بود، كنار تنور بردند. اعضاى بدنش را يكى پس از ديگرى مى بريد و در برابر چشمش به داخل تنور مى افكند و با اين كيفيت سخت و پرشكنجه به حيات او خاتمه داد.(٥٨١)»

على عليه‌السلام فرموده است : هركس تخم عداوت بيفشاند، زيان و خسارت مى درود.

«قال ابوعبدالله عليه‌السلام : من زرع العداوة حصد ما بذر.» (٥٨٣)

«عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : يحفظ الاطفال بصلاح آبائهم .(٥٨٥)

«همان طورى كه در كشورهاى مشروطه ، تربيت براى تهذيب اخلاق و علو همت و توسعه صدر مى كوشد و جوانمردى مى آموزد، در كشورهاى استبدادى ، به همان اندازه ، براى پستى و دنائت مردم جديت به خرج مى دهد و اشخاص را ناجوان مرد بار مى آورد. در اين كشورها قلوب بايد بردگى و بنده منشى را پيشه كند.

در حكومت هاى استبدادى ، هر خانه يك حكومت جداگانه است .

تربيت در حكومت استبدادى عبارت از اين است كه ترس را در قلوب جاى گير نمايند. در آن جا دلش خطرناك است و نتايج شوم در بر دارد.»(٥٨٧)

على عليه‌السلام فرموده است : مردم در روش هاى اخلاقى و صفات اجتماعى ، به حكومت هاى خود بيشتر شباهت دارند تا به پدران خويش .

# وضع اقتصادى خانواده

٢ - يكى ديگر از عواملى كه در ساختن شخصيت كودكان اثر قابل ملاحظه اى دارد و در دوران بلوغ و جوانى به صورتهاى مطلوب و نامطلوب آشكار مى گردد، وضع اقتصادى و مالى خانواده است .

پدرانى كه به اندازه مخارج خويش در آمد دارند و زندگى خانواده را با آبرومندى و در حدود شاءن اجتماعى خود اداره مى كنند، طبقه متوسط اند. در چنين خانواده هايى ، فرزندان از نظر روانى وضع عادى دارند و تمايلاتشان به اندازه شايسته ارضا مى شود، و اگر با موانع ديگرى مواجه نشوند، شخصيتشان به خوبى پرورش مى يابد. اولياى گرامى اسلام زندگى متوسط و توازن دخل و خرج را بهترين زندگى شناخته و آن را از شاخه هاى خوشبختى و سعادت معرفى كرده اند.

«روى عن العالم عليه‌السلام : طوبى لمن آمن و كان عيشه كفافا.(٥٨٩)

پدرانى كه به قدر مخارج زندگى درآمد ندارند و از ارضاى خواهش هاى طبيعى و تامين حوايج ضرورى اعضاى خانواده خود عاجزند، طبقه فقير اجتماع اند. كودكان در چنين خانواده اى اغلب گرفتار مضيقه و محروميت هستند و همواره در خود احساس عقب افتادگى و كمبود مى كنند. بدون ترديد، اين احساس تلخ و نامطلوب در تكوين شخصيتشان اثر مى گذارد و آنان را در راه سازگارى با محيط و آميزش هاى اجتماعى ، با مشكلات گوناگونى مواجه مى سازد.

# فقر وضعف شخصيت

اينان در جوانى به ضعف شخصيت مبتلا هستند كه بر اثر فقر و تنگدستى در خود احساس حقارت مى كنند و خويشتن را نسبت به دیگران عقب افتاده و محروم مى بينند. اين احساس رنج آور، روان آنها را تيره مى كند و روى عقل و هوششان اثر بد مى گذارد و رد برخوردهاى اجتماعى و ابراز شخصيت ، در خود احساس ضعف و ناروايى مى كنند.

«قال على عليه‌السلام : الفقر يخرس القطن عن حجته و المقل غريب فى بلدته . (٥٩١)»

اميرالمومنين به فرزند خود، محمد حنفيه ، فرموده است : فقرو بى چيزى ، زمينه مساعدى براى شكست دين و حيرت زدگى خرد و جلب عداوت و دشمنى است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لغزش ايمان بود زاييده فقر و نياز |  | ورنه هيچ آلوده دامن دزد مادرزاد نيست |

# بدبينى و آشفتگى

«نادارى در شخصيت ما اثر دارد. بى پولى موجب پريشانى خاطر و غم و وحشت مى شود. كسى كه نتواند خوراك و پوشاك و ساير ضروريات يوميه خود را آماده كند، دائما آشفته و نسبت به ديگران بدبين و بدخواه است .

اين احوال در همه كس اثر دارد و صفات و ذاتيات را مبدل مى كند. از چنين آدمى انتظار خوى خودش و از خودگذشتگى و وفاى به عهد و ساير خصال نيكو نمى رود.

مردم تهى دست ، چون خود را خفيف و از ديگران كوچك تر مى بيند، حالت حجب و ترس و درماندگى به خود مى گيرند و از قابليت و فعاليت و خلق خوش خود، مقدار زيادى از دست مى دهند و بعدها نيز اگر دارنده شدند، مغرور و بى رحم و بى ادب خواهند شد.»(٥٩٣)

ثروت و شخصيت ناگفته نماند كه سرمايه و ثروت پدران و مادران نيز مانند فقر و تهى دستى ممكن است در فرزندان اثر بد داشته باشد و شخصيت آنان را با وضعى زننده و نامطلوب بسازد و سرانجام در سازش هاى اجتماعى با مشكلات بزرگى مواجهشان نمايد.

پدران و مادران نادانى كه با ثروت بى حساب خود، تمايلات نابجاى فرزندان خويش را ارضاء مى كنند و زمينه خودخواهى و هواپرستى آنان را آماده مى نمايند، هرگز قادر نيستند آنان را با شخصيت خوب و وظيفه شناسى بارآورند و براى سازگارى صحيح اجتماعى مجهزشان سازند.

# فرزندان ياغى و متجاوز

ثروت خانواده ، اگر در مجارى نادرست به كار افتد، براى فرزندان خطرات بزرگى دربر دارد و ممكن است آنان را ياغى و متجاوز، شهوت پرست و بى عفت ، تنبل و تن پرور، از خودراضى و مغرور بارآورد و در جوانى بر اثر سوء اخلاق و رفتار، از حسن سازگارى با محيط عاجز باشند و مورد تنفر و انزجار جامعه قرار گيرند.

«كلا ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى .(٥٩٥)»

على عليه‌السلام فرموده است : دارايى و ثروت مايه اصلى شهوات بشر است .

٣ - عامل ديگرى كه در ساختن شخصيت فرزندان اثر بسيار عميق دارد، خوى و خلق والدين و مربيان وافراد اجتماع است .

خشونت يا ملايمت ، تندخويى يا مهربانى ، حسن معاشرت يا سوءبرخورد، شجاعت يا جبن ، سخاوت يا بخل ، تواضع يا تكبر، عزت نفس يا تملق و خلاصه كليه صفات اخلاقى پدران و مادران در ضمير فرزندان نفوذ مى كند و در ساختن شخصيت و طرز سازگارى آنان با محيط اجتماعى مؤ ثر است . همچنين ، روش هاى اخلاقى مدير و ناظم و معلم و شاگردان در محيط مردم در اجتماع ، روى صفات اخلاقى دانش آموزان و تكوين شخصيت آنان اثر دارد و خلاصه ، محيط، به معناى وسيع خود، كه شامل خانه و مدرسه و اجتماع است ، منشاء تكوين يك قسمت مهم از شخصيت آدمى است و بسيارى از كاميارى ها و ناكامى ها، پيروزى و شكست هاى مردم در سازش هاى اجتماعى ، از صفات اكتسابى محيط خانوادگى و تربيتى و اجتماعى آنان سرچشمه مى گيرد.

# فضايل اخلاقى

كسانى كه در پرتو تربيت هاى صحيح والدين و مربيان داناى خود، با ايمان و درستكار، متواضع و مهربان ، گشاده رو و خوش برخورد و خلاصه با سجاياى اخلاقى پرورش يافته و با صفات پسنديده بار آمده اند، داراى شخصيت شايسته اجتماعى هستند.

اينان در بين مردم همواره محبوب و مورد احترام اند و در سازش هاى اجتماعى و برخوردهاى عمومى غالبا موفق و كامروا خواهند بود.

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَـٰنُ وُدًّا).(٥٩٧)

محبوبيت اجتماعى

امام باقر عليه‌السلام فرموده است : بشاشت و گشاده رويى در برخوردهاى اجتماعى ، مايه جلب محبت مردم و قرب به خداوند است .

«قال الصادق عليه‌السلام : التواضع اصل كل شرف نفيس و مرتبة رفيعة .(٥٩٩)»

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه در آميزش با مردم از در الفت و محبت وارد شود، مردم دوستدار وى خواهند بود.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام : من كان رفيقا فى امره نال ما يريد من الناس .(٦٠١)»

آنان كه بدكارى را پيشه خود ساخته اند، همانند اعمال نارواى خود، به بدى مجازات مى شوند و پيوسته با خوارى و رسوايى ، هم آغوش خواهند بود.

صفات ناپسند

«عن ابى جعفر عليه‌السلام : عبوس الوجه و سوءالبشر مكسبة للمقت و بعد من الله . (٦٠٣)»

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه از خودراضى و خويشتن پسند باشد، غضب كننده به وى بسيار خواهد بود.

«عن على عليه‌السلام : من غلب عليه الحرص عظمت ذلته .(٦٠٥)

شخصيت اجتماعى و صفات اخلاقى فرزندان بشر، مانند عضلات و اعضاى داخلى بدن آنها، از روزهاى اول ولادت پيوسته در مسير رشد و تكامل است . هريك از عوامل طبيعى و شرايط تربيتى ، به نوبه خود، سهمى در پرورش صفات اخلاقى و رشد شخصيت كودكان دارد و تدريجا خلق و خوى آنان را براى آميزش هاى اجتماعى و سازش با محيط پى ريزى مى كند.

وظيفه والدين و مربيان است كه همواره ناظر كودكان باشند و آنان را با صفات پسنديده و شخصيت شايسته پرورش دهند.

همچنين وظيفه جوانان و بزرگسالان كه خود شخصا مراقب خلق و خوى خويش باشند و هرگاه به صفت ناپسندى آلوده شدند، فورا آن را اصلاح نمايند.

اصلاح نقايص «يقين بدانيد كه شخصيت شما از روز تولد در حال رشد و پرورش بوده و پيوسته در اين حال خواهد بود. بنابراين ممكن است آن را در راه راست و به نفغ سعادت خود واداريد، به شرط آنكه با خود راستگو و صديق باشيد، يعنى نقايص و شكست هاى خود را بى خجالت و پرده پوشى روبه رو بگذاريد و هيچ يك را ناديده نگيريد، زيرا عيب و نقص وقتى مايه شرمندگى است كه درصدد اصلاح آن نباشيم و نامرادى وقتى موجب ملال مى شود كه آن را درس عبرت قرار ندهيم . اى بسا شكست و ناكامى كه مايه فتح و سعادت گشته و چه بسا عيب و نقص كه به نيروى همت ، شخص را به اوج كمال رسانيده است .»(٦٠٧)

# اعمال انعكاسى شيرخوار

زندگى روانى شيرخواران در نظر دانشمندان بسيار پيچيده و مبهم است و درباره آن عقايد مختلفى ابراز شده و مى شود. بعضى از روان شناسان عقيده دارند كه نوزادان درااى شخصيت معنوى و روانى نيستند و تنها در ماه هاى اول ولادت يك سلسله اعمال انعكاسى از خود نشان مى دهند و آغاز شخصيتشان از زمانى است كه خود را در ميان افراد ديگر احساس مى كنند و خصوصيات اخلاقى و روانى خويش را بروز مى دهند. بعضى عقيده دارند كه نوزادان از همان اوان ولادت داراى شخصيت معنوى پنهانى هستند كه بر اثر نداشتن وسايل لازم نمى توانند آن را ابراز نمايند.

# شخصيت پنهانى كودكان

«يكى از نكات اساسى كه روان پزشكى جديد را از روان پزشكى دوره هاى پيشين جدا و مشخص مى نمايد، پى بردن به وجود يك شخصيت واقعى مستور و مخفى است كه تظاهر خارجى نداشته و در شيرخواران و اطفال كوچك ، حتى در مواردى كه شعور روشن ظاهرا فعاليتى ندارد خودنمايى مى كند. اين موضوع توجه ما را به راز شخصيت باطنى ، كه به وسيله باروك ، در كتاب روان پزشكى اخلاقى ، تجربى ، فردى و اجتماعى عنوان شده ، جلب مى كند. باروك اين شخصيت را به طريق زير تعريف كرده است :

عكس العمل اسرارآميز وقتى يك بيمار روانى را در نظر بگيريم و واكنش هاى او را مورد مطالعه قرار دهيم ، بعد از مدتى متوجه مى شويم كه وراى حركات غيرطبيعى و وضع عجيب و غريب او، يك انسان واقعى كه حس مى كند، رنج مى كشد، قضاوت مى كند و مثل افراد سالم عكس العمل نشان مى دهد، وجود دارد. منتهى اين اعمال او مخفى و مستور بوده و به طور غيرمستقيم و اسرارآميز تجلى مى نمايد. منشاء اين تظاهرات ، همان است كه باروك از آن تحت عنوان شخصيت عميق و نهائى نام مى برد.

در نوزادان كه از بيشتر جهات ، مخصوصا از نقطه نظر فيزيولوژيك ، شباهت زيادى به مجانين دارند، با وجود نبودن تكلم و تظاهرات مشخص ، واكنش هاى هيجانى هستند، وجود شخصيتى را كه هنوز توسعه نداشته و فاقد وسايل كافى براى خودنمايى است ، به ثبوت مى رساند. وسايل لازم جهت بروز شخصيت در مجانين بر اثر بيمارى دچار وقفه گرديده ، ولى در شيرخواران هنوز رشد و توسعه كافى پيدا نكرده است .»

# تجلى وجدان اخلاقى

در جريان كودكى دوم ، مفهوم درستكارى ، وظيفه شناسى و احترام و غيره تجلى مى كند و غالبا وجدان اخلاقى ، يعنى حس تشخيص نيك و بد، اهميت اساسى داشته و تا حدود زيادى شخصيت فرد را تحت سلطه خود دارد.

اغلب ، احساساتى از قبيل عفت و شرم ، پشيمانى و ندامت ، حجب و حيا و گاهى اوقات انحرافات تهاجمى ، از اختلالات يا آزردگى هاى خفيف وجدان اخلاقى ، در برخورد با نمو غرايز ناشى مى شود.

تشخيص خوب و بد پياژه در تجسمات معروف و جالب توجه خود، با تحت نظر گرفتن بازى هاى اطفال و به وسيله ، تست هاى مخصوص ، مراحل رشد و نمود قضاوت اخلاقى را در كودكان مورد مطالعه قرار داده است . دانشمند نامبرده نشان داده كه در اطفال ٦ - ١٢ ساله ، قضاوت اخلاقى ابتدا ناچيز و متكى به غرايز و تمايلات مادى بوده ، رفته رفته تا حد دقت ادراك ارادى و حس ‍ همدردى و وظيفه شناسى و بالاخره تشخيص خوب و بد توسعه مى يابد.(٦١٠)

# تغييرات اساسى در اخلاق و عقايد

«تغييرات جسمانى كه در اوايل بلوغ روى مى دهد، تاءثير عميقى در چگونگى پرورش شخصيت دارد. روش هاى نوين تازه بالغ ، نسبت به خودش و روابطش با ديگران و رغبت ها و تمايلات جديدى كه از رسيدن به بلوغ ايجاد مى گردد، يك تغيير اساسى در خوى و شخصيت وى ايجاد مى كند.

در سن دوازده سالگى ، در افكار و عقايد و ايده آل هاى كودك تغييرات كلى حاصل مى گردد. مطالعاتى كه درباره صفات و خصايص اخلاقى مورد علاقه و توجه كودكان ، از سن دوازده سالگى تا پانزده سالگى به عمل آمده است نشان مى دهد كه در فاصله اين مدت ، نوبالغ تمايلات و رغبت هاى پيشين خود را كودكانه مى پندارد و شروع به ستايش خصايص ديگرى در همسالان خود مى كند.

در سن دوازده سالگى ، دختر مطابق با ايده آل هاى دوران بلوغ ، مجذوب شخصيت ديگران مى گردد، لكن چون به سن پانزده سالگى رسيد، در ظاهر خود را كاملا بالغ ميداند و مى كوشد حتى المقدور بر جذابيت و محبوبيت خود بيفزايد.

طى همين سالها، در افكار و ايده آل هاى پسر نيز در مورد رهبرى ديگران تغييرات شگرفى حاصل مى شود. كودك دوازده ساله ممكن است هنوز حس انفرادى نيرومندى داشته باشد و قوانين و مقررات بالغان را به ديده بى اعتنايى بنگرد، لكن چون به اواسط سنين بلوغ رسيد، ميل دارد بسيارى از خصايص جديد مردانه خوى و طبع خويش را نشان دهد و اثبات كند به حد بلوغ رسيده و با وى بايد مانند مردان رفتار كند.» (٦١٢)

# ارزشهاى زندگى

يكى از حالاتى كه به طور عموم در همه نوبالغان مشاهده مى شود و افكار آنان را به خود معطوف مى دارد، توجه به ارزشهاى مختلف زندگى است . در دوران بلوغ ، نوجوان تدريجا به اهميت و ارزش امور اقتصادى ، اجتماعى ، علمى ، سياسى ، اخلاقى ، مذهبى ، زيبايى و نظاير آنها پى مى برد و به هر يك از چيزهايى كه در شئون مادى و معنوى حيات بشر مؤ ثر و مورد احتياج است و روان شناسان از آن به كلمه ارزش تعبير مى كنند، علاقه مند مى گردد.

«مفهوم ارزش . هرچيز كه يكى از احتياجات ما را رفع كند، از نظر روانشناسان ارزش ناميده مى شود، اعم از اين كه آن چيز يك شى ء، يك موجود، يك حادثه يا يك فكر باشد. مفهوم ارزش ، جز آن قيمتى كه انسان در خاطر براى هر چيزى قائل شود نيست . بنابراين يك مفهوم ذهنى محسوب مى شود و ممكن است هيچ گونه ارتباطى با معنى اجتماعى ارزش ، كه همان ارزش تجارتى يك جنس معين يا يك كار معينى است ، نداشته باشد.» (٦١٤)

كامروايى ها و ناكامى ها، پيشروى ها و عقب ماندگيها، موفقيت ها و محروميتها و خلاصه خوشبختى ها و بدبختيهاى همه مردم ، عموما، و نسل جوان ، خصوصا، براساس زيبايى هاى زندگى و ارزش هاى حيات و كيفيت و كميت آنها استوار است .

# شكست شخصيت

كسانى كه از راه فعاليت هاى مشروع ، با اندازه گيرى صحيح ، در راه نيل به ارزشهاى زندگى كوشش مى كنند و از زيباييهاى اجتماعى برخوردار مى شوند، شخصيت شايسته اى به دست مى آورند و خوشبخت و كامروا، امرار حيات مى نمايند، در صف نيكوكاران قرار مى گيرند و عمر خود را به پاكى مى گذارند.

كسانى كه بر اثر سستى و مسامحه كارى از انجام وظايف مشروع و قطعى خود شانه خالى مى كنند و به ارزش هاى زندگى ، كه پايه سعادت آنهاست ، پشت پا مى زنند، شخصيت انسانى و عز اجتماعى خويش را در هم مى شكنند و زندگى را با محروميت و ناكامى مى گذرانند و سرانجام بدبخت و بدنام از جهان مى روند.

كسانى كه براثر حرص و ولع ، شهوت پرستى و عياشى يا خودپسندى و جاه طلبى دچار تندروى مى شوند و براى نيل به ارزشهاى مورد نظرشان به كارهاى ناروا و اعمال غيرمشروع دست مى زنند، شخصت خود را فاسد مى كنند، به صفات ناپسند آلوده مى شوند، منفور جامعه مى گردند و عمرشان با ناپاكى و بدبختى طى مى شود و در صف بدكاران و نادرستان قرار مى گيرند و اين هاست آزمايش هاى خداوند.

خلاصه ، دوران بلوغ و ايام شباب ، براى نوبالغان و جوانان ، دوره توجه شديد به ارزش اشياء و زيباى هاى زندگى در شئون مختلف مادى و معنوى است . به همين جهت ، اخلاق آنان بر معيار ارزش هاى زندگى توسعه مى يابد و شخصيتشان بر همان اساس رشد مى كند. ضمنا جوانان بايد متوجه باشند كه صفات پسنديده يا ناپسندى را كه در اين دوره در نهان خويش پايه گذارى مى كنند، اثر بسيار عميقى در خوشبختى و بدبختى آنان در تمام دوران عمر خواهد داشت .

# حساسيت جوان در مقابل ارزشها

«در نزد طفل ، مفهوم ارزش زود بيدار مى شود، اما جهت آن كاملا مشخص نيست . در واقع صورت ديگرى از ميل و آرزو مى باشد و در حدود پانزده سالگى اين مفهوم توسعه مى يابد و ناگهان شدت پيدا مى كند. جوان ،بر حسب منافع خود و افكار باطنى خويش ، در مقابل ارزشى كه براى اشياء و اعمال و اوضاع قائل مى شود، خيلى حساس مى گردد. سلامى كه به كسى مى كند، از صورت عادت خارج مى شود و براى آن ارزش قائل مى گردد. در جهانى كه جوانان براى خود به وجود مى آورند، دنياى ارزش ها در مجاورت دنياى علم و اطلاع شروع به پايه گذارى مى نمايد. جوانان اين ارزش ها را از روى كيفيت آنها معين مى كنند و آن گاه اين ارزشها در تنظيم رفتار ايشان و مشخص ساختن عقايد آنان بسيار مؤ ثر واقع مى گردند.» (٦١٦)

براى آن كه نوبالغان و جوانان به اخلاق حميده و صفات پسنديده متخلق گردند و شخصيتشان به خوبى و شايستگى رشد نمايد و در نتيجه به سعادت واقعى نايل گردند، لازم است همواره به سه نکته اساسى متوجه باشند.

اول . ارزش ايام عمر: جوانان بايد بدانند كه هر روز از ايام زندگى آدميان به منزله يك واحد از مجموع نقد عمر آنهاست .

در نظر اولياى گرامى اسلام ، خوشبختى و سعادت كامل نصيب كسانى است كه از تمام واحدهاى عمر خود به درستى استفاده كنند و هر روز به مقدار يك روز به كمال معنوى و رشد شخصيت انسانى خويش بيفزايند و يك قدم در راه سعادت پيشروى نمايند.

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال : من استوى يوماه فهو مغبون و من كان آخر يوميه خيرهما فهو مغبوط و من كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون و من لم ير الزيادة فى نفسه فهو الى النقصان و من كان الى النقصان فالموت خير له من الحياء.(٦١٨)»

امام جواد از جدش على عليهما‌السلام حديث كرده كه فرموده است : معيار ارزش هر انسانى آن چيزى است كه وى را نيكو مى كند و به او حسن و جمال اجتماعى مى بخشد.

# انتخاب ارزشهاى واقعى

جوانان موظف اند با كمك تعاليم الهى و مربيان لايق ، ارزشهاى واقعى و ثمربخش زندگى را به درستى تشخيص دهند و در انتخاب آنها كمال دقت را معمول دارند و بهترين ايام عمر را در راهى صرف كنند كه سرانجام به آنان عز اجتماعى و سعادت انسانى عايد سازد.

بعضى از جوانان به گناه و ناپاكى دل مى بندند و پاره اى از كارهاى مضر و خطرناك را از اعمال ارزنده زندگى ميپندارند، عمر شريف را در راه آنها تباه مى نمايند و به نكبت هاى آن آلوده مى گردند. بسى از آن كه فرصت گرانبهاى جوانى و سرمايه عمر عزيز از دست شان رفت ، به خطاى خويش پى مى برند و از كرده هاى خود پشيمان مى شوند، ولى آن موقع خيلى دير شده و ندامت سودى نخواهد داشت .

«عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : ما من نكبة يصيب العبد الا بذنب .(٦٢٠)»

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه خويشتن را به كارهاى غيرضرورى سرگرم كند، با اين عمل ، كارهاى ضرورى خود را ضايع و تباه نموده است .

# اخلاق خوب و بد

سوم . حدود ارزشهاى اخلاقى : نكته ديگرى كه در رشد صحيح شخصيت جوانان اهميت بسيار دارد، شناختن اخلاق حميده و تميز آن از صفات ناپسند است . مشكلى كه در اين راه وجود دارد اين است كه بعضى از خلقيات پسنديده و ناپسند به قدرى با هم مشابه اند و در مجاورت يكديگر قرار دارند كه با مختصر غفلت ممكن است خلق خوب آدمى به خلق بد مبدل گردد. مثلا عزت نفس ، كه از صفات عاليه شخصيت است ، اگر از حدش تجاوز نمايد، تكبر مذموم خواهد شد و همچنين تواضع ، كه از خلقيات حميده است ، اگر از اندازه اش بگذرد، به تملق مذموم مبدل مى شود.

«قال ابومحمد العسكرى عليه‌السلام : ان للسخاء مقدار فان زاد عليه فهو سرف و للحزم مقدار فان زاد عليه فهو جبن و للاقتصاد مقدارا فان زاد عليه فهو بخل و للشجاعة مقدارا فان زاد عليه فهو تهور.(٦٢٢)

# اندازه گيرى قدرت و رغبت

در آيين مقدس اسلام توانايى و قدرت افراد و همچنين رغبت و نشاط آنان در اداى وظايف عبادى و انجام برنامه هاى تربيتى مورد كمال توجه قرار گرفته است . اين مطلب ضمن آيات و روايات متعددى صريحا خاطرنشان شده است .

(لَا يُكَلِّفُ اللَّـهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).(٦٢٤) .

خداوند عالم در انجام مقررات دينى شما را در مضيقه و تنگنا قرار نداده است .

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال : لا تكرهوا الى انفسكم العبادة .(٦٢٦)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : از همه مردم برتر و بهتر در پرستش الهى كسى است كه با عبادت خدا عشق ورزى كند، معانقه نمايد، بندگى پروردگار را در دل دوست بدارد و با بدن انجام دهد.

نيمى از پيروزى و موفقيت جوانان در رشد شخصيت و نيل به سعادت ، به عهده مربيان لايق و مربوط به برنامه جامع و متناسبى است كه براى آنها تنظيم مى كنند و نيم ديگر به عهده خود جوانان و مربوط به طرز عمل آنان در اجراى آن برنامه است .

وظيفه جوانان اين است كه در راه رسيدن به ارزش هاى زندگى و تامين خوشبختى هاى مادى و معنوى ، از فرصت جوانى استفاده نمايند و نيروى خود را با اندازه گيرى صحيح ، در انجام وظايف مقرره ، طبق برنامه تنظيم شده به كار اندازند و موجبات تعالى و رشد شخصيت خويش را از هر جهت فراهم آورند.

جوانان بايد همواره به اين نكته متوجه باشند كه از نظر دينى و علمى ، هر نوع افراط و زياده روى يا تفريط و مسامحه كارى ، به سعادت و خوشبختى آنان ضرر مى زند و از پيروزى و نيل به كمال لايقشان باز مى دارد.

براى جوانان محصل ، همان طور كه سستى و تنبلى در انجام وظايف درسى مذموم و ناپسند است ، زياده روى در كار و فرسوده كردن جسم و جان نيز مضر و زيان بخش است . براى جوان كاسب و كارگر، همان طور كه مسامحه و كوتاهى كردن در انجام كارهاى محوله مايه عقب ماندگى و محروميت است ، زياده روى و حرص و طمع نيز مذموم و ناپسند است .

# پرهيز از افراط و تفريط

خلاصه ، جوانان در راه نيل به ارزشهاى مشروع زندگى بايد مراعات اعتدال و اندازه گيرى را بنمايند و از افراط يا تفريط بپرهيزند. عبادت به اندازه، كار به اندازه ، استراحت به اندازه ، ورزش به اندازه و بالاخره همه چيز را با اندازه گيرى صحيح انجام دهند.

اولياى گرامى اسلام ، در برنامه هاى تربيتى خود، به اين نكته عنايت كامل داشته وپيروان خويش را در اداى تمام وظايف علمى ، عملى ، عبادى ، اقتصادى ، مادى و معنوى ، از زياده روى و افراط و همچنين از مسامحه كارى و تفريط برحذر داشته اند. در اين باره آيات و روايات بسيارى رسيده و تنها به ذكر دو روايت قناعت مى شود.

«عن ابى جعفر عليه‌السلام قال : قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : ان هذاالدين متين فاوغلوا فيه برفق .(٦٢٨)

قال على عليه‌السلام : التوانى مفتاح البؤ س .(٦٣٠)

# خوددوستى و رشد شخصيت

خوددوستى شديد، كه با فرارسيدن دوران بلوغ در نهاد نسل جوان بيدار مى شود، يكى از سرمايه هاى پرارزش انسان است . اين خواهش طبيعى نقش مؤ ثرى در پيشرفت اجتماعى و تكوين خلق و خوى و رشد شخصيت جوانان دارد.

خوددوستى ، كه از تمايلات طبيعى بشر است ، يكى از ضرورى ترين عوامل زندگى و يكى از اركان اساسى سعادت مادى و معنوى انسان است . آدمى با خوددوستى ، ملايمات زندگى را به خود جلب مى كند و از منافرات آن دورى مى جويد. خوددوستى باعث حفظ حيات و سلامت و مايه بقاى فرد و اجتماع است .

خوددوستى اگر به اندازه باشد و به درستى رهبرى شود و در مجارى صحيح به كار افتد، منشاء بزرگترين پيروزى ها و موفقيت هاست . اين تمايل مى تواند جوانان را به فراگرفتن علم و دانش و فضل و كمال وادار كند و آنان را محبوب سازد. اين تمايل مى تواند جوانان را به صفات عاليه انسانى متصف سازد و سيماى اجتماعى آنان را با حسن اخلاق بيارايد. خوددوستى ، محصل را به تحصيل ، بازرگان را به تجارت ، كارگر را به كار و كشاورز را به زراعت وامى دارد.

خلاصه ، خودشناسى صحيح و خوددوستى به اندازه است كه جوانان را در راههاى صعب العبور و پرپيچ و خم زندگى با نيرومندى و عشق و اميد به پيش مى راند و سرانجام آنان را به اوج عزت و عظمت مى رساند.

«هركس بايد به قدر و اهميت خويش پى ببرد و وجود خود را چنان كه هست بپذيرد و محترم بشمارد، نه اين كه براى خود لياقت و كمال و برترى و مزاياى خاصى قائل باشد، بلكه خود را در جامعه عضوى مفيد سازد و براى انجام دادن وظايف زندگى آماده نمايد.

كسى كه اعتماد به نفس دارد و به وجود خود احترام مى گذارد، از خودخواهى و نخوت برى است و به جاى آن كه وقت گرانبها را به فكر نقايص زندگى خويش بگذراند يا به خودستايى و تحقير دیگران و بدگويى از غايبين و تمناى مدح و تعريف و تقاضاى مزد و توجه بيتشر بپردازد، به كارهاى مفيد صرف مى كند و اين حالت در خوشبختى و رشد شخصيت و سلامت روح اهميت بسيار دارد.» (٦٣٢) »

على عليه‌السلام فرموده : خودپسندى مانع افزايش كمال معنوى و سد راه رشد انسانى است .

«عن الصادق عليه‌السلام : من اعجب بنفسه و فعله فقد ضل عن منهج الرشد وادعى ما ليس له . (٦٣٤)»

اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرموده است : از خودپسندى و خويشتن دوستى مفرط پرهيز كن كه با اين صفت ، نقايص خود را آشكار مى كنى و دشمنى ها را ظاهر مى سازى .

# خودپسندى بيمارى است

«علماى اخلاق حالت خودپرستى مفرط را يك نوع انحرافى مى دانند كه مى تواند توسعه اخلاقى را بى حاصل سازد و هرگاه پايدار بماند و به طول انجامد، صورت يك مرض روحى پيدا مى كند. اين حالت با يك نوع احساسات غرور تواءن است كه در نتيجه افراط در تصور ارزش شخصى ايجاد مى شود. اين تكبر و غرور، به خصوص نزد طبايع تودار، بسيار ديده مى شود.

# علاقه به خودنمايى

صفت خودپسندى در تماس با دیگران يك نوع احساس غبطه و هم چشمى شديد، مخصوصا در امور ورزشى توليد مى نمايد و شخص علاقه پيدا مى كند كه در هر مسابقه اى از حدود خود و دیگران تجاوز نمايد. عقايد شخصى توسعه و نمو مى يابد و مخصوصا در نزد دختركان توليد يك نوع نخوت مخصوص مى نمايد كه منجر به ظاهرسازى و خودنمايى مفرط مى گردد. اين موضوع نشان مى دهد كه چقدر جوانان ، براى شهرت خود نزد دیگران و تمجيد از ايشان نزد مردم ، ارزش قائل اند.» (٦٣٦)

# لزوم تعديل احساسات

جوانان اگر بخواهند از تمايل خوددوستى ، كه يكى از بزرگ ترين ارزشهاى زندگى است ، به اندازه استفاده نمايند و به شايستگى موجبات رشد شخصيت خود را فراهم آورند، بايد از آغاز دوران بلوغ ، خود را در اختيار تعاليم الهى و برنامه هاى علمى و دينى آن قرار دهند. قدم به قدم وظايف ايمانى و اخلاقى خويش را بياموزند و با علاقه مندى به كار بندند. بايد از اول ، با كمك مربيان لايق و شايسته و دلسوز، احساسات افراطى و عواطف تند خود را تعديل نمايند و به خلقيات پسنديده متخلق گردند.

جوانانى كه از برنامه هاى دينى و علمى بى نصيب مانده اند و جوانانى كه مربى لايق نداشته يا داشته ولى به دستورشان عملا بى اعتنا بوده اند، همواره در معرض انحراف هاى اخلاقى و بيمارى هاى روانى قرار دارند و احساسات پرشور و حساب نشده جوانى ، آنان را به پرتگاه هاى سقوط و تباهى سوق مى دهد. يكى از آن پرتگاه ها، كه مايه بسيارى از بدبختى ها و تيره روزى هاست ، خوددوستى مفرط يعنى خودپرستى است .

# شخصيت كاذب خودپرستان

خودپرستى جوانان را كور و كر مى كند و از درك حقيقت عاجزشان مى سازد. جوانان خودپرست همواره به خويشتن متوجه اند و جز خود كسى را نمى بيند. خودپرستان متوقع اند كه مردم از تشخيص غلط آنان پيروى كنند و مثل خودشان آنها را بزرگ بشناسند و بزرگ ترين احترام را درباره آنان معمول دارند.

اينان ، براى آن كه شخصيت كاذب شان در هم شكسته نشود و ارزش موهوم خود را همواره محفوظ نگهدارند و براى آن كه خود را از هر جهت شايسته و نيرومند معرفى كنند و هرگز در مقابل رقباى خويش اظهار ضعف و ناتوانى ننمايند، گاهى برخلاف ميل باطنى رقباى خويش اظهار ضعف و ناتوانى ننمايند، گاهى برخلاف ميل باطنى و عقيده قلبى خود به كارهاى ناروا و احمقانه اى دست مى زنند و احيانا گناهان بزرگى مرتكب مى شوند و به جاى احراز شخصيت بهتر و كسب آبرو و حيثيت بيشتر، ارزش موجود و آبروى به دست آمده را نيز از كف مى دهند.

خودخواهى و اعمال احمقانه «شاختر مى گويد: جوانى را مى شناختم كه از قمار نفرت داشت ، ولى براى آنكه در جمع رفقا مورد تحقير و تمسخر نباشد و از دیگران در جوانى و بى باكى عقب نماند و رفقا را از دست ندهد، در مجلسشان حاضر مى شد و شايد بى باكانه تر از همه بازى مى كرد.

اين نوع پيروى از جمعيت و ترس از مخالفت و تنها ماندن احيانا سرزنش ‍ شنيدن ، خواه در زندگى عادى يا اجتماعى ، دليل بر ناپختگى و سستى اخلاق است .» (٦٣٨)

# عشق به مسائل سياسى

يكى ديگر از امورى كه در نظر جوانان بسيار ارزنده و زيبا جلوه مى كند و توجه آنان را از هر جهت به خود معطوف مى دارد، مسائل سياسى است . جوانان با كنجكاوى و دقت فراوان اخبار سياسى را در جرايد مى خوانند و به سخنان سياستمداران ، با علاقه و رغبت گوش مى دهند. درباره مطالب سياسى فكر مى كنند، آنها را تجزيه و تحليل مى نمايند و پيرامون هر يك به بحث و انتقاد مى پردازند.

مسائل سياسى در نظر جوانان به قدرى مطبوع و دلپذير، ارزنده و مهم و محرك و پرهيجان است كه در بعضى از مواقع چنان اوقات و افكار آنان را در اختيار خود مى گيرد كه گويى كارهاى عادى و خانوادگى يا برنامه هاى درسى و تحصيلى و خلاصه ، وظايف ضرورى خود را به كلى فراموش ‍ كرده اند.

بدون ترديد تحليل مسائل سياسى جهان و دقت در گفتار و رفتار سياستمداران بشر و طرز تصميم آنان در موارد مختلف ، نقش مؤ ثرى در شكفتن عقل و پرورش فكر و توسعه هوش و رشد شخصيت جوانان دارد، به شرط آنكه در اين راه از حدود مصلحت و اعتدال تجاوز ننمايند، دچار افكار حساب نشده و احساسات افراطى نشوند، سرمايه پرارج خود را به رايگان از كف ندهند و از تحصيلات علمى و فعاليتهاى اقتصادى و كارهاى مفيد و ثمربخش بازنمانند.

# علاقه به اكتشافات اشياء

جوانان ، عاشق اكتشاف اشياء و شناختن اشخاص هستند. جوانان مى خواهند به حقايق موجودات و وقايع پى ببرند و درباره آنها اظهار علم و اطلاع شوند و بدين وسيله ارزش شخصيت خود را بالا ببرند و خويشتن را براى زندگى وسيع و دامنه دار اجتماعى مجهز نمايند، ولى بر اثر نارسايى اطلاعات علمى و كمى تجربيات اجتماعى ، بسيار اتفاق مى افتد كه در هر دو مورد دچار خبط و خطا مى شوند و از درك حقيقت اشياء يا اشخاص ‍ عاجز مى مانند.

توقع نابه جاى جوانان در مورد اكتشاف اشياء، جوانان به خود حق مى دهند كه در دقيق ترين مسائل علمى يا دينى يا سياسى مداخله كنند، صريحا نفى و اثبات نمايند و مانند يك فرد محقق و آزموده سخن بگويند و متوقع اند دیگران گفته آنها را بپذيرند و نظرياتشان را تاييد نمايند، با آن كه در مسائل يا هيچ اطلاعى ندارند يا آن كه اطلاعاتشان بسيار محدود و سطحى است .

«در كلاس هاى بزرگ مدارس ما، افراط و ماليخولياى استدلال كاملا محسوس است . به خصوص محسوس است كه جوانان ابتدا به ميل خود، ماسك عدم اطمينان و عدم اطلاع به چهره خود مى زنند تا بعدها با طمطراق و فصاحت و بلاغت ، استدلالات خود را به طرف بنمايانند.

# فكر خام و بلندپروازى

عبارت جوانان كه از لحاظ استعمال لغات و انسجام مطالب خيلى غنى تر از عبارات اطفال است ، قابل بيان كردن افكار عميق مى باشند، اما در غالب موارد، اين عبارات جز يك لباس گل آلود و گشاد چيزى نيستند. غالب اوقات در ابتداى امراز بوسوئه تقليد مى كنند و حال آنكه مطالب ، جز يك نثر عادى شوراى كشاورزى چيزى نيست .

علت اين است كه اينان در مدت كوتاهى لغات متعدد آموخته اند و فرصت كافى براى هضم و جذب و تعيين موارد استعمال واقعى اين لغات پيدا نكرده اند. خودشان خيال مى كنند كه فهميده اند، اما فهم آنها غالبا ناقص و نصفه است .

آنان به ميل خود سخنان حكيمانه مى گويند و منظور از آن ميل و لذت ، دانستن يا پند دادن نيست ، بلكه مى خواهند برهمه ثابت شود كه حق با آنهاست ، حتى در نزد بعضى از آنها يك نوع تعصب و جمود استدلالى مشاهده مى شود كه در حالات بعد تبديل به يك نوع مرض نظم و ترتيب فكرى مى گردد.»

# جوانان ناپخته

گاهى در سياست مسائل مشكلى پيش مى آيد كه پيچيده تر از مسائل دقيق علمى است . صاحب نظران آزموده و مردان باهوشى كه عمر خود را در جزر و مد سياست گذرانده اند، در حل آنها متحير مى مانند و اظهار عجز مى كنند، ولى در همان موارد، بعضى از جوانان ناپخته و بى تجربه نظر مى دهند. اظهار عقيده مى كنند.

تصميم مى گيرند و در حدود قدرت و شعاع شخصيت خود به اقدام عملى دست مى زنند. انتظار دارند كه دیگران نيز عقيده آنها را بپذيرند و با آنان عملا همكارى نمايند.آیا حد ناشناسى و بلندپروازى ، ناشى از فكر خام و ناآزموده دوران جوانى است .

«قال على عليه‌السلام : كفى بالمرء جهلا ان لا يعرف قدره . (٦٤١)

جوانان از يك طرف به واسطه كمى سن و نارسايى عقل و نداشتن تجربه كافى مردم را كمتر مى شناسند و از نيرنگ هاى افراد خائن بى اطلاعند و از طرف ديگر، بر اثر اين كه فطرت پاك انسانى در نهادشان دست نخورده و سالم مانده است ، به همه مردم با چشم خوش بينى مى نگرند و تمام افراد را پاك و منزه مى پندارند.

به علاوه ، احساسات تند و افراطى به آنان مجال بررسى و تحقيق نمى دهد و در كارها بى مطالعه تصميم مى گيرند.

# دلبستگى نسنجيده

بر اثر اين سه عامل مؤ ثر، جوانان اغلب اغفال مى شوند. فريب مى خورند. نسنجيده با اشخاص دل مى بندند. با آنها طرح دوستى مى ريزند. اسرار زندگى خود را با آنان در ميان مى گذارند و گاهى ، به تحريك آنها، مرتكب اعمال ناروايى مى شوند و موقعى به خطاى خويش پى مى برند كه زيان ها ديده و لكه های تيره اى دامن پاكشان را آلوده نموده است .

«قال على عليه‌السلام : الطمانينة الى كل احد قبل الاختبار من قصور العقل .(٦٤٣)»

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : اى گروه جوانان ، از خدا بترسيد و گرد فرمانروايان ستمكار نگرديد، آنان را ترك گوييد تا از مقام سرورى و بزرگى تنزل كنند و دنباله رو جامعه باشند.

# پيروى هاى ناروا

«قال عليه‌السلام : لاتطيعوا الادعياء الذين شربتم بصفوكم كدرهم و خلطتم بصحتكم مرضهم و ادخلتم حقكم فى باطلهم . (٦٤٥)»

زين العابدين عليه‌السلام به زهرى نوشت : بنى اميه تو را چون ميله آهنى ساختند تا به وسيله تو آسياب ستم خود را به گردش درآورند و منويات ظالمانه خويش را بر مردم تحميل نمايند. تو را چون پلى قرار دادند تا از پشتت گذر كنند و به هدف هايى كه براى مردم ، مصيبت بار و رنج آور است برسند. تو را نردبانى ساختند تا از آن بالا بروند و به گمراهى هاى خويش ‍ دست يابند.

«ولاتحسب انى اردت توبيخك و تعنيفك و تعييرك لكنى اردت ان ينعش الله ماقدفات من رايك و يرد ما عزب من دينك ... اما بعد فاعرض ‍ عن كل ما انت فيه حتى تلحق بالصالحين . (٦٤٧)

زندگى كردن انواع حشرات و حيوانات برى و بحرى ، در كره زمين ، از جهت نيازمندى به كمك دیگران يا بى نيازى از اين و آن و همچنين از نظر زندگى فردى و جمعى ، اوضاع مختلف و گوناگونى دارد و هريك از آنها با شرايط مخصوصى ادامه حيات مى دهند.

بعضى از جانوران اند كه از روز اول ولادت داراى فعاليت حياتى هستند و به حمايت پدر و مادر احتياج ندارند. آنها مى توانند مستقلا زندگى كنند. خود به تنهايى از پى آب و غذا بروند و از حيات خويشتن دفاع نمايند. اين قسم از جانوران دوران كودكى ندارند و براى ادامه حيات به دیگران محتاج نيستند.

# دوران كودكى حيوانات

بعضى از جانوران ، در روزهاى اول ولادت ، بر اثر ضعف و ناتوانى ، به كمك و حمايت دیگران نيازمندند و نمى توانند خود به تنهايى زندگى كنند. خداوند حكيم محبت آنها را در دل والدين يا مادرشان قرار داده كه با علاقه مندى و فداكارى ، در تامين زندگى فرزندان خود بكوشند، به آنها آب و غذا برسانند و در مقابل دشمن از حياتشان دفاع نمايند تا رفته رفته نيرومند شوند و براى زندگى استقلالى مهيا گردند. اين قسم از جانوران دوران كودكى دارند و براى ادامه حيات به دیگران محتاج هستند.

# اندازه گيرى محبت والدين

جالب آن كه در نظام حكيمانه آفرينش ، محبت والدين با مقياس طول ايام كودكان و مقدار نيازمندى و احتياج آنها اندازه گيرى شده است . هر حيوانى كه ايام ناتوانى اش بيشتر و دوران كودكى اش طولانى تر است ، امتداد محبت والدينش زيادتر و مهرشان به فرزند پايدارتر است . با اين تفاوت كه در خلال دوران كودكى ، به هر نسبتى كه بچه نيرومندتر مى گردد و نيازش به حمايت كمتر مى شود، به همان نسبت علاقه والدين كاهش مى يابد. روزى كه دوران كودكى سپرى مى شود و بچه براى زندگى مستقل مهيا مى گردد، محبت والدين نيز پايان مى پذيرد، پدر و مادر وى را ترك مى گويند و به راه زندگى مستقل روانش مى سازند.

# دوران كودكى بشر

در ميان انواع پستانداران ، دوران كودكى انسان از همه طولانى تر و احتياجش ‍ به حمايت دیگران از همه بيشتر است . فرزند بشر بايد در طول سالهاى متمادى ، از حمايت هاى وسيع و كمك هاى گوناگون دیگران برخوردار باشد تا شايسته زندگى مستقل شود و به شرايط ادامه حيات مجهز گردد.

به عبارت ديگر، نياز بشر در ايام كودكى ، تنها اين نيست كه چندى در آغوش ‍ مادر زندگى كند، از شيرش ارتزاق نمايد تا به راه بيفتد، دندان درآورد و غذا بخورد و سپس زندگى مستقل خود را آغاز نمايد، بلكه فرزند بشر در طول ايام كودكى بايد جسم و جانش تقويت گردد، خلق و خويش ساخته شود، از دیگران گفتار و رفتار بياموزد، از آداب و رسوم اجتماعى آگاه گردد و خلاصه از هر جهت براى زندگى و سازش با محيط مجهز شود و اين كار احتياج به دوران كودكى درازمدت دارد.

«دوره رشد انسان نسبت به جانوران ديگر بسيار دراز است . از اين رو، نوزاد انسانى دير زمانى به دیگران تكيه مى كند و به مدد آنان زنده مى ماند و پرورده و پخته مى شود. انسان درميان شبكه روابط متقابل جامعه خود به سر مى برد و در ضمن فعلهاى متقابلى كه بين او و ديگران روى مى دهند، ميراث هاى جامعه را به خود مى كشد و در نتيجه جامعه پذير و فرهيخته مى شود. رابطه هاى متقابلى كه فرد را به افراد ديگر و به فرهنگ جامعه پيوند مى دهند، از هر سو زندگى انسان را در ميان مى گيرند و به او هيئتى اجتماعى مى بخشند.» (٦٤٩)

# مقياس كاميابى

كاميابى و بهره مندى هركس در جامعه به مقياس خلق و خوى اجتماعى اوست . خوشبخت ترين مردم از نظر زندگى كسانى هستند كه بر اثر تربيت صحيح ، به اخلاق حميده و صفات پسنديده متخلق شده اند، با مردم به پاكى و فضيلت و به نيكى و گشاده رويى برخورد مى كنند، حقوق و حدود دیگران را محترم مى شمارند و به شايستگى خويشتن را با جامعه تطبيق مى دهند.

# لزوم معاشرت

«عن ابى عبدالله عليه‌السلام : خالطوا الناس و آتوهم و اعينوهم و لا تجانبوهم و قولوا لهم كما قال الله تعالى : و قولوا للناس حسنا.(٦٥١)

طفل از زمان ولادت تا پايان ايام بلوغ ، دوران كودكى خود را طى مى كند و در خلال اين مدت طولانى ، ضمن اين كه بدن ناتوانش تواند مى گردند، استعداد اجتماعى اش نيز تدريجا فعليت پيدا مى كند، به خلقيات اجتماعى و صفات سازگارى با محيط متخلق مى گردد و براى همكارى با مردم و زندگى در جامعه آماده مى شود.

# محيط تربيتى

گرچه شرايط محيط طبيعى به مقدار قابل ملاحظه اى در ساختن خلق و خوى آدمى مؤ ثر است ، و هر انسانى با صفات و خلقيات متناسب با محيط طبيعى خود بار مى آيد، ولى عامل بسيار مؤ ثرى كه استعداد اجتماعى طفل را به فعليت مى آورد، شخصيت كودك را پايه گذارى مى كند و او را به صفات خوب يا بد اجتماعى متصف مى سازد، محيط تربيتى اوست . فرزندان بشر صفات اجتماعى خود را از كسانى فرامى گيرند كه از دوران كودكى تا ايام جوانى در محيطهاى مختلف خانواده و آموزشگاه و كوى و برزن ، به طور متناوب با آنان در تماس بوده و از رفتار و گفتارشان سرمشق گرفته اند.

# كودك و خانواده

«نخست كودك از محيط پيرامون خود هيچ گونه آگاهى ندارد، لكن به زودى نسبت به اشياء و اشخاص پيرامون خودش احساس علاقه مى كند و از ميان اين اشخاص ، از همه نزديكتر به وى مادر اوست كه در اكثر فرهنگ عبارت از مهمترين شخصى است كه در عمر خود خواهد ديد.

بعد از مادر، به ترتيب اهميت ، پدر و ساير اعضاى خانواده او قرار دارند. در همين دايره محدود است كه فرد، نخستين و پايدارترين اثرات ذهنى را كسب مى كند و هم آنجاست كه داخل در زندگى حقيقى مى گردد. به همين جهت ، به هيچ روى جاى شگفتى نيست كه روان شناسان و روان كاوان و جامعه شناسان ، تا اين اندازه به سالهاى اول زندگى كودك و محيط حيات وى اهميت مى دهند.

دايره محدود خانواده بعدا توسعه يافته و همبازى ها را نيز فرامى گيرد و سپس بيش از پيش گسترش يافته و شامل همدرسان و آموزگاران و دوستان سرانجام عده كثيرى از خارجيان مى گردد و همه آنان در اجتماعى ساختن كودك تاءثير دارند.» (٦٥٣)

# آموزش هاى آگاهانه

خلقيات خوب يا بد اجتماعى و صفات سازگار با محيط، به دو صورت در ضمير فرزندان بشر مستقر مى شود و استعداد اجتماعى شدن آنان را به فعليت مى آورد: يكى دانسته و به طور آگاه و ديگرى ندانسته و به صورت ناآگاه .

بعضى از صفات اجتماعى است كه مربيان و اطرافيان كودك به او مى آموزند و مكرر به وى خاطرنشان مى كنند و طفل نيز با توجه و آگاهى ، آنها را فرامى گيرد و عملا به كار مى بندد. رفته رفته بر اثر تكرار، به آن صفات عادت مى كند و در آينده برنامه زندگى اجتماعى اش مى گردد. مثل آن كه مادر به طفل مى گويد هميشه پاكيزه باش . دست و صورتت را بشوى . در حضور دیگران درست بنشين و زياد حرف نزن . يا آموزگار به نوآموز مى گويد دست در كيف همكلاسى ات مكن . همبازى ات را آزار مده . به معلم احترام كن . در كلاس مودب باش و كارهايى نظاير اين ها.

# فراگيرى هاى ناآگاه

بعضى از صفات است كه طفل بدون آن كه به وى بياموزند يا خودش ‍ خواسته باشد، به طور ناآگاه از محيط خانه و مدرسه و كوچه و بازار ياد مى گيرد و ندانسته به آن خلقيات متخلق مى شود. مثلا در خانه اى كه پدر و مادر ترسو هستند، در خانه اى كه والدين و اطرافيان كودك خرافى و معتقد به موهومات باشند، در آموزشگاهى كه معلم فحاش و بدزبان است و در كوچه اى كه همسايگان و همبازيهاى كودك زورگو و متجاوزند، بدون آنكه بداند يا بخواهد، تحت تاءثير واقع مى شود و به طور ناآگاه ترسو و خرافى و بدزبان و زورگو بار مى آيد و طبع اجتماعى اش با همان صفات مذموم و خلقيات ناپسند ساخته مى شود.

# پايه گذاران شخصيت

خلاصه آن كه محيط خانواده و آموزشگاه و ساير اطرافيان كودك سازنده خلق و خوى اجتماعى وى هستند. آنان اند كه با روش هاى پسنديده يا ناپسند خود، به طور آگاه يا ناآگاه ، شخصيت طفل را پايه گذارى مى كنند و استعداد اجتماعى شدن كودك را به فعليت مى آورند. آنان اند كه در طول دوران كودكى ، طفل را براى زندگى اجتماعى آماده مى كنند و او را براى همكارى با مردم و سازش با محيط مجهز مى سازند.

تربيت خوب و بد كسى كه از دوران شيرخوارگى تا پايان ايام بلوغ ، به خوبى تربيت يافته و استعداد اجتماعى اش با وضع شايسته اى به فعليت رسيده است ، كسى كه در محيط خانه و مدرسه و كوى و برزن به درستى بارآمده و به طور آگاه يا ناآگاه خلقيات پسنديده اى را از اطرافيان خود فراگرفته است ، وقتى به دوران جوانى مى رسد و وارد جامعه مى گردد، واجد شرايط لازم زندگى اجتماعى است . او قادر است با مردم به خوبى بياميزد و به آسانى عضو مفيد اجتماع گردد. او مى تواند خويشتن را با شرايط گوناگون محيط تطبيق دهد و خود را با تحولات سريع اجتماعى هم آهنگ سازد.

برعكس كسى كه از طفوليت بد تربيت شده و طبع اجتماعى اش شكل نامناسب به خود گرفته ، كسى كه از اطرافيان خود دانسته يا ندانسته صفات بد كسب كرده و با شخصيت ناپسند بارآمده است ، وقتى وارد جامعه مى شود، در سازش با محيط، ضعيف و ناتوان و احيانا وامانده و غيرقادر است . او در جوانى ، بر اثر عجز، از هم آهنگى با اجتماع و تطبيق دادن خود با محيط، همواره ناراحت و نگران است و مكرر با ناكامى و شكست مواجه مى شود و اين آشفتگى روحى ممكن است وى را به كارهاى ناروايى وادار كند و از خود عكس العمل هاى نامطلوبى بروز دهد.

# محيط نيرومند اجتماع

گرچه خانواده و آموزشگاه و كوى و برزن سه عامل نيرومند در پايه گذارى شخصيت و ساختن خلق و خوى فرزندان بشر است و آدمى خواه ناخواه تحت تاءثير اين سه محيط مقتدر قرار دارد، ولى محيط اجتماعى ، كه آخرين كلاس ساختن اخلاق و شخصيت آدمى است ، به مراتب قوى تر از آن سه محيط است .«گفته اند كه هر جامعه اى ارگانيسم اعضاى خود را تحت سازمان معينى درمى آورد و به اصطلاح ، افراد را واجد نوع معينى از شخصيت مى كند.

گفته اند با آن كه وجود اختلافاتى بين شخصيت هاى افراد يك جامعه جدايى مى افكند، اعضاى هر جامعه اى در زمينه شخصيت ، داراى هم مانندهايى هستند و از اين جاست كه انگليسى آرام به آسانى از فرانسوى پرشور متمايز است و آلمانى پرخاشگر با ايتاليايى خون گرم يكسان نيست و ژاپنى قانون شناس با كره اى گردن كش فرق دارد و همچنين كرارا از جنگ پرستى سرخ پوستان ماندان و آرامش دوستى سرخ ‌پوستان زونى و فزون جويى قبيله مانو و كناره گيرى و رخوت قوم بالى سخن رفته است . بايد ديد كه علت اين اخلافات چيست ؟» (٦٥٥)

كشش هاى اجتماعى به اندازه اى نيرومند و تواناست كه عموم مردم ، به استثناى افراد بزرگ و نوابغ ، از تمام مقرراتش پيروى مى كنند و بدون انديشه و فكر، خويشتن را با آداب و سنن منطبق مى سازند. محيط نيرومند اجتماع قادر است به آسانى جوانان را همرنگ خود نمايد و صفات و خلقيات خانوادگى آنان را كه هم آهنگ روش هاى اجتماعى نيست ، به دست فراموشى بسپارد.

# پيروى مردم از اجتماع

«قال على عليه‌السلام : الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم . (٦٥٧)

گرايش افراد به آداب نوين

هرگاه بدعت تازه اى از رسوم پيشين بهتر باشد يا به عللى مورد پسند افراد جامعه قرار گيرد، عموما بدان مى گرايند و تبديل به عادت مى گردد و خود به كليه افراد جامعه ، براى تطبيق يافتن با آن فشار وارد مى آورد و آدمى ناگزير بدان خوى مى گردد. بدين طريق ، آن چه براى جامعه حكم رسمى داشت ، براى فرد جنبه عادت پيدا مى كند. آدمى ، در حقيقت ، در شرايط معمولى ، تقريبا هميشه تحت فشار عادت و بدون تفكر رفتار مى كند و خود به خود از راه و رسم اجتماع پيروى مى نمايد.» (٦٥٩)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : هر مسلمانى كه در بلد كفر به مشركى وارد شود و در آن جا اقامت گزيند، من از وى برى و بيزارم .

«عن اميرالمومنين عليه‌السلام قال : من الكبائر قتل المومن عمدا الى ان قال و التعرب بعدالهجرة . (٦٦١)»

حضرت رضا عليه‌السلام در نامه اى كه به سوالات محمد بن سنان جواب داده ، نوشته است : خداوند تعرب بعد از هجرت را حرام كرده ، زيرا حقيقت اين عمل ، برگشت از دين خدا و ترك يارى و تقويت پيامبران الهى است . به علاوه ، اين كار مفاسدى در بر دارد و حقوق صاحبان حق را باطل خواهد ساخت .

اراده اجتماع مظهر بزرگترين نيرو و به وجودآورنده عظيم ترين قدرت است .

مردم يك جامعه وقتى چيزى را بخواهند و براى نيل به آن جنبش كنند، خواه حق باشد يا باطل ، ظالمانه باشد يا منصفانه ، سرانجام به آن مى رسند و به خواسته خويش جامه عمل مى پوشاند.

«قال على عليه‌السلام : ارجاف العامة بالشى ء دليل على مقدمات كونه . (٦٦٣)»

و نيز فرموده است : فرورفتن افكار مردم در چيزى ، زمينه موجود شدن و تحقق يافتن آن است .

حركت فرد در اجتماع در محيط نيرومند و تواناى اجتماع ، فرد به صلاح و فساد فكر نمى كند و به عواقب كار خود نمى انديشد. او در دست اجتماع ، مانند تخته پاره كوچك ناچيزى است كه در مسير حركت سيلاب عظيم و بنيان شكنى قرار گرفته است . كوركورانه حركت مى كند و جامعه به هر طرف كه مى رود، وى را با خود مى برد.

# اطاعت كوركورانه

«بنا به فرضيه لوبن ، فرد در اجتماع شخصيت آگاه خود را از دست مى دهد و تابع تلقينات جمعيت مى گردد. درست مانند معلول هيپنوتيسم كه به فرمان عامل است . فردى كه جزء جمعيتى در مى آيد، در نردبان مدنيت چندين پله پائين تر مى آيد. شخص ممكن است فوق العاده با تربيت و عاقل باشد و در حال انفرادى سخت درباره عواقب كردار و رفتار خويش ‍ بينديشد، لكن در ميان جمع ممكن است تبديل به يك وحشى گردد و بدون تفكر و تامل ، در تحت سلطه غريزه ، به هر اقدامى تن در دهد. انسان در جمع به درجه وحشيگرى سقوط مى كند و از هر تلقينى ، كوركورانه و بدون چون و چرا، پيروى مى نمايد و دست به اقداماتى مخالف عادت و افكار خود مى زند. به نظر لوين ، فرد در ميان جمعيت حكم شنى را در ميان خرمن شن دارد كه باد به ميل خود هر جا بخواهد آن را مى برد.» (٦٦٥)

على عليه‌السلام درباره غوغا فرموده : آنان مردمى هستند كه وقتى به هم بپيوندند و حركت اجتماعى كنند، ضرر مى زنند و چون متفرق گردند و به كارهاى فردى خود بپردازند، منفعت مى رسانند.

غوغاى اجتماعى ، مانند بيمارى هاى سارى ، خيلى زود دامن گير همه مى شود و قدرت نيرومند اجتماع به طور ناآگاه عموم افراد را به خود جذب مى كند و با سرعت به هدف خويش جامه عمل مى پوشد و تنها افراد بسيار قوى و نيرومند ممكن است شخصيت خود را حفظ كنند و خويشتن را از جريانهاى مخرب و نامطلوب بركنار نگاه دارند.

در جنبش هاى لجام گسيخته ، افراد متجاوز، از فرصت اجتماع مردم سوء استفاده مى كنند و در ميان موج جمعيت ، به طور ناشناس خسارات و ويرانى هايى را به بار مى آورند و به جرايم و جناياتى دست مى زنند و سرانجام چون شناخته نمى شوند، مورد تعقيب كيفرى و مجازات قانونى قرار نمى گيرند.

# نهضت جهال

«قال على عليه‌السلام : هم الذين اذااجتمعوا غلبوا و اذا تفرقوا لم يعرفوا.(٦٦٧)

مجرمين ناشناخته

در ميان گروهى از افراد كه داراى هدف مشتركى هستند، فرد قدرتى احساس مى كند كه در حال انفرادى فاقد آن است . گذشته از اين جزء، گروهى بودن موجب ناشناختگى و در نتيجه موجب عدم مسئوليت است . بنابراين ، عضو يك جمعيت ، از قيد و بند هرگونه بازرسى خويشتن را آزاد مى داند و بدون توجه به عواقب كار، براى مبادرت به هرگونه اقدامى آماده مى گردد.

گذشته از اين ، در گروهى كه داراى هدف مشتركى باشد، نيروى تلقين فوق العاده قوى است و اين كيفيت موجب بروز وضعى مى گردد كه يك فكر يا حس تلقين شده ، به سرعت همه افراد جمعيت را فرامى گردد.

افرادى كه داراى شخصيت بسيار نيرومند باشند و بتوانند در مقابل نيروى تلقين مقاومت ورزند و برخلاف امواج شنا كنند. بسى نادرند. منتهى كه بتوانند انجام دهند آن است كه عقايد دگرى اظهار دارند و تفرقه اى ايجاد كنند و از همين طريق ، جمعيت ها در بسيارى از موارد از مبادرت به اقدامات ظالمانه و وحشيانه خوددارى كرده اند.» (٦٦٩)

# اختلال شخصيت

متاسفانه در جهان كنونى ، يعنى دنياى صنعت و ماشين ، روش هاى اجتماعى به سرعت عوض مى شود و آداب و رسوم عمومى در مدت كوتاهى تغيير شكل مى يابد. در خلال اين تحولات سريع ، چه بسيار نارواها در نظر مردم روا مى شود و رواها ناروا مى گردد تحول در دنياى ماشين به عبارت ديگر، آداب و رسوم اجتماعى ، در گذشته و حال ، همواره دستخوش تحول و انقلاب بوده و هرگز قرار و ثبات نداشته و ندارد، با اين تفاوت كه در ادوار گذشته ، تحولات اجتماعى با آرامى و در طى يك يا چند قرن صورت مى گرفت ، ولى در عصر ماشين تغيير و تحول به قدرى سريع انجام مى شود كه ممكن است در طول زندگى يك نسل ، تحولات گوناگونى در شئون اساسى اجتماعى پديد آيد و بسيارى از رسوم يا سنن اخلاقى ، كه يك روز در جامعه مطلوب و مورد قبول بوده ، روز ديگر وازده و مطرود شناخته شود. بديهى است در چنين وضعى بيشتر جوانان دچار كشمكش هاى درونى مى شوند و از تضاد و نسازگارى تربيت هاى خانوادگى با روش هاى نوين اجتماعى ناراحت و نگران مى گردند. براى آن كه اولياى اطفال و همچنين نسل جوان تا ا ندازه اى به اهميت اين مشكل بزرگ اجتماعى و تربيتى واقف شوند و نظر اولياى گرامى اسلام را درباره تحولات روا و ناروا بدانند و نظر اولياى گرامى اسلام را درباره تحولات روا و ناروا بدانند و براى آن كه نقش صنعت و ماشين در تغيير سريع آداب اجتماعى و سنن اخلاقى واضح گردد، لازم است پيرامون آن ها به اختصار گفت و گو شود.

# آداب اجتماعى

از روزگارهاى گذشته تاكنون هر يك از ملل و اقوام بشرى ، با اختلاف شرايط حيات و مغايرت نژاد و تفاوت مذهب و زبان ، يك سلسله مقرراتى را به نام آداب و رسوم اجتماعى پذيرفته و در اداره امور زندگى براساس ‍ همان آداب و رسوم با يكديگر برخورد داشته و دارند.

«آداب و رسوم اجتماعى عبارت از مقررات و روش هاى معمولى است كه از نسل هاى پيشين به نسل هاى بعد انتقال يافته و بر حسب ضروريات ، آداب تازه اى به آن اضافه مى شود.

سمنر، آداب اجتماعى را به منزله تنها وسيله تطبيق فرد يا اجتماع مى داند. آداب اجتماعى شامل كليه رسوم متداول زندگى ، اعم از جزيى ترين و جدى ترين رسم هاست و تعداد اين آداب از اندازه خارج است .» (٦٧١)

در نظر مردم ، تمام مقررات عادى و آداب و رسوم اجتماعى ارزش يكسان ندارند و جامعه همه آن ها را به يك چشم نمى نگرند، بلكه بعضى را مهم و لازم الاجرا و بعضى را عادى و قابل تخلف مى داند.

سنن و مقرراتى كه ناشى از عقايد مذهبى يا مبانى ملى است و در سعادت و خوشبختى جامعه نقش مؤ ثرى دارد، مهم و غيرقابل اغماض است و سرپيچى از آن ها مايه زيان مادى و معنوى است ، ولى آداب و رسومى كه زاييده افكار عادى و ناشى از روش هاى سطحى زندگى است ، چندان قابل ملاحظه نيست و ممكن است كسانى در اجتماع آن ها را ناديده انگارند و عملا از انجامشان سر، باز زنند.

# آداب و سنن

بعضى از جامعه شناسان ، قسم اول ، يعنى آداب و رسومى را كه حاوى سعادت و مايه رستگارى مردم است ، به سنن تعبير كرده و قسم ديگر را كه روش هاى عادى اجتماع است ، آداب و رسوم خوانده اند.

«آن دسته از آداب و رسوم كه به نظر جامعه ، رعايت آن ها براى رفاه و نيك بختى مردم ضرورى است و تخلف از آنها حيات جامعه را به خطر مى افكند، سنن خوانده مى شود.

بنا به تعريف سمنر و كلر، سنن عبارت از آداب و رسومى است كه متضمن فكر رفاه و صلاح جامعه باشد و آدمى را بر آن دارد كه خود را با آنها وفق دهد، گو اين كه هيچ اجبارى از طرف مقامى به وى وارد نيايد. در اثنايى كه انسان مى تواند آداب و رسوم عادى را بدون گوشمالى و مجازات شديدى زير پا بگذارد، هرگز جرات آن را ندارد كه سنتى را ناديده انگارد، زيرا از اين تخلف ، زيان بزرگ خواهد ديد.

# رسوم ناپايدار

آداب و رسوم اجتماعى هر قومى متناسب با وضع زندگى و شرايط محيط اجتماعى آن قوم است . با توجه به اين مطلب كه تمام ملت ها، كم و بيش ، در راه ترقى و تكامل تلاش مى كند و پيوسته شرايط زندگى خود را در پرتو پيشرفت هاى علمى و صنعتى دگرگون مى سازند، ناچار آداب و رسوم اجتماعى آنان نيز ثابت و پايدار نخواهد ماند، بلكه با عوض شدن اوضاع اجتماعى يا تغيير شكل مى دهند يا به كلى از ميان مى روند.

«آداب و رسوم اجتماعى با تغيير شرايط اجتماعى عوض مى شود. گو اين كه در مقابل هر تغييرى معمولا ابراز مقاومت مى شود. آداب مربوط به افكار و آرا و رسوم خانوادگى و مالكيت و غيره ، معمولا بيش از رسومى كه بستگى به فعاليت هاى اقتصادى يك ملت دارند، مانند فن تهيه محصول ، در مقابل تغييرات مقاومت مى كنند.» (٦٧٣)»

على عليه‌السلام فرموده است : داناترين مردم به مقتضيات زمان كسى است كه از تحولات آن دچار شگفتى نشود و خويشتن را نبازد.

«و عنه عليه‌السلام : ينبغى لمن عرف الزمان ان لا ياءمن الصروف و الغير.(٦٧٥)»

على عليه‌السلام فرموده است : آداب و رسوم زمان خودتان را با زور و فشار به فرزندان خويش تحميل نكنيد، زيرا آنان براى زمانى غير از زمان شما آفريده شده اند.

براى آنكه سخن على عليه‌السلام مورد سوء تفسير و تعبير افراد مغرض يا نادان قرار نگيرد و باعث گمراهى افراد ساده دل و بى اطلاع نشود، لازم است اين نكته خاطرنشان گردد كه سفارش تربيتى على عليه‌السلام ، همان طور كه در متن حديث آمده است ، تنها ناظر به آداب ، يعنى رسوم معمولى اجتماعى است ، وگر نه سنن ثابت انسانى و مقررات قطعى اسلامى كه پايه و اساس خوشبختى بشر است ، تغييرناپذيرند و همواره بايد ثابت و پايدار بماند.

پدران و مادران دانا موظف اند فرزندان خود را براساس همان سنن تربيت كنند و تربيت كنند و بدين وسيله موجبات سعادتشان را فراهم آورند و بدانند اگر بر فرض ، جامعه اى نادان از انجام سنن اساسى و سعادت خود سر، باز زند و به نام تغيير مقتضيات زمان ، گناهانى را روا و فرايضى را غيرضرورى يا ناروا تلقى نمايد، واقعيت آن سنن تغيير نمى كند و سرانجام ، نتايج شوم آن تخلف و سرپيچى ، دامن گير جامعه خواهد شد.

پيشرفت با تكامل زمان به عبارت روشن تر، على عليه‌السلام مى خواهد بگويد اگر ديروز پدرى طبق مقتضيات زمان خويش ، با خواندن كتاب قانون بوعلى ، طبيب شده و بيماران را درمان كرده است ، نبايد امروز همان برنامه را به فرزند خود تحميل كند، زيرا مقتضيات زمان تغيير كرده و شرايط طبابت عوض شده است . چنين پدرى اگر بخواهد فرزندش طبيب شود، بايد طبق آداب و رسوم زمان عمل كند. او را به دانشگاه بفرستد تا طب و جراحى جديد را فرا گيرد و در هر قسمت از آخرين تحقيقات علمى دانشمندان جهان آگاه شود.

پديده هاى نوين اگر پدرى ديروز با خشت و گل براى مردم خانه مى ساخت و مورد قبول جامعه بود، نبايد امروز راه و رسم بنايى زمان خود را به فرزند خويش ‍ تحميل كند و او را در اين كار با همان روش تربيت نمايد، زيرا در دنياى امروز طرز ساختمان و مواد آن تغيير كرده است . او موظف است فرزند خود را براى تحصيل در رشته معمارى به دانشگاه بفرستد تا مهندس شود و به اسلوب ساختمانهاى بتونى و اسكلت فلزى مطابق آداب و رسوم زمان خود آشنايى كامل پيدا كند.

ديروز ريسندگى و بافندگى با چرخ ‌هاى چوبى و وسايل دستى بود، امروز با ماشينهاى خودكار است . ديروز حمل و نقل بار و مسافر به وسيله اسب و شتر بود، امروز با اتومبيل و طياره است . ديروز به وسيله روشنايى ، چراغ هاى روغنى و نفتى بود، امروز به وسيله لامپ و نيروى برق است . ديروز مردم در مجالس و منازل روى زمين مى نشستند، امروز ميز و صندلى معمول شده است . ديروز سردارى و كمرچين مى پوشيدند، امروز كت و شلوار و خلاصه آداب و رسوم اجتماعى در تمام شئون زندگى تغيير كرده است .

# سنن تغييرناپذير

على عليه‌السلام به پيروان خويش توصيه كرده است كه آداب و رسوم زمان خود را به فرزندانتان تحميل نكنيد و آنان را به اعمال روش هاى عصر خودتان ملزم ننماييد، چه آنها براى زمان دگرى آفريده شده اند. وظيفه شما اين است كه با تحولات تكاملى جهان پيشروى كنيد و فرزندان را با مقتضيات زمان خودشان تربيت نماييد تا بتوانند خود را با شرايط زمان تطبيق دهند و به شايستگى با جامعه همكارى و سازش نمايند. ولى هرگز به آنان اجازه نمى دهد كه به نام تغيير شرايط زمان ، سنن اساسى و سعادت بخش اجتماع را ناديده انگارند و از حدود مقررات قطعى اسلامى ، كه در همه ادوار پايه سعادت و رستگارى انسان هاست ، قدمى فراتر بگذارند.

اقامه عدل و انصاف ، اداى امانت و وفاى به عهد، وظيفه شناسى و شرافت نفس ، راستگويى و درستكارى و ديگر صفات انسانى از سنن ثابت الهى و مايه خوشبختى بشر است . مسلمان بايد هميشه و در همه جا آنها را عملا به كار بندد و فرزندان خويش را نيز با همان سنن تربيت كند.

ميگسارى و قمار، تجاوز و ستم ، ناپاكى و خيانت ، بى عفتى و زنا و ساير صفات ذميمه از محرمات قطعى اسلام و عامل تيره روزى و بدبختى آدمى است . مسلمين همواره بايد از آنها اجتناب نمايند و فرزندان خود را نيز از آن اعمال برحذر دارند.

اگر به فرض در محيط فاسدى ، زورگويى و خيانت سند لياقت باشد و تجاوز و ستم نشانه قدرت ، بى عفتى و ناپاكى علامت تجددخواهى و شراب و قمار در رديف آداب و رسوم پسنديده به حساب آيد، فرد مسلمان نبايد خود را تسليم آن روش هاى ناپسند نمايد و خويشتن را به پليدى هاى آن محيط مسموم آلوده كند. حق ندارد فرزند خود را طبق آن آداب و رسوم غلط تربيت نمايد و به تصور هماهنگى با مقتضيات زمان ، موجبات تباهى و سقوط خود و خاندان خود را فراهم سازد.

پذيرفتن آداب و رسوم جديد، كه ناشى از تكامل علمى جامعه و باعث بهتر زيستن است ، نشانه شخصيت و آزادگى و حاكى از قدرت سازگارى با روش هاى نوين اجتماعى است .

برعكس ، ترك گفتن سنن انسانى و تن دادن به پليدى گناه ، علامت فرومايگى و زبونى و نشانه ضعف نفس و هوى پرستى است .

با كمال تاءسف ، در دنياى كنونى صنعت و ماشين ، بسيارى از سنن اخلاقى و سجاياى انسانى مورد بى اعتنايى قرار گرفته و پاره اى از آنها، مانند آداب و رسوم كهنه و متروك ، به دست فراموشى سپرده شده است .

در دنياى ماشين ، فروغ ايمان رفته رفته به خمودى گراييده و دلبستگى مردم به خداوند ضعيف شده و پاكى و تقوى ، كه اساس سعادت آدمى است ، رنگ افسانه و تخيل به خود گرفته است .

پيشرفت هاى روزافزون علوم طبيعى و پى بردن به اسرار نهفته خلقت ، از يك طرف ، بشر را چنان مست و مغرور كرده كه به نداى پيامبران الهى و رهبران روحانى بى اعتنا شده است و از طرف ديگر چنان در شئون مادى غوطه ور شده كه جنبه معنوى و انسانى خود را به كلى از ياد برده است .

# هدف زندگى در جهان امروز

در دنياى صنعت ، عواطف عالى انسانى و سجاياى اخلاقى ارزش واقعى خود را از دست داده است . در نظر جامعه امروز، تنها بهتر زيستن و بيشتر لذت بردن و خلاصه غرايز و خواهش هاى نفسانى را هرچه زيادتر ارضا كردن ، هدف عالى زندگى شناخته شده است . در نتيجه اين طرز تفكر، خوى تهاجم و درندگى در نهاد بشر بيدار شده و تعدى و تجاوز فزونى يافته و پيوسته رو به افزايش مى رود. اصل شرافتمندانه تعاون بقا در زندگى بشر تدريجا جاى خود را به تنازع بقا مى دهد و مردم در كشاكش حيات ، مانند درندگان ، به خشونت و بى رحمى با يكديگر برخورد مى كنند.

پديده صنعت و تحولات خيره كننده آن ، زيبايى ها و زشتى هاى فراوانى را در جوامع بشرى به ارمغان آورد و سود و زيان بسيارى را در شئون مختلف زندگى نصيب انسان ها ساخت . قدرت صنعت ، بشر را در نبرد با طبيعت پيروز ساخت . صداى ماشين ها، غرش طياره ها و سوت كشتى ها، حكومت آدمى را در زمين و هوا و دريا اعلام نمود. در پرتو صنعت ، قلمرو حكومت بشر توسعه يافت و همچنان گسترش مى يابد. از يك طرف به عمق درياها فرو مى رود و از طرف ديگر در ماوران جو به سير و مطالعه مى پردازد و فكر تسخير اجرام كيهانى را در سر مى پرورد.

# بهزيستى در پرتو علم

بشر در پرتو طبيعت ، به اعماق تاريك طبيعت راه يافت . از اسرار نهفته اش ‍ آگاه شد. با نيروى علم ، منابع طبيعى را به نفع خويش مسخر ساخت و موجبات بهزيستى خود را فراهم آورد.

با پيشرفت صنعت ، جهان اسرارآميز ميكروب شناخته شد و آدمى به منشاء بيمارى هاى خانمان سوز پى برد و با مبارزات علمى ، خويشتن را از شر بسيارى از دردهاى جانكاه و امراض مهلك و طاقت فرسا نجات داد.

خلاصه ، صنعت ماشين در تمام شئون زندگى مردم اثر گذارد و تحولات عميقى در كشاورزى ، آبيارى ، سدبندى ، راهسازى بهداشت ، اقتصاد، ريسندگى ، بافندگى و ديگر امور حياتى به وجود آورد و موجبات آسايش ‍ جوامع صنعتى را فراهم ساخت .

# نتايج زيان بخش ماشين

همزمان با تحولات مفيد و سودمندى كه صنايع ماشينى در زندگى انسان ها به وجود آورد و مردم را از منافع بسيارى برخوردار ساخت ، نتايج زيان بخش و نامطلوبى نيز در جامعه بشرى از خود به جاى گذارد و در مواقع جنگ و صلح ، جنايات بزرگ و مفاسد غيرقابل جبرانى به بارآورد.

پيشرفت صنايع ماشينى ، سلاح هاى وحشتزا و مرگبارى در اختيار بشر گذارد و قدرت جنگى ملل و اقوام جهان را در كشتار انسانها و تخريب شهرها و نابود كردن تمدن ها به وضع حيرت آورى افزايش داد. بشر خودسر و جاه طلب ، با صنعت ماشين ، توانست در جنگ جهانى دوم به آن همه اعمال ضد انسانى دست بزند و آن وقايع فجيع و جنايت شرم آور را به وجود آورد.

# زمينه نابودى بشر

مهمتر آن كه پيشرفت روزافزون علوم طبيعى و صنايع ماشينى از يك طرف و ضعف مبادى ايمانى و اخلاقى از طرف ديگر چنان بشريت را در معرض ‍ خطر قرار داده كه بعضى از دانشمندان ، نسبت به مفيد بودن پيشرفت هاى علوم طبيعى در تاءمين سعادت بشر اظهار ترديد كرده و فكر مى كنند آدمى با دست يافتن به نيروى اتم ، زمينه نابودى خود را مهيا كرده و ممكن است اين موفقيت درخشان علمى ، در مدت كوتاهى به حيات بشر در كره زمين خاتمه دهد.

راسل مى گويد:

«بمب اتمى و حتى بيشتر از آن ، بمب هيدروژنى سبب ايجاد وحشت هاى تازه اى شده و نتايج علم را در زندگى بشر بيش از پيش در معرض ترديد قرار داده است . حتى بعضى از صاحب نظران برجسته كه انيشتين به شمار آنان است ، خاطرنشان ساخته اند كه خطر محو حيات اين سياره خاكى را تهديد كند.»(٦٧٧)

لكنت دونوئى مى گويد:

«امروز كه بشريت در نتيجه به كار بردن نيروى اتميك تهديد به انهدام كامل مى شود، مردم تازه متوجه مى شوند كه تنها نجات مؤ ثر آنها منوط به توسعه بيشتر و عالى تر اخلاق انسان است . براى اولين بار در تاريخ بشر، انسان از كارى كه با هوش خود انجام داده بيمناك است و در عجب است كه آيا راه راست را برگزيده است .»(٦٧٩)

# برافتادن عفت و حيا

«رشد جنسى مانند سابق زود دست مى دهد، ولى رشد اقتصادى ديرتر مى رسد. تحديد شهوات كه در زندگى روستايى امرى معقول و عملى به نظر مى رسيد، در جامعه صنعتى كه ازدواج را تا سى سالگى به تاءخير مى اندازد، امرى دشوار و غيرطبيعى مى نمايد. شهوت ناگزير سر بر مى آورد و كف نفس مشكل مى گردد. عفت كه وقتى جزو فضايل بود، مردود مى شود و حجب و حيا از ميان مى رود. مردان به كثرت گناهان افتخار مى كنند و زنان مى خواهند در لجام گسيختگى با مردان همقدم شوند و عشق بازى امرى عادى مى شود و فحشاى رسمى ، بر اثر مراقبت پليس ، بلكه به علت رقابت فحشاى غير رسمى از كوچه و بازار برچيده مى شود. اصول اخلاقى جامعه كشاورزى از هم مى پاشد و جامعه شهرى ديگر آن را به حساب نمى آورد.» (٦٨١)

على عليه‌السلام فرموده است : وقتى محيط اجتماع آلوده و ناپاك شد، سجاياى انسانى و فضايل اخلاقى بى رونق و زيان آور مى شود برعكس ، رذايل و ناپاكى در جامعه رايج و سودبخش مى گردد.

«افكار ما راجع به درست و نادرست و صواب و ناصواب كاملا بستگى به آداب و رسوم و سنن متداول دارد. آداب و رسوم اجتماعى ممكن است هر ناصوابى را صواب جلوه دهد و آن چه روزى مطلوب بوده ، ممكن است روزى نامطلوب شناخته شود و بالعكس . همچنين آن چه در جامعه اى صواب مى نمايد، ممكن است در جامعه ديگر خطا به نظر آيد.» (٦٨٣)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : روزگارى بر مردم مى آيد كه سنت هاى سعادت بخش در جامعه بدعت تلقى مى شود و بدعت ها سنت . بردبارانشان فريبكار و حيله گران بين مردم بردبار شناخته مى شوند.

«قال على عليه‌السلام : صار الفسوق فى الناس نسبا و العفاف عجبا.»(٦٨٥)

ميل اظهار وجود و اثبات شخصيت براى نوبالغان و جوانان يكى از طبيعى ترين حالات روانى آنهاست كه به قضاى حكيمانه الهى در نهادشان آفريده شده است .

نوجوانى كه دوره كودكى را گذرانده روزگار طفيلى گرى اش سپرى شده است ، خواه ناخواه ، بايد خود را براى زندگى مستقل اجتماعى مجهز نمايد و با فراگرفتن صفاتى كه لازمه سازش با محيط و احراز شخصيت است ، متصف گردد، ولى اين كار هرگز به آسانى صورت نمى گيرد.

نسل جوان حاضر نيست بدون قيد و شرط از تمام روش بزرگ سالان پيروى كند و بى چون و چرا كليه صفات شخصيت خود را با آنان هم آهنگ سازد، بلكه بر عكس ، در بين تمام ملل و اقوام همواره يك نوع مخالفت و تضاد بين نسل جوان و نسل كهن وجود داشته و دارد و در بعضى از مواقع آن مخالفت ها را به صورت جنگ و ستيز درآمده و منجر به طغيان و عصيان نسل جوان گشته است .

# احساسات تند جوانى

بدون ترديد، احساسات تند و آتشينى كه به طور طبيعى بر اثر پديده بلوغ ، در نهاد جوانان بيدار مى شود و تمام وجود آنها را تحت تاءثير خود قرار مى دهد، نقش مؤ ثرى در مخالفت و سرپيچى جوانان دارد و آنان را در برابر بزرگسالان به مقاومت و خودسرى وادار مى كند.

# عواطف زودگذر

«جهش فوق العاده حساسيت و هجوم تصورات معلوم مى دارند كه دوران بلوغ ، سالهاى خاص احساسات است . هيجاناتى كه در وضع بدن مؤ ثرند، مولد يك نوع بى نظمى هايى مى شوند. اين هيجانات ، در نتيجه تجسمات ذهنى كه آنها را بر روى بنيان وجدان مستقر مى سازند، تطويل مى شوند. مثلا يك حركت حاكى از علاقه مندى به شخص مخصوصى ، هيجانات و عواطف زودگذر و متعددى ايجاد مى كند و از مجموعه آنها، يك ماجرا، يك داستان به وجود مى آيد. كه عبارت از احساس دائمى و پابرجاى يك محبت خاص مى باشد.» (٦٨٧)

# تكامل در پرتو عقل

حيوانات كه در پرتو هدايت تكوينى خداوند، در چهارچوب غرايز زندگى مى كنند، روش هاى يكنواختى دارند كه در طول قرنهاى متمادى همواره ثابت بوده و هرگز تغيير شكل نمى دهند. ولى بشر با استفاده از نيروى خلاقه عقل ، پيوسته در مسير ترقى و تكامل است و با گذشت زمان ، برنامه هاى تازه اى را در زندگى خود طرح مى كند و در راه هاى جديدى قدم مى گذارد.

بشر در طول قرن ها، بر اثر پيشرفت تدريجى علوم ، به قسمتى از اسرار طبيعت پى برده و به نفع خود بهره بردارى كرده است . دانشمندان ، در هر عصرى از تجربيات خود در راه بهتر زيستن استفاده نموده و قيافه زندگى را تغيير داده اند و به تمام مظاهر آن رنگ هاى تازه ترى بخشيده اند.

# تطبيق با تحولات

خلاصه ، بشر، با گذشت زمان ، مدارج تكامل را پيموده و همچنين مى پيمايد.

مردان عاقل كسانى هستند كه از مقتضيات زمان خود آگاه باشند و خويشتن را با تحولات صحيح و شايسته آن تطبيق دهند. اين مطلب در روايات اسلامى با عبارات مختلفى خاطرنشان شده است .

«عن ابى عبدالله قال فى حكم داود (ع): على العاقل ان يكون عارفا بزمانه مقبلا على شاءنه . (٦٨٩)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : كسى كه عالم به مقتضيات زمان خود باشد، مورد هجوم اشتباهات قرار نمى گيرد.

شناسايى روزگار «قال اميرالمومنين عليه‌السلام : من عرف الايام لم يعفل عن الاستعداد.(٦٩١)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشاهده كرد كه توسعه فتوحات اسلامى و بسط امور نظامى ايجاب مى كند كه بعضى از اصحابش با سلاحهاى جديد آشنا شوند. به همين جهت ، دو نفر از اصحاب خود را به جرش ، كه يكى از روستاهاى يمن بود، فرستاد تا اطلاعات لازم را فراگيرند.

# شرط كاميابى

آگاهى از تحولات و تكامل زمان و همگامى با پيشرفت هاى گوناگون بشر در مظاهر مختلف زندگى ، شرط اساسى كاميابى و موفقيت فرد و اجتماع است . عاقل كسى است كه خود را با ترقيات صحيح عصر خويش تطبيق دهد و از مزاياى سودمند آن استفاده نمايد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به تقليد گويندگان كهن |  | نكردم گنه گر نگفتم سخن |
| سخنگوى باشد زبان زمان |  | كه حال زمان را بود ترجمان |
| زمان را كسى ترجمانى كند |  | كه با منطقش همزبانى كند |
| درخت كهن كايدش بوى مرگ |  | به پيوند نو، نو كند بار و برگ |
| كهن تا نگشتى نوآموز باش |  | به هر روز داناى آن روز باش |

# محافظه كارى نسل كهن

نسل جوان بر اثر تمايل تجددخواهى و نوطلبى ، خيلى زود به افكار تازه و پيشرفت هاى نوين متوجه مى شود و خود را با مقتضيات زمان تطبيق مى دهد. بر عكس ، نسل كهن كه به محافظه كارى علاقه دارد، مايل است از آداب و رسوم گذشته پيروى كند و تا آن جا كه ممكن است ، روش هاى ديرين را در برنامه زندگانى خود همچنان نگاهدارى نمايد. همين تفاوت ميل ، منشاء يك قسمت از اختلافات جوانان با بزرگسالان در محيط خانواده و اجتماع است . نمى توان گفت سرپيچى و تخلف نسل جوان از آداب و رسوم نسل كهن هميشه و در همه جا مفيد و ثمربخش است ، بلكه بر عكس ، در پاره اى از موارد ممكن است منشاء خطرات بزرگى گردد و ضررهاى قابل جبرانى به بار بياورد. ولى بدون ترديد مى توان گفت اگر تجددخواهى جوانان به درستى هدايت شود و با راهنمايى مربيان لايق در مسير صحيح خود قرار گيرد و از افراط و تندروى هاى نا به جا مصون بماند، مايه نوسازى محيط و منشاء بسيارى از تحولات اجتماعى است و مى تواند جامعه را از پاره اى از رسوم فاسد و آداب غلط رهايى بخشد و از انحطاط و پستى و احيانا از سقوط و تباهى اش محافظت نمايد.

# ويرانى هاى جنگ

جواهر لعل نهرو مى گويد:

«جنگ ، سراپاى افكار و عقايدى را كه ما با آن پرورش يافته بوديم ، مرتعش ساخت و ما را حتى درباره مبانى اجتماع و تمدن جديد به شك و ترديد افكند. ما ديديم كه چگونه انبوه كثيرى از جوانان جهان نابود شدند. ما شاهد دروغ ها، خشونت ها، وحشيگرى ها، ويرانى ها و تباهى هاى بسيار بوديم و از خود مى پرسيديم كه آيا پايان تمدن فرا رسيده است ؟

دوران جنگ و پس از آن ، دوران تجزيه و دوران از هم گسستن و دوران درهم شكستن اعتقادات و عادات كهن بود. دوران شك و ترديد و تكاپويى بود كه هميشه به هنگام تغييرات و تحولات سريع پيش مى آيد.

# جوان و نوسازى محيط

در چنين دورانهاى تاريخى جهان است كه بايد فكر ما و جسم و جان ما به فعاليت بيشتر و جدى تر بپردازد. اين دوران ها زمانى است كه زندگى بى مزه و يكنواخت عادى ، جان تازه مى گيرد و ماجراهاى بزرگ پيش مى آيد و هر يك از ما مى توانيم در ساختمان دنياى نو و نظام تازه سهمى به عهده بگيريم . در چنين دورانى ، جوانان نقش عمده اى را اجرا مى كنند، زيرا آنها خيلى آسان تر از كسانى كه پير شده اند و ذهن و فكرشان با افكار كهنه و قديمى ، خشك و جامد شده است مى توانند خود را با افكار و مقتضيات زمان منطبق سازند.» (٦٩٣)

بشارت ده به بندگانى كه شنواى سخن هستند و از بهترين آن پيروى مى كنند. اينان كسانى هستند كه خداوند هدايتشان فرموده و آنها صاحبان عقل و درايت اند.

در اين آيه ، تقليد و مخالفت با تقليد، بر معيار عقل اندازه گيرى شده است و خداوند بشارت مى دهد كه پيروزى و سعادت نصيب كسانى است كه به سخنان دیگران گوش فرادارند و تنها از آن چه خوب و پسنديده است پيروى نمايند، نه آن كه بدون سنجش عقلى ، از گفتار و رفتار دگران كوركورانه تقليد نمياند.

«قال ابوعبدالله عليه‌السلام : اياك ان تنصب رجلا دون الحجة فتصدقة فى كل ماقال .(٦٩٥)»

على عليه‌السلام فرموده است : سخن حكما و دانشمندان ، اگر درست و مطابق با واقع باشد، داروى شفابخش است و اگر خطا و غيرواقعى باشد، بيمارى است .

«شما خوب مى دانيد كه چون عملى در مقابل ما انجام شود، ما نيز ميل مى كنيم كه آن را تكرار نماييم . اين موضوع حالت سرايت ، حالت الهام و تلقين دارد. اما غير از آن ، يك حالت ديگر نيز در انسان وجود دارد و آن تمايل به گفتن نه و مخالفت است . برحسب مزاج و اخلاق شخصى و سن و سال ، گاهى اين غريزه و گاهى آن تفوق مى يابد. هر دوى اين غريزه ها مفيدند، اولى با تلقين آن چه نسبت به ما بيگانه بود، وجود ما را غنى تر مى سازد و دومى نيروى مقاومت به ما مى دهد و لزوم انجام كارى غير از كار دگران را تلقين مى نمايد. اگر اين غريزه بيش از حد خود پيشرفت كنند، اولى انسان را مقلدى سست و بى اراده بار مى آورد و دومى شخص را منفى باف و بى حاصل مى سازد. به طور طبيعى و عادى ، اين هر دو غريزه در رفتار شخص مؤ ثرند.» (٦٩٧)

ابراهيم خليل به بت پرستان مى فرمود: آيا اين مى شنوند وقتى شما آنها را مى خوانيد؟ يا آن كه مى توانند به شما سود يا زيانى برسانند؟ در جواب گفتند: ما پدران و مادران خود را ديديم كه چنين مى كردند.

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا) (٦٩٩)

# سرپيچى هاى نابه جا

همان طور كه تقليدهاى كوركورانه مانع تعقل و تفكر و سد راه تعالى و تكامل بشر است ، همچنين سرپيچى هاى نا به جا از تقليدهاى صحيح و خردمندانه ، كه از خودسرى و غرور احمقانه آدمى سرچشمه مى گيرد، نيز مايه عقب افتادگى و محروميت و احيانا باعث تباهى و هلاكت است .

«قال على عليه‌السلام : لا تستبد برايك فمن استبد براءيه هلك . (٧٠١)

جوان و روش هاى افراطى متاءسفانه ، در سنين بلوغ و دوران شباب ، موازنه تمايل تقليد و ضد تقليد بر هم مى خورد و در جوانان يك حالت افراطى مخالفت با آداب و سنن بزرگسالان بروز مى كند. آنان مايل اند در برنامه هاى زندگى و تازه اى را براى خود اتخاذ نمايند، يا آن كه از اعمال كسانى تقليد كنند كه از روش هاى عادى و آداب رسوم عمومى سرباز زده و به كارهاى تازه اى مبادرت كرده اند. همين تمايل ضد تقليد و يا تقليد در جهت مخالف ، سبب بروز اختلاف بين نسل جوان و نسل كهن مى گردد و احيانا منشاء جرايم جنايات غير قابل جبران مى شود.

# تقليد در جهت مخالف

«در حاليكه غريزه تقليد در دوران سوم كودكى ، غالب و مسلط است ، غريزه مخالفت در ابتداى بلوغ بزرگ مى شود و يك حالت ضديت و مخالفت به روح انسان مى دهد. نيروى قبول تلقين ، انحطاط مى يابد و حال آن كه قدرت منع اعمال و بازرسى رفتار و نيروى مقابله كردن با مشكلات را قوت مى بخشد. در نزد پسران ، به خصوص ، اين موضوع ، به واسطه علاقه اى به تهاجم و زد و خورد دارند كه كاملا آشكار است ، اما با اين حال ، عكس العمل تقليد نيز هنوز وجود دارد و با عكس العمل ضد تقليد مخلوط شده است . ميل ايجاد چيزهاى تازه كه در اين سنين به فراوانى ديده مى شود، در واقع نتيجه همان تقليد در جهت مخالف است .»(٧٠٣)

نتيجه آن كه آزادى خواهى بى حساب و تمايل افراطى ضد تقليد جوانان ، كه منشاء سرپيچى زايد از حد آنان از آداب و رسوم اجتماعى است ، يكى از علل اساسى مخالفت نسل جوان با بزرگسالان در برگزيدن صفات اخلاقى و اثبات شخصيت است .

# جوان و تخيلات

يكى از تمايلاتى كه در دوران شباب به شدت بروز مى كند و باعث سرپيچى نوبالغان از روش هاى عاقلانه بزرگسالان مى گردد، علاقه به تخيلات غير ممكن و تصورات افسانه مانند است . در اين دوره ، افكار شيرين ناشدنى چنان در اعماق روح جوانان اثر مى گذارد و آنان را به عالم خواب و خيال مى كشاند كه از واقع بينى و درك حقايق زندگى باز مى مانند.

«شايد هرگز در دوران زندگى ، تجسم و تخيل انسان اين قدر شديد و درخشان و غير قابل مقاومت نباشد. به خصوص دورانى كه ما بين ١٧ و ٢٠ سالگى محصور است ، امتياز خاصى را در ادوار زندگى داراست .

خيالبافى صورت مرجع تفكر در دوران تكليف است . شروع آن در نتيجه يك هيجان سبك و ساده مى باشد كه اولين صور ذهنى را به وجود مى آورد آنگاه در نتيجه تداعى افكار و يادگارها، صور جديدى از آن مشتق مى گردند، چنان كه گويى جوان بر روى شيب ملايمى به طرف يك دنياى نيمه خيالى ، كه در عين حال بستگى تام با وضع احساسات فعلى وى دارد، رانده مى شود.»(٧٠٥)

موريس دبس مى گويد:

# تخيل و پيشرفت هاى فكرى

«بايد با دقت تمام ، ما بين فعاليت طبيعى فكرى جوانان نورس با حالات غير عادى آنان ، كه در نزد مبتلايان به امراض عصبى ديده مى شود، تفاوت قائل گرديد. اين تخيلات ، از لحاظ امكانات جديد و اختراعات و افكار بديع بسيار غنى است و براى پيشرفت فكرى و فرهنگى جوانان مقدمه مناسبى مى باشد.

اگر ما نيز مانند پ . گيوم معتقد باشيم كه تجسم و تصور، بيش از فعاليت هوش ، در زندگى انسان مؤ ثر است ، بايد قبول كنيم كه دوران بلوغ يكى از مراحل اساسى توسعه بدن انسانى است .

# جوان و افكار شاعرانه

وقتى انسان از این موضوع بيشتر اطمينان مى يابد كه ملاحظه مى كند جهش ‍ تجسمات خلاق و به خصوص جهش پيشرفت هاى هنرى در اين زمان بيشتر قابل ملاحظه است . جوان نو رسيده كه علاقه مفرطى به صور شاعرانه پيدا مى كند، در مقابل زيبايى ، حساس تر از ديگران است . تجسم و تخيل جوان را وادار مى سازد كه وجود خود را كشف كند و ديگران را درك نمايد.»(٧٠٧)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مرغ بر بالا پران و سايه اش |  | مى دود بر خاك و پران مرغ وش |
| ابلهى صياد آن سايه شود |  | مى دود چندان كه بى مايه شود |
| بى خبر كان عكس آم مرغ هواست |  | بى خبر كه اصل آن سايه كجاست |
| تير اندازد به سوى سايه او |  | تركشش خالى شود در جست و جو |
| تركش عمرش تهى شد عمر رفت |  | از دويدن در شكار سايه تفت |

# اسلام و تخيلات مفيد

پيشواى عالى قدر اسلام ، تخيلات مفيد و آرزوهاى به جاى بشر را، كه منشاء سعى و كوشش مايه ترقى و تعالى است ، پسندديه و ممدوح دانسته و آن را از شاخه هاى رحمت الهى معرفى فرموده است .

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: الامل رحمة لامتى ولولا الامل مارضعت والدة ولدها و لاغرس غارس شجرا.» (٧٠٩)

على عليه‌السلام فرموده : تكيه كردن بر آرزو از ابلهى و حماقت است .

«و عنه عليه‌السلام : كثرة الامانى من فساد العقل .» (٧١١)

اميرالمومنين عليه‌السلام فرموده است : كسى كه آرزو را دراز گرداند رفتار خود را ضايع و بد ساخته است .

متاءسفانه ، عشق ، تخيلات ناشدنى و آرزوهاى دراز، در نسل جوان ، خصوصا در دختران ، بيش از حد ضرورت و مصلحت بروز مى كند و در بعضى از موارد، تصورات موهوم به طورى بر روح جوانان چيره مى شود و آنان را به عالم خواب و خيال مى كشاند كه به كلى از درك واقعيت هاى زندگى غافل مى شوند.

در محيط مدرسه براثر پريشان فكرى ، درس معلم را نمى فهمند و در محيط خانواده به كارهاى ناموزون دست مى زنند و زندگى عادى را به باد مسخره مى گيرند و تنها به افكار شيرين و غير ممكن خود شرخوش و مست اند. اين حالت روانى يكى از علل سرپيچى نسل جوان از روش هاى سنجيده و عقلانى بزرگسالان است .

# شخصيت موهوم

«تخيل و تجسم پرشور و جوان نو رسيده ، شخصيت او را به آن صورتى كه خود مايل است و آرزو دارد، به وجود مى آورد و آن را در نظر قشنگ و زيبا مى سازد. يك گودال عميق مابين وجود واقعى و تصور افسانه آميزى كه خيالبافى از آن به وجود آورده است ، ايجاد مى شود. توافق ما بين وجود و شخصيت واقعى ، و آن وجودى كه در نتيجه تحريكات افسانه آميز خيالبافى ايجاد شده است ، هر لحظه مشكل تر مى شود.»(٧١٣)

# علل سرپيچى جوانان

نتيجه آن كه جهش احساسات و هيجان هاى عاطفى ، حس تجددخواهى ، ميل مخالفت با تقليد، يا تقليد در جهت مخالف و همچنين تخيلات ناشدنى و آرزوهاى بى حساب ، از تمايلات طبيعى دوران شباب است و با تفاوت شدت و ضعف در وجود كليه جوانان نهفته است .

بدون ترديد، هر يك از اين تمايلات به نوبه خود در ساختن صفات اخلاقى و پى ريزى شخصيت جوانان سهم مؤ ثرى دارد و در پاره اى از موارد، آنان را به مخالفت با آداب و رسوم نسل كهن و سرپيچى از آنها وارد مى كند و گاهى كار به طغيان و عصيان منجر مى شود.

# فعاليتهاى غير عميق

بعضى از جوانان در احراز شخصيت و انتخاب راه سازش با محيط، داراى وضع عادى هستند و براى ساختن شخصيت خود، مستقيما از برنامه هاى خانوده و اجتماع پيروى مى كنند و خيلى زود خود را با شرايط زندگى تطبيق مى دهند و دوش به دوش جامعه قدم برمى دارند و اگر در پاره اى از مواقع به اقتضاى جوانى و براثر عواطف و انگيزه هاى دوران شباب ، از روش هاى عادى و رسوم و سنن اجتماعى سرباز زنند، مخالفتشان عميق و ريشه نيست و سرپيچى آنها ثابت و پايدار نمى نماند، بلكه پس از گذشت مدت كوتاهى مخالفت خود را ترك گفته و همچنان روش عادى به خود مى گيرند.

«براى عده اى اثبات شخصيت با آرامى و بدون درخشش صورت مى گيرد. شخص بيشتر علاقه مند به تغييرات و ترقيات مداوم است . فكر كم كم با منافع جديد خو مى گيرد و آنها را مختص خود مى سازد و رفت رفته با حقيقت منطبق مى شود. هيجانات و آشوب هاى گذرى كه ايجاد مى شوند، هرگز تا قلمرو مسائل اختصاصى وجود پيشرفت نمى نمايند. اين اشخاص بيشتر افكار مثبت و مردان فعال را به وجود مى آورند.

# عصيان ناپايدار

براى برخى ، اين عمل به وضعى دراماتيك و آميخته با نمايش و خود نمايى به عمل مى آيد و همراه با يك عصيان ناپايدار است . علاقه به چيزهاى تازه و آرزوهاى مشخص ساختن خويش منجر به اين مى شود كه در گفتار و لباس ‍ پوشيدن ، يك وضع غير عادى پيش گيرد. كشف وجود شخصى ، يك نوع نهضت حب ذات و خود ستايى مفرط ايجاد مى نمايد. اين بحران بدعت كه در رفتار و حركات روزانه و نيز در افكار و احساسات هويداست ، در خاتمه دوران بلوغ تسكين مى يابد. علت اى موضوع آن است كه تكامل اين دسته از جوانان با آهنگ مخصوص و ضربات ناگهانى به عمل مى آيد كه منجر به حوادث كوچكى مى گردد.»(٧١٥)

# منطق غلط

«طفل پارانوئياك از همان اوان تولد داراى اخلاقى مخصوص به خود است كه او را به وضع مخصوصى اصلاح ناپذير مى سازد. از قبيل غرور فطرى ، كه بر اثر خودخواهى ، بر تمام تمايلاتش غلبه دارد. رشد فوق العاده حس انانيت و خودپرستى ، بى اعتنايى ، كه از حساسيت فوق العاده شروع مى شود و حتى ممكن است به فكر آزار دیگران منتهى گردد. لحنى كه معلول منطق غلط اوست و خطر اين حالت در اينجاست كه طفل پارانوئياك همواره بر اين منطبق شكست ناپذير غلط متكى است از آن صرفنظر نمى كند. در ذهنش اشياء و موجودات به صورت كاملا غلطى نقش بسته كه گويى در اشعه منكسرى ديده شده است .

قيافه و رفتار طفل پارانوئياك كاملا معلوم است . صورتش گرفته سرد و سخت و غالبا عصبانى است . لبانش باريك و كشيده ، نگاهش ثابت و سرد و زمانى كه مات مى شود، به هيچ وسيله نمى توان وى را از اين حالت بيرون آورد. شخصيتش غير قابل تاءثير و تاثر است و اين حالت انجماد روحى ، كه اغلب به خوبى نمايان است ، معرف اوست . چه وضع و حالتش نيز مانند عضلات صورتش بى حركت و بى نشاط مى ماند.

# شخصيت تغييرناپذير

طفل كاملا خود را مى گيرد و چنان رفتار مى كند كه گويى در حال حمله است و به همه چيز بى اعتناست . تمام اينها نشانه شخصيتى است كه ممكن است در هم بشكند. ولى تغيير نكند و خود را تغيير ندهد. در حركاتش ‍ سريع است . از اوان كودكى كوس استقلال مى زند و سعى مى كند راه زندگى اش را به تنهايى بپيمايد. بعضى اوقات ، اينگونه اطفال ، به جوامعى كه حس خودخواهى آنها را ارضا نكرده و آنان را رنجانده است ، اعلان جنگ مى دهند و چون اشخاصى ناراضى و خطر ناك اند، در اطراف خود سبب خرابى هاى هولناك مى شوند.

نوجوان پانزده ساله بسيار زيبا و متفر عن و بى اعتنايى كه تمام وقت خود را وقف اندازه گيرى مواد منفجره مى نمود و يك روز مقدارى از آن گردها را منفجر كرد و باعث آتش سوزى گرديد، از اين قبيل اطفال بود. آيا مى توانيد حدس بزنيد مقصودش از اين عمل چه بود؟ آرى او ميخواست دنيا را منفجر سازد. تمام دنيا را به معنى اعم و اين جملات خود او ست و اين هدف بزرگ ، خود نشانه خوبى از اخلاقش مى باشد.»(٧١٧)

تربيت هاى غلط دوران كودكى نيز مانند پاره اى از بيمارى هاى روانى باعث ناسازگارى با محيط اجتماعى و شكست شخصيت است . كسانی كه در كودكى خودپسند و متكبر، حقير و فرومايه ، از خود راضى و نازپرورده يا با صفات مذموم ديگرى نظاير اينها باز آمده اند، در دوران بلوغ و جوانى با مشكلات گوناگونى مواجه هستند و نمى توانند به آسانى خود را با جامعه تطبيق دهند و به شايستگى احراز شخصيت نمايند.

# جوانان خشمگين

اينان براثر شكست هاى درونى و بى اعتنايى هاى مردم به توقعات نادرستشان ، همواره ناراضى و خشمگين هستند و همه را بد و فاسد الاخلاق مى دانند و اغلب با سرپيچى از آداب و رسوم اجتماعى يا جنگ و ستيز با مردم ، خاطر آشفته خود را آرام و تحقيرها و اهانت هاى دیگران را تلافى مى كنند. غافل از آن كه با اين قبيل اعمال ناپسند، نه تنها شخصيتى كسب نكرده و نقايص خود را جبران ننموده اند، بلكه يك قدم تازه اى در راه بدبختى خود برداشته و مشكل جديدى بر مشكلات خويشتن افزوده اند.

«بسيارى از كودكان طبيعى كه در ميان افراد فاسد و جنايتكار به دنيا مى آيند و در چنان محيطى پرورش مى يابند، نمى توانند بالاخره با محيط تطابق نمايند و بعدها يا زندان ها را پر مى كنند و يا آزادانه جنايت و دزدى را ادامه مى دهند. اين افراد عارى از مسئوليت را بايد محصول انحطاط و فسادى دانست كه تمدن صنعتى موجد آن گرديده است .

# عجز از سازش با محيط

در مدارس جديد، كودكانى كه لزوم تلاش و تمركز فكر و اصول اخلاقى در تربيت آنها رعايت نشود نيز بدون حس مسئوليت و سطحى بار مى آيند و بعدها، وقتى اين جوانان با فشار محيط روبه رو مى شوند، در برابر دشوارى هاى مادى و معنوى زندگى ، جز با گريز و گوشه گيرى و يا جست و جو كمك و تهيه حامى ، از سازش با محيط عاجز مى مانند و در موارد باريك زندگى دست به جنايت و يا خودكشى مى زنند.»(٧١٩)

نتيجه آنكه سرپيچى و مخالفت اين گروه از جوانان ، كه داراى شخصيت انقلابى هستند و با روش هاى اجتماعى سازش نمى كنند، ناشى از نقايص ‍ روانى و بيمارى هاى روحى آنان يا سوء تربيتشان در دوران كودكى است .

# شخصيت انقلابى نوابغ

گروه نوابغ و رهبران عالى قدر بشر نيز داراى شخصيت انقلابى هستند و با آداب و سنن نادرست اجتماع سازش نمى كنند، ولى منشاء مخالفت آنان ، تشخيص صحيح ء قدرت درك روحانى آنهاست .

تحولات عظيمى كه در طول قرن هاى متمادى در زندگى انسان ها پديد آمده و پيشرفت هاى بزرگى كه از هر جهت نصيب جامعه بشر گرديده ، از فكر روشن و عقل واقع بين مردان بزرگ سرچشمه گرفته است . آنان بودند كه با عزم راسخ و اراده تزلزل خود، با انحطاط و پستى و با جهل و نادانى مبارزه كردند و مردم را در راه نيل به كمال و سعادت ، قدم به قدم به پيش راندند.

# رهبران روحانى

پيشاپيش اين گروه انقلابى و سعادت بخش ، رهبران روحانى يعنى فرستادگان خداوند قرار دارند، زيرا در هر عصرى از اعصار گذشته ، بزرگ ترين تحول اصلاحى در عقايد و اخلاق و اعمال جوامع بشرى به وسيله آنان پايه گذارى شده است .

انبيا بودند كه در عقب افتاده ترين ملل و اقوام قيام كردند و در راه مبارزه با شرك و بت پرستى و جهل و نادانى ، تا پاى مرگ پيشروى نمودند و انسان ها را از منجلاب فساد و تباهى نجات دادند.

انبيا بودند كه با روح انقلابى خود، در راه دفاع از حريم حق و حقيقت و نابود كردن آداب و سنن فاسد اجتماع به پاخواستند. از آزار و شكنجه نهراسيدند. از كشته شدن در راه خدا نترسيدند، و تا آخرين نفس با كمال نيرومندى و اطمينان خاطر تلاش كردند و بذر تعاليم عاليه خود را در ضمير مردم مستعد افشاندند و با مراقبت هاى مداوم و تذكرات پى در پى ، آنان را از گمراهى و جهل رهايى بخشيدند.

# آغاز رهبرى ابراهيم

يكى از مردان الهى كه از عقايد و آداب ناصواب قوم خود سرپيچى نمود و با شخصيت انقلابى خويش ، كه ناشى از رشد عقلى و فيض نبوت بود، طوفان عظيمى ايجاد كرد، حضرت ابراهيم خليل است ، قرآن شريف در چند مورد از خدمات آن رهبر بزرگ تمجيد كرده و آنها را به مسلمين خاطر نشان فرموده است . او از اول شخصيت ممتازى داشت و خداوند با لطف مخصوص خود لياقت رهبرى مردم را به وى عنايت فرموده بود.

«و لقد آتينا ابراهيم رشده من قبل و كنا به عالمين .» (٧٢١)

به آذر مى فرموده : چرا بت هاى نابينا و ناشنوا را كه نمى توانند كوچك ترين نفعى به تو برسانند، پرستش مى كنى ؟ اى آذر، من از افاضات الهى علمى فراگرفته ام كه تو از آن آگاه نيستى ، بيا در ترك بت پرستى از من پيروى كن تا تو را به راه راست هدايت نمايم .

(قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُلَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَوَاهْجُرْنِي مَلِيًّا )(٧٢٣)

من از شما و بت هاى شما كناره گيرى مى كنم و تنها خداى يگانه را مى خوانم . اميدوارم از رحمتش محروم نباشم .

# مبارزه ابراهيم با بت پرستى

ابراهيم جوان همچنان به دعوت آسمانى و روش انقلابى خود ادامه داد و با منطق مستدل خويش بين مردم قيام كرد و در كمال صراحت با بت پرستى ، كه از آداب و رسوم كهن قومش بود، مخالفت نمود و همه آنها را پدرانشان را نادان و گمراه خواند.

(مَا هَـٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴿[٥٢](http://tanzil.ir/#21:52)﴾قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ﴿[٥٣](http://tanzil.ir/#21:53)﴾قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (٧٢٥)

چگونه من از بت هايى كه شريك خدا قرار داده ايد بترسم ، ولى شما از اين كه براى خداى يگانه شريك ساخته ايد، نمى ترسيد؟

# تشديد مبارزات

وقتى ابراهيم خليل ديد كه مردم مرده دل از سخنان مستدل و تذكرات تندش به خود نمى آيند و از شرك و بت پرستى دست نمى كشند، روش ‍ مبارزه را تشديد كرد و با منطق مهيج ترى به آنان حرف زد و گفت :

(وَتَاللَّـهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ) (٧٢٧)

همه يك صدا گفتند: آن جوانى كه بدگويى بت ها را از او شنيده ام و به نام ابراهيم خوانده مى شود، به چنين كار خطيرى دست زده است .

# محاكمه علنى ابراهيم

قرار شد او را براى محاكمه علنى و كيفر به حضور مردم بياورند. ابراهيم را آوردند و پس از رد و بدل سخنانى چند، بدون وحشت و در كمال صراحت ، آن مردم خشمگين را مخاطب ساخت و فرمود:

(أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴿[٦٦](http://tanzil.ir/#21:66)﴾أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّـهِأَفَلَا تَعْقِلُونَ) (٧٢٩)

# اوضاع عصر جاهليت

على عليه‌السلام درباره اوضاع فاسد دوره جاهليت فرموده است : خداوند رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به پيامبرى مبعوث فرمود، هنگامى كه مردم گمراه و سرگردان بودند در بيراهه هاى فتنه و فساد سير مى كردند. هواى نفس ‍ اسيرشان ساخته و تكبر و خودپرستى به اشتباهشان سوق داده بود. و بر اثر جهل و نادانى ، كوته فكر و سبكسر گشته و در كارها حيرت زده و نگران بودند.

مقالات انقلابى و مستدل پيغمبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تا اعماق جان مردم نفوذ كرد و منطبق حكيمانه آن حضرت ، در مدت كوتاهى بزرگترين تحول اصلاحى را در آن محيط عقب افتاده و فاسد بوجود آورد و جامعه را از هر جهت منقلب نمود.

قد صرفت نحوه افئده الابرار و ثنيت اليه ازمة الابصار. دفن الله به الضغائن و اطفاء به النوائر الف به اخوانا و فرق به اقرانا اعز به الذلة و اذل به العزة .(٧٣١)

# پيغمبر و نسل جوان

مقالات انقلابى و سخنان آتشين رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، در آغاز دعوت ، بيش از همه در نسل جوان تحول روحى ايجاد كرد. جوانان كه طبعا تجدد طلب و انقلابى هستند، گرد آن حضرت جمع شدند و صميمانه به آيين مقدسش ‍ گرويدند و به پيروى از برنامه هاى عقلى و علمى رهبر عالى قدر خود، مبارزه خويش را با سنن فاسد و روش هاى ناپسند جامعه شروع كردند و همه جا، در سفر و حضر، در محيط خانواده و اجتماع ، مخالفت خود را با عقايد و افكار باطل مردم صريحا اظهار مى نمودند.

سعدبن مالك ، از جوانان پرشور و انقلابى صدر اسلام بود. او در ١٧ سالگى به آيين نبى اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرويد و در شرايط مشكل قبل از هجرت ، همه جا مراتب وفادارى خود را به دين اسلام و مخالفت خويش را با سنن نادرست جاهليت ابراز مى كرد.

جوانان با ايمان ، براى آن كه از شر مشركين مصون باشند، همه روزه براى اقامه نماز، به دره هاى اطراف مكه مى رفتند و فريضه يوميه را دور از چشم مخالفين انجام مى دادند.

اولين تصادم جوانان با مشركين در يكى از روزها كه جمعى از جوانان مسلمان در يكى از دره ها به نماز مشغول بودند، گروهى از مشركين رسيدند و با مشاهده عبادت آنان ، لب به توبيخ و سرزنش گشودند و به آيين آنها بدگويى كردند و كار آن دو گروه به زد و خورد كشيد. در آن ميان ، سعدبن مالك ، كه از سخنان مشركين و اهانت به اسلام خشمگين شده بود، با استخوان فك شتر، سريكى از آنها را شكست و خون جارى شد و اين اولين خونى بود كه در اسلام به زمين ريخته شد.

در آن روزها مشركين در كمال قدرت و مسلمين در نهايت ضعف و ناتوانى بودند و زد و خورد با آنان ممكن بود به حوادث سنگين و خطرناكى منجر شود، ولى جوانان كه خود را براى تحمل آزار و شكنجه اى آماده كرده بودند، از دورنماى خطر نهر اسيدند و در دفاع از حريم اسلام از كيفر نترسيدند.

سعد مى گويد: من نسبت به مادرم خيلى مهربان و نيكوكار بودم . موقعى كه قبول اسلام كردم و مادرم آگاه شد روزى به من گفت : فرزند، اين چه دينى است كه پذيرفته اى ؟ يا بايد از آن دست بردارى و به بت پرستى برگردى يا من آن قدر از خوردن و آشاميدن امساك مى كنم تا بميرم و سپس مرا در دين جديدم سرزنش و ملامت نمود.

سعد كه به مادر علاقه زياد داشت ، با كمال مهربانى و ادب به وى گفت :

من از دينم دست نمى كشم و از شما در خواست مى كنم كه از خوردن و آشاميدن خوددارى نكنى .

مادر به گفته فرزند اعتنا نكرد. يك شبانه روز غذا نخورد و فرداى آن روز سخت ضعيف و ناتوان شد.

مادر تصور مى كرد كه سعد با آن همه علاقه و مهرى كه نسبت به وى دارد، اگر او را با حال ضعف ببيند، از دين خود دست مى كشد، غافل از آن كه مهر الهى آن چنان در عمق جانش نفوذ كرده كه مهر مادرى نمى تواند در برابر آن مقاومت نمايد. به همين جهت ، روز دوم ، وضع سخن گفتن سعد تدبير كرد. او با منطقى خشن و قاطع به مادر گفت :

«و الله لوكانت لك الف نفس فخرجت نفسا نفسا ماتركت دينى»

به خدا قسم اگر هزار جان در تن داشته باشى و يك يك از بدنت خارج شود، من از دينم دست برنمى دارم .

وقتى مادر تصميم جدى فرزند آگاه شد از تغيير عقيده سعد مايوس گرديد، امساك خود را شكست و غذا خورد.(٧٣٣)

يكى از مسائلى كه لازم است در بحث هاى مربوط به شخصيت مورد، دقت توجه دقت و توجه واقع شود و دانستن آن براى نسل جوان ضرورت دارد، اين است كه صفات اخلاقى و عادات اكتسابى ، كه پايه اساسى و مايه اصلى شخصيت آدمى در ايام جوانى است ؛ قابل تحول و تعيير است .

# صفات قابل تغيير

به عبارت ديگر، تربيت هاى خوب و بد و عادات پسنديده يا ناپسندى كه جوانان آن ها را در دوران كودكى و ايام بلوغ ، از محيط خانواده و اجتماع آموخته اند و بدان ها خو گرفته اند، تخلف ناپذير و غير قابل اجتناب نيست ، بلكه در شرايط مخصوص و مساعد ممكن است همه آن صفات تغيير كند و صفات و عدات تازه اى جايگزين آن ها گردد.

# صفات موروث و مكتب

«ممكن در سرتاپاى خود دقت مى كنيد، مى بينيد كه هر قسمت از ساختمان جسمى شما ارثى است كه پدر و مادر يا اجداد برده ايد. مثلا ممكن است موى سياه پرشكن را از مادر صورت گرد را از مادر بزرگ گرفته و رنگ صورت را از پدر و قد بلند را از پدر بزرگ داشته باشيد. به هر حال ، شكل و قد و قواى بدنى بى شك همه موروثى و مبداء آن قابل تشخيص ‍ است . لكن نمى توان مبداء زود رنجى يا شوخى طبعى را به آسانى معلوم كرد. همين قدر مسلم است كه عادات و صفات و به طور كلى طرز فكر و رفتار ما معلول قضايا و برخوردهاى زندگى ، يعنى ساخته محيط ماست .

وقتى وقايع و اثرات محيط تكرار شد، بدون آن كه متوجه باشيم ، شخصيت ما را در قالب خود مى ريزد، ولى خوشبختانه هر وقت بخواهيم ، مى توانيم آن قالب را بشكنيم و خود را از بند برهانيم . يعنى هر اندازه عادت غير مفيد يا مزاحمى در ما كهنه شده و ريشه گرفته باشد، مى توان به قوت اراده آن را از بن در آورد و به جاى آن عادت و خوى بهترى نشانيد. بلى ، شخصيت خود، يعنى سرشت و خوى خود را مى توان جزئا يا كلا تعيير داد.»(٧٣٥)

# مجاهده در راه اصلاح

على عليه‌السلام فرمود: هرگز از مجاهده و كوشش در اصلاح خويش باز نایست ، زيرا چيزى جز سعى و كوشش تو را در اين كار يارى نخواهد كرد.

«و عنه عليه‌السلام : ايها الناس تولوا من انفسكم تاءديها و اعدلوا بها عن ضراوة عاداتها. (٧٣٧)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : نفس خود را از آن چه برايش مضر است بازدار، قبل از آن كه بميرى ، و در آزادى جانت كوشش كن ، همان طور كه در طلب روزى ات كوشش مى كنى ، زيرا كه جانت در گرو اعمال توست و جز با كوشش تو آزاد نخواهد شد.

# استفاده از عقل و منطق

«عاداتى كه به ساليان دراز براى ما طبيعت ثانوى شده ، يك شبه از سر به در نمى رود، ولى خوشبختانه ، اگر به دستور عقل و منطق و يا عزمى راسخ رفتار كنيم و شتابزده نباشيم ، هر خلق و خويى ، هر چه كهنه باشد، خيلى زودتر از آن چه آمده ، خواهد رفت .

بايد اول قواعد كلى را كه بر وجود انسانى حكم فرماست فرا بگيريم ، پس از آن ، هر چه بهتر شخص خودمان را بشناسيم ، يعنى بدانيم چه خليقه و عادتى را مى خواهيم در خود عوض كنيم و كدام را رشد و نمود بدهيم و به خصوص بفهميم چه قابليت خاصى در ما موجود است كه بتواند در زندگى مايه برجستگى و كاميابى باشد، بعد از آن كه به اين تشخيصات موفق شديم ، بايد خود را به صفات پافشارى و شكيبايى مجهز كنيم و همواره ناظر و مواظب خود باشيم و تا اصلاحى را كه در نظر گرفته ايم در خود به وجود نياوريم ، دست از كوشش و مجاهده بر نداريم .»(٧٣٩)

على عليه‌السلام مى فرمايد: جهل و بى خبرى انسان از عيوب اخلاقى اش در رديف بزرگ ترين گناهان اوست .

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : الجهل بالفضائل من اقبح الرذائل .» (٧٤١)

# ناتوان ترين مردم

و نيز فرموده است : ناتوان ترين مردم كسى است كه به اصلاح نقايص معنوى و سيئات اخلاقى خود قادر باشد و اقدام نكند.

«جوانان تحت سيطره عادات و رسوم متداول و مستقر قرار ندارند و جهان فعاليت غريزى آنان يك جهان زنده و قابل انعطاف و مملو از تجربه و كنجكاوى است . جوانان مى توانند با تلاش و همت كافى محيط خويش را تغيير دهند. البته ممكن است آنان نتواند به طور صريح تغييرات و اصلاحات مورد لزوم را تشخيص دهند و يا آن كه حاضر به فداكارى براى انجام اين اصلاحات گردند.»(٧٤٣)

على عليه‌السلام به كميل بن زياد سفارش كرد كه از منافقين اجتناب كن و با افراد خائن رفاقت منما. بپرهيز از اين كه به خانه ستمكاران رفت و آمد كنى و با آنان بياميزى . بپرهيز از اين كه فرمان بردار آنها باشى و در مجالسشان حاضر شوى كه خدايت بر تو غضب روا دارد.

«قال على عليه‌السلام : اياك و صحبة من الهاك و اغراك فانه بخذلك و يوبقك .» (٧٤٥)

# همنشين شرابخوار

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده : همنشين شراب خوار مباش و به او سلام مكن .

«عن الجواد عليه‌السلام اياك و مصاحبه الشرير فانه كالسيف يحسن منظره و بقبح اثره .» (٧٤٧)

آيا محيط نيرومندتر از غرايز است ؟

بعضى عقيده دارند كه فعاليتهاى ذاتى و تمايلات غريزى نقش مهمى در ساختن خلق و خوى بشر ندارد، بلكه صفات اخلاقى هر فرد ساخته و پرداخته محيط پرورش اوست . اينان مى گويند آدمى براى قبول هر قسم تربيت ، استعداد نامحدود دارد و قادر است هر عادت ناپسندى را از صفحه خاطر بزدايد و صفت خوبى را جايگزين آن نمايد.

«مصلحين اوليه ، به پيروى از جان لوك ، فعاليتهاى ذاتى را ناچيز انگاشته و پيوسته اهميت استعداد آدمى را در كسب عادات نيكو و مطلوب تاييد مى كردند. بدين معنى كه آدمى قابل تربيت و پرورش است و براى اصلاح و بهبود وضع بشر هيچ گونه حدود و ثغورى وجود ندارد.

روح آدمى در ازل ، صفحه سفيدى بيش نيست ، و آن را مى توان كاملا به ميل خود تغيير و تبديل داد. بنابراين ، تعليم و تربيت را بايد مبنى بر قالب ريختن جامعه بشكل و نمونه ايده آل دانست و اين اصل را ترويج كرد كه آدمى قادر به نيل به درجه كمال است .» (٧٤٩)

موقعى كه آداب و رسوم تربيت ، بر اثر تكرار و ممارست ، رنگ عادت به خود مى گيرد و به صورت خلق و خوى ثابت در مى آيد، آدمى بر طبق آن ، از سرمايه هاى طبيعى خود استفاده مى كند و به آسانى غرايز در مجارى عادات به جريان مى افتد.

«عادات به محض آن كه تشكيل يافتند، با بهره بردارى از ذخيره فعاليت هاى ذاتى آدمى ، به وجود خود ادامه مى دهند و لاينقطع اين فعاليتها را به ميل خودشان تحريك مى كنند، تقويت مى نمايند، تفكيكى مى سازند، متمركز مى كنند و از غرايز خام و نامنظم ، دنيايى كه مطابق ميل خود به وجود مى آورند، به طورى كه مى توان گفت آن موجود نه مخلوق عقل است نه زاييده غريزه ، بلكه مصنوع عادت مى باشد.» (٧٥١)

على عليه‌السلام فرموده است : عادات اكتسابى ، طبيعت دومى انسان است .

# منشاء عادات خوب و بد

خوبى و بدى عادات مردم ، تابع تربيت هاى اوليه و محيط پرورش آنهاست ، اگر برنامه هاى تربيت به درستى طرح شود و محيط زندگى بر اساس پاكى و فضيلت استوار باشد، آدمى تدريجا به خلق و خوى پسنديده عادت مى كند و همواره در مسير خوشبختى و سعادت گام برمى دارد. برعكس ، اگر از اول تربيت و محيط نادرست باشد، عادات ناشيه از آن مضر و مايه تيره روزى و بدبختى خواهد بود.

مكتب آسمانى اسلام ، كه تربيت صحيح و سعادت بخش خود را بر اساس ‍ احياى تمايلات عاليه انسانى و تعديل غرايز خواهشهاى نفسانى استوار نموده است ، به وسيله برنامه هاى علمى و عملى و از راه مراقبت در انجام فرايض دينى و تمرين وظايف عبادى و اخلاقى ، پيروان خود را در احراز عادات پسنديده تقوا و مالكيت نفس و نيل به ملكات فاضله عدالت و اخلاق تشويق فرموده است .

«فى الخبر: الزموا التقوى و استعيدوها.» (٧٥٣)

# عادت به بردبارى در ناملايمات

على عليه‌السلام در ضمن وصاياى خود به حضرت مجتبى عليه‌السلام فرموده است : نفس خويش را به بردبارى در مقابل ناملايمات عادت ده .

كسانى كه از كودكى به دست والدين و مربيان نادان و در محيطهاى فاسد پرورش يافته اند و به خلقيات بد عادت كرده اند، در جوانى مشكلات بزرگى بر سر راه زندگى دارند. اينان بر اثر سوء تربيت قادر نيستند به درستى با مردم سازش كنند به شايستگى احراز شخصيت نمايند.

عادت ناپسند به منزله دشمن نيرومندى است كه مدتى دراز در اعماق جان آدمى جاى گرفته و با كمال قدرت انسان را به كارهاى ناپسند وادار مى كند. رهايى از شر دشمن توانا بسى دشوار و مشكل است .

«قال على عليه‌السلام : العادة عدو متملك .» (٧٥٥)

حضرت عسكرى عليه‌السلام مى فرمايد: برگرداندن معتاد از عادتى كه بدان خو گرفته ، مانند خرق عادت در طبيعت است .

# طرز مبارزه با عادات بد

مبارزه با عادات ناپسند، گرچه مشكل است ، ولى ناشدنى و محال نيست . جوانان با انجام دو وظيفه ، كه شرط اساسى پيروزى است ؛ در اين مبارزه بزرگ موفق شوند و بر عادات بد خويش ، كه دشمن خوشبختى و سعادت آنهاست غلبه نمايند و در نتيجه به سازشهاى صحيح اجتماعى و احراز شخصيت نايل گردند.

وظيفه اول آن است كه در راه پيكار با هر يك از عادات ناپسنديده ، بايد هدف و مقصود خود را به درستى تعيين كنند و به طور مشخص بدانند كه چه مى كنند و چه مى خواهند، با كدام عادت قصد مبارزه دارند و چه صفتى را مى خواهند جايگزين آن كنند.

«هنگامى كه آدمى دست به اقدامامى مى زند، لازم است بداند چه مى خواهد بكند و اقدامش چه نتيجه اى خواهد بخشيد. براى آن كه اقدامش به مورد و شايسته باشد، لازم است نتايج آن را به همان صورتى كه ديگران به نظر مى آورند، در مقابل ديدگانش مجسم كند و مخصوصا توجه كند كه از لحاظ ابراز شخصيت ، آيا عمل و اقدامش اثر مطلوب خواهد بخشيد يا خير؟» (٧٥٧)

كسى كه نيم قرن در خوردن و نوشيدن آزاد بوده و از انواع ميوه ها و غذاها استفاده مى كرده است ، در پنجاه سالگى به بيمارى قند مبتلا مى شود. وقتى پزشك معالج به وى مى گويد بايد از خوردن مواد قندى خوددارى كنى ، فورا اطاعت مى نمايد.

او آزادى پنجاه ساله را كه بدان عادت كرده بود، به دست فراموشى مى سپارد و اوامر طبيب را جدى و تصميم قاطع به كار مى بندد و عملا خود را محدود مى سازد. اين اراده قوى از كجا سرچشمه گرفته است ؟

منشا اين تصميم قاطع غريزه حب حيات است . او قبل از بيمارى براى ارضاى تمايل لذت ، از همه نعمتها استفاده مى كرد ولى موقعى كه سلامتى و حياتش در معرض خطر قرار مى گيرد، غريزه زندگى قدم پيش مى گذارد و او را از آنچه ضرر دارد، منع مى كند. ساير غرايز و تمايلات نيز از غريزه حب حيات ، كه در اينجا نقش رهبرى دارد، پيروى ميكند و همه با هم آهنگ كامل دستور پزشك را اجرا مى نمايند.

# راه تقويت اراده

براى بدست آوردن اراده قوى و تصميم جدى به منظور درمان بيماريهاى اخلاقى و مبارزه با عادات ناپسند نيز بايد از نيروى غريزه استفاده كرد و تمام قوا را در رسيدن به مقصود با هم متحد و هماهنگ ساخت و به سوى هدف پيشروى كرد

كسى كه از كودكى بر اثر سوء تربيت والدين يا مربى خويش ، لوس و از خود راضى بار آمده و با آن صفت ناپسند خو گرفته است ، در جوانى مورد تنفر و انزجار مردم است . او نمى تواند با جامعه سازش كند و شخصيت محبوبى به دست بياورد، همواره از احساس ذلت و محروميت رنج مى برد و تنها راه نجاتش از اين تيره روزى و بدبختى درمان آن خلق مذموم است . او براى بدست آوردن اراده قوى در امحاى آن سيئه اخلاقى ، بايد از غريزه حب ذات استفاده كند و بدان وسيله ساير نيروهاى خود را به همكارى وادار نمايد.

# غريزه خوددوستى

هر انسانى ، بالفطره ، داراى غريزه خود دوستى و عشق به عزت و محبوبيت است . انسان خودپسند كه مورد تحقير و اهانت جامعه قرار گرفته و عزت نفيش جريحه دار شده است ، اگر از منشاء تنفر مردم آگاه شود و به عيب اخلاقى خويش واقف گردد، مى توان از اين غريزه قدرتمند كسب قدرت و اراده نمايد و به منظور نيل به عزت و محبوبيت ، با آن عادت ناپسند مبارزه كند. و خوى خودپسندى را از صفحه خاطر بزدايد.

ويل دورانت مى گويد:

«اگر بخواهيم خود را قوى تر كنيم ، بايد نخست بدانيم كه اراده چيست . اراده امرى اسرارآميزى كه مانند رهبر اركستر در ميان اجزاى خوى و منش ‍ انسانى به پا خيزد و دستش را گاهى به چپ و گاهى به راست حركت دهد و به نوازندگان دستور دهد نيست ، بلكه فقط مجموعه و جوهر همه دوايى و رقابت انسانى است . اين قواى محركه ، پيشوايى كه از او اطاعت كنند ندارند مگر خودشان . از ميان اين اميال و رغبات ، يكى بايد چنان نيرومند باشد كه بتواند بر ديگر رغبات مسلط شود و آنان را متحد سازد.

معنى قدرت و اراده اين است كه يك ميل قوى چنان برتر و بالاتر از اميال ديگر باشد كه همه را به سوى خود بكشاند و تمام يراق به سوى يك هدف ، يك جهت متوجه گردد. اگر ما هدف همسازكننده و مقصد آمر و حاكمى نداشته باشيم كه بتوانيم اميال و خواهشهاى نفسانى ديگر را در راه آن فدا كنيم ، به وحدت و يگانگى نمى رسيم و سرانجام بايد سنگ بناى انسان ديگرى باشيم .»(٧٥٩)

حضرت امام هادى عليه‌السلام مى فرمايد: كسى كه پر مدعى و از خود راضى باشد، مردم بسيارى به وى خشمگين و بدبين خواهند شد.

«قال على عليه‌السلام : من رضى عن نفسه اسخط ربه .» (٧٦١)

على عليه‌السلام مى فرمايد: عجب است كه حسودان از سلامتى بدنهاى خويش غافل اند.

«عن ابى جعفر عليه‌السلام : ان الحسد لياءكل الايمان كما تاءكل النار الحطب .» (٧٦٣)

على بن ابيطالب به حضرت حسين عليهما‌السلام ، در ضمن وصاياى خود فرموده است : كسى كه نسبت به مردم تكبر نمايد، ذليل و خوار خواهد شد.

«قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله: لا ينظر الله الى رجل يجر ازاره بطرا.» (٧٦٥)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه صفحه خاطر را از پستى طمع پاك نكند، خويشتن را ذليل و پست كرده و در قيامت به خوارى و اهانت بيشترى گرفتار است .

از اين چند حديث و روايات ديگرى نظاير اينها به خوبى واضح مى شود كه چگونه مكتب آسمانى اسلام ، در برنامه هاى تربيتى خود، از نيروى غرايز و نيروى ايمان يك جا استفاده مى كند و در راه مبارزه با سيئات اخلاقى و عادات ناپسند، از هر دو قدرت به موازات يكديگر بهره بردارى مى نمايد.

# دشوارى مبارزه با عادات

ناگفته نماند كه از نظر دينى و علمى ، ترك عادات ناپسند به آسانى ميسر نيست . كسى مى تواند بر خلقيات ذميمه خويش غلبه كند و شخصيت نامطبوع خود را تغيير دهد كه از موانع و مشكلات نهراسد و از يك يا چند شكست ماءيوس نگردد.

با توجه به اين نكته كه عادت ، طبيعت دوم انسان است ، مبارزه با آن احتياج به پايدارى و استقامت دارد. جوانانى كه در راه اصلاح ملكات اخلاقى خويش ، با مجاهده پيگيز فعاليت مى كنند و براى نيل به مقصود، كوشش ‍ مداوم دارند، سرانجام پيروز مى شوند و به هدف خويش نايل مى گردند.

«قال امير المؤ منين عليه‌السلام : من استدام قرع الباب ولج ولج .» (٧٦٧)

و نيز فرموده است : هر آن كس كه خود را در اصلاح نفس خويش به مشقت و زحمت وادارد و سعى بليغ نمايد، به سعادت و خوشبختى نايل مى گردد.

«اگر خواستار قدرت هستيم ، بايد نخست هدف خود را برگزينيم و راه خود را تعيين كنيم ، بعد بايد به آن بچسبيم تا هرچه پيش آيد. بايد از اول متوجه باشيم كه راهى را كه بر مى گزينيم ، به سر خواهيم برد، زيرا هر شكستى ما را ضعيف مى كند و هر توفيقى ممكن است به قدرت ما بيفزايد. اجراى هر كار مستلزم كار تازه اى است پيروزيهاى كوچكتر به ما نيرو مى بخشد و ما را به پيروزيهاى بزرگتر مطمئن مى سازد. عمل اراده را مى آورد.

اما اگر كسى احتياط پيشه كرد و در اقدام به كارهاى بزرگ ترديد و دو دلى به خرج داد، هميشه كوچك خواهد ماند. چنان باش كه از پيروزيها و موفقيتهاى كوچك خرسند نگردى . پس از پيروزى در كارى ، فقط يك روز جشن بگير و روز بعد به دنبال كار خطيرتر باش و جوياى خطر و مسئوليت باش .

ممكن است شكست بخورى ، حتى نابود شوى ، اما روزى كه در آن مى ميريم ، چنان ناچيز و حقير است كه ارزش متلزلزل ساختن روش و عقيده ما را ندارد. اگر خطرات تو را هلاك نكند، نيرومندت مى كند و به هدفى كه داراى نزديك ترت مى سازد و به سوى بزرگى راهبرت مى گردد. يا بزرگى و عز و نعمت و جاه ، يا چو مردانت مرگ روياروى .» (٧٦٩)

اى فرزندان عبدالمطلب ، به خدا قسم سراغ ندارم جوانى را كه براى خير و سعادت قوم خود چيزى بهتر از تعاليم من آورده باشد. من براى امور دنيا و آخرت شما برنامه جامعى آورده ام .

موقعى كه اسلام در مسير پيشروى قرار گرفت و تدريجا مردم به آن آيين الهى متوجه شدند، قريش نزد ابوطالب رفتند و گفتند اگر فقر و تهى دستى ، برادرزاده ات را به اين كار واداشته ، ما حاضريم براى او پولى جمع آورى كنيم و در اختيارش بگذاريم و به قدرى متمكنش سازم كه از همه قريش ‍ ثروتمندتر باشد.

«فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ما لى حاجة فى المال فاجيبونى تكونوا ملوكا فى الدنيا و ملوكا فى الآخرة .» (٧٧١)

نهرو مى گويد:

«شگفت انگيز است كه نژاد عرب ، كه در طول قرون دراز، گويى در حال خفتگى به سر مى برد و ظاهرا از آن چه در ساير نواحى اتفاق مى افتاد جدا بى خبر بود، ناگهان بيدار شد و با نيرو و قدرتى شگرف دنيا را زير و رو ساخت .

# پايه گذارى تمدن جديد

سرگذشت عربها و داستان اين كه چگونه به سرعت در آسيا و اروپا و آفريقا توسعه يافتند و فرهنگ و تمدن عالى و بزرگى به وجود آوردند، يكى از شگفتيهاى تاريخ بشرى مى باشد. نيرو و فكر تازه اى كه عربها را بيدار ساخت و ايشان را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت ، اسلام بود.» (٧٧٣)

چهل سال پس از اين واقعه ، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله ، به پيامبرى مبعوث گرديد و تربيت آسمانى خود را در اين راه اصلاح قانون و تغيير شخصيت آن مردم آغاز نمود و در مدت كوتاهى ، بزرگترين تحول روحى را در آنان به وجود آورد.

# نيرومندى بر اثر اسلام

قومى كه در مقابل هجوم سربازان حبشى تاب مقاومت نياوردند و از ترس ، شهر مسكونى و خانه و زندگى خويش را ترك گفتند، بر اثر تعاليم عاليه اسلام چنان شجاع و نيرومند شدند كه در ايام حيات پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و پس از مرگ آن حضرت ، در مقابل بزرگ ترين ارتش نيرومند جهان آن روز ايستادگى كردند و به فتوحات درخشان و حيرت زايى نايل آمدند.

# پيشرفت سريع مسلمين

«اعراب از يك پيروزى به پيروزى ديگر نايل شدند و اغلب بدون جنگ و مقاومت پيروز مى گشتند. پس از رحلت پيغمبرشان ، تمامى ايران و سوريه و ارمنستان و قسمتى از آسياى مركزى را از يك سو و مصر و قسمتهايى از شمال آفريقا را از سوى ديگر فتح كردند. در شرق ، شهرهاى هرات و كابل و بلخ در برابر ايشان سقوط كرد و آنها به ايالت سند و سواحل رود سند در هند رسيدند.

عربها از مراكش و آفريقا، از تنگه باريك دريا گذشتند و به اسپانيا و اروپا وارد شدند. اين تنگه تا آن زمان به نام ستونهاى هركولس ناميده مى شد و اين نامى بود كه يونانى هاى قديم به آن داده بودند. سردار عرب كه از اين تنگه عبور كرد، طارق نام داشت و از آن پس آن جا به نام او جبل الطارق (صخره طارق) ناميده شد.

در زبانهاى اروپايى ، همين كلمه به صورت جبيرالتار در آمده است . سراسر اسپانيا به سرعت مسخر گشت و مسلمين از آن جا به جنوب فرانسه سرازير شدند. بدين شكل ، در حدود ١٠٠ سال پس از در گذشت حضرت محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله امپراطورى اسلام از جنوب فرانسه و اسپانيا در سراسر شمال آفريقا تا سوئز و از آن جا در سراسر عربستان و ايران و آسياى مركزى تا مرزهاى مغولستان گسترش يافت .» (٧٧٥)

# مقاومت رهبر اسلام

او به اتكاى خداوند در مقابل تهديد و فشار مشركين خود را نباخت و با اطمينان خاطر ايستادگى كرد و موفق شد افرادى را تربيت كند كه از حوادث و خطرات نهراسند و در مقابل پيش آمدهاى سخت با كمال قدرت و نيرومندى مقاومت نمايند.

از كسانى كه در سالهاى اول بعثت ، در سخت ترين شرايط، به پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ايمان آوردند و در راه اعلاى حق با مصائب سنگين مواجه شدند و در كمال نيرومندى مقاومت نمودند، عياش بن ابى ريبعه و همسرش اسماء بنت سلامه است .

# پايدارى مسلمين

عياش برادر مادرى ابوجهل و حارث است و در موقعى كه قبول اسلام كرد، سنش در حدود سى سال بود و همسرش بيست سال داشت . خانواده عياش از مسلمانى وى سخت به خشم آمدند و براى آن كه او را از پيروى پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله باز دارند، شكنجه و آزارش دادند، ولى مؤ ثر واقع نشد و او همچنان در آيين مقدس اسلام ثابت قدم ماند.

عياش و همسرش به معيت جمعى از مسلمانان ، با موافقت پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به حبشه مهاجرت نمودند، ولى زودتر از دیگران به مكه بازگشتند و مجددا گرفتار آزار مشركين شدند، تا هجرت پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله پيش آمد و مسلمين به مدينه مهاجرت نمودند و از گزند دشمنان آسوده شدند.

موقعى كه اسماء، مادر عياش از مهاجرت پسرش آگاه شد، قسم ياد كرد كه تا عياش برنگردد، سر خود را روغن نزند و در سايه ننشيند، ابوجهل و حارث به مدينه مسافرت نمودند و سوگند مادر را به وى خبر دادند و گفتند تو از همه فرزندان نزد مادر عزيزترى و به دينى عقيده دارى كه نيكى به والدين را سفارش كرده است . به مكه برگرد و خداى خود را در مكه عبادت كن ، همان طور كه اكنون در مدينه عبادت مى كنى .

عياش براى مادر متاثر شد و گفته هاى برادران را تصديق كرد و از آنان عهد و پيمان گرفت كه اگر به مكه بيايد، به وى خيانت نكنند. با آنها از مدينه حركت كرد. وقتى از شهر دور شدند، آزار و اذيت شروع شد، كتف عياش را بستند و به همان وضع ، روز روشن او را وارد مكه نمودند. «و قالا يا اهل مكة هكذا فافعلوا بسفهائكم كما فعلنا بسفينهنا » و به صداى بلند فرياد مى زدند؛ مردم مكه ، با نادانهاى خود كه به اسلام گرويده اند، اين طور موهن و با خشونت رفتار كنيد، چنان كه ما با سفيه خود چنين كرديم .

سپس او را در يك اطاق بدون سقف ، در سخت ترين شرايط زندانى كردند و همه پيمان ها را فراموش نمودند.

# بردبارى در پرتو ايمان

چند سال او در مكه گرفتار زندان و آزار بود و در آن مدت كوچكترين آثار زبونى و شكست روحى از وى مشاهده نشد. او با خداوند مرتبط بود و با نيروى ايمان در مقابل مصائب و ناملايمات مقاومت مى كرد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه ايمان براى نجات او مكرر دعا كرد و همه مردم براى عياش متاثر بودند. سرانجام يكى از مسلمين ، به طور پنهانى به مكه رفت و با طرح نقشه ماهرانه اى موجبات فرار او را از زندان فراهم نمود و به اتفاق هم به مدينه بازگشتند. (٧٧٧)

در دوره جاهليت ، دختران و زنان از جميع حقوق انسانى و مدنى محروم بودند و بدتر از بردگان و حيوانات زندگى مى كردند. ولى ايمان به خداوند و برنامه هاى تربيتى اسلام به طورى شخصيتشان را تغيير داد و به آنان اراده قوى و استقلال فكر بخشيد كه يك دختر جوان توانست در مقابل برادر نيرومند خود بايستد و در كمال قدرت و شهامت از ايمان و عقيده خود دفاع نمايد.

# نقش مربى در تربيت

تمام مردم ، به خصوص كودكان و جوانان ، تحت تاءثير مربيان خويش هستند و خواه ناخواه از افكار خوب و بدشان متاثر مى شوند و از اعمال پسنديده يا ناپسندشان سرمشق مى گيرند. خلاصه ، طرز تفكر و كيفيت رفتار و گفتار مربيان ، يكى از عوامل مهم ساختن شخصيت آدمى است .

كسانى كه خود داراى ايمان واقعى و سجاياى انسانى هستند، اگر تربيت دیگران را به عهده بگيرند و صميمانه مجاهده نمايند، مى توانند افرادى مؤ من و با فضيلت بپرورند و آنان را از مزاياى ايمانى و اخلاقى خويش ‍ برخوردار سازند.

نهرو مى گويد:

«حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شهر مدينه پيامى براى حكمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آنها را به قبول وجود خداى يگانه و رسولش دعوت كرد. لابد اين پادشاهان و حكمرانان حيرت كردند كه اين مرد گمنام كيست كه جراءت كرده است براى آن ها دستور صادر كنند.

از فرستادن همين پيامها مى توان تصور كرد كه حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه اعتماد و اطمينان فوق العاده اى به خود و رسالتش داشته است و توانست همين اعتماد و ايمان را در مردم كشورش نيز به وجود آورد و به آنها الهام ببخشد. به طورى كه آن مردان توانستند بدون دشوارى بر نيمى از جهان معلوم آن زمان مسلط گردند. ايمان و اعتماد به نفس چيز بزرگى است و اين ثمرات عالى را به وجود مى آورد.»

# نتايج مجاهدات پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

بتهايى را كه با دست جهل و نادانى ساخته بودند در هم شكست و بتكده هايى را كه بر پايه بى خردى بنا كرده بودند، ويران ساخت مردم مشرك را از اسارت بت پرستى و عبادت چوب و سنگ آزاد نمود و آنان را به پرستش خداوند يگانه متوجه كرد.

اختلافات طبقاتى و نژادى را كه يكى از مظاهر ظلم و بيدادگرى و منشاء بسيارى از مفاسد اخلاقى و اجتماعى بود، ريشه كن نمود و كليه طبقات مردم را از حقوق متساوى و استفاده يكسان از عدل آزادى برخوردار ساخت .

دشمنى و كينه توزى را كه از عادات كهن دوران جاهليت و از عوامل كشتارهاى وحشيانه و جنايات مدهش بود، از صفحه خاطرشان زدود و به جاى آن برادرى و محبت اسلامى را كه مايه صفا و صميميت است ، در اعماق جانشان مستقر ساخت .

نتيجه بحث آن كه از نظر دينى و علمى ، شخصيت آدمى قابل تغيير و تحول است ، جوانانى كه داراى يك يا چند صفت ناپسند هستند و بر اثر آن نمى توانند به درستى با مردم سازش كنند و شخصيت شايسته اى احراز نمايند، دچار ياس و نوميدى نشوند.

# تغيير عادات مذموم

اگر افراد معتقد و باايمانى هستند، مى توانند با اتكاى ايمان به خدا و استفاده از انگيزه هاى غريزى ، صفات ناپسند و عادات مذموم خويش را تغيير دهند و بوسيله اطاعت از اوامر الهى ، خويشتن را به سجاياى انسانى و مكارم اخلاقى متخلق سازند.

«قال على عليه‌السلام : ذللوا انفسكم بترك العادات و قودوها الى فعل الطاعات و حملو بها اعباء المغارم و حلوها بفعل المكارم و صونوها عن دنس المائم .» (٧٨٠)

على عليه‌السلام مى فرمايد: اگر به فرض ، ما به بهشت و دوزخ اميدى نمى داشتيم ، باز هم شايسته ما بود كه در طلب مكارم الاخلاق باشيم ، چه آن كه سجاياى اخلاقى از وسايل دلالت ما به راههاى كاميابى و پيروزى است .

# ترس و شكست شخصيت جوان

قال الله العظيم فى كتابه : ...( انَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ).(٧٨٢)

على عليه‌السلام فرموده است : خلق بد، دوست و خويشاوند را مى رماند و بيگانه و ناشناس را به اعراض و بى اعتنايى وامى دارد.

«و عنه عليه‌السلام : رب عزيز اذله خلقه و ذليل اعزه خلقه .» (٧٨٤)

بدون ترديد، صفات ناپسند و سيئات اخلاقى در شكست شخصيت اجتماعى نسل جوان نقش مؤ ثرى دارند. ممكن است يك خلق مذموم ، مانند خودپسندى يا تكبر يا ترس و عدم اعتماد به نفس ، جوان را مطرود جامعه سازد و او را از سازشهاى صحيح اجتماعى و احراز شخصيت بازدارد.

براى توضيح بيشتر و مزيد اطلاع جوانان ، اين بحث را به بررسى حالت انفعالى ترس و شناختن ريشه هاى آن اختصاص مى دهيم و پيرامون اين صفت گفت و گو مى كنيم . اميد است كه مفيد و ثمربخش باشد.

يكى از مباحث جالب توجه در روان شناسى كودك ، تحقيق در اين مطلب است كه آيا پايه اصلى و ريشه اساسى ترس و وحشت ، كه در سنين اول زندگى در نهاد اطفال بيدار مى شود، ناشى از غريزه طبيعى است ، يا آن كه ترسهاى كودك به طور كلى از تلقينهاى والدين و مربى يا اطرافيان كودك سرچشمه ميگيرد.

آيا ترس در كودك غريزى است ؟ بعضى عقيده دارند كه مايه اصلى ترس در نهاد آدمى ، ريشه طبيعى دارد و با سرشت انسان آميخته شده است و اثر مفيد آن صيانت ذات و دورى جستن از محيط خطر است .

بعضى تصور كرده اند كه ترس ، فطرى بشر نيست ، بلكه مانند بيماريها سارى ، از راه رفتار و گفتار وحشتزاى دیگران به كودك سرايت مى كند و باعث رعب و تشويش خاطرش مى گردد.

# ترسهاى غريزى و تلقينى

«بچه نوزاد به آسانى دچار ترس مى شود. دكتر واتسن و خانمش چنين دريافته اند كه چيزهايى كه بيشتر موجب ترس بچه مى شود، صداهاى بلند و همچنين احساسى است مبنى بر اين كه مبادا كسى او را پرتاب كند. مع ذلك ، نوزاد به قدرى تحت حمايت كامل قرار گرفته است كه محلى براى ترسهاى بى جا و نامعقول نيست .

در جريان سال دوم و سوم تولد، ترسهاى تازه اى نشو و نما مى كند، اما بايد دانست كه تا چه حدى به تلقين راجع مى شود و تا چه حد به غريزه مربوط است . موضوع وجود نداشتن ترسها در سال اول تولد، دليل قاطع بر عدم وجود صفات غريزى بچه نخواهد بود؛ زيرا غرايز، با پيشرفت سنين زندگى كودك نضج مى گيرد، حتى افراطى ترين پيروان فرويد هم مدعى نيستند كه غريزه جنسى در حال تولد نضج پيدا كرده است . بديهى است كودكانى كه مى توانند به هر طرف روان گردند، بيشتر احتياج به ترس دارند تا بچه هايى كه هنوز راه نيفتاده اند.

# نياز كودك به ترس

بنابراين اگر بگوييم غريزه ترس ناشى از نياز پيدا كردن بدان است ، جاى تعجب خواهد بود.

اين مسئله از نظر تربيت اهميت بسيار دارد. اگر تمام ترسها ناشى از القاء باشد، پس مى توان به يك وسيله ساده از آن جلوگيرى كرد و آن اين است كه حال ترس يا نفرت پيش بچه نشان ندهيم ، اگر بعضى از آنها غريزى باشد، ناچار محتاج متدهاى دقيق مى شويم .

بچه هاى كمتر از يك سال هرگز از حيوانات نمى ترسند. همچنين ترس از تاريكى ، هرگز در اطفالى كه وحشتناكى تاريكى به آنان تلقين شده است ، ديده نمى شود. به طور مسلم ، غالب ترسهايى كه ما به آنها عادت كرده ايم ، اكتسابى است و اگر بزرگترها آن ها را ايجاد نكنند، در بچه ها نشو و نما پيدا نمى كند.» (٧٨٦)

اولين مطلبى كه در بحث ترس بايد مورد توجه قرار گيرد اين است كه نگرانى و ترس ، همه جا و در هر صورت ناپسنديده و مذموم نيست ، بلكه برعكس ، ترسهاى به جا و عاقلانه ، كه ناشى از احساس خطر واقعى و حاكى از فكر دورانديشى آدمى است ، پسنديده و ممدوح است .

# فكر چاره جوئى

ترسهاى به جا، در جنبه روان بشر، مانند دردهاى عضوى در ناحيه جسم است . همان طور كه احساس دارد از عارضه بيمارى خبر مى دهد و آدمى را به درمان عضو دردناك وا مى دارد، ترسهاى به جا نيز به منزله اعلام خطر است و صاحبش را به فكر چاره جويى و پيشگيرى مى اندازد.

«قال على عليه‌السلام : كم من خائف و فد بخوفه على قرارة الامن .» (٧٨٨)

آنان كه به عهد خدا وفا دارند و پيمان الهى را نمى شكنند و آنچه را كه امر به پيوند آن فرموده است ، اطاعت مى كنند، از خدا مى ترسند و از سختى عذاب و حساب الهى بيم دارند.

« على عليه‌السلام : الخوف سجن النفس و رادعها عن المعاصى .» (٧٩٠)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه كمتر مى ترسد و از خطر پرهيز ندارد، در زندگى با آفتهاى بيشترى مواجه خواهد شد.

# ترسهاى مضر

ترس مذموم و زيان آور، آن ترسى است كه سد راه سعادت انسان و مانع از پيشرفت و تكامل است . ترسى است كه از جهت و نادانى و از ضعف و زبونى سرچشمه مى گيرد و اراده آدمى را متزلزل مى كند. ترس مذموم ، علاوه بر آن كه محرك عمل مفيدى نيست ، مضر و مزاحم است ، پيوسته جسم و جان صاحبش را مى كاهد و او را به راه سقوط و تباهى سوق مى دهد.

ترسهاى نا به جا و مضر در همه ادوار بين ملل و اقوام مختلف وجود داشته و دارد و نتايج شوم آن ، كم و بيش ، دامن گير مردم بوده و هست . آيين مقدس ‍ اسلام ، در ضمن برنامه هاى تربيتى خود، پيروان خويش را از اسارت چنين ترسهاى آزاد نموده و از عوارض زيانبخش آنها بر حذر داشته است . براى نمونه ، در اين جا به پاره اى از موارد اشاره مى شود.

يكى از ترسهاى زيانبخش ، كه از قرنهاى گذشته كه تا كنون در نهاد انسانها وجود داشته و از نسلهاى پيشين ، به نسلهاى بعد منتقل شده است ، ترس از فال بد است . اين ترس در زندگى بشر تيرگى ها و بدبختى هاى بزرگى به بار آورده و عوارض نامطلوبى از خود به جاى گذرارده است .

# ترس از فال بد

چه بسيار مردمى عدد سيزده و خواندن كلاغ و صداى جغد و چيزهايى نظاير اينها را شوم دانسته و به آنها فال بد مى زدند. نگرانى و تشويش خاطر مى شد. مى ترسيد از اين كه مبادا خطر ناشناخته اى مواجه گردد و به اساس ‍ خوشبختى و سعادتش لطمه وارد شود.

اسلام با اين عقيده غلط، كه مايه ناراحتى فكر و ناشى از جهل و نادانى بود، جدا مبارزه كرد. پيشوايان مذهبى ، در ضمن روايات متعددى ، آن را يك عقيده خرافى و منافى با اساس توحيد معرفى نموده اند.

«قال على عليه‌السلام : الطيرة ليست بحق .» (٧٩٢)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : اعتقاد به تاءثير فال بد، شرك به خداوند است .

# فال بد و نگرانى

فال بد، در قوانين نظام آفرينش ، منشاء اثرى نيست و نمى تواند ميسر علل و معاليل جهان را بگرداند و مستقلا حادثه نامطلوبى به وجود آورد.

كسانى كه بدان معتقد نيستند، آسوده خاطرند و كمترين تاثر فكرى از فال بد ندارند. ولى كسانى كه به آن معتقدند، اگر در معرض فال بد قرار گيرند، دچار اختلال فكر و نگرانى مى شوند. البته پريشان فكرى و ناراحتى روح ، خود يك امر واقعى روانى است و مى تواند گفتار و رفتار صاحبش را از مسير صحيح خارج كند و نتايج شومى به بار بياورد. بديهى است آن نتايج شوم ، اثر مستقيم فال بد نيست ، بلكه معلول اختلالات روانى است كه از عقيده به فال بد سرچشمه گرفته است .

« عمرو بن حريث قال قال ابو عبدالله عليه‌السلام : الطيرة على ما تجعلها. ان هونتها تهونت و ان شددتها تشددت و ان لم تجعلها شيئا لم تكن شيئا.» (٧٩٤)

خالد بن نجيح مى گويد: در محضر امام صادق عليه‌السلام سخن از شومى به ميان آمد. حضرت فرمود: شومى در سه چيز است . در زن و مركب و خانه شومى زن در اين است كه مهرش سنگين باشد و بر اثر بى مهرى و عصيانش ‍ نسبت به شوهر، موجبات جدايى اش فراهم گردد. شومى مركب در اين است كه بد خلق باشد و در موقع سوارى ركاب ندهد. شومى خانه در اين است كه فضايش تنگ و همسايگانش بد و عيوبش بسيار باشد.

در اين حديث ، امام صادق عليه‌السلام ، از شومى و موهومى كه مردم نادان در اين سه مورد از آن مى ترسيدند و بدان فال بد مى زدند، نامى نبرده و غير مستقيم آن را مطرود و غير قابل اعتنا شناخته است . به جاى آن ، درباره آن ها صفات نامطلوبى را كه مايه شومى واقعى و باعث ناراحتى و اختلال زندگى است ، يادآور شده و پيروان خود را از آن بر حذر داشته است .

# بشر و ستاره شناسى

بشر از دير زمانى علاقه داشت كه اجرام سماوى را بشناسد و از جهان ستارگان آگاه گردد و به اسرار كاخ آفرينش پى ببرد. افراد بسيارى كه داراى هوش و فراست طبيعى بودند، در اين باره به مطالعه و تحقيق برخواستند و در طول قرنهاى متمادى ، عمر خويش را در راه شناسايى اسرار كيهان صرف كردند. سخنان درست و نادرست ، زياد گفتند و به عنوان علم نجوم كتاب ها نوشتند و فرضيه هاى صحيح و ناصحيح بسيارى به جهانيان عرضه كردند و با هدايت ستارگان ، راه درياها و صحراها را پيمودند

در جهان امروز، بر اثر پيشرفت هاى علوم و صنايع ، بسيارى از حقايق ناشناخته كيهانى واضح گشته و مجهولات زيادى بر بشر معلوم شده است . اكنون ، در دنيا مسئله روز در آمده است . هر يك از كشورهاى بزرگ جهان مى كوشيد تا هر چه زودتر خود را بدين هدف بزرگ برساند و در اين مسابقه از رقباى خويش پيشى گيرد.

ادعاهاى غير واقعى در روزگار گذشته ، ضمن بحث هاى نجومى و تحقيقات كيهانى ، اين سخن به ميان آمد كه پاره اى از حوادث ارضى مربوط به كرات سماوى است و قسمتى از خوشبختى ها و بدبختى هاى مردم روى زمين ، به اوضاع و احوال مخصوص اجرام كيهانى بستگى دارد. كسانى ادعا كردند كه از اين راز بزرگ با خبرند و مى توانند از راه محاسبه هاى نجومى مسير خير و شر بشر را تعيين كنند.

# ترس و مشورت با كاهنان

آنان كه به سخن غير واقعى اين گروه دل بستند و بدان معتقد شدند، همواره از ترس بر خورد با ضررهاى ناشناخته ستارگان ، احساس بيم و هراس ‍ مى كردند و در تصميم هاى خويش دو دل و متحير بودند و مشورت با كاهنان و مدعيان علم غيب را، براى مصون ماندن از شرور مجهول كيهانى ضرورى و لازم مى دانستند.

چه بسيار مردمى كه بر اثر اين عقيده خرافى گرفتار بدبختى و تيره روزى شدند و چه بسيار افرادى كه از ترس شرور ستارگان و ضررهاى كيهانى ، از پيروزى ها و موفقيت هاى درخشانى كه بر سر راه زندگى خود داشتند محروم ماندند.

آيين مقدس اسلام ، در زمينه مطالعه اجرام سماوى ، از يك طرف به منظور بسط علوم و اطلاعات حقيقى و پى بردن به عظمت آفرينش ، پيروان خود رابه تفكر در عوالم سماوى تشويق نموده و از طرف ديگر آنان را از عقايد نادرست و غير واقعى بر حذر داشته است .

خداوند در قرآن شريف به آفتاب و ماه ستارگان و همچنين به روز و شب قسم ياد كرده و چند سوره را به اسم نجم شمس ، قمر، ليل و ضحى نام گذارى نموده است . اين خود نشانه توجه اسلام به ارزش و اهميت علوم كيهانى است .

# اسلام و علم نجوم

قال موسى بن جعفر عليهما‌السلام: الله تبارك و تعالى قد مدح النجوم و لو لا ان النجوم صحيحة ما مدحها الله عزوجل و الا نبياء كانوا عالمين بها. (٧٩٦)

در آفرينش آسمان ها و زمين و آمد روز و شب براى مردان عقل و خرد، آيات بسيارى وجود دارد. آنان كه در حال ايستادن آسمان ها و زمين فكر مى كنند و مى گويند: پرورگار اين كاخ مجلل را بيهوده و بى حساب نيافريده اى .

در آفرينش آسمان ها و زمين و آمد روز و شب براى مردان عقل و خرد، آيات بسيارى وجود دارد آنان كه در حال ايستادن و نشستن و موقعى كه به پهلو آرميده اند به ياد خدا هستند و پيوسته در آفرينش آسمان ها و زمين فكر مى كنند و مى گويند: پروردگارا اين كاخ مجلل را بيهوده و بى حساب نيافريده اى .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در اين پرده يك رشته بيكار نيست |  | سررشته بر ما پديدار نيست |
| نه زين رشته سر مى توان تافتن |  | نه سررشته را مى توان يافتن |

اولياى گرامى اسلام ، در ضمن تشويق مسلمين به تفكر در اجرام سماوى و پى بردن به نظام حكيمانه الهى و تحكيم مبانى ايمانى ، آنان را از دل بستن به عقايد باطل و پندارهاى غير واقعى تحذير مى كردند و به موازات مجاهده و كوشش در راه بسط علوم معارف حقيقى ، از نشر معتقدات خرافى جلوگيرى مى نمودند.

موقعى كه على عليه‌السلام سربازان خود را براى جنگ خوارج مهيا ساخته و آماده حركت بود، يكى از اصحاب آن حضرت گفت :

اى پيشواى مسلمين ، اگر در اين ساعت حركت كنى مى ترسم به مراد خود نايل نشوى و در مقابل دشمن دچار شكست گردى و ترس من بر اساس ‍ محاسبه نجومى است .

فقال على عليه‌السلام : اءتزكم تهدى الى الساعة التى من سارفيها صرف عنه السوء؟ و تخوف من الساعة التى من سارفيها حاق به الضر؟ و تخوف من الساعة التى من سارفيها حاق به الضر؟ فمن صدقك بهذا فقد كذب القرآن و استغنى عن الاستعانه بالله فى نيل المحجوب و دفع المكروه و ينبغى فى قولك للعامل بامرك ان يوليك الحمددون ربه لانك بزعمك انت هدينه الى الساعة التى نال فيها النفع و امن الضر ثم اقبل عليه‌السلام على الناس فقال سيروا على اسم الله (٧٩٨)

# ترس و تزلزل اراده

نتيجه آن كه ترسهاى موهوم و نا به جا، مانند چند موردى كه به آنها اشاره شد، براى نسل جوان و نسل كهن مضر و زيان بخش است و همه جا و براى همه مردم ، سد راه خوشبختى و سعادت است . اين قبيل ترس ها شخصيت آدمى را در هم مى شكند. عزم و اراده را متزلزل مى كند، حس اعتماد به نفس را تضعيف مى نمايد و موجبات ناكامى و محروميت صاحبش را فراهم مى سازد.

آيين مقدس اسلام ، ضمن برنامه هاى تربيتى خود، با استفاده از نيروى عقل و استمداد از قدرت عظيم ايمان ، مسلمين را از شر ترسهاى مضر و غير واقعى نجات داد و آنان را از اسارت و ذلت آزاد نمود.

ترسهاى گوناگونى كه اغلب در دوران شباب بروز مى كند و نوبالغان و جوانان را در سازشهاى اجتماعى دچار نگرانى و اضطراب مى نمايد و باعث خودباختگى و شكست شخصيت آنان مى شود، ريشه هاى مختلف دارد.

# ترس بر اثر نقص اندام

بعضى از ترسها در جوانان ناشى از ناموزونى صفات موروثى و معلول نقايص يا عيوب عضوى آنهاست . كودكى كه با چشم پيچيده يا كور، در رحم ساخته شده است ، طفلى كه با لب شكافته يا انحراف دست و پا متولد شده و خلاصه مولودى كه در اندامش يك يا چند نقص طبيعى مادرزاد وجود دارد، وقتى بزرگ مى شود، همواره در خود احساس كمبود و حقارت مى كند و هرچه پيشتر مى رود اين احساس در وى شديدتر مى گردد.

# ترس از استهزا

موقعى كه به حد بلوغ و جوانى مى رسد، از ورود در اجتماع و آميزش با مردم خائف و نگران است و مى ترسد از اينكه ، به او بخندند و مورد تمسخر و استهزا قرار دهند يا لااقل با ديده تحقير و پستى به او نگاه كنند. بديهى است چنين جوانى نمى تواند در جامعه اظهار وجود كند و شخصيت خود را اثبات نمايد.

يك خال يا لكه كوچكى كه در صورت يك دختر زيبايى باشد، يا كجى استخوان پا يا ستون فقرات و نواقص مشابه آنها، مى تواند انسان را از اول تا آخر عمر زير فشار عقده حقارت شكنجه دهد. كودكى كه ضعف يا نقص ‍ بدنى دارد، مجبور است كه پيوسته مورد سرزنش و تمسخر همبازيهاى سالم خود بوده و به واسطه همان نقص بدنى قادر به دفاع از خود نباشد. تنها عكس العمل او اين است كه فقط به روى خودش نياورد، ولى همين خودخورى و سركوبى غرور و احساسات است كه مقدمه بدبختى هاى بعدى و ناراحتى هاى فكرى او مى شود.

احساسات جريحه دار، وقتى كه به وسيله اى التيام نيافت ، به ضمير ناآگاه مى خزد و تمام انرژيهاى سر كوفته را دور و بر خود جمع كرده و مايه تباهى انديشه و اختلال فكر مى گردد.» (٨٠٠)

خوشبختانه با پيشرفت هاى كه در علوم مختلف نصيب بشر شده است ، در جهان امروز، پاره اى از عيوب و نقايص موروثى ، مانند شكاف لب و پيچيدگى چشم و عوارضى نظاير آن ها علاج پذيرند.

# درمان عيوب موروثى

جوانى كه به عيب موروثى قابل اصلاح گرفتار است ، اگر در شرايط مساعد درمانى قرار گيرد و بتواند ناموزونى عضوى خويش را برطرف نمايد، عقده درونى اش گشوده مى شود و قهرا از احساس حقارت و ترس ناشى از آن رهايى مى يابد.

جوانى كه قيافه نامطبوع يالنگى پايش قابل علاج نيست ، اگر از ترس سخريه و اهانت دیگران منزوى گردد و از سعى و مجاهده باز ايستد، نه تنها با اين عمل نقص عضوى خود را جبران ننموده و راه سعادتى به روى خويش ‍ نگشوده است ، بلكه بر عكس ، خود را محروم تر ساخته و روز به روز ترسش ‍ بيشتر و بدبختى اش و فزون تر مى گردد.

چنين جوانى موظف است :

تشخيص استعدادهاى شخصى اولا، استعدادهاى عقلى يا بدنى خود را بشناسد و لياقت خود را در فعاليتهاى زندگى تشخيص دهد و به كارى كه شايستگى دارد دست بزند و تمام نيروى خود را در راه نيل به آن بسيج نمايد.

ثانيا، در برخوردهاى اجتماعى ، حتى المقدور خود را فراموش كند، و به جاى توجه به نقص عضوى خويش ، متوجه دیگران باشد. يا آن كه خود را با كسانى كه نقص و عيب بزرگ ترى دارند مقايسه نمايد و بدين وسيله از رنجهاى درونى و ناراحتى هاى خويش بكاهد.

به نظر مى رسد اجراى اين برنامه ، استعدادهاى درونى وى را سريعا به فعليت مى آورد و او را در مدت كوتاهى به كمال لايقش مى رساند و بر اثر پيروزى و موفقيتى كه به دست آورده ، حقارت درونى و نقص ‍ ساختمانى اش جبران مى شود و در نتيجه ، شخصيت شايسته خود را در جامعه احراز خواهد كرد.

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : اكثر النظر الى من فضلت عليه فان ذكل من ابواب الشكر.» (٨٠٢)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : براى تسكين خاطر و تخفيف اندوه خود، همواره به كسى نظر كن كه نصيبش از نعمتهاى الهى كمتر از توست تا شكر نعمتهاى موجود را به جاى آورى و براى افزايش نعمت خداوند، شايسته باشى و قرارگاه عطيه الهى گردى .

# استفاده از سرمايه هاى طبيعى

كسى كه دچار سنگينى گوش يا لكنت زبان است ، اگر خود را با مردم كر و لال بسنجد، كسى كه گرفتار پيچيدگى چشم يا لنگى پاست ، اگر خويش را با افراد كور و افليج مقايسه نمايد، از تاثر و اندوهش كاسته مى شود و مى تواند از عقل و هوش يا دست و بدن سالم و خلاصه از ساير سرمايه هايى كه در اختيار دارد، استفاده كند. و در پرتو سعى و كوشش ، از نعمتهاى تازه اى برخوردار گردد.

برعكس ، كسى كه به علت يك نقص عضو، نشاط و اميد را در خود بميراند و بر اثر افسردگى و تاثر خاطر، ساير نعمت هاى الهى را ناديده انگارد و از آنها بهره نگيرد، شايسته ناكامى و محروميت است . او هرگز نمى تواند از ذخائر درونى خويش استفاده نمايد و موجبات رشد و سعادت خود را فراهم آورد.

جوانان معلول و ناقص عضو، همواره بايد بخاطر داشته باشند كه در گذشته و حال ، مردم بسيارى در جهان قدم گذاردند كه با ابتلاى به نقايص و عيوب موروثى ، با منظر كريه و ناموزونى اندام ، بيم و هراس به خود راه نداده و از زندگى و نيل به سعادت نااميد نشدند. اينان با عزمى راسخ به كارهاى علمى و عملى دست زده و از استعدادهاى درونى خويش استفاده بسيار برده و عمر خود را به عزت و خوشبختى به سر آوردند. بعضى از آنها، بر اثر لياقت طبيعى و مجاهدات پى گير، عالى ترين مدارج علمى و فنى را پيموده و به درخشان ترين شخصيت و شهرت اجتماعى نايل آمدند.

# راه جبران حقارت

نتيجه آن كه يك قسمت از ترسهاى جوانان ، كه مانع آميزشهاى اجتماعى و باعث شكست شخصيت آنهاست ، ناشى از نقايص و عيوب بدنى و خلاصه ناموزونى صفات موروثى است . به شرحى كه اشاره شد، اين قبيل جوانان ، تا جايى كه قادرند، بايد نقايص خود را ناديده انگارند و با سعى كوشش ، استعدادهاى طبيعى خويش را در يكى از رشته هاى علمى يا عملى كه شايستگى دارند، پرورش دهند و از اين راه حقارت خود را جبران و شخصيت خويش را احراز نمايند.

بعضى از ترس هاى جوانان ، معلول صفات اكتسابى و ناشى از تربيتهاى نادرست دوران كودكى است . خشونت و سختگيريهاى بى مورد يا نوازش و مهرورزيهاى نا به جاى پدران و مادران نسبت به فرزندان و همچنين پاره اى از شرايط نامطلوب محيط خانواده ، در روان كودك اثر بد مى گذارد و در ايام جوانى به صورتهاى مختلف ، از آن جمله بيم از معاشرت هاى اجتماعى و ترس از سازگارى صحيح با محيط زندگى آشكار مى گردد.

حقيقتى كه روز به روز بيشتر آشكار مى شود اين است كه ادراكات دوران بچگى و وقايع و تجارت آن ؛ بر زندگى بعدى و شخصيت انسان اثر قاطعى دارد. با جراءت مى توان گفت كه اين ادراكات و تجارت ، سلامتى ، بيمارى و خوشبختى يا بدبختى افراد را در تمام عمر پى ريزى مى نمايد.طفل ، در اولين سالهاى كودكى ، تار و پود زندگى اش را مى سازد و از همان روزهاى اولى كه گهواره را ترك مى گويد، هر چه بايد بشود يا نشود، شده است . همچنان كه نهال نورسته اى ، اگر كج يا راست تربيت شود، تا آخر عمر همان طور مى ماند، مسير زندگى آدمى هم از اين قانون مستثنا نيست .» (٨٠٤)

امام صادق عليه‌السلام از پدرش نقل كرده است كه مى فرمود: هيچ بنده مؤ منى نيست مگر آن كه در قلبش دو روشنى وجود دارد. يكى نور ترس و ديگرى نور اميد. اين دو احساس در نهاد مردم با ايمان آن چنان متساوى است كه اگر سنجيده شوند، هيچ يك بر دگرى فزونى ندارد.

# موازنه بيم و اميد

بر هم خوردن موازنه بيم و اميد و از دست رفتن تعادل خوف و رجا، آثار نامطلوبى در نهاد آدمى به جاى مى گذارد و افراد را از روش صحيح انجام وظايف علمى و عملى باز مى دارد، خوف بيش از رجا مايه ياءس و نااميدى ، و اميد بيش از نيم ساعت غرور و لاابالى گرى است .

اكنون جاى اين پرسش است كه آيا مربيان جامعه نيز موظف اند در راه اجراى برنامه هاى آموزشى و پرورشى به اين دو نيرو به طور متساوى تكيه كنند، يا آن كه مى توانند از يك نيرو بيش از نيروى ديگر استفاده نمايند؟

# پيشرفت بر اثر تشويق

«آيا ستودن كسان براى كارى كه كرده اند، در يادگيرى آنان مؤ ثرتر است يا سرزنش كردن براى خطاهايى كه مرتكب شده اند؟ يكى از بهترين آزمايشهايى كه در اين موضوع به عمل آمده است ، آزمايش زير است :

آزمودنى ها ١٠٦ دختر از كلاس چهارم و ششم ابتدايى بودند. اين عده را به چهارگروه تقسيم كردند. ديدند كه استعداد حساب در همه گروهها يكسان است . كارى كه به آنها رجوع كردند اين بود كه در پانزده دقيقه وقت ، هر قدر بتوانند از سى مسئله حساب كه به آنها رجوع شده بود، حل كنند. آزمايش ‍ پنج روز طول كشيد.

# مقايسه تشويق و توبيخ

گروه اول را هر روز جلو كلاس برپا مى داشتند و آنان را براى بدى كارشان (بدون آن كه به نتيجه كار آنها توجه كرده باشند) سرزنش ميكردند. اين گروه البته نمى دانست كه چه مقدار مسائل را درست حل كرده است . گروه دوم را باز بدون توجه به نتيجه كار، در مقابل كلاس بر پا مى داشتند و آنان را مى ستودند. به گروه سوم چيزى نمى گفتند، لكن آنان شاهد ما وقع بودند. گروه چهارم به كلى از اين جريانات غافل بودند و در اطاق جداگانه در آزمايش شركت مى كردند.

نتيجه آزمايش به اين صورت درآمد كه عده متوسط مسائلى كه هر گروه در روز اول حل كرده بود. يعنى دوازده مسئله . در روز دوم گروه ستوده شده و گروه سرزنش شده پيشرفت متساوى داشتند، يعنى هر دو شانزده مسئله حل كردند. از آن روز به بعد، گروه سرزنش شده پس افتاد وگروه ستوده شده پيشرفت كرده و دو گروه ديگر پيشرفت معينى نكردند.» (٨٠٦)

كسى كه يك كار نيك انجام دهد، پاداش ده كار نيك به او داده مى شود و كسى كه مرتكب يك كار بد شود، يك كيفر مى بيند.

# وظيفه فرمانروايان

«عن الصادق عليه‌السلام : ثلاثة تجب على السلطان للخاصة و العامة : مكافاة المحسن بالاحسان ليزدادوا رغبة فيه و تغمد ذنوب المسى ء ليتوب و يرجع عن غيه و تاءلفهم جميعا بالاحسان و الانصاف .» (٨٠٨)

قدردانى از خدمتگزاران به آنان ميدان بده تا به آرزوهاى مشروع خويش برسند و پيوسته به نيكى يادشان نما. كسانى كه با تحمل رنج و زحمت ، به خوبى امتحان داده و انجام وظيفه كرده اند، خدمتشان را يك به يك به زبان بياور و قدردانى كن . چه آن كه تشويق مكرر از كارهاى خوب ، دليران را در انجام وظايف تهييج مى كند و ضعيفان ترسو را تشجيع و تشويق مى نمايد.

كودكى كه در خانواده بر اساس بيم و اميد پرورش يافته و در مقابل وظيفه شناسى ، به اندازه مناسب پاداش گرفته و در موارد تخلف به مقدار شايسته كيفر ديده است ، كودكى كه در طول ايام طفوليت همواره از محبت و تشويق به جا و همچنين از تعرض و توبيخ به موقع پدر و مادر برخوردار بوده و به درستى تربيت شده است ، خاطرى مطمئن و ضميرى آرام دارد. او در محيط خانواده و از رفتار والدين خود دريافته است كه انسان وظيفه شناس و درستكار مورد تكريم و تشويق واقع مى شود و شخص ‍ نادرست و متخلف در معرض توبيخ و تنفر قرار مى گيرد.

# ضمير آرام بر اثر حسن تربيت

چنين كودكى ، با اين طرز تفكر، وقتى به دوران جوانى مى رسد و قدم در اجتماع مى گذارد، بدون ترس و نگرانى با مردم مى آميزد و با اتكاى رفتار و گفتار صحيح خود، مى تواند در جامعه نفوذ كند و شخصيت اجتماعى خويش را اثبات نمايد.

برعكس كودكى كه گرفتار پدر و مادر تندخو و سختگير بوده و در طول ايام طفوليت ، پيوسته مورد تحقير و اهانت قرار گرفته است ، كودكى كه در محيط خانواده با ترس از توبيخ و سرزنش و احيانا زجر و شكنجه و رشد كرده و هرگز لذت محبت و تشويق را نچشيده است ، خاطرى ناآرام و شخصيتى سركوب شده دارد. او بر اثر رفتار خشن و بى رحمانه والدين ، اسير عقده حقارت است و همواره خود را ناچيز و پست مى داند.

# خودباختگى بر اثر سوء تربيت

چنين كودكى ، با اين خاطرات تلخ و رنج آور، وقتى به دوران جوانى مى رسد، همچنان خودباخته و مرعوب است و از قدم گذاردن در اجتماع و آميزش با مردم بيم و هراس دارد، زيرا فكر مى كنند من كه ديروز در محيط خانواده جايى جز انزجار و تنفر نداشتم و از پدر و مادر، سخنى جز توبيخ و ملامت نشنيدم ، اگر امروز هم به محيط اجتماع قدم بگذارم و با مردم بياميزم ، وضع به همان منوال است و مصائب ديروزم به صورت شديدترى تكرار خواهد شد. بهتر اين است كه حتى المقدور از جامعه كناره گيرى كنم تا جايى كه ممكن است ، از معاشرت با مردم خوددارى نمايم و خويشتن را با مصائب تازه اى مواجه نسازم . بدون ترديد يك قسمت از ترسهاى جوانان ناشى از روشهاى موهن و تحقيرآميزى است كه پدران و مادران در دوران كودكى نسبت به آن ها اعمال كرده و آنان را مرعوب و بى شخصيت بار آورده اند. آثار خودباختگى و عدم اعتماد به نفس ، از خلال حركات و سكنات و گفتار و رفتار اين قبيل جوانان به خوبى مشهود است و اگر خويشتن را درمان نكنند، تا آخر عمر گرفتار عوارض نامطلوب آن خواهند بود.

# عوارض ترس

«آلرز معتقد است كه ترس به انواع گوناگون ، به طور آشكار يا پوشيده ، در رفتارهاى نامناسب ظاهر مى گردد. اين رفتارهاى دشوار، به عقيده اكثر روان پزشكان عبارت اند از لكنت و گرفتگى زبان ، ادرار غير ارادى ، خواب پريشان و يا حركات عصبى .

ترس يا اضطراب ، اساس تمام حالات عصبى است و اصل و اساس اكثر ناراحتى هاى عقلى و روانى ترس است . ترس ، علاوه بر ناراحتى هاى نامبرده سبب مى شود كه آدمى حسود و كمرو گردد و اين دو رفتار تا آخر عمر او را ناراحت و معذب خواهند كرد.» (٨١٠)

على عليه‌السلام فرموده : سخن آدمى حاكى از درجه قدرت روحى و مقدار نيروى معنوى اوست .

«بيماران روحى دائما به اين درد مبتلا هستند كه يا زيادى و بى مورد و عجولانه حرف مى زنند يا آن كه كلمات را به زحمت پيدا مى كنند و به هم مى بندند و يا براى خودنمايى و اظهار علم و اطلاع ، با بياناتى دراز و ميان خالى ، باعث خستگى حاضرين مى شوند. در صورتى كه شخص سالم هميشه طبيعى و به اندازه و منطقى حرف مى زند و رعايت احساسات ديگران را هرگز از دست نمى دهد.

از اين روست كه پزشكان روانى ، اين همه به طرز صحت اهميت مى گذارند و معتقدند كه فكر و بيان با يكديگر نسبت مستقيم دارند و نشان بهبود فكر، بهبود بيان است .» (٨١٢)

# ترس و تباهى جسم و جان

ترسهاى نابه جا و بى مورد براى همه طبقات مردم ، به خصوص نسل جوان كه در بهار عمر و آغاز زندگى اجتماعى قرار دارند، بسى جانكاه و خطرناك است و اگر پايدار بماند، باعث ناكامى و محروميت و مايه تباهى جسم و جانشان خواهد شد.

«قال على عليه‌السلام : من هاب خاب .» (٨١٤)

# مبارزه با منشاءترس

بيمارى ترس تنها با اظهار قدرت و تظاهر به نترسيدن درمان نمى شود. بلكه بايد با منشاء روانى و ريشه واقعى آن مبارزه كرد و روح را از اسارتش آزاد ساخت و تا زمانى كه عقده ترس در نهاد آدمى گشوده نشود، نگرانى و اضطراب همچنان وجود خواهد داشت .

مردم بصره ، برخلاف موازين اسلامى در جنگ جمل شركت كردند و در مقابل حكومت على عليه‌السلام قيام مسلحانه نمودند. پس از شكست ، دچار نگرانى و ترس شدند و بر اثر آن ، حالت روانى ، شهر بصره در معرض ‍ خطرات تازه اى قرار گرفت . على عليه‌السلام براى آرامش افكار و اعاده وضع عادى ، به ابن عباس كه در آن موقع فرماندار بصره بود، نوشت .

«فحادث اهلها بالاحسان اليهم و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم .» (٨١٦)

على عليه‌السلام فرموده است : سزاوار نيست انسان عاقل در خوف و نگرانى به سر برد، اگر راهى به آرامش و ايمنى داشته باشد.

٢ - بايد بداند كه گفتار و نامرتب و اعمال ناموزون بدنش ، ناشى از ترس ‍ درونى است و تا زمانى كه علت ترس از عمق جانش ريشه كن نشود، اعتماد به نفس ندارد و نمى تواند با مردم به خوبى بياميزد و به درستى با آنان سخن بگويد.

«با حس ترس مبارزه كردن و خود را به نترسيدن زدن ، كافى نيست . بايد با علت ترس مبارزه كرد، يعنى به محض اين كه از علت و موجب ترس آگاه شويم ، بايد در رفع آن بكوشيم ، وگرنه تا علت رفع نشده ، مبارزه با حس ‍ ترس بيهوده خواهد بود.» (٨١٨)

على عليه‌السلام فرموده : آن كس كه باطنش خوب و ضميرش نكو باشد، ظاهرش خوب و نيكو خواهد بود.

٣ - بايد با دقت به حساب نفس خود رسيدگى كند و حالت روانى خويش را به درستى تجزيه و تحليل نمايد تا به منشاء روانى و علت اساسى ترس ‍ خود پى ببرد سپس به رفع آن بپردازد.

تحليل حالات روانى

«قال على عليه‌السلام : من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر.» (٨٢٠)

با سلام آغاز سخن كنيد

«قال على عليه‌السلام : لكل داخل دهشة فابدوا بالسلام .» (٨٢٢)

و نيز فرموده است : خوشرويى و بشاشت ، ريسمان مهر و مودت است .

نتيجه آن كه خشونتهاى بى مورد و سختگيريهاى ظالمانه پدران و مادران نسبت به كودكان ، يكى از عوامل ترس آنان در دوران جوانى است . كودكى كه در خانواده با اضطراب و نگرانى رشد كرده و در محيط بيم و وحشت پرورش يافته است ، اعتماد به نفس ندارد. او در جوانى ، خودباخته و مرعوب است و از معاشرت با مردم مى ترسد. ولى اگر به درمان خويش ‍ تصميم بگيرد، مى تواند عقده درونى خود را بگشايد و از اسارت ترس و وحشت آزاد گردد.

# محبت هاى نا به جا

يكى ديگر از عوامل ترس ، مهرورزى هاى بى مورد دوران طفوليت است . كودكى كه در آغوش پدر و مادر نادان ، همواره مورد محبتهاى بى جا و نوازشهاى بى مورد قرار گرفته و در نتيجه لوس و از خود راضى بار آمده است ، كودكى كه در محيط خانواده ، تنها از عطوفت و مهربانى مداوم و بى حساب والدين برخوردار بوده و هرگز در مقابل رفتار بد و گفتار ناپسند خود، توبيخ و مجازات نديده است ، خلاصه كودكى كه در طول ايام طفوليت با تشويق بدون توبيخ ، با پاداش بدون كيفر و با اميد بدون بيم ، پرورش يافته و به نادرستى تربيت شده است ، خاطرى پر توقع و شخصيتى زودرنج دارد. او مى خواهد هميشه و در همه جا محبوب مردم باشد و از كوچكترين بى اعتنايى و عدم توجه دگران ، متاءثر و رنجيده خاطر مى شود.

چنين كودكى ، وقتى به دوران جوانى مى رسد و به محيط اجتماعى قدم مى گذارد، در سازش با مردم احراز شخصيت با مشكلات گوناگونى مواجه مى گردد و خيلى زود شكست مى خورد. او انتظار دارد همه مردم از ديدنش ‍ مسرور شوند و با نداشتن شرايط صلاحيت و شايستگى ، بزرگش بدانند و به توقعاتش جامه عمل بپوشند.

# قطع مراوده بر اثر ترس

او كه در دوران كودكى مطاع و فرمانرواى مطلق خانواده بوده و در نظرش ‍ مخالفت و بى اعتنايى مفهومى نداشته است ، وقتى مى بيند مردم به وى اعتنا ندارند و بعلاوه در مقابل توقعات بى جا، استهزايش مى كنند، خود را مى بازد، مرعوب مى شود و از ترس تمسخر و اهانت ، تماس خود را با جامعه كم مى كند.

اين طبقه از مردم اكثرا شامل زنان و مردانى هستند كه بر اثر تربيت غلط، از ميدان نبرد حيات عقب نشينى كرده اند.

«مك برايد مى گويد: اخيرا در قلب شهر لندن ، به ناطق دوره گردى برخورد كردم كه از همه جهت در منتهاى سلامت بود و ضمن بيانات خود شكوه داشت وقتى كودك بوده ، همه كس او را دوست مى داشته ، ولى حالا كه مردى شده كسى به او توجه ندارد. اين ناطق ، نان خود را مثل گدايان دوره گرد با گرفتن كلاه در مقابل مردم جمع مى كرد. همين مرد اگر انرژى خود را صرف امور تعليماتى مى كرد، هم نان مى خورد هم دوستان زيادى به چنگش مى افتاد. اما او از زندگى ترسيده بود و به طورى كه از گفتارش بر مى آمد، آرزو داشت به دوران كودكى و طفيلى گرى گذشته برگردد و حاضر نبود اتكاى به نفس و استقامت خود را به كار اندازد.

درست همانطور كه يك گل نازپرورده خانگى در مقابل بادهاى سرد زمستانى تاب مقاومت ندارد، يك كودك نازپرورده عزيز دردانه هم در برابر ناملايمات زندگى ؛ ذره اى از خود استقامت نشان نخواهد داد.» (٨٢٤)

در دوران شباب ، ترسهاى ديگرى دامن گير جوانان مى شود كه همه آنها با تصميم و اراده جدى قابل درمان اند.

«قال على عليه‌السلام : ان كنتم للنجاة طالبين فارفضوا الغفلة و اللهو و الزموا الجهاد و الجد.» (٨٢٦)

آزادى از بزرگترين نعمت هاى زندگى و از گرانبهاترين سرمايه هاى سعادت مادى و معنوى انسان است . خواهش آزادى حريت با سرشت بشر آميخته شده و از مطبوع ترين و گواراترين تمايلات طبيعى آدمى است .

آزادى و نيل به كمال در شرايط آزاد، عقل مى تواند به درستى فكر كند و به قدر توانايى خود به درك حقايق نائل گردد. در پرتو آزادى ، بشر قادر است استعداد مادى و معنوى خويش را به فعليت بياورد و در نتيجه به كمال لايق خود برسد. در محيط آزاد ممكن است تمام خواهشهاى غريزى و تمايلات طبيعى با اندازه گيرى صحيح ارضا شوند و زندگى را مطبوع و دلپذير سازند.

خلاصه ، تمام افراد بشر از هر ملت و نژاد، شيفته حريت و آزادى هستند و از اسارت و محدوديت رنج مى برند و اگر روزى آزاديشان از كف برود، تا آن جا كه قدرت دارند مجاهده مى كنند تا محبوب از دست رفته را بازگردانند.

# تمايل آزادى در حيوان

نه تنها انسان علاقه مند به آزادى است و براى درهم شكستن عوامل محدوديت مجاهده مى كند، بلكه در جهان حيوان نيز مطلب به همين منوال است . موقعى كه پرنده آزادى در قفس زندانى مى شود، قرار و آرام خود را از دست مى دهد. با وحشت و نگرانى به هر سو مى پرد و ديوانه وار خود را به اطراف قفس مى زند تا مگر راه فرارى پيدا كند و خويشتن را از بند اسارت برهاند و آزادى خويش را باز يابد.

با آن كه صياد تمام وسايل زندگى اش را در قفس آماده نموده و بهترين آب و دانه را در اختيارش گذارده است ، حيوان اعتنا نمى كند و با زبان حال به صياد مى گويد آب و دانه ، بدون آزادى ارزشى ندارد و همچنان به اميد آزادى به مجاهده و كوشش خود ادامه مى دهد.

# تفاوت آزادى با افراطكارى

بايد توجه داشت كه در نظر مردان الهى و دانشمندان بشر، آزادى با افراط كارى و لاابالى گرى فرق دارد. آزادى مايه پيروزى و رستگارى و افراط باعث سقوط و تباهى است . آزادى ، فضايل اخلاقى را احيا مى كند و آدمى را به مدارج عاليه انسانى مى رساند و لاابالى گرى فضيلت را مى كشد و آدمى را از حيوان پست تر مى سازد. آزادى ، غرايز طبيعى را در جاى خود، به كار مى برد و جامعه را خوشبخت و كامروا مى كند و لاابالى گرى غرايز را به تندروى هاى نابه جا وا مى دارد و آدمى را در منجلاب فساد و ناپاكى مى افكند. آزادى مايه نظم اجتماعى و سازنده تمدن انسانى است و لاابالى گرى بر هم زننده نظم و آرامش و به وجود آورنده فساد و هرج و مرج است . خلاصه ، آزادى مشعل فروزانى است كه راه انسانيت را روشن مى كند و آدمى را به مسير خوشبختى سوق مى دهد و برعكس تندروى و افراط كارى آتش مشتعلى است كه مى تواند ريشه فضيلت را بسوزاند و اساس ‍ سعادت را بر باد دهد.

# جوان و خواهش آزادى

يكى از تمايلات سوزانى كه با فرارسيدن دوران شباب به شدت و نيرومندى در نهاد جوانى بيدار مى شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود مى سازد، خواهش آزادى و حريت است . ولى نه آزادى معتدل و معقول بلكه آزادى تند و افراطى .

جوان به طبع جوانى ، آزادى بى قيد و شرط مى خواهد. در نظر جوان ، سخن از عقل و منطق ، از قانون و مقررات و از مصلحت و اندازه گيرى بسى نامطلوب و بى ارج است . چيزى كه مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پى آن مى رود ارضاى آزاد غرايز و كامرانى مطلق در نيل به خواهشهاى نفسانى است و اين مقصود تنها در آزادى نامحدود و بى حساب قابل اجراست . لذا گفته اند جوانى دوران تندروى و ميانسالى دوران اعتدال و پيرى دوران محفظه كارى است .

ويل دورانت مى گويد:

«جوان ، كه پس از سالها نازپروردگى از خانواده به اجتماع قدم مى نهد، خود را آزاد مى يابد و جام لذت آزادى را تا جرعه آخر سر مى كشد و با توحش نعره مى زند و مى رود تا دنيا را بگيرد و از نو بسازد.

جوانى ، مانند خدايان ، صبور و بى باك است ، آشوب و ماجرا را بيش از غذا دوست مى دارد. عاشق برترين چيزها و مبالغه ها و نامحدوديت هاست ، زيرا انرژى فراوان دارد و سخت مى كوشد تا قدتر خود را آزاديى و رهايى بخشد و هر چيز تازه و خطرناك را دوست مى دارد. جوانى انسان ، به نسبت و اندازه خطراتى است كه پيش مى گيرد. جوان ، با اكراه و بى ميلى به نظم قانون مى دهد، آن جا كه نعره و فرياد وسيله حياتى اوست ، از او سكوت و خاموشى مى خواهند. آن جا كه سخت مشتاق فعاليت است ، از او آرامى و انفعال مى خواهند.

آن جا كه از خون خودش پيوسته مست است ، از او اعتدال و هشيارى مى خواهند.

جوانى سن بى قيدى و بى بند و بارى است و شعار آن اين است : هيچ چيز مانند زياده روى ، مايه كاميابى نيست .

جوانى خستگى ناپذير است . زندگى او در زمان حال است و افسوس گذشته را نمى خورد و از آينده نمى ترسد و با خوش دلى و سبك روحى ، از تپه اى بالا مى رود كه قله ، آن طرف ديگر را از چشم او پنهان داشته است .

جوانى و احساسات تند جوانى سن احساسات تند و رغبات ناافسرده است . هنوز تكرار و نوميدى ، حوادث را تلخ و ناگوار ساخته است ، آن چه مهم و با شكوه است ، شور و شوق است . خوشى يعنى آزادى غرايز و چنين است جوانى .

در نظر بيشتر مردم دوره زندگى واقعى همان دوره جوانى است . بيشتر مردم در چهل سالگى ، جز خاطره و يادبود چيزى نيستند و خاكسترى هستند از آتشى كه زمانى شعله ور بوده . آن چه در زندگى غم انگيز است ، اين است كه در آن عقل و حكمت وقتى فرامى رسد كه جوانى از دست رفته است . كاش ‍ جوانى مى دانست و پيرى مى توانست .» (٨٢٨)

# خطر آزادى نامحدود

گرچه اقتضاى جوانى آزادى نامحدود و بى حساب است و جوانان طبعا مايل به تندروى و افراطاند ولى اعمال اين تمايل ، قطعا به مصلحت آنان نيست . جوانان اگر به زندگى خود علاقه دارند و خواهان خوشبختى و سعادت خويش هستند، بايد در اعمال غرايز از زياده روى بپرهيزند و به رغم تمايل خويش به آزادى ، در حد حدود مصلحت قانع باشند. بايد از خواهش هاى بى حساب خويش چشم بپوشند و تمنيات نارواى خود را سركوب كنند، و گرنه نفس متجاوز و سركش ، آنان را به پرتگاه هاى خطرناك مى كشد و خوشبختى و سعادتشان را تباه مى سازد.

«قال على عليه‌السلام : اقمعوا هذه النفوس فانها طلقة ان تطيعوها تنزع بكم الى شر غاية . (٨٣٠)

# ضرورت تعديل غرايز

براى آن كه جوانان بدانند كه آزادى بى قيد و شرط، با توجه به موانع طبيعى اساسا غيرممكن است ، براى آن كه متوجه شوند افراط و تندروى در اعمال غرايز با رستگارى و سعادت بشر ناسازگار است و خلاصه براى آن كه واضح شود كه تعديل غرايز و اندازه گيرى آزادى يك ضرورت اجتناب ناپذير در زندگى فردى و اجتماعى است ، در اين بحث ، به اختصار بعضى از موانع آزادى توضيح داده مى شود. اميد است براى نسل جوان مفيد و سودمند باشد.

اولين عاملى كه از دوران كودكى تا پايان عمر، آزادى ما را به مقدار قابل ملاحظه اى محدود مى كند و آدمى را وا مى دارد كه از بسيارى از خواهش ها و تمايلات خود چشم بپوشد، موانع طبيعى است .

# آزادى و موانع طبيعى

طفل با طبع آزاد خود ميل دارد هر جا كه مى خواهد برود و هر چه را كه مى بيند بردارد و هر چيزى را كه مايل است بخورد و از مزاحمت مربى داناى خود خشمگين مى گردد. ولى وقتى از بلندى پرت مى شود و آسيب مى بيند، وقتى دست به آتش مى زند و مى سوزد، وقتى خود را به آب مى افكند و نفسش قطع مى شود، وقتى كه بر اثر غذاى نامناسب دچار بيمارى شده و از درد و تب اظهار ناراحتى مى كند، مى فهمد آن طورى كه مايل است آزاد نيست و نمى تواند به همه خواسته هاى خود جامه عمل بپوشد. او به هر نسبتى كه رشد مى كند و فهمش افزايش مى يابد، به محدوديت خود بيشتر پى مى برد.

دوران كودكى سپرى مى شود. ايام جوانى و سپس دوران پيرى فرا مى رسد، ولى قوانين نيرومند طبيعت ، همچنان سد راه بسيارى از تمايلات ماست و به احدى اجازه تندروى و آزادى مطلق نمى دهد.

بشر ناگزير است كه از مقررات نظام آفرينش اطاعت كند و خواسته هاى خود را با آن منطبق سازد. هر كس به منظور ارضاى خواهش هاى نفسانى خويش از مرز قوانين خلقت قدمى فراتر بگذارد و به تصور آزادى بى حساب ، از اوامر طبيعت سرپيچى نمايد، قطعا با كيفر اجتناب ناپذيرش ‍ مواجه مى گردد و به نسبت تخلفش مجازات خواهد شد.

# كيفر تندروى در غرايز

تندروى در اعمال غريزه جنسى مايه ناتوانى بدن و ضعف اعصاب است . اعتياد به نوشابه هاى الكلى باعث بيمارى كبد و ديگر عوارض ناشيه از آن است . شكم پرستى و زياده روى در غذا يا شب بيدارى ها و هيجان هاى عصبى كنار ميز قمار و خلاصه اعمال هر خواهشى بر خلاف قوانين خلقت ، مجازات ناراحت كننده اى به دنبال دارد و متخلف به مقدار تخلفش كيفر مى بيند.

«قوانين طبيعى ، جهانى و سخت اند و در هر كشورى كه باشد، هيچ كس ‍ نمى تواند بى آن كه كيفر ببيند، از اطاعت آن ها سرپيچى كند و قوانين طبيعى جاودانى هستند و از آغاز پيدايش جهان وجود داشته اند و براى هميشه نيز باقى خواهند بود.

سرعت سير نور هيچگاه تغيير نخواهد يافت . در برابر قانون قوه ثقل ، همه آدميان يكسان اند. براى ما هميشه غير ممكن خواهد بود كه با پاى خود به روى آب راه برويم و يا خود بخود به آسمان صعود كنيم . قوانين تورات لايتغيرند و افراد ديوانه و ناقص عقل ، هميشه از پدران ديوانه و ناقص عقل بوجود خواهند آمد. بافت هاى انسانى چنان ساخته شده اند كه بر اثر الكل فاسد مى شوند.» (٨٣٢)

# تضاد غرايز

نتيجه آن كه اولين مانع اعمال آزادى نامحدود و بى حساب ، قوانين نيرومند آفرينش است . جوانان ، اگر بخواهند از كيفرهاى طبيعت بركنار باشند، بايد از خواهش آزادى بى قيد و شرط چشم بپوشند و تمايلات خود را در حدود مقررات خلقت ارضا نمايند.

دومين عاملى كه از آزادى آدمى را محدود مى كند و جوانان را از اعمال پاره اى از تمايلاتشان باز مى دارد، ناسازگارى و تضادى است كه بين بعضى از غرايز و خواهش هاى نفسانى وجود دارد، به طورى كه ارضاى كامل يكى از تمايلات ، جز با سركوب كردن تمايل ديگر ميسور نيست . براى توضيح مطلب ، تمايل عز اجتماعى و علاقه به ثروت را، كه دو خواهش طبيعى است ، مورد مقايسه و سنجش قرار مى دهيم .

بشر از يك طرف خواستار عز اجتماعى و تكريم عمومى است و خواهش ‍ احترام و محبوبيت ، كه از شاخه هاى غريزه حب ذات است ، به طور طبيعى در نهاد تمام مردم وجود دارد و براى نيل به آن ، در كمال جديت مجاهده و كوشش مى نمايد.

ارضاى اين تمايل عالى انسانى و جلب احترام عمومى ، تنها براى كسانى ميسور است كه خود صاحب علو همت و عزت نفس باشند. انان كه اسير زبونى و فرومايگى هستند، نه تنها به عز اجتماعى نايل نمى شوند، بلكه با همان خوى ناپسند، موجبات ذلت و خوارى خود را فراهم مى آورند.

# ناسازگارى تمايلات

از طرف ديگر، بشر داراى غريزه تملك و علاقه مند به جمع آورى مال و ثروت است و از ارضاى اين تمايل بسى خشنود مى گردد. جالب آن كه احساس مال دوستى در باطن آدمى به قدرى وسيع و پردامنه است كه اگر يك فرد، معادل صد برابر احتياجات زندگى تمام عمر خود، ثروت جمع آورى كند، قانع نمى شود و با حرص و ولع در اين فكر است كه مال بيشترى به دست آورد و بر اندوخته هاى خويشتن بيفزايد.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: لو كان لابن آدم و اديان من مذهب لا بتغى و رائهما ثالثا. (٨٣٤) »

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : ترس و بخل و حرص شاخه هاى يك غريزه هستند و قدر جامعشان بدگمانى به آينده ناشناخته يا سو ظن به الطاف كريمانه الهى است .

# عقل در هدايت غريزه

اگر كسى در ارضاى غريزه تملك و اعمال خواهش مال دوستى ، جانب عقل و مصلحت را مراعات كند و راه اعتدال را در پيش گيرد، اگر تمايل نفسانى خود را تعديل نمايد و هدف خويش را از كسب مال ، اداره زندگى شرافتمندانه و تاءمين معاش قرار دهد، او مى تواند همزمان با كسب ثروت ، تمايل عز و شرف اجتماعى خود را نيز ارضا كند و عمرى را با آرامش فكر بگذراند.

«قال على عليه‌السلام : من اقتصر على بلغه الكفاف فقد انتظم الراحه» (٨٣٦) »

حرص و سركوبى عزت نفس

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده : عزت مردم با ايمان در بى نيازى از مردم است و آزادى و شرافت در پرتو قناعت به دست مى آيد.

كسى كه در اعمال تمايل ثروت و مال دوستى به موازين عقل و مصلحت توجه نمى نمايند و با آزادى بى قيد و شرط، از تمنيات نامحدود خويش ‍ پيروى مى كند، كسى كه اسير حرص و طمع مى گردد و تمام نيروى خود را در گردآورى مال به كار مى اندازد، عملا تمايل عزت نفس و شرافت اجتماعى خود را لگد كوب مى كند، زيرا عز اجتماعى و شرافت نفس با پستى و فرومايگى ناسازگار است .

«قال الباقر عليه‌السلام فى وصيه لجابر: واطلب بقا العز باماته الطمع .

# طمع كارى و ذلت

طمع كارى كه براى دست يافتن به خواهش نفسانى خود، به هر پستى و ذلتى تن مى دهد. از چاپلوسى و تملق اباندارد، هرگز قادر نيست به عزت و كرامت نفس نائل گردد و تمايل شرف انسانى خود ارضا نمايد.

«سئل اميرالمؤ منين عليه‌السلام : اى ذل . قال الحرص على الدنيا.(٨٣٩) »

و نيز فرموده است : طمع كار با ذلت و خوارى هم پيمان است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر در جهان بايدت برترى |  | نبايد كه خود پست و دون بشمرى |
| چو خود خويشتن پست بينى و خوار |  | دگر از كس اميد عزت مدار |
| بلندى نديد آن كه خود پست شد |  | كجا نيستى مايه هست شد |

# ناكامى آزمندان

بدبختانه ، آزمندان با تن دادن به بدترين ذلت ها، هرگز به آرزوى دل نمى رسند و سرانجام ناكام از دنيا مى روند. زيرا اگر به فرض مرد حريصى به تمام ثروت روى زمين دست يابد، نفس طماع و فزون طلبش قانع نمى شود و در خود احساس بى نيازى نمى نمايد.

« حمزه بن حمران قال : شكار جل الى ابى عبدالله عليه‌السلام انه يطلب فيصيب و لا يقنع و تنازعه نفسه الى ماهو اكثر منه و قال علمنى شيئا انتفع به فقال ابو عبدالله عليه‌السلام : ان كان ما يكفيك و ان كان ما يكفيك لا يغنيك فكل ما فيها لايغنيك (٨٤١)

مقررات تمدن به منزله زنجيرى است كه بشر با اراده و اختيار خود به دست و پاى خويش گذارده و عملا آزادى خود را محدود كرده است . در اين زمينه ممكن است اين سوال پيش آيد كه آيا وضع قوانين محدودكننده از ناحيه بشر، با فطرت آزادى خواهى بشر منافات ندارد؟ به عبارت ديگر، اگر آدمى طبعا عاشق آزادى است ، پس چرا با وضع قوانين ، عملا از خود سلب آزادى مى كند و خويشتن را محدود مى نمايد ؟

تحديدهاى آزادى دليل آزادى است پاسخش اين است كه اين كار نه تنها منافى با آزادى خواهى بشر نيست ، بلكه بر عكس ، بع كار بستن مصلحت هاى عقلانى و اجراى مقررات ضرورى زندگى ، در هر مرود؛ دليل آزادى انسان است مثلا بيمارى كه احتياج به عمل جراحى دارد، براى بهبود مزاج به بيمارستان مى رود. خود را در اختيار جراح مى گذارد و چند هفته از خويشتن سلب آزادى مى كند. اين سلب آزادى عقلانى كه براى نيل به سلامتى ضرورى است ، خود دليل آزادى بيمار است .

كارگر براى تهيه و تاءمين لوازم زندگى روزى چند ساعت ، خود را در محيط كارخانه يا در عمق معدن زندانى مى كند و عملا از خويشتن سلب آزادى مى نمايد ولى اين محدوديت ، كه ضرورت يك زندگى شرافتمندانه آن را به وجود آورده است ، خود دليل بر آزادى كارگر است .

# حدشناسى در اجتماع

ضرورت برقرارى تمدن و لزوم زندگى اجتماعى نيز ايجاب كرده است كه بشر از آزادى خود استفاده كند و با روشن بينى ، قوانينى را براى محدود كردن تمايلات خويش وضع نمايد تا هر يك از افراد جامعه ، حد خود را بشناسد و با توجه با مصلحتهاى عمومى با مردم بياميزد و از مزاياى حيات بهره مند گردد.

به عبارت ديگر، بشر براى برقرارى آزادى عاقلانه و نيل به سعادت انسانى از خود سلب آزادى خودسرانه كرده و با وضع قوانين ، خويشتن را محدود كرده است تا همه مردم بتوانند راه زندگى را آزادانه و در كمال آرامش و ايمنى بپيمايند و از تجاوز متجاوزين مصون باشند. اين عمل ، نه تنها با آزادى خواهى بشر منافات ندارد بلكه خودسند آزادى انسان و وسيله استفاده از آزادى است .

ويل دورانت مى گويد:

«نخستين شرط آزادى محدوديت است . زندگى ، تعادل نيروهاى متخالف است ، همچنان كه معلق بودن زمين در فضا نتيجه تعادل نيروهاى متخالف مى باشد.

مردم در شجاعت و استعداد چنان مختلف هستند كه اگر قيد و بندى در مى زند و رشد مى كند و بشريت را به حال ركورد نوميد كننده اى مى افكند.» (٨٤٣)

تشكيل زندگى اجتماعى براى تاءمين سعادت مادى و معنوى بشر، يك ضرورت اجتناب ناپذير است كه در گذشته و حال وجود داشته و خواهد داشت . بدون ترديد، ارزش تمدن ها در هر عصرى ، به اعتبار اختلاف قوانين موضوعه و تفاوت سطح افكار مردم متفاوت بوده و هست .

# حقوق بر اساس انصاف

بهترين زندگى اجتماعى و عالى ترين تمدن انسانى آن تمدنى است كه حقوق و حدود افراد جامعه ، بر مبناى حق و انصاف تعيين شده باشد. به علاوه ، مردمش به نسبت ، داراى لياقت و شايستگى بيشترى باشند.

در زندگى اجتماعى همه مردم از فوايد تعاون و همكارى هاى عمومى برخوردارند و به شايستگى راه تكامل را مى پيمايند، ولى قانون به احدى اجازه ستمكارى و تجاوز به حقوق دگران را نمى دهد.

در تمدن عالى انسانى ، تمام افراد جامعه داراى آزادى فردى هستند و مى توانند آزادانه در راه اصلاح و رستگارى خود گام بردارند، ولى حق ندارند به افراطكارى و لاابالى گرى دست بزنند و از آزادى فردى خود سوء استفاده نمايند.

# كيفر تجاوز به حقوق دیگران

در زندگى اجتماعى ، اگر افراد از مقررات تمدن اطاعت نمايند و تمايلات خود را با شرايط آن هم آهنگ سازند، مى توانند يك عمر آزادى خود را به شايستگى حفظ كنند و آزادانه از مزاياى تمدن بهره مند گردند. بر عكس ، اگر كسى از مقررات عادلانه آن سرپيچى نمايد، نه تنها به آزادى بيشترى نايل نمى شود، بلكه به سبب تجاوزكارى و تعدى به حقوق دگران ، آزادى قانونى نيز براى هميشه يا مدت معينى از وى سلب مى گردد و در بعضى از مواقع از حق حيات محروم مى شود.

«قال على عليه‌السلام : من قام بشرائط الحرية اهل للعتق و من قصر عن احكام الحريه اعيد الى الرق .» (٨٤٥)

كيفر متجاوز در اين موقع رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مرد انصارى فرمود: برو درخت را از ريشه برآور و نزد وى بينداز كه اسلام دين ضررى نيست و قانون آسمانى آن اجازه ضرر زدن ابتدايى يا انتقامى به كسى نمى دهد.

با تحليل اين قضيه و توجه به نكات آن به خوبى روشن مى شود كه طبق مقررات اجتماعى اسلام ، افراد جامعه در اعمال آزادى هاى فردى خود تا جايى مجازند كه به آزادى دگران ضرر نرسانند. اينك توضيح مطلب :

تجزيه و تحليل يك تجاوز

١ - مردى از انصار، در مدينه مالك محوطه اى است كه خانه مسكونى در مجاورت آن قرار دارد و راه ورود به محوطه منحصرا از آن منزل است .

٢ - سمره بن جندب در آن محوطه درخت خرمايى دارد كه بار آروده و مايل است تا برداشت محصول ، مكرر به سركشى آن برود و هر بار بايد از آن خانه رفت و آمد نمايد.

٣ - مرد انصارى قانونا در خانه خود داراى آزادى فردى است و كسى حق مزاحمت او را ندارد.

٤ - سمره بن جندب نيز از آن منزل حق عبور دارد و هر وقت مايل باشد، مى توان از حق خود استفاده نمايد.

٥ - براى آن كه سمره از حق خود استفاده كند و به حق اهل خانه نيز ضرر نرسد، مرد انصارى از وى خواست كه قبل از ورود به منزل ، اجازه بگيرد، ولى سمره قبول نكرد.

٦ - قضيه به عرض رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيد و آن حضرت خواسته مرد انصارى را كه بهترين راه براى حفظ حق دو طرف بود، تاييد فرمود و صريحا به سمره امر كرد قبل از ورود اجازه بگيرد و او همچنان از قبول آن ابا كرد.

٧ - رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منظور هم آهنگ ساختن آزادى هر دو طرف ، از در ديگر وارد شد و به سمره پيشنهاد فرمود كه از حق مالكيت خود استفاده كند و درخت را بفروشد و براى آن كه او را در اين كار تشويق كرده باشد تا در كمال رغبت و آزادى به معامله اقدام نمايد، تعين قيمت را، به لو به چند برابر ارزش واقعى درخت باشد، به اختيار او گذارد. به علاوه پيشنهاد خود را با وعده پاداش اخروى تاييد فرمود، ولى سمره خود سر و لجوج از انجام معامله نيز سرباز زد.

٨ - روش تند و خود سرانه سمره منافى با مقررات اجتماعى اسلام بود. زيرا حاضر نشد با استيفاى حق خود، حق مرد انصارى را نيز مراعات نمايد و آزادى خويش را با آزادى وى تطبيق دهد و چنين فرد متخلفى در جامعه استحقاق كيفر دارد.

٩- رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، براى كيفر سمره ، به مرد انصارى فرمود درخت او را از ريشه درآورد و نزدش بيفكند و با اين دستور به وى فهماند كه هر كس در استفاده از آزادى خود تا حدى مجاز است كه به آزادى دگران ضرر نرساند.

# قاعده لاضرر

١٠ - پس از دستور كندن درخت فرمود: لاضرار با اين عبارت كوتاه يك اصل كلى را در اسلام پايه گذارى كرد و به پيروان خود خاطر نشان فرمود كه نه تنها سمره حق ندارد به مرد انصارى ضرر بزند، بلكه اين اصل در اسلام ، همه جا و براى هميشه لازم الاجراست . بهمين جهت فقهاى عالى قدر اسلام ، بر مبناى گفته رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، قاعده لاضرر را تاءسيس كردند و بر اساس ‍ آن در مسايل عبادى و در امور حقوقى فردى و اجتماعى و خانوادگى ، صدها حكم و فتوا دادند.

خلاصه ، تنظيم زندگى اجتماعى و حفظ تمدن انسانى ، ايجاب كرده است كه پيامبران خدا و همچنين دانشمندان بشر، با وضع قوانين و مقررات لازم و مفيد، آزادى بشر را محدود كنند و افراد جامعه را به سركوبى قسمتى از غرايز و تمايلاتشان وادار نمايند.

ناگفته نماند كه لزوم تحديد آزادى بشر، به حكم عقل واقع بين و به منظور تاءمين سعادت و خوشبختى آدمى است ، وگرنه غريزه كور و كر خواهان آزادى بى قيد و شرط است و نفس متجاوز و سركش انسان ، هرگز به اين محدوديت و محروميت رضايت نمى دهد.

(بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ)

آدمى براى نيل به تمنياتش مايل است راهى را كه در پيش دارد بگشايد و هيچ مانع دينى و عقلى و قانونى سد راهش نشود و سلب آزادى اش ننمايد.

# ميل بشر به آزادى مطلق

همه مردم به طبع اولى خود، آزادى كامل و بى قيد و شرط مى خواهند و نسبت به مقررات كه غرايز را محدود مى كند، بى ميل و ناراضى هستند. با اين تفاوت كه گروه بسيارى ، با در نظر گرفتن ضرورت تمدن و با توجه به جهات عقلى و مصلحت هاى زندگى ، وضع قوانين محدودكننده را در تاءمين سعادت بشر، لازم و مفيد دانسته و اجراى آن را ضرورى و اجتناب ناپذير شناخته اند.

بعضى مى گويند اساس تمدن و قوانين ناشيه از آن ، كه باعث سلب آزادى است و همچنين وجود حكومتهايى كه عهده دار اجراى آن مقررات اند، همه و همه مضر و منافى با سعادت آدمى است . اينان عقيده دارند كه معيار خوشبختى بشر، در آزادى غرايز و زندگى بر وفق تمايلات طبيعى است .

ادگارپش ، استاد فرانسوى مى گويد:

# مخالفين تمدن

«گروهى از متفكرين در هر عصر و زمان معتقدند كه مسئول اختلال ها، تنازع ها و گرفتارى هاى بشر، فقط تمدن است و توصيه كرده اند كه براى رهايى از اين وضع ، انسان بايد به حال ابتدايى برگشت كند.

ادعا و شكايات ايشان از نظر علمى مبتنى بر يك پايه صحيح نيست ، بلكه شكايتشان از تمدن در واقع تحريكهاى غريزى خودپسندانه تهاجم آميز و غير اجتماعى ايشان را ظاهر مى سازد.» (٨٤٧) »

على عليه‌السلام فرموده است : تحقيقا گشايش و آزادگى در عدل است و كسى كه محيط عدل و داد در نظرش تنگ آيد، عرصه جور و ستم تنگ تر خواهد بود.

ارضاى نامحدود غرايز

«البته ارضاى نامحدود همه اميال و تمايلات غريزى ، موجب لذت مى شود، ولى اغلب متضمن رنج هايى كه معلول دنياى مخالف و كج رفتار است ، نيز هست . پس از زندگى كردن ، مانند يك حيوان ، كه حتى آزاد هم باشد، ايجاد خوشبختى نمى كند.» (٨٤٩)

مخالفين حكومت هاى دينى يا بشرى طرفداران آزادى كامل ، نه تنها با اساس تمدن و مقررات آن ، كه سركوب كننده قسمتى از غرايز و تمايلات طبيعى است ، مخالفت دارند بلكه با هر قسم حكومت دينى يا بشرى ، كه مجرى قوانين تمدن است نيز مخالف اند و آن را مزاحم خوشبختى و سعادت انسان ها مى دانند. اينان عقيده دارند اگر قوانين تمدن به كلى ملغى شود و حكومت ها از ميان بروند، طبيعت فضيلت خواه بشر، با راهنمايى عقل ، جايگزين آن مى شود و نظم و انضباط را بر قرار خواهد كرد، ولى به نظر دانشمندان واقع بين ، اين عقيده جز توهمى بيش نيست ، زيرا در صورت الغاى قوانين اجتماعى ، غرايز نيرومند و سركش ، قدرت را در دست مى گيرند و مجالى براى عقل و فضيلت باقى نمى گذارند. به همين جهت ، بعضى از طرفداران اين فكر پس ‍ از دقت و تعمق بيشتر، عقيده دادند و ضرورت تمدن و مقررات آن را تاييد كردند.

فضيلت هاى فطرى به جاى قوانين

ويل دورانت مى گويد:

«گودوين مطمئن بود كه طبيعت انسانى با فضيلت فطرى خود مى تواند بى كمك قانون نظم را نگاه دارد و اگر همه قوانين ملغى شوند، عقل و خوى و خلق انسانى به نحوه بى سابقه و بى مانندى مى شكفد.

مدت ها پس از آن كه گودوين از اين اعتقاد دست برداشت ، تازه شلى آن را به نظم درآورد و اين آزادى خواهى نوين را با ازدواج با دختر گودوين عملى كرد و حق اين فيلسوف را در اين كه پس از سال ها مى تواند در عقايد خود تجديد نظر كند، رعايت نكرد.» (٨٥١)

# برقرارى نظم بدون حكومت

«ويليم موريس ، در انگلستان ، احترام خود را به دولت چنين بيان كرد كه مى خواهد روزى را ببيند كه در آن روز ساختمان هاى پارلمان جاى انباشتن كود براى مدينه فاضله باشد.» (٨٥٣)

بشر به طبع اولى خود، مانند حيوانات ، مهاجم و متجاوز است براى ارضاى غرايز و تمايلات خويش ، از هيچ تعدى و ستمى ابا ندارد. بشر براى نيل به تمنيات خويش مايل است آزادانه از تمام نيرو و قدرتى كه در اختيار دارد، استفاده كند. به ضعيف تر از خود بتازد. او را از پاى درآورد يا مطيع و برده خويش سازد و بدين وسيله راه لذت و كامرانى خويش را هموارتر نمايد و مركب مراد را آن طور كه مى خواهد بتازد.

# معايب آزادى مطلق

«يك بار ديگر مطمئن باشيم كه فلسفه آزادى معايبى دارد، زيرا تجاوز قوى به ضعيف را در نظر نمى گيرد. همين تسلط بى رحمانه كه به دولت نسبت مى دهيم ، در صورت نبودن دولت ، بيشتر به چشم مى خورد و زور گويى مستقيم با هرج و مرج بسيار و رنج و آزار فراوان شايع مى گردد. قسمتى از تمدن مديون استقرار نظم و ناپايدارى قوانين بين المللى بدان جهت است كه تجاوز در ميان دول قوى امر دائمى است و فقط دولت هاى ضعيف طرفدار فضيلت هستند. سقراط به آريستى پوس مى گويند: اگر در عين زندگى در ميان مردم ، خيال مى كنيد بهتر آن است كه در اجتماع انسانى ، نه فرماندهى باشد نه فرمانبرى ، در چنين اجتماعى ، ظاهرا طولى نمى كشد كه اقويا راه بنده كردن ضعفا را بهتر ياد بگيرند.» (٨٥٥)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : تمام بلاد از سه طبقه بى نياز نيستند، تا در تنظيم امور دنيا و آخرت خود به آنان پناهنده شوند، و اگر گروهى فاقد آن سه باشند، زندگى وحشى و حيوانى خواهند داشت نه زندگى انسان . اول فقيهى كه عالم و متقى باشد.

دوم حكومتى كه خيرخواه و فرمانروا باشد.

سوم طبيبى كه در كار خود بينا و مورد اهتماد مردم باشد.

امير خيرخواه و مطاع

در اين حديث امام صادق عليه‌السلام امير خيرخواه و مطاع را براى زندگى انسانى لازم و ضرورى دانسته و وجود حكومت را، اعم از الهى يا بشرى ، يكى از اركان اصلى حيات بشر شناخته است .

« ابى جعفر عليه‌السلام قال : ان طبايع الناس مركبه على الشهوه و الرغبه و الحرص و الرخبه و الغضب و الاذه الا ان فى الناس من زم هذه الخلال بالتقوى و الحيا و الانف فاذا دعتك نفسك الى كبيره من الامر فارم ببصرك الى السما فان لم تخف من فيها فانظر الى من فى الارض لعلك تستحيى ممن فيها فان كنت لاممن فى السما تخاف و لا ممن فى الارض ‍ تستحيى تعد نفسك فى البهائم .»(٨٥٧)

# تمايلات اختصاصى بشر

در نهاد آدمى دو قسم تمايل به قضاى حكيمانه الهى آفريده شده است : يك قسم خواهش هاى غريزى و انگيزه هاى شهوى است كه مشترك بين انسان و حيوان است و قسم ديگر تمايلات عاليه انسانى است كه به بشر اختصاص ‍ دارد. مانند فطرت توحيد، علاقه بشر و عزت نفس ، ميل به عدل و انصاف ، خواهش وفاى به عهد و اداى امانت ، تمايل به عفو و احسان و نظاير آن ها.

ارضاى غرايز و تمايلات طبيعى ، مايه ادامه زندگى و جلب لذايذ و تاءمين خوشبختى مادى است و احياى تمايلات عاليه انسانى ، باعث تكامل روح و تعالى روانى و نيل به سعادت معنوى است .

حيوانات با هدايت تكوينى خداوند، غرايز خود را آزادانه به كار مى بندند و اين آزادى كمترين ضررى به مصلحت هاى فردى و نوعى آن ها نمى زند ولى انسان نمى تواند در اعمال غرايز خود مانند حيوانات ، آزادى بى قيد و شرط داشته باشد، زيرا مواردى اتفاق مى افتد كه ارضاى غريزه حيوانى مستلزم سركوب كردن تمايل معنوى و شرف انسانى است .

# اعمال ضد انسانى

مثلا كسى كه دختر پاكدامنى را با مكر و فريب اغفال مى كند و با وى مى آميزد و براى هميشه بدبخت و بى آبرويش مى سازد، خواهش جنسى خود را ارضا كرده ، ولى با اين عمل خائنانه تمايل شرف انسانى خويش را لگدكوب كرده است .

كسى كه از راه چاپلوسى و تملق ، مقام رفيعى به دست مى آورد، غريزه جاه دوستى و تفوق طلبى خود را راضى كرده ، ولى با تن دادن به ذلت و زبونى ، تمايل شرافت خواهى و عزت نفس خويش را سركوب نموده است .

# موازنه تمايلات

سعادت جامع و كامل نصيب انسانى است كه بر وفق قانون آفرينش زندگى كند و از هيچ يك از خواهش هاى مادى و روحانى خود غافل نباشد. برنامه اعمال خويش را طورى تنظيم نمايد كه غرايز طبيعى و تمايلات عاليه انسانى اش با يكديگر موزون و هم آهنگ گردند و هر يك در جاى خود با اندازه گيرى صحيح ارضا شوند. اين كار جز با تعديل خواهش هاى غريزى و محدود ساختن شهوات نفسانى ميسر نيست ، زيرا آزادى بى قيد و شرط غرايز، تمايلات عاليه بشرى را مى ميراند و فروغ فضيلت و مكارم اخلاق را در نهاد آدمى خاموش مى سازد و در نتيجه ، عواطف انسانى و سجاياى اخلاقى فداى تمايلات غريزى و زندگى حيوانى مى شود و اين عمل ، خود مخالف نظام آفرينش بشر و منافى با سعادت واقعى انسان است .

هر انسانى مى تواند از دو راه يكى را برگزيند: يا احياى تمايلات عاليه و زندگى انسانى و يا آزادى بى قيد و شرط غرايز و حيات حيوانى . به عبارت ديگر، يا آدمى مسخر و مطيع شهوات خود باشد، يا شهوات را مطيع و مسخر عقل و انسانيت خويش سازد.

آنان كه آزادى غرايز را انتخاب مى كنند و پيرو بى قيد و شرط شهوات خود مى شوند، نه تنها از سجاياى انسانى و سعادت واقعى محروم اند، بلكه در نظر اولياى كرامى اسلام ، با اين عمل به بدترين اسارت ها و پست ترين بردگى ها تن داده اند.

«قال على عليه‌السلام : عبد الشهوه اسير لا ينفك اسره»

على عليه‌السلام فرموده : بنده شهوت اسيرى است كه هرگز آزادى نخواهد داشت .

«و عنه عليه‌السلام : مغلوب الشهوه اذل من مملوك الرق» (٨٥٩)

دو راهى وجدان و غرايز يكى از لحظات حساس در زندگى نوبالغان و جوانان موقعى است كه بر سر دو راهى هاى غرايز و وجدان اخلاقى قرار مى گيرند و ناچاراند يكى از آن دو را اختيار نمايند. در اين مواقع است كه جوانان دچار دو دلى و تحير مى گردند و به سوى دو نقطه متضاد كشيده مى شوند.

از يك طرف الهام و نداى وجدان اخلاقى نوجوان را به سوى خود مى خواند تا به راه فضيلت و شرف انسانى اش سوق دهد و از طرف ديگر، كشش نيرومند غريزه او را به جانب خود مى كشد تا به ارضاى خواهش هاى نفسانى و تمايلات ضد وجدانى اش وادار سازد.

اين لحظات خطير، مكرر در سر راه نوجوان پيش مى آيد و با كوچك ترين غفلت ممكن است بزرگ ترين اشتباه را مرتكب شوند و براى هميشه موجبات ناكامى و تيره بختى خويش را فراهم آورند.

براى آن كه موارد تضاد غرايز و وجدان اخلاقى و تاءثير عميق آن در زندگى بشر به خوبى روشن گردد، در اين بحث پيرامون آن گفت و گو مى شود تا مگر نوبالغان و جوانان به اهميت موضوع پى ببرند و با توجه كامل مراقبت نمايند تا در چنين مواقع حساس از مسير پاكى و فضيلت منحرف نشوند.

در نهاد هر انسانى به قضاى حكيمانه خداوند، نيرويى آفريده شده كه بدون مربى و معلم ، امهات فضايل و رذايل اخلاقى را مى شناسد و خوى نيك و بد را تشخيص مى دهد. اين قوه دراكه از سرمايه هاى فطرى آدمى است كه به طور طبيعى با سرشت تمام افراد بشر آميخته شده است . قرآن شريف از آن نيروى خدا داد در يك جا به الهام الهى و در جاى ديگر به هدايت پروردگار تعبير نموده است .

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴿[٧](http://tanzil.ir/#91:7)﴾فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (٨٦١) »

امام صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه فرموده است كه خداوند بر بشر واضح و آشكار ساخت آن چه را كه خوب است و بايد بدان عمل كند، و آن چه را كه بد است و بايد ترك گويد.

( وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) (٨٦٣)

امام صادق عليه‌السلام در جواب حمزه بن محمد، كه از تفسير اين سوال كرده بود، فرمود: مراد وضوح خير و شر است .

روان شناسان دانشمند، اين نيروى فطرى را به نام وجدان اخلاقى خوانده اند و در كتب روانى به همين اسم پيرامون آن سخن گفته و درباره تاءثير عميق آن در روان بشر، مبسوطا بحث و گفت و گو كرده اند.

# تفاوت هاى وجدان و عقل

اولين نكته اى كه در اين موضوع بايد مورد توجه قرار گيرد اين است كه وجدان اخلاقى غير از عقل است و بين آن دو از چند جهت تفاوت است . از آن جمله عقل براى قضاوت ، احتياج به تنظيم مقدمات و بررسى و مطالعه دقيق دارد تا بتواند از مجموع مقدمات نتيجه بگيرد و نظر خود را اعلام كند. ولى وجدان اخلاقى بى مقدمه و بدون فكر و رويه ، خوب و بد اخلاقى را تشخيص مى دهد و نتيجه را اعلام مى دارد. ديگر آن كه عقل گاهى در تنظيم مقدمات و نتيجه گيرى اشتباه مى كند و حكم مى كند. به علاوه ، عقل در تمام مسائل مختلف سياسى ، اقتصادى ، علمى ، اخلاقى ، اجتماعى و تربيتى وارد مى شود و پس از رسيدگى حكم مى كند ولى وجدان اخلاقى تنها در نيك و بدهاى اساسى اخلاق نظر مى دهد، و در ساير مسايل قضاوتى ندارد. خلاصه وجدان اخلاقى و عقل دو نيروى مستقل و ممتاز از يكديگر هستند و هر يك در راهنمايى بشر فعاليت مخصوص به خود دارد.

# وجدان يا نور ذاتى

جان ديويى مى گويد:

«اخلاقيون كلاسيك ، وجدان را همواره واحد مستقلى تلقى كرده اند در كليه مكتب هاى ديگر اخلاقى نيز تقريبا همين نظر حكمفرماست و وجود مستقلى براى وجدان قائل گرديده و تاييد كرده اند كه وجدان يك نور ذاتى است كه بر حقايق اخلاقى پرتو افكنده و آن ها را به صورت حقيقى خود در مقابل ديدگاه آدمى مجسم مى كند.

طرفداران اين عقيده درباره هدف هاى فعاليت وجدان ، اختلاف نظر دارند. عده اى معتقدند كه هم وجدان به تعيين اصول كلى اخلاقى مصروف مى گردد. عده اى بر آن اند كه وجدان اقدامات فورى را تحت كنترل قرار مى دهد. دسته اى وظيفه شناسى را به منزله دايره فعاليت وجدان تلقى مى كنند و بالاخره عده اى علم به حقايق اخلاقى را ناشى از الهام وجدان مى دانند. اما در ميان اين اقوال ، يك نكته سازش و هم آهنگى كامل وجود دارد كه پيرامون همه اين مكتب ها بر آن اند كه بايد يك نيروى غير طبيعى و جدا گانه اى براى علم اخلاق وجود داشته باشد و فعاليت ها داراى معنى اخلاقى نيستند، مگر آن كه تحت نظر وجدان مستقل و جدا گانه اى قرار گيرند (٨٦٥) »

على عليه‌السلام به شيخ شامى فرمود: براى مردم آن را بخواه كه براى خود مى خواهى و با دگران طورى رفتار كن كه مايلى درباره ات آن چنان كنند.

« على بن الحسين عليه‌السلام... و كف الادذى عنهم و ان تحب لهم ما تحب لنفسك و تكره لنفسك .

# نقش وجدان در صفات انسانى

بر عكس اگر مردم به نداى وجدان اخلاقى توجه نكنند و پير و بى قيد و شرط تمايلات غريزى خود باشند، اگر عملا وجدان را سركوب كنند و تنها از خواهش هاى نفسانى خويش اطاعت نمايند، رفته رفته سجاياى اخلاقى فراموش مى شود و اساس فضايل انسانى از ميان مى رود. مردم به خوبى درندگى متخلق مى گردند و به حدود و حقوق هم متجاوز مى كنند و به نابودى يكديگر همت مى گمارند و سرانجام با دست خود موجبات فساد و بدبختى و فنا و نابودى خود را فراهم مى آورند.

# سعادت در پرتو وجدان

پرفسور هانرى باروك مى گويد:

«وجدان اخلاقى بايد در يك جهت معين و به نحو عادلانه در خدمت نيكى و زيبايى فعاليت كند. در عمل وجدان يك نوع قضاوت ارزش ها وجود دارد كه چون ارضا شود، صلح و سلم روح و سعادت درونى به وجود مى آورد.

بهترين راه اين است كه اعمال خود را به منظور ارضاى وجدان اخلاقى تحت اقتدار خويش در آوريم . اين نحو عمل است كه در آن واحد هم به صلاح شخص و هم صلاح جامعه است و فرد و جامعه را براى حصول به صلح و سعادت مشترك به هم مى پيوندد.

# فقد وجدان و درنده خويى

حذف و اغماض از وجدان اخلاقى ، رويايى بيش نيست و قابل تحقيق نمى باشد، زيرا حذف وجدان اخلاقى ، در واقع نابود ساختن قضاوت داخلى است كه جز لاينفك انسان بوده و چنين امرى ممكن نيست . چه اگر فرض كنيم كه حذف وجدان اخلاقى انسان ممكن باشد و انسان فاقد اين جنبه انسانى گردد، از انسان جز غولى وحشت زا و حيوانى درنده باقى نمى ماند و هر گونه زندگى اجتماعى غير ممكن و در نتيجه منجر به اين مى شود كه خود كامگى و استبداد موحشى در كار آيد و جامعه انسانى را تبديل به اجتماعى از حيوانات و برده ها نمايد. در اين حال فرد خوشبخت نخواهد بود، بلكه بر عكس در حضيض مذلت و خوارى سقوط خواهد كرد.

اشتباهى كه متاءسفانه بر اغلب كسان حكومت مى كند اين است كه خيال مى كنند كه ارضاى نامحدود غرايز مى تواند سرچشمه خوشبختى و سعادت باشد، رد صورتى كه چنين امرى ، خود غرايز را نابود مى سازد و سرانجام به انهدام و خودكشى فرد و جامعه منجر مى گردد.» (٨٦٨)

نوجوانان ، نه تنها در افكار و اعمال خود تحت تاءثير وجدان اخلاقى هستند و به پاكى و فضيلت فكر مى كنند، بلكه دگران را نيز از پشت عينك وجدان مى بينند و همه را خوب و شايسته مى پندارند. و بطور طبيعى گفتار و رفتارشان را درست و منزه تلقى مى كنند و با همين انديشه پاك و بى آلايش ‍ با مردم برخورد مى نمايند. بر همين اساس ، با امثال و اقران خود طرح دوستى و رفاقت مى ريزند.

«دوستى هاى جوانان به مراتب از دوستى هاى اشخاص كامل غرض تر است و به ندرت ممكن است طبق حساب قبلى بنيان گذارى شده باشد.

بنياد اين دوستى ها، در نتيجه ميل غير قابل مقاومتى است كه براى جلب محبت در انسان به وجود مى آيد و پيدايش آن ها به وسيله تاءثيرات خاطر و نيكو كارى ها اعلام مى شود.

دوستى هاى جوانان به واسطه صميميت فوق العاده ، عطش شديد، فداكارى ، ميل به سوى حقيقت و بالاخره به واسطه ظرافت خارق العاده خود، از هر نوع پليدى و تباهى مصون است » (٨٧٠) »

# فضيلت پذيرى جوان

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: به شماها درباره نوبالغان و جوانان به نيكى سفارش مى كنم كه آن ها دلى رقيق تر و قلبى فضيلت پذيرتر دارند. خداوند مرا به پيامبرى برانگيخت تا مردم را به رحمت الهى بشارت دهم و از عذابش بترسانم . جوانان سخنانم را پذيرفتند و با من پيمان محبت بستند، ولى پيران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفتم برخاستند. سپس ‍ به آيه اى از قرآن اشاره كرد و درباره مردم كهنسال ، كه مدت زندگى آن ها به درازا كشيده و دچار قساوت و سخت دلى شده اند، سخن گفت .

پيشواى عالى قدر اسلام ، در ابتداى بعثت ، براى آن كه از شر مشركين و بت پرستان مصون باشد، سه سال مردم را در خفا و به طور پنهانى به اسلام دعوت مى كرد. در اين مدت فقط چهل نفر از زن و مرد به آيين مقدسش ‍ گرويدند كه اكثريت قريب به اتفاق آن ها كودكان و نوبالغان و جوانان بودند و سنشان بين ده تا بيست و پنج سال بود.

# گرايش صادقانه

اين عده معدود كه وجدانى بيدار و فطرتى پاك و دست نخورده داشتند، شايسته ترين افراد براى پذيرش آيين اسلام بودند، زيرا سخنان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم موافق طبع حقيقت جو و فضيلت دوست نسل جوان بود. اينان بر اساس ‍ نداى فطرت توحيدى و الهام وجدان اخلاقى به آن حضرت گرويدند و مجذوب تعاليم عاليه اسلام شدند و گفتار پيغمبر تا اعماق جانشان نفوذ كرد و در كمال خلوص و پاك دلى ، رهبرى آن حضرت را پذيرفتند، گردش جمع شدند و هسته مركزى اسلام را تشكيل دادند. مى توان گفت در آن موقع دعوت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بين كودكان و جوانان نفوذ كامل داشت و آن ها بودند كه مانند پروانه در اطرافش مى گشتند و صميمانه دستورش را به كار مى بستند. به همين جهت ، پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جوانان حمايت كرده و درباره آنان به پيروان خود به نيكى سفارش فرموده است .

نفوذ اسلام در نسلجوان

پس از آن كه دوره دعوت هاى پنهانى به سر آمد و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طرف خداوند ماءمور شد كه آشكارا مردم را به آيين اسلام دعوت كند و تعاليم آسمانى خود را بى پرده با آنان در ميان بگذارد، باز هم بيشتر كسانى كه به آن حضرت مى گرويدند و دين اسلام را مى پذيرفتند، جوانان بودند.

استقبال پرشور و روز افزون نسل جوان از تعاليم رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باعث خشم شديد و ناراحتى عميق بزرگسالان متعصب و لجوج شده بود، تا جايى كه در تمام محافل ، مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهى مى خواندند و در ضمن شكايت هاى خويش از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، اين موضوع را به زبان مى آورند و مراتب نگرانى خود را صريحا اظهار مى نمودند.

# شكايت مشركين از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

عتبه كه يكى از رجال مشرك مكه بود، به اسعد بن زراره گفت :

«خرج فينا رجل يدعى انه رسول الله سفه احلامنا و سب الهتنا و افسد شباننا و فرق جماعتنا (٨٧٢)

خشم پدران و مادران

خلاصه ، در صدر اسلام ، همه جا سخن از ايمان نسل جوان بود. پدران و مادران و عموم بزرگسالان مكه ، از اين جهت كه نوبالغان و جوانانشان دعوت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اجابت نموده و صميمانه با وى همكارى مى كنند، سخت ناراضى و خشمگين بودند. براى آن كه مسير جوانان را تغيير دهند و آنان را از پيروى آن حضرت باز دارند، به تمام وسايل زجر و شكنجه متوسل شدند و با شدتى هر چه تمام تر در مضيقه و فشارشان گذاردند تا مگر از دين اسلام دست بردارند و به بت پرستى بردارند و به بت پرستى ، كه آيين پدرانشان بود، بازگردند. ولى رفتار ظالمانه و اعمال غير انسانى مشركين مكه كمترين اثر معنوى نداشت و نتوانست جوانان را در ايمانشان متزلزل سازد و آنان را از پيروى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باز دارد، زيرا تعاليم آسمانى اسلام خواسته عقل و فطرت و گم گشته وجدان پاك و بى آلايش جوانان بود. پيغمبر با زبان دل آنان سخن گفته و اسلام را در عمق جانشان جاى داده بود. زجر و شكنجه بدنى و اهانت هاى شفاهى ، هرگز نمى توانست عقيده باطنى آنان را تغيير دهد و روح پاكشان را از مسير فطرت بگرداند.

# زندگى تلخ مسلمانان

گرچه پيروان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، در مقابل صدمات جانكاه فشارهاى شكننده مشركين ، همچنان در ايمان خود ثابت قدم بودن ، ولى زندگى بر آنان تلخ و غير قابل تحمل شده بود و بايد هر چه زودتر به اين وضع خطرناك خاتمه داده شود. لذا با موافقت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار شد گروهى از زن و مرد مسلمان ، مكه را ترك گويند و به كشور حبشه مهاجرت نمايند و گروه ديگر در معيت آن حضرت به خارج مكه بروند و در نقطه اى به نام شعب ابى طالب زندگى كنند، تا هر دو گروه مدتى از مشركين دور و از تجاوزشان مصون باشند. سرانجام اين تصميم عملى شد و به طورى كه در تاريخ آمده ، هشتاد و سه نفر مرد و هيجده نفر زن ، شهر مكه را ترك گفتند و راه حبشه را در پيش ‍ گرفتند. (٨٧٤) »

اى پادشاه جمعى از نوبالغان و جوانان نادان ما به كشور تو هجوم آورده اند. اينان دين قوم خود را ترك گفته و به دين تو هم در نيامده اند، بلكه خود دين تازه اى ساخته اند. اشراف مكه و پدران و عموها و بستگان اين جوانان ، ما را به نمايندگى نزد شما فرستاده اند تا آن را به سوى خود برگردانند.

از اين عبارت به خوبى استفاده مى شود كه بر اثر دعوت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، نسل جوان و نسل كهن در مقابل يكديگر قرار گرفته اند. نوبالغان و جوانان به آن حضرت گرويده و اسلام آورده اند و براى نجات از ايذاى پدران و بزرگان قوم خود، به حبشه پناهنده شده اند و بزرگسالان به مخالفت برخاسته . از يك طرف در مكه با تمام قدرت جوانان را كوبيده اند و از طرف ديگر، به همين منظور نمايندگى به كشور، حبشه فرستاده اند.

# احضار مهاجرين به مجلس ملك

پادشاه حبشه كه مرد متين و عاقلى بود به اظهارات دو نماينده قريش ترتيب اثر قطعى نداد و به اطرافيان خود گفت بايد شخصا مهاجرين مسلمان را به حضور بخوانم و از عقايدشان پرسش كنم . اگر مطلب آن طورى است كه فرستادگان قريش گفته اند، آنان را تسليم آن دو خواهم كرد و اگر آن طور نبود، از آن ها دفاع مى كنم و تا زمانى كه مايل باشند، آنان را در كشور خويش ‍ نگاهدارى مى نمايم . سپس دستور داد روز معينى مهاجرين را به حضورش ‍ بياورند.

امر پادشاه به اطلاع مسلمين رسيد. قبل از روز مقرر، آنان با يكديگر شور كردند و با توجه به اهميت مجلس ، متفقا جعفر طيار را كه آن روز سنش در حدود بيست و پنج سال بود، به عنوان سخنگوى خود برگزيدند تا به سوالات ملك پاسخ دهد.

خوددارى مسلمين از سجده ملك در آن روزگار، معمول كشور حبشه چنين بود كه هر كس به حضور ملك مى رسيد، بايد او را سجده كند، ولى مسلمين از سجده پادشاه خوددارى كردند.

كسانى كه در محضر ملك حاضر بودن ، به مسلمين گفتند: چرا سجده نكرديد؟ جعفر در جواب گفت : ما هيچ كس جز خداى يگانه را سجده نمى كنيم .

پادشاه حبشه پرسيد: اين چه دينى است كه شما به آن گرويده ايد؟ جعفر در جواب گفت : قوم ما از نادانى بت مى پرستيدند. ميته مى خوردند. قطع رحم مى كردند. به همسايه آزار مى دادند. زورمندان به جان و مال ناتوانان تجاوز مى نمودند و آنان را طعمه خود مى ساختند. وضع ما بدين منوال بود تا خداوند بر ما پيامبرى را فرستاد، همان طور كه بر اقوام گذشته پيغمبرانى را فرستاده بود. اين پيغمبر از خود ماست . از شرف خانوادگى اش آگاهيم و او را به راستگويى و عفت و امانت مى شناسيم .

«فدعانا الى الله تعالى لنوحده و نخلع ماكان يعبد آباونا من دونه من الحجاره و الوثان و امرنا ان نعبد الله تعالى وحده و امرنا بالصلاه و امرنا بصدق الحديث و ادا الامانه وصله الارحام و حسن الجور و الكف عن المحارم و الدما و نهانا عن الفواحش و قول الزور و اكل مال اليتيم و قذف المحصنه فصدقناه و آمنا به و اتبعناه على ماجا به فعدا علينا قومنا ليردونا الى الاصنام و استحلال الخبائث فلما قهرونا و ظلمونا و ظلمونا و ضيقوا علينا خرجنا الى بلدك و اخترناك على من سواك (٨٧٦)

يكى از عواملى كه به قضاى حكيمانه الهى ما را به خوبى و انسانيت مى خواند و راه تعالى و تكامل را به ما نشان مى دهد، وجدان اخلاقى است . كسى كه مى خواهد هميشه خوب و پاك زندگى كند و پيوسته به زيور صفات عاليه انسانى آراسته باشد، بايد وجدان اخلاقى را در نهاد خود زنده و فعال نگاه دارد و نداى وجدان را اصل ثابت روش هاى اخلاقى خويش در تمام مظاهر زندگى قرار دهد.

«قال على عليه‌السلام: تحللوا بالاخذ بالفضل و الكف عن البغى و العمل بالحق و الانصاف من النفس . (٨٧٨)

امام جواد عليه‌السلام فرموده : كسى كه بر مركب شهوات خويش سوار است و خود سرانه مى تازد، هرگز از لغزش و سقوط رهايى نخواهد داشت .

«قال على عليه‌السلام: غلبه الشهوه تبطل العصمه و تورد الهك» (٨٨٠)

# نقش غرايز در روانشناسى مدرن

«روانشناسى مدرن تحت سلطه و نفوذ روان كاوى ، غرايز را اصل و اساس ‍ قرار داده و آن را به مقام الو هيت رسانيده است و در نتيجه سير قهقرايى به سوى شرك باستانى پيدا شده است . البته غرايز در زمان توحيد موسى و عيسى و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز داراى اهميت بوده است ، ولى تابع سلسله مراتب بوده و زيرا اقتدار وجدان اخلاقى فعاليت داشته است ، وجدان اخلاقى و غرايز را هم آهنگ ساخته و آن ها را در جهت مفهوم اجتماعى بشريت سوق مى داده است .

روان شناسى مدرن ، غرايز را به جاى هم آهنگ ساختن يك به يك ، تفكيك كرده و آزادشان گذارده و از مهار عقل رهاشان ساخته است ، و چون در اين روش پيش رويم كم كم به دستگاهى كردن عيش و خوشى مى رسيم و با حذف مسئله زشت و زيبا و منسوب كردن هر چه ما را خوش آيد به خوبى و هر چه ما را خوش نيايد و به زشتى ، به جايى مى رسيم كه ميزان و ملاك خوب و بد نفس اماره ما خواهد بود و حكومت نفس بر عقل آشكار مى شود، كه نتايج جامعه ويران كن آن را خوب مى شود پيش بينى كرد.» (٨٨٢)

از مجموع بحث دو نكته روش شد. اول آن كه وجدان اخلاقى كه نيروى الهام الهى و نور هدايت خداوند است ، با سرشت آميخته و در نهاد آدمى ريشه عميق فطرى دارد.

دوم آن كه جاذبه معنوى و كشش روحانى وجدان اخلاقى ، در دوران بلوغ و جوانى ، قوى و نيرومند است و نسل جوان كه ضميرى پاك و باطنى منزه دارد، و به طور طبيعى شيفته سجاياى انسانى و فضايل اخلاقى است .

# علل انحراف نسل جوان

با توجه به اين دو نكته ، اينك جاى اين پرسش است كه چرا بعضى از نوبالغان و جوانان ، به نداى وجدان اعتنا نمى كنند و چه باعث مى شود كه از مسير فضايل اخلاقى و صفات انسانى منحرف مى گردند و به پاره اى از اعمال ضد وجدان دست مى زنند؟ در پاسخ مى توان گفت انحراف اخلاقى نسل جوان علل متعددى دارد. در اين جا براى مزيد اطلاع جوانان به بعضى از آنها اشاره مى شود.

اول . يكى از علل سركوب شدن تمايلات وجدانى فرزندان بشر، سوء تربيت آنان در دوران كودكى است . اطفالى كه در خانواده هاى فاسد و در دامن والدين و مربيان آلوده و گناهكار پرورش مى يابند و همواره ناظر رفتار و گفتار ضد انسانى آن ها هستند، رفته رفته از مسير فطرت منحرف مى شوند و نيروى وجدان اخلاقى و فضايل انسانى در نهادشان خاموش مى گردد و چنان به روش هاى پليد عادت مى كنند كه در دوران بلوغ و جوانى از ارتكاب بزرگ ترين گناه اخلاقى ، كمترين ناراحتى و ندامت احساس نم نمايند.

«قال على عليه‌السلام: المر حيث وضع نفسه برياضته و طاعته فان نزهها تنزهت و ان دنسها تدنست . (٨٨٤) »

حضرت حسن عليه‌السلام فرموده است : عادات ، در وجود آدميان ، با قهر و غلبه حكومت مى كنند. كسى كه در پنهانى به چيزى عادت كند، آشكارا و در محضر مردم مفتضحش خواهد ساخت .

دوم . عامل ديگر كه نوبالغان و جوانان را از روش هاى پاك وجدانى و صفات انسانى منحرف مى سازد و به راه خيانت و ناپاكى مى كشاند، رفقاى بد، تبليغات بد، محيط آلوده اجتماع فاسد و افراد خائن است .

# جوان و محيط فاسد

موقعى كه جوانان با افراد منحرف و بد اخلاق رفيق مى شوند يا تحت تاءثير عناصر الوده و فاسد قرار مى گيرند، وقتى كه جوانان بر خلاف انتظار فطرى خود، به نادرستى و خيانت جامعه پى مى برند و از زورگويى و فريبكارى افراد آگاه كى گردند، و زمانى كه پرده هاى ريا و خودسازى از چهره نادرستان عقب مى رود و قيافه واقعى آنان در برابر چشم هاى كنجكاو جوانان آشكار مى گردد، زمينه انحرفشان آماده مى شود. در اين موقع است كه فروغ راستى و حقيقت در ضمير نوبالغان و جوانان به خمودى مى گرايد و نيروى وجدان اخلاقى و ميل به فضيلت و پاكى در نهادشان سركوب مى شود. نوجوانان از مشاهده اعمال نارواى جامعه و محيط فاسد، درس خيانت و نادرستى مى گيرند و عملا از روش هاى ناپسند دگران پيروى مى نمايند.

ژان ژاك روسو مى گويد:

«دلم مى خواست معاشرين يك جوان را طورى انتخاب كنند كه تمام كسانى را كه اطرافش هستند، خوب بشمارد و مجالس و محافل را طورى به او بشناساند كه هر چه در آن جا صورت مى گيرد، بد بداند. لازم است بداند كه انسان طبيعتا خوب است بايد اين حقيقت را حس بكند و ابناى نوع خود را مانند خويش فطرتا نيك پندارد. ولى بايد ببيند چگونه جامعه ، افراد را خراب مى كند و چگونه عقايد غلط، سرچشمه مفاسد ايشان است . بايد هر فرد را عزيز و محترم دارد، ليكن مجموعه افراد را پست بشمارد. بايد ملتفت بشود كه تمام صورت ها تقريبا يك نوع ماسك دارد، ولى بعضى صورت ها از ماسكى كه آن را مى پوشاند، زيباتر است .» (٨٨٦)

اولياى گرامى اسلام ، براى آن كه پيروان خود را عموما و نسل جوان را خصوصا در راه فضايل اخلاقى و روش هاى انسانى ثابت قدم نگاه دارند و از خطر سقوط و تباهى محافظتشان نمايند، درباره تبليغات گمراه كنند و مضر و رفتار بد و فاسد و همچنين ساير عوامل ضد اخلاقى ، در خلال روايات اسلامى سخن گفته و نكات لازم را خاطر نشان ساخته اند.

« محمد بن على عليه‌السلام: من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبدالله و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس فقد عبد ابليس» (٨٨٨)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه تو را به مطالب باطل خشنود سازد، و به بازى و سخنان غير واقعى گول بزند، او حقايق را از تو پنهان داشته و درباره ات خيانت كرده است .

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : المره على دين خليله فلينظر احد كم من يخالل . (٨٩٠) »

كشش غرايز و شهوات

على عليه‌السلام ، در ضمن نامه خود به حضرت مجتبى عليه‌السلام ، نوشته است : با نيكوكاران قرين شو تا از آنان باشى و از بدكاران دورى كن تا از آن ها جدا شوى .

سوم . عامل ديگرى كه از دو عامل مذكور عمومى تر و شعاع تاءثيرش وسيعتر است و مى تواند جوانان را به شدت تحت تاءثير قرار دهد و آنان رحمة الله از روش هاى پاك انسانى و صفات عاليه وجدانى باز دارد و به راه گناه و ناپاكى هاى اخلاقى بكشاند، غرايز طبيعى و شهوات نفسانى است .

با فرارسيدن دوران بلوغ و شكفته شدن وجدان اخلاقى ، غرايز طبيعى نيز يكى پس از ديگرى شكفته مى شوند و خواهش هاى نفسانى با قدرت و نيرومندى بروز مى كنند. تمايل شهوت جنسى ، عشق به تجمل و خود آرايى ، تمناى قدرت و تفوق طلبى ، علاقه به ثروت و نيرومندى و خلاصه عواطف گوناگون و احساسات تند و آتشين دوران شباب ، مزاج جوانان را طوفانى مى كند و مسير افكار و اعمالشان را به كلى تغيير مى دهد.

# تحولات اخلاقى بر اثر بلوغ

«در ابن ميان بلوغ فرا مى رسد. ناگهان پسران آمادگى و وحدتى را كه براى كارهاى ناسنجيده داشتند، از دست مى دهند و قيافه پريده تفكر بر آنان سايه مى اندازد. دختران ، خود را بادقت بيشترى آرايش مى دهند و موى خود را با هنر بيشترى آشفته مى سازند. روزى ده ساعت درباره لباس فكر مى كنند و روزى صد بار با خيرگى دل انگيزى به دامن خود مى نگرند پسر، سرو گردن خود را مى شويد و كفش خود را واكس مى زند و به دختران متوجه مى گردد.

جوان خود و جهان را مى آزمايد. شاخك هاى بى پايانى از هر سوى با سوالات و نظريات ، براى فهم معنى اشيا دراز مى كند. ذهن مانند چشمه جوشانى در جوشش و زايش است . هر سخنى و هر فكرى صد سخن و فكر ديگر را بر مى انگيزد. جوان به سن شوخى هاى پسرانه و خنده هاى دخترانه پا مى نهد. طغيان اميال و رغبات ، حس زيبايى شناسى را تقويت مى كند و نمو مى بخشد. حس اكتساب بالا مى گيرد و هر دو دست خود را براى گرفتن پول و قدرت دراز مى كند.»(٨٩٢) مى كند.»

# پرتگاه زندگى

موقعى كه جوانان ، در موارد مخصوصى ، با ناسازگارى غرايز و وجدان مواجه مى گردند و بر سر دو راهى تضاد اخلاقى و تمايل نفسانى واقع مى شوند، بايد به هوش باشند كه بر لب پرتگاه زندگى قرار گرفته و به محيط خطر نزديك شده اند. اگر فورا تصميم نگيريد و به شهوات ضد اخلاقى خود پشت پا نزنند، سقوط خواهند كرد و ممكن است براى هميشه تيره روز و بدبخت گردند. براى نمونه به بعضى از موارد اشاره مى شود.

غريزه جنسى با قدرت و نيرومندى بروز مى كند و تمام وجود جوان را مسخر خود مى سازد اتفاقا با دختر زيبايى برخورد مى كند. به او علاقه مند مى شود. مجذوبش مى گردد. رفته رفته محبت به صورت عشق سوزانى در مى آيد و قرار و آرام را از وى سلب مى كند. مى كوشد تا به هر وسيله كه ممكن است ، به وصل او برسد و تمايل جنسى خود را به وسيله آن محبوب خواستنى و دلپذير ارضا نمايد.

اگر بتواند با او ازدواج كند و تمايل آتشين خود را در چهار چوبه شرع و قانون و با حفظ اصول اخلاق و انسانيت اعمال نمايد، توانسته است با اين عمل ، كه موافق تعاليم دينى و علمى است ، غريزه جنسى كه وجدان اخلاقى خويش را با هم ، هم آهنگ سازد و هر دو خواهش را يك جا ارضا نمايد.

اگر نتواند يا نخواهد با او ازدواج كند يا دختر به عللى حاضر نيست به همسرى وى در آيد، در اين صورت جوان دلباخته ، كه به شدت در فشار عشق و تمايل جنسى قرار دارد، به دو صورت مى تواند عمل كند.

# جوان بر سر دو راهى

اول آن كه از دختر چشم بپوشاند و با نفس خويش مجاهده نمايد تا فكر او را از صفحه خاطر بزدايد و تدريجا فراموشش كند دوم آن كه همچنان از پى او برود و مقصد خود را كه دست يافتن به دختر و ارضاى شهوت جنسى است ، دنبال كند و براى نيل به هدف غريزى خويش ، به هر كارى كه پيش ‍ آيد دست بزند. فرض دوم است كه مى تواند منشاء حوادث نامطلوبى گردد و انگيزه غريزه جنسى ، جوان عاشق را كور و كر كند و او را ارتكاب جرايم بزرگ و اعمال ضد وجدانى وادار سازد.

چه بسيار اتفاق افتاده كه بعضى از جوانان ، شيفته دخترانى پاكدامن و عفيف شده اند و براى آن كه شهوت خود را موقتا ارضا كنند و به وسيله آن كامياب شوند، با خودسازى و وعده هاى دروغ ، آن ساده دلان را فريب داده و ناجوانمردانه با حيله و نيرنگ ضد وجدانى ، آن ها را به دام خويش ‍ افكنده اند و به قيمت يك يا چند روز كامرانى و شهوت پرستى ، حيثيت و شرفشان را بر باد داده و براى هميشه آنان را بدبخت و تيره روز ساخته اند. گاهى آن دختران اغفال شده بر اثر فشار روحى بيمارى دچار بيمارى روانى شده يا از ترس رسوايى ، در سنين جوانى ، به خودكشى دست زده اند.

چه بسيار اتفاق افتاده كه بعضى از جوانان ، براى آن كه به دختر دلخواه خود برسند يا دختران به مرد مورد علاقه خويش دست يابند، به منظور بر طرف كردن موانع ، مرتكب جنايات و اعمال ضد انسانى شده اند و زنان و مردان مزاحم را كشته يا مسموم كرده اند.

# انتقام جويى در اثر شكست در عشق

چه بسيار جوانى كه دلباخته دخترى شده ، ولى دختر به عشق و علاقه وى اعتنا نكرده و او را از خود رانده است . يا برعكس دخترى كه علاقه مند به جوانى شده ، ولى جوان با بى اعتنايى تقاضاى او را رد كرده است . در نتيجه ، پسر يا دختر، بر اثر شكست در عشق خشمگين گشته و به فكر انتقام افتاده است و سرانجام به جنايت غير قابل جبرانى دست زده و معشوق خود را كشته است .

علاقه به مال و ثروت يا عشق به تفوق و قدرت و خلاصه تمام تمايلات غريزى مانند غريزه جنسى است . اگر جوانان در راه ارضاى غرائز خود، همواره به نداى وجدان اخلاقى متوجه باشند و طورى عمل كنند كه غرايز و وجدانشان با يكديگر هم آهنگ شوند، مى توانند به خوشبختى واقعى و سعادت انسانى نايل گردند. بر عكس ، اگر در راه ارضاى غرايز تند روى كنند و عملا به نداى وجدان اخلاقى بى اعتنا باشند، به جرايم و اعمال ضد انسانى آلوده مى شوند و سرانجام گرفتار بدبختى و تيره روزى خواهند شد. اطاعت بى قيد و شرط از تمايلات غريزى و خواهش هاى نفسانى و بى اعتنايى به الهامات وجدانى و اوامر الهى ، منشاء فساد و تباهى است و قطعا آدمى را از وصول به كمال انسانى و نيل به سعادت مادى و معنوى محروم مى سازد. اولياى گرامى اسلام ، ضمن احاديث بسيارى اين موضوع مهم را به پيروان خود خاطرنشان فرموده و آنان را از اطاعت بى قيد و شرط هواى نفس بر حذر داشته اند.

«قال على عليه‌السلام : اهجروا الشهوات فانها تقودكم الى ركوب الذنوب و التهجم على السيا،(٨٩٤) »

و نيز فرموده است : اطاعت از انگيزه هاى شرور و بدى ها پايان كارها را فاسد و تباه مى سازد.

« عبد الرحمن بن الحجاج قال قال لى ابوالحسن عليه‌السلام : اتق المرتقى السهل اذا كان منحدره و عرا. (٨٩٦)

امام جواد عليه‌السلام فرموده است : كه از هواى نفس خود اطاعت نمايد، با اين عمل آرزوى دشمن خويش را بر آورده است .

براى جوانان ، كه فطرت پاك و فضيلت دوست هستند و قدرت الهامى وجدان ، در نهادشان بالنسبه نيرومند است ، پيروى از تمايلات نارواى غريزى و پشت پا زدن ره نداى وجدان اخلاقى كار آسانى نيست . موقعى كه براى اولين بار جوانى در معرض تضاد وجدان و غريزه قرار مى گيرند، با كشمكش روحى شديد مواجه مى شود. از يك طرف ، وجدان اخلاقى او را به راه پاكى و فضيلت مى خواند و از گناه و خيانت برحذرش مى دارد و از طرف ديگر، انگيزه نيرومند غريزه وى را به سوى خود مى كشاند و به اعمال تمايل غير مشروعش تحريك مى كند و گاهى اين حالت كشاكش و تعارض درونى : هفتها و ماه ها به طول مى انجامد تا سرانجام يا وجدان غلبه كند و از گناه منصرف گردد يا غريزه غلبه كند و به گناه ضد وجدان آلوده شود البته محيط فاسد: رفقاى بد: مشاهده اعمال ناپسند دگران و چيزهايى نظاير اين ها: در غلبه غريزه و شكست وجدان اخلاقى نقش مؤ ثرى دارند و مى توانند جوان را بر خلاف تمايل فطرى و انسانى اش به ناپاكى و گناه وادارند و به ارتكاب جنايت مصممش سازند.

ناگفته نماند كه تعارض تمايلات در نهاد آدمى : منحصر به تضاد غريزه و وجدان نيست بلكه در بعضى از مواقع : افراد بشر و هم چنين انواع حيوانات : در مقابل دو تمايل متضاد غريزى قرار مى گيرند و دچار كشاكش ‍ درونى مى شوند و سرانجام بر اثر پاره اى از شرايط موجود، يكى از آن دو را انتخاب مى كنند.

«اگر در روز هى يخى بندان ، روى آستانه پنجره خود براى پرندگان خرده نان بريزيد، ملاحظه خواهيد كرد كه در وجود آن ها، بين ترس و گرسنگى ، جدال و كشمكش سختى درگير است متدرجا پرندگانى كه جسورترند، به سمت خرده هاى نان حمله برده ، به شتاب بر مى گردند.

كار آنها سرمشق شده ، به دگران دل به جرات مى دهد و پس از مدت زمانى ، پرندگانى كه در مجاورت شما زندگى مى كنند، متوجه مى شوند كه شما بى آزار هستيد ولى حتى در آن وقت هم ملاحظه خواهيد كرد كه در همان حين كه مشغول دانه بر چيدن هستند، پيوسته با هوشيارى به اين طرف و آن طرف خود نظر مى اندازند تا از نزديك شدن خطر آگاه شوند»(٨٩٨)

براى آن كه نوبالغان و جوانان همواره بر غرايز خويش حاكم باشند و در طول دوران زندگى ، هرگز عنان نفس سركش را از كف ندهند، و براى آن كه در مواقع تضاد غريزه و وجدان ، دچار سقوط و تباهى نگردند و دامن پاكشان به گناه و جنايت آلوده نشود، بايد دو نكته را عملا به كار بندند.

اول . جوان از ابتداى بروز تمايل جنسى و آشكار شدن خواهش هاى غريزى ، تمنيات شهوى خويش را با نيروى ايمان و عقل و وجدان مها كند. چه اگر از اول ، شهوات محدود نشوند و غرايز خود سر و لجام گسيخته بار آيند، صاحب خود را اسير و فرمان بردار خويش مى سازند و در تمام دوران حيات بروى حكومت مى كنند.

«قال على عليه‌السلام : غالب الشهوه قبل قوه ضراوتها فانها ان قويت ملكتك و استقادتك و لم تقدر على مقاومتها (٩٠٠) »

اميرالمؤ منين عليه‌السلام فرموده است : كشى كه در انديشه گناه باشد و پريامون آن بسيار فكر كند، سرانجام همان افكار بد و انديشه هاى پليد، او را به ارتكاب گناه مى خواند و آلوده اش مى سازد.

# جوان و عزت نفس

قال الله العظيم فى كتابه : (وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) (٩٠٢)

على عليه‌السلام به فرزند خود، حضرت مجتبى توصيه فرموده كه نفس ‍ خويش را عزيز شمار و به هيچ پستى و دنائتى تن مده ، گر چه عمل پست ، تو را به تمنياتت برساند، زيرا هيچ چيز با شرافت نفس برابرى نمى كند و هرگز به جاى عزت از دست داده ، عوضى هم مانند آن نصيب نخواهد شد. فرزند عزيز آزادگى را از كف مده و بنده و برده دگران مباش كه خداوند تو را آزاد قرار داده است .

# عزت نفس و اجتناب از گناه

عزت نفس براى همه مردم ، در كليه شئون زندگى فردى اجتماعى ، مادى و معنوى و همچنين در تمام ادوار حيات ، از دوران كودكى و جوانى تا ايام ميان سالى و پيرى ، يكى از اركان اساسى خوشبختى و سعادت است .

خانواده هايى كه اعضاى آن با عزت نفس و شرافت اخلاقى خو گرفته اند و به پستى و فرومايگى آلوده نشده اند، از بسيارى از گناهان و پليدى هاى اخلاقى كه منشاء فساد و تيره روزى است ، منزه و مبرى هستند.

كشورى كه افراد آن با عزت نفس بار آمده اند و در نظر مردم و حكومت ، شرافت اخلاقى مهم و لازم الرعايه شناخته شده است ، دروغ و تملق گويى ، دزدى و رشوه خوارى ، خدعه و فريبكارى و خلاصه بسيارى از گناهان و ناپاكى هاى اخلاقى در آن كشور راه ندارد. عزت نفس و شرافت دوستى خود به خود مردم را به راه وظيفه شناسى سوق مى دهد و از اعمال ضد اخلاقى برحذر شان مى دارد.

«قال على عليه‌السلام : من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصيه (٩٠٤) »

# حق فرزند به پدر

حضرت سجاد عليه‌السلام فرموده است : حق فرزندت به تو اين است كه بدانى وجود او از تو و نيك و بدش در اين جهان وابسته به تو است و بادارا بودن قدرت واسطه پدرى ، مسئول تربيت وى هستى . بايد رفتار تو درباره فرزندت هم مانند رفتار مربى شايسته اى باشد كه تربيت صحيحش در اين جهان ، مايه زيبايى و جمال اخلاقى فرزند گردد و در پيشگاه الهى ، دليل وظيفه شناسى اش باشد.

ضامن اجراى فضايل عزت نفس از طرفى براى تمام افراد يكى از بزرگ ترين فضايل و سجاياى انسانى است و از طرف ديگر محرك آدمى در اجراى ساير برنامه ها اخلاقى و وظيفه شناسى نسبت به دگران است به عبارت ديگر، شرافت نفس ، علاوه بر آن كه خود از نظر فردى براى كودك و جوان و بزرگسالان يكى از صفات حميده است ، مى تواند ضامن اجراى ساير صفات پسنديده در محيط خانواده و آموزشگاه و اجتماع نيز باشد و صاحبش را به مراعات تمام وظايف اخلاقى و انسانى وادار سازد.

خانواده . اگر پدر و مادر و ساير اعضاى خانواده خود داراى عزت نفس و شرافت اخلاقى باشند و اين خوى پسنديده را همواره در تماس با هم مورد توجه قرار دهند، اگر از كارهاى پست و سخنان موهن بپرهيزند و عملا شخصيت يكديگر را محترم شمارند، طبعا كودكانى كه در آن خانواده تربيت مى شوند، عزيز النفس بار مى آيند و به شرافت اخلاقى خود اهميت مى دهند در چنين خانواده اى ، پرورش صحيح اطفال و واداشتن آنان به انجام وظايف اخلاقى و اجراى برنامه هاى دينى و علمى دشوار نيست . زيرا كودكان درك مى كنند كه تجاوز به حقوق دگران و سرپيچى از انجام وظايف ، به حيثيتشان لطمه مى زند و شرافت آنان را كه مايه محبوبيت خانوادگى است ، لكه دار مى سازد.

# سركوب شدن عزت نفس

اگر پدر و مادر و ساير اعضاى خانواده ، خود، دنى النفس و زبون باشند و شرافت اخلاقى به نظرشان ارزنده و مهم نيايد، قهرا فرزندانشان در آن محيط فاسد، زبون و فرومايه بار مى آيند و به پستى و دنائت اخلاق خو مى گيرند. در چنين خانواده اى علاوه بر آن كه تمايل فطرى عزت نفس در نهاد كودكان سركوب مى شود، پرورش ساير فضايل اخلاقى و ملكات انسانى نيز در آنان بسى دشوار و مشكل خواهد بود. زيرا كسى كه به فرومايگى و دنائت نفس عادت كرده است ، از ارتكاب كارهاى پست و موهن ابا ندارد و از ننگ رسوايى احساس ناراحتى و شرمسارى نمى كند.

«قال على عليه‌السلام : النفس الدينه لا تنفك عن الدنائات (٩٠٦)

آموزشگاه و عزت نفس نوآموز آموزشگاه . توجه اولياى مدارس به عزت نفس و شرافت انسانى محصلين و احترام به شخصيت آنان ، از عوامل مهم يادگيرى و باعث پيشرفت برنامه هاى تحصيلى ، در تمام آموزشگاه هاى ابتدايى و متوسطه و عالى است . چنانكه اهانت به شخصيت محصلين و درهم شكستن عزت نفسشان ، باعث دلسردى در تحصيل و احيانا مايه عصيان و طغيان آنان خواهد شد.

«مدرسه ممكن است كودكى را چنان به دانش علاقه مند كند كه همه عمر خود را وقف دانش اندوزى نمايد و نيز ممكن است حتى كودك مستعدى را به كلى از كسب دانش بيزار كند. (٩٠٨)

# ضرر تشويق نابه جا

اگر محصلى با نداشتن شايستگى و لياقت مورد تشويق واقع شود و معلم ، عالى ترين نمره را به وى بدهد، اگر دانش آموزى بدون صلاحيت علمى و اخلاقى ، بر اثر تملق و چاپلوسى يا به جهات دگرى نظاير آن ، توجه اولياى مدرسه را به خود جلب كند و آنان وى را در حضور تمام شاگردان به عنوان محصلى كه از تمام همكلاسى هاى خود بهتر درس خوانده و از همه لايقتر است ، معرفى نمايند، و خلاصه اگر در محيط آموزشگاه فرد نالايقى به ناحق مورد تمجيد و تشويق واقع شود، قهرا به حيثيت و عزت نفس كسانى كه از او بهتر درس خوانده ، ولى تملق نمى گويند اهانت شده و اين عمل ناروا شكست مؤ ثرى به شخصيت و شرافت معنوى آنان وارد مى كند و از نظر روانى اين شكست بى اثر نخواهد ماند.

توبيخ . به طورى كه از كتب روانى و تربيتى امروز استفاده مى شود، كارشناسان آموزش و پرورش عقيده دارند كه تشويق افراد خوب و وظيفه شناس و همچنين توبيخ متخلفين و وظيفه ناشناسان ، دو عامل مؤ ثر در گسترش خوبيها و جلوگيرى از بدى هاست و در راه اجراى برنامه هاى تربيتى ، بايد از اين دو وسيله مؤ ثر استفاده كرد. با اين تفاوت كه تشويق را مؤ ثرتر از توبيخ دانسته و بدان بيشتر اهميت داده اند.

اين عقيده از نظر مكتب تربيتى اسلام ، احتياج به بررسى و توضيح دارد. اگر مقصود كارشناسان تربيتى از توبيخ ، اجراى مقررات كيفرى يا اظهار عدم رضايت مردم از گناه و گناهكار باشد، مكتب آسمانى با آن موافق است . ولى اگر مراد از توبيخ ، ملامت و تغيير گناهنكار باشد، يعنى متخلف را مورد سرزنش قرار دهيم و تخلف هاى او را يك به يك بشماريم و به رخش ‍ بكشيم و با جملات موهن توبيخش نماييم ، برنامه هاى تربيتى اسلام با آن موافق نيست .

خوددارى از توبيخ به موجب روايات متعدد اولياى گرامى اسلام پيروان خود را از سرزنش و ملامت متخلفين و كناهكاران بر حذر داشته اند. ولى در عوض ، از يك طرف ، به حكومت دستور اجراى قوانين كيفرى را درباره آنان داده اند و از طرف ديگر، به جامعه توصيه كرده اند كه از گناهكاران دورى كنيد و رشته دوستى و رفاقت خود را از آن ها قطع نماييد و با برخورد تلخ ، مراتب تنفر و انزجار خود را از گناه و گناهكار اعلام داريد.

«قال على بن الحسين عليه‌السلام قال : كان آخر ما اوصى به الخضر موسى بن عمران عليه‌السلام ان قال لا تعيرن احدا بذنب . (٩١٠) »

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : اگر بين تو و برادر مسلمانت چيزى اتفاق افتاد، او را براى گناهش مورد ملامت و توبيخ قرار مده .

« اميرالمؤ منين عليه‌السلام قال : لا تكونن عيابا و لا تطلبن لكل زله عتابا و لكل ذنب عقابا. (٩١٢) »

# اجراى كيفر قانونى

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : اگر زنى كه خدمتگزار يكى از شماست ، مرتكب عمل منافى با عفت شد، او را به وسيله قاضى شرع به كيفر قانونى برسانيد، ولى سرزنش و ملامتش نكنيد.

« ابى عبدالله عليه‌السلام قال : قال اميرالمؤ منين امرنا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله عليه و آله ان ننلقى اهل المعاصى بوجوه مكفهره .(٩١٤) »

على عليه‌السلام به كميل بم زياد توصيه فرمود: در هر حال به حق سخن گوى پرهيزكاران را دوست بدار. گناهكاران را ترك گوى . با منافقين مياميز و با خيانتكاران رفاقت مكن .

اگر محصل وظيفه شناسى در حضور شاگردان آموزشگاه مورد تمجيد و تشويق واقع شود، قطعا در وى اثر مفيد مى گذارد و اميدش را فزونتر و روحيه اش را قوى تر مى سازد. به نظر مى رسد كه تشويق ، او را براى پيمودن كلاس هاى بالاتر آماده تر مى كند و به مجاهده و كوشش بيشترى وادارش ‍ مى نمايد. بر عكس ، اگر محصل متخلف و بدكار مورد توبيخ و سرزنش قرار گيرد و در مقابل ساير محصلين ، شخصيت و عزت نفسش در هم شكسته شود نه تنها اين عمل وى را اصلاح نمى كنيد، بلكه ممكن است تحقير و اهانت اثر معكوس داشته باشد و محصل متخلف را به مقاومت وادار كند و در ادامه كارهاى بدش جسورتر نمايد.

# يك اشتباه تربيتى

سرزنش و ملامت محصل متجاوز، در محيط آموزشگاه ، يك اشتباه بزرگ تربيتى است و نتايج نامطلوبى به بار مى آورد و اشتباه بزرگ تر، تكرار ملامت و زياده روى در توبيخ است چه اين كار از يك طرف اثر روانى توبيخ و نتيجه كيفرى آن را از ميان مى برد و از طرف ديگر، جوان توبيخ شده را به انتقامجويى و لجاجت وا مى دارد.

محصلى كه مكرر در حضور شاگردان مورد ملامت و توبيخ واقع شده و تمام حيثيت و شخصيتش بر باد رفته است ، جوانى كه لكه گناه و بدنامى به دامنش نشسته و همه او را خائن و ناپاك خوانده اند، از هيچ ننگ و رسوايى باك ندارد. او براى آن كه در مقابل آن همه اهانت اظهار وجود كند و انتقام بگيرد، ممكن است به گناهان بزرگ ترى دست بزند و بدين وسيله ، در مقابل توبيخ ‌هايى كه شنيده عكس العمل نشان بدهد.

«قال على عليه‌السلام : الا فراط فى الملامه يشب نار اللجاجه . (٩١٦) »

و نيز فرموده است : از تكرار سرزنش بپرهيزيد كه اين كار باعث پيوستن به گناه و بى اثر كردن ملامت است .

توبيخ بى گناه اشتباه خيلى مهم كه مى توان آن را يك مصيبت بزرگ به حساب آورد، اين است كه محصل بى گناه را ندانسته مورد شديدترين توبيخ قرار دهيم و به ناحق در حضور محصلين آموزشگاه آبروى او را ببريم . در چنين موارد خطير، ارگ به زودى اشتباه خود را جبران نكنيم و موجبات اعاده حيثيت محصل پاكدامنى را، كه مورد توبيخ نابه جا قرار گرفته است ، فراهم نياورديم ، بزرگ ترين خيانت تربيتى را مرتكب شده ايم و فرد شايسته و لايقى را به عضوى خطرناك مبدل ساخته ايم .

دكتر آلندى مى گويد:

«يك پسر شانزده ساله كه روز به روز مرتكب دزدى هاى بزرگ ترى مى شد، براى درمان به من سپرده شده بود. هنگامى كه اين پسر هفت يا هشت سال داشت . يك روز از گنجه مادرش يك قطعه شكلات دزديد، اما كار با اين سادگى پايان نيافت . نوكرى كه اين جريان را به چشم ديده بود، از همان گنجه پولى دزديد و اين پسرك بى گناه را متهم كرد و آن گاه اين كودك براى دزدى پولى كه مرتكب نشده بود، مجازات سختى ديد، زيرا پدرش ‍ تصميم گرفته بود به حساب اين بچه ، خوب رسيدگى كند. براى اين منظور، پدر با مدير مدرسه توافق حاصل كرد و يك روز در حضور تمام همشاگردى هايش ، او را دزد معرفى كردند. و از همان روز كودك دزدى را آغاز كرد و اسباب هاى همشاگردان خود را مى دزديد.

پدر و مادر او بودند كه با ارتكاب يك رشته خطاهاى روان شناسى ، وى را به اين صورت در آورده بودند. روزى كه او را به من سپردند، يك در و يك شيشه را شكسته و مرتكب دزدى شده بود. من موفق شدم كه وى را عوض ‍ كنم و به راه راست بياورم ، در حالى كه اگر اين وضع ادامه مى يافت ، ممكن بود كودكى كه گمان مى رفت روزى مرد دلير و مصممى شود، در آينده يك جانى خطرناك بار بيايد» (٩١٨) »

على عليه‌السلام فرمود چه بسا كسى كه مورد ملامت و توبيخ واقع مى شود، با آن كه گناهى ندارد.

اندرز به جاى توبيخ اگر اولياى آموزشگاه ، به جاى توبيخ و اهانت از نصيحت استفاده كنند و وظايف محصل بدكار و متخلف را خير خواهانه در كمال ادب و ملايمت تذكر دهند، به احتمال قوى اثر مفيد و سودمند خواهد داشت و ممكن است بدين وسيله او را از نادرستى و انحراف برهانند و به راه پاكى و فضيلت سوقش دهند و چنان چه ناصح خيرخواه ، در محيط خلوت و دور از چشم دگران ، محصل متخلف را اندرز گويد، قطعا اثرش بهتر و بيشتر خواهد بود، زيرا نصيحت گفتن در حضور ساير محصلين ، در نظر شنونده گران مى آيد چه ممكن است به حيثيت و شخصيتش آسيب وارد شود.

«قال على عليه‌السلام : النصح بين الملا تقريع . (٩٢٠) »

# نصيحت در خلوت

امام حسن عسگرى عليه‌السلام فرموده است : آن كس كه برادر خود را در خفا اندرز گويد، به وى جمال زيبايى بخشيده است و كسى كه به برادرش ‍ آشكارا نصيحت كند: وى را نامزين ساخته است .

مردى به نام شقرانى ، كه به حضرت صادق عليه‌السلام ابراز علاقه مى كرد و خود را از دوستان اهل بيت عليهم السلام مى دانست ، بدبختانه به گناه شرب خمر مبتلا بود. روزى از آن حضرت درخواست كرد كه نزد منصور دوانيقى از وى شفاعت نمايد. امام خواهش او را انجام داد و سپس براى آن كه از شرب خمرش نهى نمايد، در كمال ادب و دور از سرزنش و ملامت و بدون آن كه كسى متوجه شود فرمود:

«ان الحسن من كل احد حسن و انه منك احسن لمكانك منا وان القبيح من كل احد قبيح و انه منك اقبح . (٩٢٢)

پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در چهارده قرن قبل به وحى الهى ، كشور نو بنياد اسلام را براساس قوانين عادلانه پايه گذارى كرد. حدود اختيارات حكومت و همچنين حقوق تمام طبقات مردم را در جميع شئون مختلف زندگى با وضع مقررات حكيمانه معين نمود.

آيين اسلام و عزت نفس

پيشواى گرامى اسلام ، از آغاز دعوت ، به تمام مسلمين درس عزت نفس و علو طبع داد و آنان را به شرافت معنوى و فضيلت روحانى تربيت كرد. اين موضوع به قدرى مهم و ارزنده وانمود شده كه خداوند، در قرآن شريف ، عزت مؤ منين را در رديف عزت خود و عزت پيغمبر گرامى خود به حساب آورده است .

(وَلِلَّـهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)

عزت براى خدا و براى پيغمبر و براى مؤ منين است .

در آيين مقدس اسلام ، تمام افراد مسلمين ، از زن و مرد، فقير و غنى ، ضعيف و قوى و خلاصه هر كس از هر طبقه و در هر مقام ، به قدرى عز و شرفشش ‍ محترم است كه به موجب روايات بسيارى ، خداوند اهانت هر يك از آنان را مخالفت و محاربه با خود شناخته است .

جنگ با خدا

عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال : نزل جبرئيل على النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله و قال : يا محمد ان ربك يقول من اهان عبدى المومن فقد استقبلنى بالمحاربه .(٩٢٤)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود است : بر هيچ مسلمانى جايز نيست كه خود را ذليل و خوار نمايد.

قال ابو عبدالله عليه‌السلام : ان الله عزوجل فوض الى المومن اموره كلها و لم يفوض اليه ان يذل نفسه .(٩٢٦)

على عليه‌السلام فرموده است : يك ساعت ذلت ، با عزت تمام دوران زندگى برابرى نمى كند.

قال على بن الحسين عليه‌السلام : ما احب ان لى بذل نفسى حمر النعم .(٩٢٨) »

روش پيشواى اسلام

موقعى كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سواره حركت مى كرد، اجازه نمى داد كسى با او پياده راه برود، مگر آن كه او را به ترك خود سوار كند و اگر پياده از سوار شدن خوددارى مى نمود، به وى مى فرمود: شما پيشتر برويد و در مكان مورد نظر يكديگر را ملاقات خواهيم كرد.

خلاصه آن كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حكومت قانونى اسلام را بر اساس آزادى و احترام به حيثيت و شخصيت مردم پايه گذارى كرد و تا زمانى كه خود در قيد حيات بود، با همان روش انسانى بر مردم حكومت نمود. پس از مرگ آن حضرت ، با پيشرفت و گسترش اسلام ، آزادى و احترام به شرافت مردم در ساير بلاد نيز عملى گرديد و آداب و رسوم ذلت آورى كه حكومت ها معمول كرده بودند، يكى پس از ديگرى در هم شكسته شد و مردم از پستى و خوارى رهايى يافتند. براى نمونه ، تنها به يك مورد اشاره مى شود. يكى از شهرهاى ايران در زمان حكومت ساسانيان شهر انبار بود. به طورى كه در معجم البلدان آمده ، اين شهر در مغرب بغداد، در كنار فرات بوده و تا بغداد ده فرسخ فاصله داشت . بنيان گذار شهر انبار، شاپور ذو الاكتاف است و ابوالعباس سفاح ، اولين خليفه عباسى در آن شهر، قصرهايى ساخت و در آن جا مسكن گزيد تا از دنيا رفت .

«نام شهر انبار، فيروز شاپور بود. اما چون تاءمين جنگ هايى كه در سر حدهاى غربى كشور ساسانى با روميان اغلب روى مى داد، در اين شهر وسايل عمده لشكركشى را از حيث خوراك و سلاح و غيره هميشه آماده داشتند و در آن جا انبار كرده بودند. اين شهر بيشتر بنام انبار معروف بود.» (٩٣٠)

# نكوهش از رفتار ناپسند

على عليه‌السلام در راه مسافرت شام ، با سربازان خود به شهر انبار آمد. در خارج شهر، مردم به رسم و آيين دوره ساسانيان ، كنار جاده ، زير آفتاب ، به انتظار ايستاده بودند. كوقعى كه رئيس مملكت به صف مستقبلين رسيد، كدخدايان و تجار و بزرگان شهر يك باره به سوى آن حضرت هجوم بردند و در ركابش پياده شروع كردن به دويدن . على عليه‌السلام از مشاهده اين حركت و هن اور و ذلت بار، كه منافى با آزادگى و شرافت اسلامى بود، سخت ناراحت شد. پرسيد: اين چه كارى بود كه كرديد؟

گفتند: اين رسم و روش ماست كه به منظور بزرگداشت امرا و فرمانروايان خود انجام مى دهيم . على عليه‌السلام آن روش تحقير اميز را به شدت نكوهش كرد و فرمود: امرا و زمامدارانتان از اين كار بهره اى نمى برند، ولى شما با اين عمل موهن ، خويشتن را در دنيا به رنج و مشقت مى اندازيد و خود را حقير و خوار مى سازيد. به علاوه ، رد آخرت نيز عذاب و مشقت خواهيد داشت و براى تن دادن به پستى و ذلت كيفر خواهيد شد.

سپس فرمود: چه زيان آور است مشقتى كه آدمى از پى آن عذاب و كيفر بيند و چه پرمنفعت است آسودگى و آرامشى كه با آن ايمنى از عذاب الهى باشد.

رفاقت با احترام متقابل رفاقت . در برنامه اخلاقى اسلام ، رفاقت افراد مسلمين با يكديگر بايد بر اساس فضيلت و عدالت و بر پايه احترام متقابل و تكريم شخصيت يكديگر باشد. اين مطلب به عنوان حق رفيق در روايات اسلامى تصريح شده است . كسى كه اين حق اخلاقى را مراعات نمى كند و به عزت و شخصيت رفيق خود توجه ندارد، شايسته دوستى و رفاقت نيست .

«قال على بن الحسين عليه‌السلام : و اما حق الصاحب فان تصحبه بالفضل ماوجدت اليه سبيلا و الافلا اقل من الانصاف و ان تكرمه كما يكرمك»(٩٣٢)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : كسى كه تو به حقوق او توجه دارى ، ولى او به حق تو توجه نمى كند رفيق خوبى نخواهد بود و براى مصاحبت شايستگى ندارد.

اولياى گرامى اسلام در راه حفظ عزت نفس و شرافت پيروان خود، نه تنها آنان را از رفاقت مردم حق ناشناس و دور از فضيلت و اخلاق بر حذر داشته اند، بلكه توصيه كرده اند با كسانى كه نسبت به شما از نظر مالى و اجتماعى در سطح بالاترى قرار دارند نيز رفاقت و مصاحبت نكنيد و از اين راه خويشتن را در معرض خوارى و ذلت قرار ندهيد.

« ابى بصير قال قلت للصادق عليه‌السلام يخرج الرجل مع قوم مياسير و هو اقلهم شيئا فيخرجون النفقه و لا يقدر هو ان يخرج مثل ما اخرجوا، قال : ما احب ان يذل نفسه ، ليخرج مع من هو مثله . (٩٣٤) »

امام باقر عليه‌السلام فرموده است : با اقران و امثال خود مصاحبت كن و با كسانى كه مساعدت و كمك آنان بى نيازت مى سازد، رفاقت مكن چه اين كار مايه ذلت و خوارى است .

ثرو، يكى از عواملى كه ممكن است عزت نفس و شرف انسانى را درهم بشكند و آدمى را به پرتگاه پستى و دنائت بكشاند، موضوع مال است . اسلام از يك طرف مردم را به كار و فعاليت تشويق نموده تا از درآمد مشروع خود با عزت زندگى كنند و دست سؤ ال به روى مردم نگشايند و از طرف ديگر، آنان را از حرص و طمع بر حذر داشته تا بنده ثروت نشوند و به افراط و زياده روى نگرايند. چه در هر دو صورت شرافتشان از كف مى رود و خوار و ذليل خواهند شد.

«قال على عليه‌السلام : المسئله طوق الذله تسلب العزيز عزه و الحسيب حسبه . (٩٣٦)

و نيز فرموده : ذلت و پستى و بدبختى ، در خوى ناپسند حرص و آز نهفته است .

آنان كه با شرافت نفسانى و سجاياى اخلاقى خود گرفته اند و آنان كه عزيز النفس و منيع الطبع بار آمده اند و به ارزش انسانى خود واقف هستند، همواره با علو همت و بى نياز از مردم زندگى مى كنند و هرگز شرافت نفسانى خويش را از كف نمى دهند.

در مكتب آسمانى اسلام ، فقر و بى چيزى شرافتمندانه ، بر ثروت و تمكن موهن و ذلت آور ترجيح دارد. پيروان واقعى آن مكتب ، با تهى دستى و گرسنگى مى سازند و زير بار پستى و خوارى نمى روند.

(لْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا). (٩٣٨) »

على عليه‌السلام فرموده : بردبارى در فقر توام با عزت ، بهتر از ثروت آميخته به خوارى و ذلت است .

«و عنه عليه‌السلام : الجوع خير من ذل الخضوع . (٩٤٠)

مونتسكيو مى گويد:

«در زمان ما فرار از خدمت نظام در جنگ فراوان است . براى اين كار، كيفر فراريان را اعدام مقرر داشتند. با اين حال فرار از جنگ كمتر نشده است .

علت اين قضيه خيلى طبيعى است زيرا سربازى كه عادت دارد هر روز، زندگى خود را در معرض خطر بيندازد، اين مجازات را حقير مى شمارد، يا چنان وانمود مى كند كه حقير است . ولى همين سرباز عادت دارد كه دائما از ننگ بترسد و پس لازم است كيفرى به او بدهند كه آثارش در تمام مدت عمر باقى باشد و او را همواره ننگين بدارد. در اين صورت ، با وضع مجازات اعدام در چنين موردى ، در واقع كيفر را تخفيف داده اند، در حالى كه تصور مى كردند كيفر شديدى برقرار نموده اند.

مدرم را از راه هاى افراطى نبايد هدايت نمود، بلكه بايد به طبيعت تاسى كنيم كه خجالت را مانند يك بليه براى مردم خلق كرده است و بزرگترين قسمت مجزات را، ننگ تحمل مجازات قرار دهيم .»(٩٤٢)

(وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّـهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواإِنَّ اللَّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (٩٤٤)

على عليه‌السلام فرموده : در نظر انسان شريف و كريم النفس ، نيكوكارى و حسن عمل ، دينى است كه بر ذمه اوست و خويشتن را به اداى آن مواظف مى داند.

ايام شباب ، دوران شرافت دوستى و عزت خواهى است .

جوان و شرافت دوستى

جوانان به طور طبيعى عاشق سربلندى و مناعت طبع هستند و از چيزى كه باعث كمترين ذلت و تحقيرشان گردد، سخت گريزان و متنفرند.

خواهش عزت ، كه در ايام جوانى به شگفتگى كامل مى رسد، يكى از اركان اساسى سعادت بشر است . اگر جوانان بتوانند آن تمايل عالى فطرى را همواره در نهاد خود زنده و حاكم نگاه دارند و رفتار و گفتار خويش را با آن هم آهنگ سازند، توانسته اند اساس سعادت انسانى خود را براى تمام دوران عمر پايه گذارى كنند و زمينه خوشبختى و كاميابى دائمى خويش را فراهم آورند. برعكس ، اگر به شرافت انسانى و عزت نفس خود پشت پازدند و براى تن دادن به ذلت و فرومايگى آماده شدند، با اين عمل زمينه بدبختى و پستى خود را فراهم آورده و در راه سقوط و تباهى قدم برداشته اند.

«قال على عليه‌السلام : الرجل حيث اختار لنفسه ، ان صانها ارتفعت و ان ابدالها اتضعت .» (٩٤٦)

چه بسا دختران و پسران جوان كه در خانواده هاى اصيل و شريف تربيت شده و با فضايل اخلاقى و ملكات انسانى پرورش يافته بودند، بر اثر وسوسه هاى خائنانه افراد فاسد و بى ايمان ، از مسير صحيح خود منحرف گشتند. به هروئين و مشروب معتاد گرديدند. رفته رفته سرمايه شرافت و عزت نفس را از كف دادند و سرانجام به دزدى و بى عفتى و به ناپاكى و گناه آلوده شدند و در منجلاب فساد و تباهى سقوط كردند.

# سعادت در حفظ شرافت

جوانان ، اگر بخواهند همواره انسان واقعى باشند و دوران حيات را با خوشبختى و سعادت بگذارنند، اگر بخواهند هميشه سربلند و با افتخار زندگى كنند و دچار تيره روزى و بدنامى نشوند، بايد با قاطعيت كامل در حفظ شرافت انسانى خويش بكوشند و آن گوهر گران بها را از دستبرد دزدان اخلاقى مصون نگاه دارند. بايد از گناه ، كه مايه ذلت نفس و پستى شخصيت است ، بپرهيزند و هرگز به كارهايى كه با عزت نفس و مناعت طبع ناسازگار است ، تن ندهند.

سعادت و خوشبختى كامل بشر در پرتو اجراى تمام برنامه هاى منفى و مثبت به دست مى آيد. برنامه منفى اجتناب از گناهان و برنامه مثبت ، ارتكاب فرايض و سنن است . خطر بزرگى كه سعادت بشر را تهديد مى كند و مى تواند آدمى را سيه روز و بدبخت نمايد، گناه و ناپاكى است . اگر جوانان در حفظ عز ايمانى و شرافت نفسانى خويش پافشارى كنند و با اراده جدى ، خود را از قسم گناه و پليدى بركنار نگاه دارند و خلاصه برنامه منفى را به خوبى اجرا نمايند، به آسانى مى توانند برنامه هاى مثبت را نيز عملى كنند و در پرتو اخلاق حميده و رفتار پسنديده ، خويشتن را به سعادت واقعى و كمال انسانى برسانند.

«قال اميرالمؤ منين عليه‌السلام : غالبوا انفسكم على ترك المعاصى تسهل عليكم مقادتها الى الطاعات .(٩٤٨)

# نياز بشر به رفاقت

فرزندان بشر، در تمام ادوار زندگى ، از ايام كودكى و جوانى تا روزگار كهولت و پيرى همواره نيازمند رفاقت و دوستى دگران هستند. همان طور كه آدمى از داشتن رفيق موافق و دوست يك دل ، احساس مسرت مى كند و از مصاحبتش خشنود مى كرد همچنين از تنهايى رنج مى برد و از نداشتن هم صحبت شايسته و مناسب آزرده خاطر متاءثر مى شود.

رفقا و دوستان نه تنها با هم انس مى گيرند و با مصاحبت و همنشينى موجبات شادمانى و نشاط يكديگر را فراهم مى سازد بلكه هر دوستى به مقياس درجه رفاقت و دوستى در امور مادى و معنوى رفيق خود نفوذ مى كند و هر يك دانسته يا ندانسته ، روى عقايد و اخلاق و رفتار دگرى اثر مى گذارد.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: المرة على دين خليله و فرينه .»(٩٥٠)

حضرت سليمان فرموده است : درباره كسى به نيكى يا بدى قضاوت نكنيد تا رفقايش را ببينيد چه آن كه آدمى از امثال و اقرانش شناخته مى شود و به صفات همنشينان و دوستان صميمى اش توصيف مى گردد.

دوست شايسته و با فضيلت يكى از سرمايه هاى بزرگ زندگى و از عوامل خوشبختى و سعادت بشر است اولياى گرامى اسلام پيروان خود را در انتخاب رفيق عاقل و با ايمان ، تشويق نموده و فوايد وجود چنين دوستى را خاطر نشان ساخته اند.

«قال على بن ابيطالب عليه‌السلام : عليكم بالاخوان فانهم عده فى الدنيا و الاخره الا تسمعون الى قوله تعالى فمالنا من شافعين و لا صديق حميم . (٩٥٢)

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه دوست پاك ضمير خود را، كه براى خدا با وى پيوند دوستى داشته از دست بدهد، مثل اين است كه شريف ترين اعضاى بدن خود را از كف داده است .

گر چه رفيق خوب و شايسته براى كليه طبقات مردم ، در تمام ادوار زندگى ، ارزنده مهم است ، ولى براى نسل جوان اهميت بيشترى دارد، زيرا جوانان ، كه در آستانه زندگى اجتماعى قرار گرفته اند، مى توانند به وسيله رفيق خوب و با فضيلت ، شخصيت خود را تقويت كنند و استعدادهاى اجتماعى خويش را به فعليت در آورند و خود را براى فعاليت هاى دامنه دار اجتماعى فرداى خويش مهيا سازند.

# مكتب فداكارى

«دوستى هاى ايام جوانى و دوران بلوغ ، در نتيجه تجاربى كه بوجود مى آورند در توسعه شخصيت نقش مهمى باز مى كند همچنين اين دوستى ها مولد دوستى هاى عاقلانه ترى در زمان كمال و بزرگى مى شود كه بر روى عاقلانه و اعتماد متقابل متكى مى باشد و از يادگارهاى يك جوانى پر شور و پر حرارت ، روشن و نورانى است . حتى جمعى معتقدند كه اين دوستى ها، اين ارزش فوق العاده را دارند كه اولين احساسات واقعى نوع دوستى را در انسان بوجود مى آورند. اين مطلب كاملا حقيقت دارد كه اين نوع دوستى ها فرد را وادار مى سازد كه قدرى از وجود خود غفلت كند و در واقع يك مكتب فداكارى به شمار مى روند.» (٩٥٤)»

على عليه‌السلام در نامه خود به حارث همدانى توصيه كرده است : از رفاقت با كسانى كه افكارشان خطا و اعمالشان ناپسند است ، بر حذر باش . چه آدمى به رويه و روش رفيقش خو مى گيرد و به افكار و اعمال وى معتاد مى شود.

«و عنه عليه‌السلام : لاتصحب الشرير فان طبعك يسرق من طبعه شرا و انت لاتعلم . (٩٥٦)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : كسى كه با رفيق بد همنشين شود، سالم نمى نماند و سرانجام به ناپاكى آلوده مى شود.

نظر به اين كه موضوع رفاقت و انتخاب رفيق ، از نظر دينى و علمى مورد كمال توجه است و نيك و بدش در خوشبختى بدبختى تمام طبقات ، عموما، و نسل جوان ، خصوصا، اثر عميق دارد، در اين بحث پيرامون آن گفت و گو مى شود، اميد است براى جوانان مفيد و سودمند افتد.

# جوان و انتخاب رفيق

يكى از مشكل ترين مسائل جوانان ، كه هميشه و در همه جا با آن مواجه بوده و هستند و در بعضى از مواقع ، مصائب عظيم و غير قابل جبرانى به بار آورده است ، مسئله برگزيدن دوستان محرم و انتخاب رفقاى يك دل و موافق است .

اشكال اين موضوع ، در دوران شباب ، از آن جهت است كه جوانان ، از يك طرف به كشش طبيعى و خواهش دل ، عاشق دوستى و رفاقت اند و ميل دارند با يك چند نفر از همسالان خود رفيق صميمى شوند و عميق ترين روابط دوستانه را با آنان برقرار سازند و از طرف ديگر، بر اثر احساسات تند و ناسجيده و عدم توجه به جهات عقل و مصلحت ، ممكن است عناصر ناصالح و تبهكارى را به دوستى برگزينند و بر اثر رفاقت شوم و خطرناك آنان ، موجبات تيره روزى و بدبختى خويش را فراهم آورند.

# جوان و تمايل رفاقت

براى آن كه جوانان با همسالان خود بياميزند و با آنان طرح دوستى و رفاقت ريزند، نيازى به تشويق والدين يا ترغيب مربيان ندارند، زيرا جوانى كه جسم و جانش سالم و طبيعى است و نقص عضوى يا عقده روحى ندارد، خود به خود به راه انس و رفاقت كشيده مى شود و با ميل و علاقه مندى شديد، درهاى دوستى با دگران را به روى خود مى گشايد و بدين وسيله خويشتن را براى ارتباطهاى اجتماعى دوران به بعد آماده مى سازد.

«بيدارى غريزه جنسى در جوانان ، ايشان را متوجه گروه همسالان خود مى نمايد. از يك طرف احساس رقابت و دوستى و تعلق به رازدارى را در ايشان قوى مى كند و از طرف ديگر ايشان را به رقابت مى كشاند.

گرچه بيدارى غريزه جنسى مقدمه روابط با همسالان مى شود، ولى اين احتياج تنها نياز اين دوره نيست ، بلكه با روز شواهد غريزه جنسى ، جوان ، از دوره قبل از بلوغ ، كه غريزه جنسى وى به صورت خاموش در او نهفته بود، جدا مى شود و خصوصيات آن دوره را موقتا پشت سر مى گذارد و وارد جهان تازه اى مى گردد كه مستلزم ارتباط نوى است .

انفصال از دوره قبل از بلوغ ، اضطرابى خاص همراه دارد كه فقط با اتصال به گروه هم سن تسكين مى يابد و اين همبستگى خود، بعدا مقدمه ارتباط با آرمانهاى دوره بعد از بلوغ جنسى مى شود.»(٩٥٨)

«پيدايش عشق با توسعه غريزه جنسى در زمان تكليف بستگى دارد. منظور از اين مطلب آن نيست كه اين نيروى محرك ، عشق را به وجود مى آورد، يا آن مطلب كه هر يك از اين دو موضوع وجود ديگرى را توضيح و تبيين مى نمايد، بلكه عشق طبيعى بشرى ، بدون پيدايش و شكفتگى غريزه جنسى قابل تصور نيست . اما عاطفه و هيجان محبت كه نيز در همين زمان شكفته مى شود، مؤ لفه لازم ديگرى براى پيدايش عشق مى باشد. اما خود اين عاطفه را نيز نمى توان عشق ناميد. عشق در واقع منتجه اين دو مولفه است و يك نوع فعاليت مشخصى است كه از هر دو عامل غريزه جنسى و هيجان محبت ريشه و سرچشمه مى گيرد و از هر دوى آن ها تغذيه مى كند. حال مى توانيم با اين توضيحات ، دوستى ما بين جوانان همجنس را با عشق مقايسه نماييم . سرچشمه اين دوستى ها همان عاطفه و هيجان محبت است و به همين علت است كه با عشق ، كه نيز از همين عاطفه سرچشمه مى گيرد، شباهت دارد و باز به همين دليل است كه گاهى اين دوستى به فساد اخلاقى و تباهى جنسى تبديل مى شود و يا صورت يك كاريكاتور عشق را پيدا مى كند و اين در موردى است كه نيروى محرك توليد مثل با عاطفه محبت مخلوط گردند.»(٩٦٠)

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه پس از آزمايش صحيح ، كسى را به دوستى برگزيند، رفاقتش پايدار و مودتش استوار خواهد ماند.

جوان و رفاقتهاى اتفاقى

برعكس ، جوانان در انتخاب رفيق آسان پذير و زود پسندند، زيرا آنان بيشتر به احساسات زودگذار و انگيزه هاى عاطفى متوجه اند تا به محاسبه هاى عقلى . به همين جهت ، ممكن است كسى را كه هرگز نديده و نمى شناسد، تنها بر اثر يك برخورد عادى يا پيش آمد اتفاقى مجذوبش گردند و بدون اطلاع از سوابق خانوادگى و صفات اخلاقى اش با وى رفيق شوند و ناسنجديده عميق ترين روابط دوستى را با او برقرار سازند.

واضح است چنين دوستى هاى تصادفى و حساب نشده مى تواند ثمرات تلخى به بار بياورد و ممكن است جوان پاك دل و زودباورى را مجبور نمايد كه برخلاف ميل باطنى خود اسير رفاقت عنصر فاسدى باشد و مدتى دراز، مصائب سنگين دوستى او را تحمل نمايد.

«قال على عليه‌السلام : من اتخذ اخا من غير اختبار الجاه الاضطرار الى مرافقه الاشرار.» (٩٦٢)

٣ سال مندان عاقل و خردمند، نسبت به رفيق ، متعصب و لجوج نيستند و درباره رفاقت سرسختى و پافشارى نمى كنند. اگر بزرگسال پخته و دانايى اتفاقا اغفال شود و بر اثر رفت و آمد مكرر با شخص فاسدى روابط دوستانه برقرار نمايد، موقعى كه افراد خيرخواه و بى غرض ، كه از فساد اخلاق وى آگاهى دارند، به او تذكر دهند، به خود مى آيد و تحقيق مى كند و اگر تذكر آنان را به جا و مطابق با واقع ديد، بدون مقاومت ترك مراوده مى كند و پيوند رفاقت را قطع مى نمايد.

كودكان نيز در مورد رفيق تعصبى ندارند. موقعى كه والدين يا مربى با آنان آمرانه يا دوستانه تذكر دهند كه رفت و آمد با فلان كودك به مصلحت شما نيست ، مى پذيرد و قطع علاقه مى كند.

جوان و تعصب در رفاقت

برعكس رفاقت جوانان با يكديگر توام با تعصب و سرسختى است . جوانى كه در انتخاب رفيق اشتباه كرده است و با جوان فاسدى طرح دوستى ريخته و با وى رفيق صميمى شده است ، به اشخاص اجازه نمى دهد درباره رفيقش انتقاد كنند و كارهاى بد او را به زبان بياورند. زيرا جوان ، قبول انتقاد دگران را به منزله اعتراف غير مستقيم به نادانى و سوء تشخيص خود در انتخاب رفيق تلقى مى كند. غرور و خودپسندى دوران شباب نمى گذارد جوان به چنين اعترافى تن در دهد. به همين جهت ، اگر كسى روى حسن نظر و خيرخواهى درباره رفيقش به وى تذكرى بدهد، بر آشفته و خشمگين مى شود و به شدت از دوست خود دفاع مى كند و انتقاد شخص خيرخواه را به نادانى و بى اطلاعى يا غرض ورزى و سوء نيت حمل مى نمايد، غافل از آن كه اين لجاجت و مقاومت ، واقع را تغيير نمى دهد و رفيق ناصالح را شايسته و نيكوكار نمى سازد و سرانجام از چنين همنشينى زيان خواهد ديد.

قال على عليه‌السلام : اللجاج اكثر الاشياء مضره فى العاجل و الاجل .

# جوان و دوستى افراطى

دو فرد پاك دل و با فضيلت ، كه رفيق صميمى و محرم يكديگر شده اند و در كمال خلوص و صفا با هم برخورد مى كنند، اگر عاقل و مال انديش باشند، بايد از اين نكته هرگز غفلت ننمايند كه پيوند دوستى و يگانگى ، هميشه و در همه شرايط، محكم و پايدار نمى ماند و ممكن است پيش آمدها و حوادثى ها رشته رفاقت را قطع كند و دوستى آن دو را به دشمنى مبدل سازد. بنابراين ، رفقاى يك دل ، در ايام دوستى ، بايد همواره از افراط و زياده روى بپرهيزند و بى حساب نسبت به يكديگر اظهار اعتماد و اطمينان نكنند. بايد پايان كارهاى خود را بسنجند و در حدود عقل و خرد با هم يگانه باشند.

قال الصادق عليه‌السلام : لبعض اصحابه : لا تطلع صديقك من سرك الا على ماموا اطلع عليه عدوك لم يضرك فان الصديق قديكون عدوا يوما.(٩٦٥)

«جوان نورس كسى را كه عزيز مى دارد، از آن كس يك من آيد عالى به وجود مى آورد، او را چنان مى بيند كه خود مى خواهند. در واقع ، به جاى آن كه دوست خود را شخصى غير از خود بپندارد، وى را نسخه ثانوى از شخصيت خويش مى شمارد. اما بعدها ممكن است اين تصور محو معدوم شود و اگر جزئى اختلافى ، ما بين آن دو دوست ايده آلى و دوست واقعى ايجاد گردد، موجب آن شود كه دوستى محو و نابود گردد.»(٩٦٧)

على عليه‌السلام در ضمن توصيه نامه خود به فرزندش ، حضرت مجتبى عليه‌السلام فرموده است : به اتكاى روابط دوستانه و رفاقت صميمانه ، حق برادرت را ضايع مكن ، چه در زمينه تضييع حقوق ، روابط دوستى نابود مى شود و آن كس كه حقش را تباه ساختى ، براى تو برادر نخواهد بود.

# مآل بينى در ايام جدائى

آن دو رفيق عاقل و بافضيلت و وظيفه شناس و مآل بين ، اگر روى بر اثر پيش آمد نامطلوبى رشته دوستى را گسستند و با كدورت و دلتنگى از يكديگر جدا شدند، چون خردمند و دورانديش هستند، در ايام جدايى ، همواره جانب عقل و مصلحت را نگاه مى دارند و هرگز در اظهار گله و شكايت از رفيق ديروز خود تندروى نمى كنند و با سخنان ناروا و كارهاى ناسنجيده ، راه آشتى را به روى خود نمى بندند. زيرا به اين نكته متوجه اند كه ممكن است روزى تيرگى روابط برطرف شود و افق دوستى دوباره روشن گردد. اگر امروز تندروى كنند، فردا با ندامت و شرمسارى مواجه خواهند شد.

قال الصادق عليه‌السلام : لا تتبع اخاك بع القطيعة و قيعة فيه فتسد عليه طريق الرجوع اليك فلعل التجارب ترده عليك .(٩٦٩)

ارزش عقل و درايت و همچنين مراتب پاكى و فضيلت اشخاص ، در مواقع اندوه و شادى ، خشم و ترس ، دوستى و دشمنى ، تنگدستى و ثروتمندى و خلاصه در حالات غير عادى تشخيص داده مى شود.

رفيق شايسته كسى كه با خشم و ناراحتى رفيق خود را ترك مى گويد و با گله مندى از وى جدا مى شود، اگر در ايام جدايى خود را نبازد و از حدود حق و فضيلت خارج نشود، اگر به پاكى امتحان بدهد و از حريم عدل و انصاف و عقل و مصلحت قدمى فراتر نگذارد، داراى ارزش عقلى و صلاحيت اخلاقى است . چنين انسان شايسته و دوست داشتنى ، لايق دوستى و رفاقت است .

«قال الصادق عليه‌السلام : من غضب عليك ثلاث مرات فلم يقل فيك سوء فاتخذه لك خلا. (٩٧١)

«قال على عليه‌السلام : من لم يرض من صديقه الابايثاره على نفسه دام سخطه . (٩٧٣)

پيروى از احساسات تند

جوانان يك روز به خواهش دل و انگيزه هاى عاطفى و دور از محاسبه عقلى و مآل تنديشى و با يكديگر طرح دوستى مى ريزند و با هم رفيق و يك دل و صميمى مى شوند. روز ديگر بر اثر يك پيشامد ناچيز، طبع حساس و زود رنجشان آزرده مى شود و دوستى گرمشان به دشمنى و كينه توزى مبدل مى گردد.

در ايام دوستى ، به پيروى از احساسات تند و تعديل نشده ، نسبت به رفيق خود، بيش از حد ابراز علاقه و محبت مى كنند و گاهى رفاقتشان به صورت يك انزواى دو نفرى در مى آيد و در ايام رنجش و جدايى نيز بيش از حد ابراز مخالفت و دشمنى مى كنند، تا جايى كه ممكن است به جرايم بزرگى دست بزنند و حوادث غير قابل جبرانى به بار بياورند.

«شدت عواطف متغير و زود گذر و تلطيف نشده و در دوره بلوغ ، موجبات اشتاباهات و خطاها حتى بزه ها را در اين سن فراهم مى كند. اعمال و رفتار آنا صورت مى گيرد. اگر به نتيجه رسيد، از در صلح و صفا در مى آيد و اگر كارش منتج به نتيجه نشد، قهر مى كند. ستيزه جويى مى نمايد و پيوسته در نوسان است . اين خصوصيات طبيعى جوانان است كه محتاج به فرصت عمل و صبر و وسيله براى پرورش آن است . اگر فرصت وجود نداشته باشد، اگر راهنمايى و صبر وجود نداشته باشد و اگر وسيله بيان وجود نداشته باشد، اين نيروى آماده رشد، متوجه انحرافات فردى و اجتماعى مى شود.» (٩٧٥)

# ميانه روى در رفاقت

جوانان ، اگر در زندگى دوستدار خوشبختى و سعادت و خواهان پيروزى و كاميابى هستند، بايد با كمك ايمان و عقل بر عواطف خود چيره شوند و هرگز تسليم بى قيد و شرط احساسات خام و سوزان خويش نگردند و با اعمال ناروا، سعادت خود و دگران را تباه نسازند

در مورد رفيق ، بايد همواره معتدل و ميانه رو باشند. روزى كه با همسالان خود روابط دوستانه دارند، تند روى نكنند و بى حساب نسبت به آن ها اظهار اعتماد و اطمينان ننمايند و روزى كه با دلگيرى و آزردگى از آنان جدا مى شوند، به نام خشم انتقام جويى تندروى نكنند و در اعمال دشمنى و عداوت ، از حدود عقل و مصلحت قدمى فراتر نگذارند و عملا اندرز حكيمانه على عليه‌السلام را به كار بندند كه فرموده است :

«احبب حبيبك هونا ما عسى ان يعصيك يوما وابعض بغيضك هونا ما عسى ان يكون حبيبك يوما ما. (٩٧٧)

# رفاقت هاى خود سرانه

چه بسيارند جوانانى كه داراى استعداد طبيعى هستند و اگر به درستى از آن بهره بردارى كنند، به آسانى مى توانند مدارج رشد و ترقى را بپيمايد و به كمال لايق خود برسند، ولى به اقتضاى خود سرى هاى دوران شباب ، با عناصر فاسد و آلوده و روابط دوستى بر قرار مى كنند و روى خامى و بى اطلاعى ، بر خلاف عقل و مصلحت ، تنها به خواهش دل با آنان رفيق صميمى مى شوند مى سپارند. گران بهاترين ايام عمر را در مجالس گناه مى گذرانند. دامن پاك خود را آلوده مى سازند و روزى به اشتباه خود پى مى برند كه فرصت از دست رفته و عمر عزيز سپرى شده و از رفقاى ناپاك و خائن ، جز تيره روزى و بد نامى نصيبى نبرده اند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در نيمه راه عمرم و ياران نيم راه |  | چون دزد كام ديده پراكنده از برم |
| غمناك و بى اميد و كم آميز و دير جوش |  | در انتظار ضربت ياران ديگرم |
| دانم حديث چرب زبانان خود فروش |  | دانم حديث يار فروشان خود پرست |
| دانم فسون راست نمايان كج نهاد |  | دانم فريب كارگشايان چيره دست |
| دانم ولى چه سود كه اندرز روزگار |  | چون پند پيرو صحبت آموزگار نيست |
| تا روزگار تجربه ايد به سر دريغ |  | عفريت مرگ خنده زند روزگار نيست |

# رفيق پايه گذارى اخلاق

بدون ترديد، مسئله رفاقت و انتخاب رفيق براى نسل جوان يكى از اساسى ترين مسائل دوران شباب است . جوانان بايد همواره به اين نكته متوجه باشند كه رفقاى دوران جوانى ، نقش مؤ ثرى در پايه گذارى شخصيت و ساختن خلق و خوى آنان دارند. رفيق خوب مى تواند جوان را به راه فضيلت و كمال انسانى سوق دهد. او را به صفات حميده متصف سازد و موجبات پيروزى و سعادتش را براى تمام عمر فراهم نمايد. رفيق بد قادر است جوان زود باور و ساده دل را به مسير ناپاكى و گناه بكشاند آلوده دامن و بدنامش كند و مايه تيره روزى و بدبختى وى در تمام دوران زندگى گردد.

رفاقت بر اساس عقل جوانان اگر خواستار سعادت و كاميابى هستند، بايد در انتخاب رفيق جانب عقل و مصلحت را نگاه دارند و خود سرانه ، از احساسات تند و ناسنجيده خويش پيروى نكنند، بايد از خودپسندى ، كه بدبختانه در دوران شباب به اوج خود مى رسد بپرهيزند و به قوت و قدرت جوانى مغرور نباشند. بكوشند تا از افكار روشن مردان سالخورده و كاردان استفاده كنند. با مشورت و مصلحت انديشى آنان با همسالان خويش رفاقت نمايند و مطمئن باشند كه نظر واقع بين بزرگسالان خردمند، بيش از نيروى جوانى ، در تاءمين سعادت و خوشبختى آنان مؤ ثر است .

«قال على عليه‌السلام : راى الشيخ احب الى من جلد الغلام . (٩٧٩) »

على عليه‌السلام فرموده : كسى كه رفيق احمق دارد، همواره در رنج و ناراحتى است .

«قال الصادق عليه‌السلام : من لم يجتنب مصاحبه الاحمق يوشك ان يتخلق باخلاقه .» (٩٨١)

حضرت سجاد عليه‌السلام به فرزندش امام باقر فرموده است : از رفاقت با احمق پرهيز كن ، چه او اراده مى كند به نفع تو قدمى بردارد، ولى بر اثر حمق و نافهمى ، مايه زيان و ضرورت مى شود.

# دوست موقع ناشناس

روزى قنبر، خدمتگزار على عليه‌السلام ، به مجلس يكى از مردان متكبر و تجاوز كار وارد شد. در محضر وى جمعى نشسته بودند. از آن جمله مرد كوته فكر و كم تشخيصى بود كه خود را از شيعيان ثابت قدم على عليه‌السلام مى دانست . موقعى كه قنبر به مجلس ورود كرد، آن شيعه موقع ناشناس ، براى احترام قنبر و به پاس مقام شامخ على عليه‌السلام از جا برخواست و عملا مقدم او را گرامى شمرد.

مرد متكبر از اين كار خشمگين شد و به وى گفت : آيا در محضر من براى ورود يك فرد خدمتگزار قيام مى كنى ؟ مرد موقع ناشناس به جاى آن سكوت كند و بر جاى خود بنشيند و به خشم تجاوز كار متكبر پايان دهد، جوابى داد كه خشم او را تشديد كرد. گفت : چرا به احترام قنبر قيام نكنم ؟ او به قدرى بزرگوار و شريف است كه فرشتگان بال هاى خود را در راه وى مى گسترانند و قنبر روى بال ملائكه راه مى رود.

اين اظهار دوستى نا به جا و بى مورد، چنان مرد متكبر را عصبى و ناراحت كرد كه از جاى خود برخواست ، قنبر را زد و به او ناسزا گفت . به علاوه ، تهديدش كرد كه اين ماجرا بايد پنهان بماند و كسى از كتك زدن و دشنام دادن من آگاه نشود.

طولى نكشيد آن شيعه موقع ناشناس و كوته فكر، بر اثر مار گزيدگى بسترى شد. على عليه‌السلام به عيادتش رفت . از فرصت استفاده نمود و به وى فرمود: اگر مى خواهى خداوند عافيت دهد، بايد متعهد شوى كه از اين به بعد نسبت به ما و دوستان ما اظهار علاقه و محبت بى مورد نكنى و در محضر دشمنان ، موجبات زحمت و آزار ما و ياران ما را فراهم نياورى . (٩٨٣) »

# دوست نادان

حضرت امام حسن عسگرى عليه‌السلام فرمود: دوست شخص نادان همواره در زحمت و ناراحتى است .

ناگفته نماند همانطور كه نادانى و كوته فكرى مراتب و درجاتى دارد و هر قدر آدمى نادان تر باشد، خطر دوستى اش بيشتر است ، همچنين عقل و درايت نيز داراى مراتبى است و دوست هر چه عاقلتر باشد، ارزش رفاقتش ‍ بيشتر خواهد بود.

« الصادق عليه‌السلام : الاخوان ثلاثه فواحد كالغذا الذى يحتاج اليه كل وقت العاقل و الثانى فى معنى الدا وهو الاحمق و الثالث فى معنى الدوا فهو اللبيب . (٩٨٥)

مسئله عقل و درايت رفيق در كتب تربيتى اسلام به قدرى مهم و پر ارزش ‍ است كه اگر به فرض كسى ، بادارا بودن عقل تيز بين و فكر روشن ، فاقد پاره اى از مكارم اخلاق باشد، رفاقت با وى روا و مجاز شناخته شده است .

« ابى عبدالله عليه‌السلام قال اميرالمؤ منين : لا عليك ان تصحب ذالعقل و ان تحمد كرمه و لكن انتفع بعقله . (٩٨٧) »

على عليه‌السلام در ضمن وصاياى خود به حضرت مجتبى فرموده است : از مراكز بدنام بپرهيز. از مجالسى كه مورد سو ظن است دورى كن و بدان كه رفيق بد، دوست خود را فريب مى دهد و ميل او را به كارهاى ناپسند تحريك مى كند و سرانجام آلوده اش مى سازد.

چه بسيار جوانان بى تجربه و خام ، با همسالان خود، كه به مواد مخدره و ميگسارى ، به بى عفتى و قمار و خلاصه به انواع گناه مبتلا بودند، رفيق شدند و از آنان درس ناپاكى آموختند و به منظور عياشى و جلب لذت بيشتر، به كارهاى پست و گناهان خانمان سوز دست زدند و سرانجام سلامت و سعادت خود را تباه ساختند و براى تمام عمر، خويشتن را بدبخت و سيه روز نمودند.

«روز دوازدهم ژانويه امسال ، شش نفر از دانشجويان يكى از دانشگاه هاى پنسيلوانيا، در امريكا، بر اثر استعمال ماده مخدر ال - اس - دى ، قدرت بينائى خود را از دست داده و كور شدند.

آقاى نورمان يادر، كميسر امور نابينايان در قسمت رفاه عمومى ايالت پنسلوانيا، جريان واقعه را در يك مصاحبه مطبوعاتى چنين شرح داد: اين شش نفر، كه دانشجويان سال سوم دانشگاه هستند، در نقطه اى خلوت ، در خارج از دانشگاه جمع شده و پس از شش ساعت عده اى ديگر از دانشجويان آن ها را با وضعى فجيع ، در حالى كه قدرت بينايى خود را از دست داده بودند، پيدا مى كنند.

آقاى يادر اضافه كرد كه بر اثر استعمال اين ماده آن ها حتى نمى توانسته اند تشخيص دهند كه در مقابل اشعه گرم خورشيد قرار گرفته اند و هنگامى به خود مى آيند كه اثر ال - اس - دى ، از بين رفته و متوجه مى شوند كه كور شده اند.» (٩٨٩) »

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : شايسته ترين مردم براى بدنامى و ننگ اجتماعى كسانى هستند كه با بدنامان رفيق مى شوند و با آنان مجالست مى نمايند.

# رفيق دروغگو

رفاقت جوانان با افراد گناهكار و متجاوز و دروغگو و خائن ، نه تنها در اوقات دوستى و پيوستگى مايه فساد اخلاق و بدنامى آنان است ، بلكه در ايام جدايى و دوره كناره گيرى نيز جوانان از شر چنين دوستان منحرفى نخواهند بود.

كسى كه در روز دوستى به عنوان حمايت از رفيق خود دروغ مى گويد و با بى باكى دگران را به نفع دوست خود متهم مى سازد، چرا در روز دلتنگى و جدايى ، به منظور انتقام جويى و كينه توزى به رفيق ديروز خود تهمت نزند و در راه ايذاى او مرتكب جنايت نشود؟

« الصادق عليه‌السلام : احذر من الناس ثلاثه . الخائن و الظلوم و النمام لان خان لك خانك و من ظلم لك سيظلمك و من نم اليك سينم عليك . (٩٩١) »

على عليه‌السلام فرموده است : كسى كه روزى براى فضيلتى كه در تو نيست ، به دروغ مدحت گويد، سزاوار است روز ديگر براى صفت بدى كه از آن منزهى ، مذمتت كند.

خلاصه ، كسى كه به گناه و ناپاكى آلوده شده و به سيئات اخلاقى و خيانت كارى خو گرفته است ، قابل اعتماد و شايسته رفاقت نيست ، زيرا چنين انسان منحرفى خيلى زود رفيق خود را فاسد مى كند و او را بين مردم ننگين و متهم مى سازد. به علاوه ، چنين انسان پستى ، اگر در روز رفاقت از كارهاى ظالمانه و ضد فضيلت خود به نفع رفيق استفاده مى كند، در روز جدايى نيز با همان روش هاى ناپسند و رفتار ظالمانه ، به وى آسيب مى رساند و در هر دو صورت ، روش هاى نادرست و ضد اخلاقى چنين رفيقى ، در نظر اولياى گرامى اسلام مذموم و مطرود شناخته شده است .

# رفيق متملق

يكى از رفاقت هايى كه در تعاليم مذهبى مضر و مذموم شناخته شده و اولياى گرامى اسلام پيروان خود را از آن بر حذر داشته اند، رفاقت با افراد متملق و چاپلوس است . متملق كسى است كه به انگيزه ترس يا طمع ، بر خلاف عقيده باطنى و اعتقاد واقعى خود، لب تمجيد اين و آن مى گشايد و با مدح و ثناگويى نا به جا شخصت معنوى و ارزش انسانى خويش را پايمال مى كند. متملق براى آن كه از شدت رسوايى و ننگ كار خود بكاهد و پستى و دنائت خويش را تا اندازه اى پنهان كند، مى كوشد كه عمل نادرست و غير واقعى خويش را درست و حقيقى جلوه دهد و اصرار مى ورزد تا دگران را در اين روش باطل و همرنگ و هم عقيده خود سازد.

«قال على عليه‌السلام : لا تصحب المالق فيزين لك فعله و يود انك مثله . (٩٩٣)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است : دوستى و رفاقت حدودى دارد. كسى كه واجد تمام آن حدود نيست ، او دوست كامل نيست و آن كس كه داراى هيچ يك از آن حدود نيست ، اساسا دوست نيست .

اول آن كه ظاهر و باطن رفقيت نسبت به تو يكسان باشد.

دوم آنكه زيبايى و آبروى تو را جمال خود ببيند و نازيبايى تو را نازيبايى خود بداند.

سوم دست يافتن به مال يا رسيدن به مقام ، روش دوستانه او را نسبت به تو تغيير ندهد.

چهارم در زمينه رفاقت ، از آن چه و هر چه در اختيار دارد، نسبت به تو مضيقه ننمايد.

پنجم تو را در موقع آلام و مصائب ترك نگويد.

# جوان و انتخاب شغل

قال الله العظيم فى كتابه : ...( وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَقَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ) (٩٩٥) »

بيكارى و فساد اخلاق رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : رانده و مطرود در گاه الهى است كسى كه بار زندگى خود را بر دوش دگران بيفكند و از دسترنج مردم امرار معاش نمايند.

«قال على عليه‌السلام : ان يكن الشغل مجهده فاتصال الفراغ مفسده .

بهزيستى در پرتو كار سعى و عمل مايه بهزيستى و عمران و آبادى و حافظ عز و شرف و از عوامل مؤ ثر در سعادت مادى و معنوى بشر است .

اولياى گرامى اسلام ، در كمال صراحت ، پيرامون خود را به كار و كوشش ‍ مشروع ترغيب و تشويق نموده و ارزش مجاهدات آنان را در راه تاءمين معاش خود و فرزندانشان ، در رديف فداكارى سربازان اسلام به حساب آورده اند. به علاوه خودشان كار مى كردند و عملا نيز مردم را به سعى و كوشش دعوت مى نمودند.

« ابى عبدالله عليه‌السلام : الكاد على عباله كالمجاهد فى سبيل الله . (٩٩٨) »

# ارزش كار در اسلام

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده : آن كس كه براى تاءمين معاش عائله خود فعاليت مى كند و از پى روزى مى رود، اجرش از مجاهده راه خدا بزرگ تر است .

« ابى عمر و الشيبانى قال : رايت ابا عبدالله عليه‌السلام و بيده مسحاه و عليه آزار غليظ يعمل فى حائط له و العرق يتصاب عن ظهره فقلت جعلت فداك اعطنى اكفك فقال لى انى احب ان يتاذى الرجل بحر الشمس ‍ فى طلب المعيشه . (١٠٠٠) »

على بن حمزه مى گويد: حضرت اباالحسن عليه‌السلام را ديدم كه در زمين خود كار مى كند و قدم هاى مباركش غرق عرق شده است . عرض كردم : مردان كار كجا هستند كه شما شخصا زحمت مى كشيد؟

در جواب فرمود: كسانى كه از من و پدرم بهتر بودند، كار مى كردند.

پرسيدم : آن ها كيستند؟

فرمود: رسول خدا اميرالمؤ منين و تمام پدرانم با دست خود كار مى كردند كار كردن ، عمل انبيا و مرسلين و مردان صالح و شايسته است .

پيشواى عالى قدر اسلام ، براى آن كه مسلمين را به كار و كوشش و به سعى و عمل تشويق كند و آنان را از تنبلى و بيكارى بر حذر دارد، عملا افراد زحمت كش و كارگر را مورد مهر و عنايت مخصوص خود قرار مى داد و به صور مختلف تشويقشان مى كرد. برعكس ، با بيكاران به تلخى و سردى برخورد مى نمود و مراتب نارضايى خود را صريحا اظهار مى فرمود.

«روى انس بن مالك ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله لما اقبل من غزوه تبوك استقبله سعد الانصارى فصافحه النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله ثم قال له ماهذا الذى اكنب يديك ؟ قال يا رسول الله اضرب بالمر و المسحاه فانفقه على عيالى فقبل يده رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و قال هذه يد لاتمسها النار. (١٠٠٢) »

رسم پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين بود كه وقتى با مردى برخورد مى كرد كه نيرو و قوتش ‍ مايه شگفتى آن حضرت مى شد، سؤ ال مى كرد آيا حرفه اى دارد و به كارى مشغول است ؟ اگر جواب منفى بود، مى فرمود از چشم من افتاد.

پيغمبر اسلام از نظر معنوى فرستاده خداوند و رهبر روحانى جامعه و از نظر ظاهرى رئيس كشور و شخص اول مملكت بود. وقتى در حضور مردم دست سعد انصارى را به احترام سعى و عملش مى بوسد، در واقع بالاترين مراتب احترام و تشويق را نسبت به كار و كارگر معمول داشته است و موقعى كه درباره فرد بيكار مى فرمايد: «از چشم من افتاد»، نافذترين سخن را درباره نارضايى و اعراض خود از بيكارى و بيكار ادا فرموده است .

# وظايف پدران

در آيين مقدس اسلام ، پدران موظف اند كه فرزندان جوان خود را در انتخاب شغل يارى كنند و آنان را به كار شايسته و مناسبى وا دارند. اين خود يكى از حقوقى است كه فرزندان به پدران مسلمان خود دارند و پدران بايد آن را ادا نمايند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : يا على حق الولد على والده ان يحسن اسمه و ادبه و يضعه موضعا صالحا. (١٠٠٤)

# كار و تحكيم شخصيت

اولياى گرامى اسلام ، ضمن اين كار را از جنبه مادى و به منظور تاءمين معاش ‍ و اداره زندگى مورد توجه قرار داده و به پيروان خود توصيه كرده اند، به جنبه معنوى آن نيز عنايت داشته و كار و كوشش را وسيله استقلال و تحكيم شخصيت و مايه عز اجتماعى بى نيازى از مردم خوانده اند.

« زراره عن الصادق عليه‌السلام : ان رجلا اتاه فقال اننى لا احسن ان اعمل عملا بيدى و لا احسن ان اتجر و انا محارف محتاج فقال اعمل و احمل على راسك و استغن عن الناس . (١٠٠٦)

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام فرموده است : از مردم قطع اميد كردن و از ثروتشان چشم پوشيدن و به در آمد كار خود قانع بودن ، براى مرد با ايمان ، مايه عز دينى و روح جوانمردى و شرف دنيوى است . چنين انسانى در نظر مردم بزرگ و بين فاميل خود محترم و در محيط خانواده اش داراى هيبت و عظمت خواهد بود. او در ضمير خود. در نظر دگران بى نيازترين تمام مردم است .

مشاغل مشروع

ناگفته نماند كه تشويق و ترغيب اولياى گرامى اسلام به كار و كوشش ، تنها ناظر به شغل هاى مشروع و كارهاى مفيدى است كه خير و صلاح جامعه در آنهاست . و گرنه كارهايى كه به جسم و جان مردم و به عفت و اخلاق عمومى آسيب مى رساند و منافى با شرافت و عزت نفس است ، هرگز نمى تواند باعث افتخار و سربلندى و مايه عز و شرف اجتماعى گردد.

كسى كه از راه رشوه خوارى و تملق گويى ارتزاق مى كند، كسى كه از راه زنا و لواط با تشكيل فاحشه خانه و قوادى امرار معاش مى نمايد، كسى كه با قمار بازى و در آمد قمار خانه يا مشروب فروشى و بدبخت كردن مردم اعاشه مى كند و خلاصه كسى كه از راه كسب هاى غير مشروع چرخ زندگى خود را مى گرداند، نه تنها شخصيت شريفى به دست نمى آورد، بلكه برعكس ، كارهاى پست و پليد او را زبون و فرومايه مى سازد، شخصيت انسانى اش را در هم مى شكند و به صفات ناپسند متصفش مى سازد.

«دموستن ، ناطق معروف يونان ، در نطقى كه درباره چگونگى مقاومت فيليپ ايراد كرد، چنين گفت : «به نظر من ، با داشتن شغلى پست و دون غير ممكن است كه شخص بتواند روحيه اى عالى و نجيب داشته باشد. شغل و عمل افراد هر چه كه باشد، اخلاق آنان متناسب با آن خواهد بود.»

# رابطه شغل با اخلاق

اين نظريه صحيح روان شناسى است درست نشان مى دهد كه چه اقداماتى بايد در مورد نظم اقتصادى كنونى ما اعمال گردد.

فعاليت فرد، نفوذى قوى و تاءثيراتى گوناگون بر اصول اخلاقى وى باقى مى گذارد و كارهاى او ايجاد عاداتى انتخابى و مخصوصى مى نمايد و روشن مى كند كه آن فرد به خصوص ، چه چيز را ناديده خواهد گرفت . كار و اقدامات فرد و همچنين تكرار اعمال معين و مشخص و آزمايشهاى معلوم ، آن اعمال و فعاليت ها را مبدل به عادات و رفتار شخص مى كند و بلند پروازهاى وى را هدايت مى نمايد و معلوم مى دارد كه او چه اشخاصى را در طبقه دوستان و چه اشخاصى را در طبقه دشمنان خويش جاى مى دهد.

بنابراين وقتى دموستن گفت : «كسى كه شغلى پست و دون دارد، غير ممكن است بتواند روحى عالى و نجيب داشته باشد.» كلماتى فقط به خاطر خوش آيند شنوندگان خويش نگفت ، بلكه وى در مورد چگونگى اين كه محيط كار هر فرد، اخلاق او را طرح ريزى مى كند، سخن گفت : زيرا هر كجا كه خزانه پول شماست قلب شما هم همان جا خواهد بود و همان جا فكر شما، فعاليت شما اراده شما هم خواهد بود. آنجا كه فعاليت و كار افراد باعث خودبينى مى گردد طبعا افراد نمى توانند با سايرين همدردى كنند و اگر در علم روان شناسى قوانين عمومى وجود داشته باشد، اين يكى از آن قوانين است .»(١٠٠٨)

كار و تاءمين معاش كار و ثروت اندوزى در موضوع كار كوشش و به دست آوردن مال ، نكته جالبى در روايات اسلامى خاطرنشان شده كه امروز نيز مورد توجه دانشمندان بشر است و آن اين كه اگر انگيزه كار به دست آوردن مال ، تاءمين معاش خود و خانواده و بستگان يا بالا بردن سطح زندگى عائله خويش و دگران باشد، آن كار مقدس ‍ و آن مال ممدوح و صاحبش مورد تكريم و احترام است ، ولى اگر مقصود از كار و كوشش ، ثروت اندوزى و جمع مال براى فخرفروشى و تفوق باشد، نه تنها چنين كار و مالى شريف و مقدس نيست ، بلكه صاحبش نيز از صراط فضيلت و اخلاق منحرف شده و پير و حرص و افكار شيطانى خود شده است .

«كان صلى‌الله‌عليه‌وآله جالسا مع اصحابه ذات يوم فنظر الى شاب ذى جلد و قوة و قد بكر يسعى فقالوا و يح هذا لوكان شبابه و جلده فى سبيل الله فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله : لا تقولوا هذا فانه ان كان يسعس على نفسه ليكفها هن المسئله و يغنيها عن الناس فهو فى سبل الله و ان كان يسعى على ابوين ضعفين او ذريه ضعافا ليغنيهم و يكفيهم فهو فى سبيل الله و ان كان يسعس تفاخرا و تكاثرا فهو فى سبيل الشيطان . (١٠١٠) »

مردى با نگرانى به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: به خدا قسم ما سخت گرفتار دنيا شده ايم و دوست داريم كه بر مال و ذخاير آن دست يابيم . وضع ما چگونه خواهد بود؟

حضرت از او سؤ ال كرد:

دوست دارى با مال دنيا چه كنى و درآمدت را در چه راه صرف نمايى ؟ جواب داد: ١: قسمتى را در بهبود زندگى خود عائله ام صرف نمايم . ٢: صله رحم كنم و به بستگان تهى دستم كمك نمايم . ٣: در راه خدا به فقر و مستمندان بدهم . ٤. و به سفر عبادت حج و عمر بروم .

حضرت فرمود: نگران نباش . كار تو دنياطلبى مذموم نيست ، بلكه اين كار خود آخرت طلبى است .

« عمر و بن جميع قال سمعت ابا عبدالله يقول : لا خير فيمن لايحب جمع المال من حلال يكلف به وجهه و يقضى به دينه و يصل به رحمه . (١٠١٢)

«نظام سرمايه دارى ، مخصوصا در عصر حاضر، گرفتارى ها و ناروايى هاى عظيمى به بار آورده است . اكثر فجايع جهانى كنونى ، تنگدستى مبرم ، بيكارى پردامنه ، خودكشى روزافزون ، طلاق فراوان ، تن فروشى دريغ ‌آور، بهره كشى بهيمى و حتى مستعمره طلبى و جنگ هاى جهانى از عوارض ‍ دوره سرمايه دارى است .

در عصر ما سرمايه دارى با مخاطرات مهلكى ، كه مهم ترين آن ها وسعت يافتن فواصل طبقه هاى اجتماعى و درگرفتن بحران سوداگرى يا بحران اقتصادى هستند، مواجه شده است .»(١٠١٤)

در پيكر اجتماع نيز كلمه عضو به گروه هاى مختلف صنفى و كلمه انسان به تمام افراد جامعه ، كه به منزله واحد سلولى بدن اجتماع اند اطلاق مى شود و همه داراى احترام و حقوق اجتماعى هستند. ولى ساختمان طبيعى و خصايص موروثى و صفات شخصيت تمام افراد با يكديگر متساوى نيست ، بلكه از جهات متعدد با هم تفاوت دارند.

« ابى عبدالله عليه‌السلام : الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة .» (١٠١٦)

«در جامعه گروه هايى عضوى وقتى مفيدند كه با گروههاى عضوى ديگر، براى ايجاد يك اجتماع موزون همكارى كنند. هرگاه عضوى كه با غرور و خودبينى رشد كند، در زندگى اجتماعى همان علمى را دارد كه سرطان در بدن انجام مى دهد.

# تساوى حقوق در اجتماع

افراد گروههايى پيكرى و عضوى فقط از اين نظر مساوى اند كه همگى موجودات انسانى اند، ولى از نظر امكانات ارثى و عادات و سن و جنس و ارزش فيزيولوژيكى و اخلاقى و فكرى متفاوتند. مع هذا، اختلاف ظرفيت فردى و اعمال اجتماعى ، دليلى بر تفاوت شرافت نيست . معده و مخرج نيز براى بدن همچون مغز و چشم ها ضرورى اند همه اعضاء به قلب بستگى دارد و قلب نيز به همه آنها وابسته است . كارگر در خدمت كارفرما در خدمت كارگران است . در يك اجتماع پيكرى ، كارهاى حقير شرافت كمترى از كارهاى خطير ندارند. در موفقيت يك پرواز، مهندس و مكانيسين نيز همچون خلبان سهم دارند.»(١٠١٨)

على عليه‌السلام فرموده : مردم همواره در خير و خوبى به سر مى برند. تا موقعى كه با يكديگر متفاوتند و گر يكسان گشتند، هلاك خواهند شد.

دكتر كارل مى گويد:

«اگر اجتماع به شخصيت افراد توجه كند، ناگزير به عدم تساوى آنان قائل مى شود. هركس بايد موفق خصايص فردى خود مورد استفاده قرار گيرد، زيرا خوشبختى وى ، با توافق صحيح با نوع كارش بستگى دارد. ما با تلاش ‍ در يكنواخت و يكسان كردن افراد، اين اختصاصات را كه بسيار مفيد بوده اند، پايمال كرده ايم . در اجتماع امروز، مشاغل و وظايف بسيار متنوعى مى توان يافت . بنابراين ، بايستى افراد انسانى را به جاى يكنواخت كردنشان متفاوت دانست و اين اختلاف را با تعليم و تربيت عادات زندگى آنان محسوس تر ساخت .» (١٠٢٠)

# تشخيص استعداد

«براى آنان كه جوانان بتوانند مشاغلى اختيار كنند كه با استعدادهاى واقعى ايشان توافق داشته باشد، بايد آنان را به سمت شغل معينى توجه داد. اين موضوع ، به خصوص براى كسانى مفيد است كه مى خواهند هر چه زودتر شغل اختيار نمايند. نتيجه اين توجه دادن ها، به خصوص در مورد مشاغل دستى خيلى واضح است ، زيرا تستهاى محرك ، كه در مواردى بسيار استادانه و بديع اند، نقش مهمى بر عهده دارند. اما در موارد ممتاز، آن تستها كافى نيستند، زيرا تشخيص استعداد، كه به اين ترتيب به عمل مى آيد، قطعيتى به دست نمى دهد، بلكه احتمالى را معين مى نمايد. بنابراين ، براى توجه دادن جوانان به سوى مشاغل ، مسائل ديگرى را نيز بايد دخالت داد، از قبيل امتحان طبى و نتايج تحصيلى آرزوهاى خانواده و خود جوان . ضمنا ذوق شاگردان را نبايد با استعداد ايشان اشتباه نمود، زيرا در بسيارى از موارد، انسان ابتدا شغلى را دوست دارد، ولى استعدادش در آن زمينه متوسط است . راهنماهاى استعداد، كه از طرف آمريكائيها درست شده است ، در اين مقام ، صميميت آميخته با شهامت خاصى به كار مى برند. مثلا به پسر يك نفر بانكدار يا ماءمور عاليرتبه دولت ، كه كم استعداد است ، اما در امور دستى موفقيتى حاصل مى كند، نصيحت مى نمايد كه شغل آشپزى يا باغبانى اختيار نمايد، ولى راهنمايان اين موضوع را نيز خاطرنشان مى كنند كه خانواده ها به هيچ وجه از اين مسئله خوش وقت و با آن مساعد نيستند»(١٠٢٢)

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اعملوا فكل ميسر لما خلق له .» (١٠٢٤)

«پيش از انتخاب شغل بايد، شوق خود را در نظر گرفت ، زيرا شغلى كه مورد علاقه نباشد، خوب انجام نمى گيرد و موفقيت و سعادت نمى آورد. كسى كه كار خود را دوست دارد، به آسانى در اين كار پيش مى رود و چون طبعا راضى و خوش خو مى شود، با زيردستان و بالادستان به خوشى مى سازد و دشواريهاى كار را، هر چه باشد، به نيروهاى عشق و علاقه از ميان برمى دارد.» (١٠٢٦)

كار بر معيار ذوق و استعداد «كسى كه به آزادى و به تشخيص عقلانى ، كارى را مطابق استعداد و ذوق خود نمى بيند، و آن را رها مى كند، وجودى است بالغ كه به رشد فكرى رسيده و قوه تميز يافته ، لكن آن كه در نتيجه شكست و از ناچارى دست از كارى مى كشد و توجهى به واقع ندارد، از رشد فكرى محروم است .» (١٠٢٨)

گرچه مسئله صلاحيت و شايستگى براى قبول مسئوليت در گذشته و حال پيوسته مورد توجه عقلاى بشر بوده و هست ، ولى در جهان كنونى علم و صنعت ، اين اصل با اهميت بيشترى تلقى شده و براى حسن انجام كارهاى پيچيده و مشكل دنياى ماشين ، يكى از شرايط پيروزى و موفقيت به حساب آمده است .

در روزگار گذشته ، كه اقتصاد بشر بر اساس كشاورزى بود، تشخيص ‍ استعدادهاى طبيعى جوانان براى انتخاب شغل و اشتغال به كار ضرورت قطعى نداشت ، زيرا در آن دوره ، به استثناى بعضى از كارها كه به استعداد طبيعى و شايستگى فطرى نياز داشت ، بيشتر كارها به قدرى ساده و سطحى بود كه اغلب جوانان ، با اختلاف درجات هوش و استعداد، در هر كارى كه وارد مى شدند، به آسانى آن را فرا مى گرفتند و به خوبى از عهده انجامش ‍ برمى آمدند. ولى در دنياى كنونى ، كه اقتصاد جهانى بر پايه تكنيك و ماشين قرار گرفته است ، در دنياى كه بشر با قدرت عقل و هوش و در پرتو علم و محاسبه ، صدها پديده صنعتى به وجود آورده و هر پديده اى موضوع كار و مجراى درآمد هزاران مردم جهان شده است ، مسئله تشخيص استعداد طبيعى و لياقت فطرى جوانان در انتخاب شغل نقش بسيار مؤ ثرى دارد.

جوانى كه مى خواهد در دنياى صنعت جايى براى خود باز كند و خويشتن را با زندگى ماشينى تطبيق دهد، قبلا بايد بداند كه در چه رشته اى لياقت دارد، و از عهده چه كارى برمى آيد، سپس در حدودى كه مى خواهد، در آن پيشرفت كند و معلومات لازم را فرابگيرد تا بتواند شغل مناسبى به دست آورد و به آبرومندى زندگى كند.

ناگفته نماند كه تنها كسب معلومات در رشته مورد نظر و تحصيل تخصص ‍ براى نيل به زندگى موفقيت آميز و با شرافت كافى نيست ، بلكه علاوه بر آن ، شايستگى اخلاقى و حسن سازش اجتماعى لازم است .

« ابى عبدالله عليه‌السلام قال : كل ذى صناعة مضطر الى ثلاث خلال يجتلب بها الكسب و هو ان يكون حاذقا بعلم مؤ ديا لامانة فيه مستميلا لمن استعمله» .(١٠٣٠)

اقتصاد در دوره كشاورزى در دوران كشاورزى ، مسئله تجارت و صنعت نيز مانند كار فلاحت ابتدايى و سطحى بود زيرا تجارت در آن زمان عبارت از مبادله چند قلم كالاى طبيعى يا صنايع دستى بود كه بازرگانان در شعاع محدود حوزه فعاليت خود انجام مى دادند و محصولات صنعتى نيز چند قلم ابزارهاى ساده كشاورزى و ساختمانى و سلاحهاى سربازى مقدارى لوازم زندگى و نظاير اينها بود. بديهى است فراگرفت فنون صنعت يا رموز تجارت در سطح آن زمان ، احتياج به استعداد خوب و تحصيلات عالى نداشت . به همين جهت ، فرزندان تجار و صاحبان صنايع مى توانستند مانند روستازادگان در اوايل جوانى وارد كار شوند و خيلى زود به استقلال اقتصادى و درآمد شخصى نايل آيند. در عصر كنونى كه مهم ترين پايه اقتصادش بر صنايع ماشينى استوار است ، شرايط زندگى نسبت به دوره كشاورزى چندان تغيير كرده كه با يكديگر قابل مقايسه نيستند. پديده صنعت كه مهم ترين موضوع كار و فعاليت جهان امروز است ، نتيجه انديشه هاى خلاق و محاسبه هاى دقيق گروهى از دانشمندان ديروز و امروز است . اينان با سرمايه هاى علمى و تجربيات مداوم خويش اكتشافات و اختراعات عظيمى موفق شدند و زندگى مردم كره زمين را دگرگون ساختند. اين فعاليت علمى و فنى همچنان ادامه دارد و پيوسته پديده هاى تازه اى به جهان عرضه مى شود.

# كاريابى در دنياى ماشين

جوانانى كه مى خواهند خود را با چنين دنيايى منطبق كنند و از مزاياى زندگى ماشينى برخوردار گردند، بايد براى كاريابى و نيل به استقلال اقتصادى منازلى را بپيمايند. و به مشكلات آن تن در دهند و بايد سطح فهم و اطلاعات خود را از راه تحصيلات علمى و تمرينهاى علمى بالا ببرند و در خور استعداد طبيعى خويش ، رشته اى را انتخاب كنند و در آن تخصص ‍ يابند تا بتوانند در پيكر اجتماع عضو مفيد و كارآمدى به حساب آيند و در كمال عز و احترام زندگى كنند. انجام كارهاى بزرگ علمى ، علاوه بر لياقت طبيعى ، وقت زياد و مجاهده بسيار لازم دارد.

ويل دورانت مى گويد:

«انتقال از كشاورزى به صنعت ، در زندگى بشر مؤ ثر افتاد و استقلال اقتصادى فرد نيز مانند بلوغ و رشد ذهنى او ديرتر فرارسيد. در طبقه كارگران صنايع دستى ، فقط جوانان بيست و يك ساله مى توانستند نان خود را درآورند و ازدواج كنند. سن كسب معيشت در طبقات بالاتر به نسبت مقام و تجمل بالاتر رفت . تاءخير رشد اقتصادى در مشاغل مهم تر، بيشتر گرديد. هزاران عامل نوع تسلط فرد را بر صنعت و اقتصاد مشكل تر ساخت و آن را هر لحظه در معرض خطر قرار داد.» (١٠٣٢)

متاءسفانه بسيارى از جوانان كم استعداد كه حاضر نيستند به نارسايى طبيعى خود اعتراف نمايند، در آرزوى دست يافتن به شغل هاى بزرگ علمى يا كارهاى مهم اجتماعى ، كه هرگز از عهده آن بر نمى آيند، عمر عزيز خود را به هدر مى دهند و براى روش غلط خود دلايلى مى آورند.

بعضى از اين جوانان ، پدرانى بزرگ و عالى قدر دارند. اينان بدون توجه به كمى استعداد خويش ، از مقام خانوادگى خود سخن مى گويند و متوقع اند شغلشان بالاتر از شغل پدرانشان يا لااقل در رديف شغل آنان باشد و حاضر نيستند كارى را در خور لياقت و استعداد خود بپذيرند.

بعضى از آنان به رقابت جوانان فاميل و همسايگى و همدرسان خود برخاسته و مى گويند ما از آن ها چه كم داريم ؟ غافل از اين كه آن ها داراى استعداد طبيعى و هوش فطرى هستند و هر سال به كلاس بالاتر رفته اند و اينان فاقد لياقت و استعداد فطرى هستند و در ظرف چند سال ، حتى يك قدم پيشروى نكرده اند و هر قدر هم كوشش كنند، به نتيجه نخواهند رسيد و بايد به كارى وارد شوند كه در خور استعدادشان باشد.

# پندار غلط

بعضى از اين جوانان ، مجذوب كارهاى علمى و صنعتى جهان امروز شده و با نداشتن استعداد كافى پيوسته آرزوى آن كارها را در سر مى پرورند و تصور مى كنند پذيرفتن ساير شغل هاى ضرورى و مفيد اجتماع ، مايه پستى و حقارت است . اينان در مقابل پيشرفت هاى علمى و پديده هاى صنعتى جهان به طورى خود را باخته اند كه اگر بين كسان و بستگانش افراد كشاورز يا باغدار يا دامپرور باشند، آن ها را پست و عقب افتاده اجتماع مى خوانند و از وابستگى آنان احساس حقارت مى نمايند و گاهى پدر يا عموى خود را به عنوان آشپز يا باغبانشان معرفى مى كنند.

اين گروه تيره بخت نيز به سبب نداشتن استعداد طبيعى نمى توانند مدارج عالى علمى را بپيمايند و به آرزوى دل برسند و بر اثر تصور باطلى كه نسبت به ساير كارها در مغز خود پرورده اند، حاضر نيستند شغلى را كه متناسب با استعدادشان باشد، بپذيرند. عمر گران بها را به هدر مى دهند و سرانجام تيره روز و بدبخت خواهند شد، مگر آن كه به خود آيند و از راه غلطى كه رفته اند هرچه زودتر برگردند.

نشانه رشد

«نشان رشد و تميز اين است كه شخص خود را واقع بشناسد و استعداد و ذوق و توانايى خود را به ميزان عقل بسنجد و عقايد و تلقينات ديگران را بدون دقت و رسيدگى بر خود حاكم مطلق قرار ندهد، يعنى خود هادى و رهبر خويش باشد.

لكن بسيارى همت برگشت از عقايد غلطى را كه به آنان تلقين شده ندارند و عمرى را به اشتباه در سختى مى گذرانند، همان گونه كه كودك به اشكال چيزى را از دست مى دهد، شخص بالغ نيز عقيده اى را كه نسبت به خود، در ضمير جا داده ، مشكل از دست مى گذارد، ولو آن كه او را به هزار زحمت دچار كرده باشد.

آن ها كه به غلط خود را شايسته كارى تصور مى كنند كه در خور و مستعد آن نيستند، دنيا و دگران را مسئول عدم موفقيت خود مى دانند و با همه در باطن و ظاهر در جنگ اند؛ و درون خود را همواره رنجيده و آزرده مى دارند، مگر آن كه در نتيجه تعقل و تفكر و يا برخوردن به كلامى مؤ ثر و يا معالجه روان پزشك ، نورى در خاطرشان بدمد و حقيقت را روشن كند.» (١٠٣٤)

معمولا رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چيزى را از بازار خريدارى مى كرد و شخصا به خانه مى برد. كسى كه همراه آن حضرت بود، مى گفت آن را به من بدهيد تا بياورم .

«رايت عليا عليه‌السلام اشترى تمرا بدرهم فحمله فقيل له يا اميرالمؤ منين الا نحمله عنك فقال ابوالعبال احق بحمله .» (١٠٣٦)

عامل ديگرى كه در راه كاريابى و پيشرفت جوانان ايجاد مانع مى كند و امكان اشتغال آنان را پيوسته محدودتر مى سازد و در پاره اى از مواقع صاحبان مشاغل را نيز از كار بركنار مى نمايد، دگرگونى سريع ابزارهاى فنى و توسعه ماشين هاى خودكار است .

از ابتداى قرن حاضر، تحولات قابل ملاحظه اى در تمام رشته هاى صنعتى آغاز شد و ابزارهاى خودكار، مؤ سسات بزرگ صنعتى را تدريجا از فعاليت كارگران آزموده بى نياز ساختند. در واقع ابزارهاى فنى جاى دست انسان ها را گرفت .

# پديده صنايع خودكار

اكنون كار ترقى صنعت و ماشين به جايى رسيده كه دقيق ترين محاسبه هاى علمى و نظارتهاى فكرى نيز به وسيله ماشين انجام مى شود و در حال حاضر مؤ سسات بزرگ صنعتى جهان از وجود مغزهاى متفكر و افراد تحصيل كرده نيز بى نياز شده اند. در حقيقت ، ماشين هاى الكترونيكى كارهاى علمى مردان تحصيل كرده و حسابداران متخصص را انجام مى دهند.

نظارت ماشين بر ماشين

مقصود از يك صنعت خودكار، تنها اين نيست كه تمام و يا قسمت اعظم كارها به وسيله ماشين انجام شود. تحقق اين پيشرفت بزرگ را مى توان مرحله اى از انقلاب صنعتى دانست كه كار ماشين را جانشين كار دست كرد. وجه تشخيص يك صنعت خود كار از يك صنعت ماشينى معمولى (كلاسيك) اين است كه نه تنها انجام اعمال مختلف به وسيله ماشين صورت بگيرد، بلكه هدايت و نظارت مجموعه ماشين ها نيز به وسيله دستگاه هايى به عمل آيد كه در كار آن بشر دخالتى نداشته باشد. به همين مناسبت گفته اند، مفهوم صنايع خودكار، هدايت و نظارت ماشين به وسيله ماشين و نتيجه آن حذف كامل يا تقريبا كامل دخالت بشر در جريان توليد صنعتى است .

انقلاب صنعتى ، كار ماشين را جانشين كار دست كرده بود. توسعه صنايع خودكار، كه در مورد آن بسيارى از صاحب نظران صحبت از سومين انقلاب صنعتى مى كنند، كار ماشين را جانشين كار فكرى و كار مغزى مى كند.» (١٠٣٨)

# بيكارى تكنولوژي

در دنيايى كه عده زيادى از افراد شاغل ، بر اثر به كار افتادن ماشين هاى جديد، در مؤ سسات بزرگ صنعتى ، به عنوان كارگران زايد از كار بركنار مى شوند، قطعا افراد متخصص و كارگرانى كه تازه مى خواهند فعاليت اجتماعى خود را آغاز كنند و تحصيل درآمدى نمايند، وضع مشكل ترى دارند و در راه كاريابى و به دست آوردن شغل با موانع بيشترى مواجه خواهند شد.

وظيفه جوانان لايق و فعال اين است كه از موانع و مشكلات نهراسند و در شرايط سخت ، با اراده و تصميم قاطع كوشش و مجاهده نمايند تا كارى در خور استعداد طبيعى خويش به دست آورند و آن را در كمال صحت و درستى انجام دهند و بدين وسيله راه معاش و شرافتمندانه خود را هموار سازند.

اولياى گرامى اسلام ، در چهارده قرن قبل ، ضمن روايات متعددى خاطرنشان ساخته اند كه تحصيل معاش و تاءمين زندگى مباح ، از وظايف قطعى پيروان اسلام است و به آنان توصيه كرده اند كه در سخت ترين شرايط از كار و كوشش و كسب معيشت خوددارى ننمايند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : طلب الحلال فريضة على كل مسلم و مسلمة .» (١٠٤٠) »

# لزوم كوشش در تاءمين معاش

امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرموده است : گرچه خداوند در نظام حكيمانه آفرينش ، ارزاق مردم را تضمين كرده است ، ولى مبادا انديشه ضمانت خداوند رازق ، مغرورتان سازد و شما را از انجام فريضه كار و كوشش باز دارد.

«قال ابوعبدالله عليه‌السلام : يا هشام ان رايت الصفين قد التقيا فلاتدع طلب الرزق فى ذلك اليوم .» (١٠٤٢)

# انسان و عقل

بشر مانند ساير موجودات زنده پديده اى است در طبيعت كه به اراده حكيمانه خداوند بزرگ آفريده شده است . چيزى كه حساب بشر را از حساب تمام موجودات زنده جدا كرده و او را لايق كمال نامحدود ساخته ، و چيزى كه ميدان فعاليت حياتى بشر را وسيع و دامنه دار نموده و سطح زندگى وى را از سطح زندگى همه موجودات زنده بالاتر برده است ، نيروى خلاقه عقل و سرمايه گران بهاى هوش انسانى است .

# آزادى در پرتو خرد

تمام موجودات زنده كره زمين ، مانند انسان ، در پرتو سنن ثابت الهى و قوانين محكم نظام آفرينش زندگى مى كنند و براى ادامه حيات خويش از منابع طبيعى استفاده مى نمايند، با اين تفاوت كه انطباق نبات و حيوان با قوانين خلقت ، متكى به رويه و محاسبه عقلى نيست و در كارهاى دقيقى كه در برنامه زندگى خود انجام مى دهند، آزادى و آگاهى ندارند، بلكه اعمال آنها ناشى از الهام فطرى و در چهارچوبه هدايت تكوينى خداوند است و قلم تواناى تقدير، مسير حياتشان را به صورت كشش هاى طبيعى و تمايلات غريزى تعيين نموده است . همچنين بهره بردارى آن ها از منابع خلقت ، بر اساس همان هدايت تكوينى اندازه گيرى شده و داراى حدود معينى است ، ولى انسان بر اثر دارا بودن عقل و هوش ، در صحنه پهناور زندگى آزادى عمل دارد و مى تواند در پرتو خرد و درايت ، كه بزرگ ترين عطيه الهى است ، خويشتن را با قوانين مختلق نظام آفرينش منطبق كند و با استفاده از منابع سرشار طبيعت ، چهره زندگى خود را دگرگون سازد و هر روز يك قدم در راه تعالى و تكامل پيشروى كند.

به عبارت ديگر، نبات و حيوان مقهور و مسخر دست طبيعت اند و قادر نيستند از مرز محدود زندگى قدمى فراتر بگذارند. اما در مورد انسان قضيه برعكس است . خداوند، طبيعت را مسخر و مقهور بشر ساخته است و او را بر آب و خاك ، نبات و حيوان و تمام موجودات روى زمين حاكم و فرمانروا قرار داده و از وى خواسته است كه عقل و فكر خود را به كار اندازد و با سعى و عمل ، از تمام ذخاير طبيعى بهره بردارى كند. كره زمين را آباد سازد و موجبات بهزيستى خود را از هر جهت فراهم آورد.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّـهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ) (١٠٤٤)

# استعداد نامحدود بشر

دوم آن كه قدرت تسخير زمين و بهره بردارى از منابع آن ، عطيه اى است كه خداوند حكيم به صورت استعدادهاى نامحدود در نهاد آدميان مستقر ساخته و به نسبتى كه بشر از راه علم و عمل ، آن استعدادها را به فعليت درآورد و به قابليتهاى خود تحقق بخشد، مى تواند بر زمين و موجودات آن حكومت نمايد.

ديرزمانى است كه انسانها به منظور احياى استعدادهاى طبيعى و آشكار ساختن لياقت هاى انسانى خويش ، به فعاليتهاى پى گير و مداومى دست زده و با به كار انداختن عقل و هوش و حافظه و ديگر قواى خود، تدريجا به رازهاى طبيعت پى برده و قدم به قدم در راه تسخير منابع زمين و بسط حاكميت انسان پيشروى نموده اند. هر نسلى مجموعه معلومات و تجربيات خود را به وسيله زبان و قلم به نسل بعد انتقال داده است و اين روش ‍ همچنان ادامه دارد.

گر چه بشر امروز كه وارث علوم نسل هاى گذشته است ، از لياقت انسانى خود بهره بسيار برده و در تسخير كره زمين و منابع آن موفقيت هاى عظيمى نصيبش شده است ، ولى گنجينه بزرگ استعداد باز است . نسل هاى آينده مى توانند با تفكر و تحقيق و با سعى و عمل ، مدارج بالاترى را بپيمايند و به پيشرفت هاى بزرگ ترى نايل آيند.

# تسخير اجرام سماوى

بشر، امروز پس از تسخير زمين و فرمانروايى بر صحراها و درياها، به فكر تسخير فضا افتاده ، راه آسمان ها را در پيش گرفته و بشر را در كره ماه پيدا و بشر را در كره ماه پياده كرده است و تصميم دارد حوزه حكومت خود را گسترش دهد و به ساير اجرام سماوى هم دست يابد و از منافع و ذخاير آنها نيز بهره بردارى نمايد.

در نظر پيروان اسلام ، آدمى براى نيل به چنين هدف بزرگى ، شايستگى دارد. زيرا خداوند از آغاز، استعداد و قابليت تسخير اجرام كيهانى را نيز به بشر عطا فرموده و لياقت بهره بردارى از منابع كرات سماوى را چهارده قرن قبل ، ضمن چندين آيه از قرآن شريف به وى نويد داده است .

(أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّـهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) (١٠٤٦)

خداوند است آنكه دريا را براى شما مسخر ساخت تا كشتى به فرمانش در آن حركت كند و روزى خود را از فضل الهى طلب كنيد و شكرگذارش ‍ باشيد، و تمام آن چه را كه در آسمان ها و زمين است ، براى شما مسخر كرده و در اين كار حكيمانه ، آيات الهى براى اهل تفكر آشكارا است .

# آغاز حكومت بشر بر زمين

حكومت بشر بر كره زمين از موقعى آغاز شد كه به كار كشاورزى دست زد و با راهنمايى عقل و در پرتو سعى و عمل توانست از عوامل جوى و ارضى استفاده نمايد، قسمتى از ذخاير زمين را به نفع زندگى خود تسخير كند و با صرف وقت كمتر، مواد غذايى بيشترى به دست آورد و به تدريج اوضاع حياتى خويش را دگرگون سازد و شرايط زندگى خود را زندگى حيوانات جدا كند.

«قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : اكرموا الخبز فانه قد عمل فيه ما بين العرش الى الارض و ما فيها من كثير من خلقه . (١٠٤٨)

«انسان به محض صيد و حوش آن ها را قطعه قطعه مى كرد و بيشتر به حالت خام و تا آن جا كه معده گنجايش داشت ، مى خورد. زيرا در آن زمان تمدن به معنى فراهم آورى وامن اقتصادى وجود نداشت و حرص و ولع براى حفظ نفس ضرورى نخستين ، مانند سگان امروز غذا مى خوردند، زيرا نمى دانستند غذاى بعدى كى خواهد رسيد.» (١٠٥٠)

# آغاز تكامل در پرتو كشاورزى

پديده كشاورزى تاريخ حيات بشر را تغيير داد و درهاى ترقى و تكامل را به رويش باز كرد و راه تسخير منابع زمين را همواره ساخت . بشر در پرتو كشاورزى و ذخيره محصول توانست خوراك روزهاى بعد خود را تاءمين نمايد و خاطر خويش را از وحشت گرسنگى خلاص كند و فرصتى به دست آورد تا فكر خود را در بهبود زندگى به كار اندازد، استعدادهاى درونى خويش را يكى پس از ديگرى به فعليت درآورد و با پيشرفت هاى علمى و عملى ، منازل بالاترى را بپيمايد و حكومت خويش را بر كره زمين گسترش ‍ دهد.

پايه گذارى تمدن بشر در پرتو كشاورزى و ذخيره غذاى ساليانه خود توانست اساس تمدن انسان را پايه گذارى كند. باب معاملات و داد و ستد را بگشايد. قسمتى از نيروهاى افراد را در ساير مجارى زندگى يه كار اندازد. به صحرا و دريا دست يابد. حيوانات وحشى را رام نمايد. تدريجا به بهره بردارى خود از منافع طبيعى توسعه دهد و موجبات آسايش خويش و آبادى زمين را، كه خواسته خداوند بزرگ بود، فراهم آورد.

«در آغاز دوره كشاورزى ، انسان ناگزير مى شود كه براى مراقبت كشته هاى خود را سير و سفر و دائم دست بردارد و در مزرعه خويش يا نزديك آن سكونت كند. اين ضرورت انسان را به خانه سازى وا مى دارد. پيدايش خانه ثابت و با دوام ، به تدارك افزار خانه كشاننيده مى شود و لزوما سفال گرى و بافندگى و صنايع دستى ديگر را به پيش مى راند. بر اثر فراوانى خواربار و ذخيره خوراك ، بازار داد و ستد گرم مى شود. در هر ناحيه اى بازارهاى هفتگى برپا مى گردند و نيازمندى هاى گوناگون مردم را با معامله پاياپاى بر آورده مى كنند. از آن گذشته ، تجارت خارجى نيز رونق مى گيرد. بسط تقسيم كار و تخصص كشف فلزات ، رام كردن اسب ، ساختن چرخ و تعبيه وسايل دريانوردى ، توليد اضافى و تجارت دامنه دار را ميسر مى سازد. ميان مردم نواحى دور از يكديگر روابط گوناگون به وجود مى آيد. نتيجه اين ترقيات ، پيدايش شهرهاى بازرگانى است .»(١٠٥٢)

# تقدس كشاورزى در اديان الهى

كشاورزى در تمام اديان الهى يك شغل مقدس شناخته شده و پيشوايان مذهبى در هر عصر، علاوه بر آن كه خود با كمال علاقه مندى به كار كشاورزى اشتغال داشتند، مردم را نيز به اين كار وادار مى ساختند. آباد كردن زمين ، كه خواسته خداوند بزرگ است و همچنين بهره بردارى از منابع و ذخاير آن ، به صور مختلف ميسر است و يكى از بهترين طرق آن ، كه در روايات اسلامى مورد تشويق و ترغيب قرار گرفته ، مسئله كشاورزى است .

« على عليه‌السلام ... فقوله تعالى «هو انشاكم من الارض و استعمركم فيها» فاعلمنا سبحانه انه قد امرهم بالمعاره ليكون ذلك سببا لمعا يشهم بما يخرج من الارض من الحب و الثمرات و ماشاكل ذلك مما جعله الله تعالى معايش للخلق . (١٠٥٤) »

امام باقر عليه‌السلام فرمود: بهترين كارها زراعت است كه نفعش عايد عموم مى شود و از محصول آن نيكوكاران و بدكاران ارتزاق مى كنند.

« الصادق عليه‌السلام قال : كنوز الله فى ارضه و ما فى الاعمال شى ء احب الى الله من الرزعة و ما بعث الله نبيا الا زراعا الا ادريس عليه‌السلام فانه كان خياطا.» (١٠٥٦)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: زراعت كنيد و درخت بكاريد. به خدا قسم هيچ عملى مباح تر و پاكيزه تر از آن نيست «از اين نظر كشاورزى و درخت كارى يك امر ضرورى در تغذيه و حيات بشر است و گذشت زمان آن را از مسان نخواهد برد.»

در آخر حديث ، امام صادق قسم ياد كرد كه در آخر زمان نيز مردم زراعت مى كنند و درخت مى نشانند.

# ذخيره قوت و آرامش خاطر

مسئله كشاورزى و ذخيره خوراك ساليانه ، نه تنها در ادوار گذشته مايه آرامش خاطر بوده و بشر را در راه ترقى و تعالى به پيش رانده است ، بلكه تمدن درخشان كنونى و جنبش هاى عملى و صنعتى امروز نيز بر اساس ‍ محصول كشاورزى و ذخيره غذايى استوار است .

تاءمين غذا و تكاملبشر

دانشمندان عالى قدر زمانى قادر به مطالعه و تحقيق اند كه نگران گرسنگى نباشند و بدانند جامعه به قدر كافى ذخيره غذايى دارد و پس از فراغت از كار، مى توانند خوراك لازم خود را به دست بياورند. مخترعين بزرگ موقعى مى توانند افكار خلاقه خود را به كار اندازند و مردم را از ابتكار خويش ‍ برخودار سازند كه از نظر خوراك اطمينان خاطر داشته باشند و همچنين اساتيد، در تدريس شاگردان ، و اطبا در درمان بيماران ، و كارگران در اداره موسسات صنعتى : خلاصه تمام طبقات مؤ ثر در جهان پيشرفته امروز، زمانى وظايف خود را به خوبى و با آرامش فكر انجام مى دهند كه از جهت آذوقه و خوراك در اضطراب و نگرانى نباشند.

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ان النفس اذا احرزت قوتها استقرت .(١٠٥٨)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: آدمى وقتى خوراك سال خود را ذخيره كند، پشتش از بار زندگى سبك مى گردد و آسوده خاطر مى شود. سپس ‍ فرمود: حضرت باقر و صادق عليهما‌السلام تا زمانى كه قوت سال خود را ذخيره نكرده بودند، خانه يا ملك نمى خريدند.

مهم ترين نياز انسان

احتياج به غذا و سير كردن شكم ، اولين و مهم ترين نيازى است كه به طور طبيعى در تمام فرزندان بشر، از روز ولادت تا دوران پيرى و لحظه مرگ وجود دارد و اين حاجت قبل از ساير حوايج طبيعى بايد برآورده شود.

« ابى جعفر عليه‌السلام : ان الله عزوجل خلق ابن ادم اجوف .» (١٠٦٠)

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: بدن آدمى بر غذا پايه گذارى شده است .

همه قواى عقلى و معنوى و تمام تمايلات غريزى كه در نهاد آدمى وجود دارند، از غذا كسب نيرو مى كنند و زمانى به جنبش و حركت مى آيند و فعاليتهاى طبيعى خود را آغاز مى كنند كه احتياج به غذا برطرف گشته و شكم سير شده باشد.

# گرسنگى و خمود عقل و احساس

انسان گرسنه به مسائل عقلى و علمى فكر نمى كند. به زيبايى و جمال توجه ندارد. از جاه و مقام سخن نمى گويد. عشق و شهوت در مزاجش بى فروغ مى شود و انتقامجويى و غضبش به خمودى مى گرايد. انسان گرسنه سرمايه هاى معنوى و مذهبى را از ياد مى برد. عدل و انصاف ، رحمت و رافت ، دوستى و رفاقت ، بستگى و رحميت و ساير عواطف انسانى را به دست فراموشى مى سپارد، و خلاصه در نظر انسان گرسنه ، چيزى به زيبايى و محوبيت و غذا نيست ، تنها آرزويش به دست آوردن خوراك است و جز به سير كردن شكم خود به چيزى فكر نمى كند.

«در نظر مردى كه از گرسنگى نزديك به هلاكت است ، يك ظرف طعام ممكن است به همان اندازه زيبا باشد كه يك زن سى ساله در نظر يك جوان چاق و چله . اگر اين جوان دچار گرسنگى شود، زيباترين پريان در نظرش ‍ زيبا نخواهد بود و شايد در نظر او چنين پرى پيكرى براى خوردن مناسب تر باشد.»(١٠٦٢)

نقل شده است كه در ايام سختى و قطحى بصره ، زنى را ديدند كه سربريده انسانى را در دست گرفته و گريه مى كند. از وى سبب گريه اش را پرسيدند. جواب داد مردم گرد خواهر محتضرم جمع شدند تا بميرد و گوشتش را بخورند. هنوز خواهرم نمرده بود كه او را قطعه قطعه كردند و گوشتش را تقسيم نمودند و از آن گوشت به من سهمى ندادند. فقط سر بريده خواهرم را به من دادند و در اين تقسيم نسبت به من ستم نمودند.(١٠٦٤)

# مادر گرسنه و خوردن فرزند

زن بچه دارى به زن ديگر، كه او نيز فرزند داشت ، پيشنهاد كرد فلانى بيا امروز من بچه خود را در ميان مى گذارم و هر دو نفر گوشتش را مى خوريم و روز بعد تو بچه ات را بياور ، تا هر دو بخوريم . گفته او مورد قبول واقع شد زن اول كه خود پيشنهاد دهنده بود، از فرزندش دل بر گرفت و هر دو نفر طفلش را قطعه قطعه كرد، ولى زن دوم از كشتن بچه خود امتناع نمود و كار به خصومت و دعوا كشيد. براى حكميت به دنبال مراجعه كردند دانيال نبى از شنيدن چنين دعوايى سخت ناراحت شد و گفت : كار گرسنگى به اينجا كشيده است ؟

گفتند: بلى و از اين هم سخت تر شده است .

دانيال دست به دعا برداشت و از پيشگاه الهى در خواست تفصل و رحمت نمود و خداوند رابر طر كرد.

«فى الخبر و اعوذبك من الجوع فانه بئس الضجيع .» (١٠٦٦)

در دوران كشاورزى ، اكثر نيروى انسانى هر كشور در راه زراعت و دامدارى و تهيه خواربار و تاءمين حوايج ضرورى زندگى مصروف مى شد. زيرا از يك طرف اطلاعات مردم در علوم طبيعى ناچيز بود و نمى توانستند حداكثر استفاده را از منابع طبيعى بنمايند و از طرف ديگر، در كارهاى كشاورزى و اداره امور زندگى ، اغلب از نيروى محدود حيوانى استفاده مى كردند. بديهى است در چنين شرايطى عده قليلى مى توانستند به كسب دانش ‍ بپردازند و مدارج علمى را بپيمايند يا در ساير امورى كه با زندگى ارتباط مستقيم نداشت ، وارد شوند.

در دوران صنعت ، بر اثر پيشرفت علوم و استفاده از نيروى عظيم ماشين ، بشر توانسته است با صرف وقت كمتر، حداكثر استفاده را از آب و زمين بمنايد و در نتيجه افراد كمترى به كارهاى كشاورزى و توليد محصول و تاءمين حوايج اوليه زندگى جامعه اشتغال داشته و مقدار بيشترى از نيروى انسانى كشور، در رشته هاى علمى و مؤ سسات فرهنگى و ديگر امور اجتماعى مصروف مى گردد.

«قبل از اين كه توليد ماشينى معمول شود، ممكن بود عده كمى از مردم را به كارهاى ديگرى غير از توليد خواربار اختصاص دهند و از اين طريق ، اعيان و پيشوايان دين پيدا شده اند، لشكريان برى و بحرى به جود آمده اند و فلاسفه و هنرمندان ظهور كرده اند. به وجود آمدن سقراط و افلاطون و بود!... فقط به اين علت ميسر شده كه تهيه كنندگان خواربار توانسته اند بيش ‍ از آن چه خود به مصرف مى رسانده اند. توليد كنند.

وقتى انسان به جامعه اى نظير جامعه ايالات متحده آمريكا توجه مى كند، تجلى اجتماعى تازه اى مى بيند. مشاهده مى كند كه اكثريت عظيم مردم از چيزهاى بسيار، كه همه بالاتر و والاتر از حوايج اوليه زندگانى است ، بهره مند هستند. با جود اين ، عده زيادى از مردم به امر توليد، خواه توليد زراعتى و خواه توليد صنعتى ، نمى پردازند. از اين قبيل اند تمام جوانانى كه پس از رشد كامل جسمانى باز مشغول تحصيل هستند. قواى مسلح كشور، نويسندگان و روزنامه نگاران ، معلمين و خدمه دين ، سياستمداران و مستخدمين دولت ، وجود تمام اين طبقات ، به نظر انسان هاى اوليه ، از تجملات محسوب مى شده و حال آن كه جامعه هاى جديد بدون آنها يا لااقل بدون بعضى از آنها، نمى توانند وجود پيدا كنند.»

# تسخير طبيعت در پرتو صنعت

انقلاب صنعتى در تمام ظاهر ماديات و معنويات بشر اثر عميق گذارد. اساس زندگى انسان ها را دگرگون ساخت و برنامه فعاليتشان را به كلى تغيير داد. انقلاب صنعتى و پيشرفت علوم طبيعى ، زواياى تاريك خلقت را روشن كرد و استعدادهاى درونى بشر را يكى پس از ديگرى به فعليت آورد و قلم به قدم انسان را به پيش راند. انقلاب صنعتى بشر را به مقياس وسيعى بر علل و معاليل نظام آفرينش آگاه نمود. طبيعت را مسخر و مقهور وى ساخت و شعاع حكومتش را بر كره زمين گسترش داد. تحولاتى كه اقتصاد صنعتى به بار آورد، در روابط خانوادگى و اخلاق عمومى و نيك و بدهاى اجتماعى و بالاخره در عقايد ايمانى و مذهبى بشر نتايج نيك و بد بسيارى به جاى گذارد و جوامع بشرى را عموما و نسل جوان را خصوصا با زيبايى و زشتى هاى گوناگونى مواجه ساخت .

«در اواخر قرن هجدهم ميلادى ، انسان يا به مرحله جديدى گذاشته كه متضمن تغييرى اساسى ، نظير حاصل از پرداختن به زراعت بوده است . منظور من از اين مرحله در صنعت است . مى توان گفت علوم طبيعى سيصدو پنجاه سال است كه توليد ماشينى به وجود آمده است توليد ماشينى در مدتى كه اختراع شده ، خود را قدرتى انقلابى ، با شدتى توليد ماشينى در مدتى كه اختراع شده ، تا امروز، اين قدرت انقلابى ، با شدتى هر چه حيرت انگيزتر نشان داده است . تا امروز، اين قدرت فقط در روابط انسان با طبيعت مؤ ثر بوده ، ولى به واسطه انقلابى كه در روابط انسان با طبيعت به وجود آورده ، موازنه كهنسالى را كه در روابط انسان با انسان و در رابطه انسان با خودش وجود داشته بر هم زده است .» (١٠٦٩)

انقلاب صنعتى ، كم و بيش ، در تمام كشورها نفوذ كرده و با سرعت پيشروى مى كند و آثار خوب و بد خود را همه جا به ارمغان مى برد. يكى از آثار خوب و پسنديده دوران صنعتى ، ارزش تحصيلات علمى و بسط موسسات فرهنگى و جنبش عمومى در راه فراگرفتن دانش است .

# ضرورت آموزش در جهات صنعت

گرچه علم در دوران گذشته نيز مايه بزرگى و افتخار بشر بوده و آيين مقدس ‍ اسلام در چهارده قرن قبل ارزش ومقام عالم را به مراتب بالاتر از غير عالم دانشته است ، ولى در انقلاب صنعتى ، علم نه تنها مايه بزرگى و برترى است ، بلكه فرا گرفن دانش در زندگى كنونى به صورت يك ضرورت قطعى و اجتناب ناپذير در آمده است .

جوانان موظف اند از فرصت جوانى حداكثر استفاده را بناميند و در راه تحصيل علم و فراگرفتن اطلاعات لازم در يكى از رشته هاى علمى يا عملى ، كه شايستگى دارند، مجاهده و كوشش نمايند تا در بزرگسالى به كار شرافتمندانه اى اشتغال ورزند و در جامعه عزيز و محترم زندگى كنند.

«قال على عليه‌السلام : تعلموا العلم صغارا تسودوا به كبارا. (١٠٧١) »

و نيز فرموده است : كسى كه در كوچكى تحصيل علم نكند، در بزرگى تقدم اجتماعى نخواهد داشت .

نكته اى كه در دوران تحصيل همواره بايد مورد توجه جوانان باشد اين است كه در كسب دانش ، ابتدا رشته خود را تعيين كنند و بدانند چه مى خواهند، سپس تمام نيروى جسمى و معنوى خود را در آن راه به كار اندازد و تنها از پى آن هدف بروند تا نتيجه مثبت عايدشان گردد.

جوانانى كه فكر نا آرام و بى قرار دارند و بر اثر ترديد و دودلى هر چند وقت يكبار تغيير عقيده مى دهند و مسير تحصيلى خود را عوض مى كنند، يا آن كه در خلال تحصيل ، قسمت مهمى از وقت خود را به مطالعه كتب متفرق و احيانا بيهوده يا از بر كردن مطالب غير مريوط به تحصيل صرف مى كنند، بعيد است كه در رشته تحصيل خود توفيقى به دست آورند و پيروزى درخشانى نصيبشان گردد.

مطالب علمى و دانستنى هاى جالب در رشته هاى مختلف علوم در روزگار گذشته بسيار بوده و در دنياى كنونى خيلى بيشتر شده است . هر فردى ميل دارد همه چيز را بداند و به تمام مسائل علمى پى ببرد، ولى اين كار با عمر كوتاه و نيروى محدود بشر هرگز ميسر نيست . جوان وظيفه شناس و دانا كسى است كه از علوم وسيع جهان بشر، يك قسمت كوچكى را كه با استعدادش سازگار باشد و در زندگى مايه خوشبختى و سعدتش گردد، انتخاب كند و با سعى و كوشش آن را به خوبى فرا گيرد و يك عمر از فوايدش برخوردار باشد.

«قال على عليه‌السلام : العلم اكثر من ان يحاط به فخذوا من كل علم احسنه . (١٠٧٣) »

# جوان و تحصيل علم

و نيز فرموده : بهترين مطالبى كه شايسته است جوانان ياد بگيرند، چيزهايى است كه در بزرگسالى مورد نيازشان باشد و بتوانند در زندگى اجتماعى ، از آموخته هاى دوران جوانى خود استفاده نمايند.

در انقلاب صنعتى ، سطح دانش بشر، به سرعت بالا رفت و شرايطى به وجود آمد كه در مدتى كوتاه ، دانشمندانى بزرگ و گران قدر در رشته هاى مختلف علوم پرورش يافتند، قلمرو حكومت بشر را توسعه دادند. در زمين و فضا به كارهاى بزرگى دست زدند و پيروزى هايى نصيبشان گرديد كه براى نسل هاى گذشته غير قابل تصور بود و همچنان در راه پيروزى هاى بزرگ ترى پيش مى روند.

غلبه علم بر عوامل طبيعت «عوامل طبيعى بسيارى كه زمانى تصور مى رفت رام شدنى نيست ، اكنون ميدان جولان فكر انسانى شده . انسان با صحارى بى آب و علف در مى افتد. رودخانه ها استراليا را به جاى آن كه از مغرب به مشرق بروند، مى تواند از مشرق به مغرب جريان دهد. عن قريب قسمت هاى نامناسب سلسله هاى جبال را از جاى خواهند كند و من جرات كرده مى گويم كه به وسيله راديو اكتيويته ، يخ ‌هاى قطبى را آب خواهند نمود و چيزى نخواهد گذشت كه مسافرت به ماه ممكن شود.» (١٠٧٥)

# خودسرى بر اثر بى ايمانى

به نسبت پيشرفت علوم و روشن شدن زواياى تاريك خلقت ، بشر از قيد اسارت طبيعت مى رهد و در اعمال تمايلات خويش آزاد مى گردد. در اين موقع ، اگر آدمى به خداوند متوجه باشد و خويشتن را به اطاعت او امرش ‍ موظف بداند، علم و آزادى را در مسير صحيح و به نفع سعادت بشر به كار مى اندازد و موجبات خوشبختى خود و جامعه را فراهم مى سازد و چنان چه خداوند را انكار كند يا عملا از او امرش سر باز زند و در باطن احساس ‍ مسئوليتى در پيشگاه الهى ننمايد، آزادى مايه خودسرى اش مى گردد. علم خدمتگزار غرايزش مى شود. غرور علمى او را به پرتگاه خودپرستى مى برد و سرانجام سعادتش را به بدبختى مبدل مى سازد.

«قال على عليه‌السلام : شرالعلم ما افسدت به رشادك . (١٠٧٧)

«قال على عليه‌السلام : رب عالم قتله علمه . (١٠٧٩)

جوانان اگر به سعادت و كاميابى خود علاقه دارند، موظف اند از دانش ‍ دنياى غرب استفاده كنند، آن را به خوبى فرا گيرند و جامعه خود را از فوايد انقلاب صنعتى برخوردار سازند، ولى از گناهان و ناپاكى هايش برحذر باشند، دامن خويش را به پليدى هاى معاصى الوده ننمايند و خود را به عوارض شوم گناهان مبتلا نسازند.

«قال على عليه‌السلام : اذكروا عند المعاصى ذهاب اللذات و بقا التبعات (١٠٨١)

كار با اعمال ذوق پيش از انقلاب صنعتى و به كار افتادن ماشين ، تمام اشيا و لوازم زندگى با دست يا ابزارهاى ساده دستى درست مى شد. بافندگى و نجارى ، ظروف يفالين و كاشى سازى و ديگر كارهاى صنعتى همه دستى بود و هر كارگرى به تمام جهات كار خود، كه آفريده ذوق و محصول فعاليتش بود، نظارت و توجه كامل داشت و با علاقه مى كوشيد تا هر چه بهتر و بيشتر سليقه و ابتكار خود را در بهبود مصنوع خويش به كار اندازد و با طرح نقشه هاى جديد و زيبا، روى پارچه و كاشى ، مراتب لياقت و استادى خود را آشكار سازد و بدان مباهات نمايد. خلاصه ، در ان روزگار مردم به كار دستى خود علاقه داشتند در ضمن امرار معاش ، هوش و خرد و استعداد و ذوق خود را نيز در پرتو آن كار پرورش مى دادند.

«اما جريان كارگر و كارخانه چنين نيست . تشكيل ماشين از قطعه هاى متعدد و تقسيم كار به واحدهاى فراوان ، همچنان كه تخصص را ايجاب مى كنند، باعث ملامت كارگران مى شوند. يك اتومبيل معمولى تقريبا مركب از پنج هزار قطعه گوناگون است و ساختن هر قطعه محتاج تخصص است و به دست يك يا چند كارگر معين فراهم مى آيد. بى گمان ، كارگرى كه همواره به ساختن يكى لز قطعه هاى پنج هزار گانه اتومبيل مشغول باشد، برخلاف پيشه ورى كه مثلا به دست خود يك ميز كامل يا كوزه ساخته و پرداخته به وجود مى آورد، كار خود را با معنى نمى يابد و از آن لذت نمى برد.

از اين ها مهم تر، چون كار فرمايان به مصلحت و سعادت كارگران اعتنايى ندارند و انسان كارگر را صرفا دستى از دست هاى فعال كارخانه مى شمارند، كارخانه براى كارگر محيطى خوشايند نيست . كارگر كارخانه ، كه برخلاف صنعتگران مستقل قديم براى خود كار نمى كند، نه تنها با شوق و ذوق به كار خور نمى پردازد، بلكه چه بسا با خشم و دشمنى به كار فرما و ماشين و توليد كارخانه اى مى نگرد.» (١٠٨٣)

حضرت موسى بن جعفر عليهما‌السلام به هشام بن حكم فرمود: انسان عاقل از زندگى محدود و ناچيز دنيا، با وجود عقل و فهم ، راضى و خشنود است و از زندگى عالى و مرفه دنيا، با قلت و علم و فهم ، ناراضى و آزموده خاطر است .

در دنياى كنونى ، صنعت و ماشين كارهاى بسيارى وجود دارد كه عقل و هوش و ذوق و ابتكار در انجام آنها فعاليت مى كنند. اگر جوان در حدود و صلاحيت خود به يكى از آن كارها اشتغال ورزد، از يك طرف معاش خود را تاءمين نموده و از طرف ديگر هوش و خرد خويش را به فعاليت واداشته است .

# وظيفه كارگر در صنايع سنگين

جوانى كه در يكى از مؤ سسات بزرگ صنعتى اشتغال دارد و كار روزانه اش ‍ مانند يك چرخ يا تسمه ، تنها تكرار يك عمل سطحى است و در انجام آن احتياج به اعمال فكر و ذوق ندارد، براى آن كه هوش و خردش ضعيف نشوند و ذوق و ابتكارش از كار نايستد، بايد حتما در ساعات فراغت قسمتى از وقت خود را به مطالعات علمى و ذوقى اختصاص دهد و يا در مجالس مردان فهم و فضل شركت كند و پيرامون مسائل مختلف با آن گفت گو نمايد و بدين وسيله نيروهاى معنوى خويش را به كار اندازد و سرمايه گران قدر عقل و هوش را در نهاد خود زنده نگاه دارد.

# گفت و گو با افراد عالم

«كان امير المؤ منين عليه‌السلام يقول : روحوا انفسكم ببديع الحكة فانها تكل كما تكل الابدان» (١٠٨٥)

محصل نبايد تنها به نيروى خود تكيه كند و حفظ كردن سرسرى مطالب قانع باشد، زيرا درس خواندن چنين محصلى مانند كار كردن در مؤ سسه اتومبيل سازى است كه هوش و خرد در آن مدخليت ندارد و ذوق و ابتكار در انجام آن بى اثر است . تحصيل آن محصل و كار آن كارگر، مانند عمل يك ماشين صنعتى است كه پيوسته مى گردد، ولى از كار خود آگاهى ندارد و نمى داند چه مى كند.

وظيفه محصل محصلى كه مى خواهد درست درس بخواند و عالم واقعى شود، موظف است عقل و هوش خود را در راه تحصل به كار اندازد. آن چه را كه فرامى گيرد، به خوبى بفهمد وبه عمق دروسى كه مى خواند پى ببرد. چنين محصلى مى تواند به شايستگى مدارج عالى را طى كند و با فهم هر مطلبى ، نيروى درك خود را براى يادگيرى و فهميدن مطلب عالى تر آماده سازد.

«قال على عليه‌السلام : من اكثر الفكر فيما تعلم اتقن علمه و فهم ما لم يكن يفهم »(١٠٨٧)

# ضرورت تفريح در زندگى

تفريح و سرگرمى در زندگى بشر يك ضرورت حياتى است كه در طفوليت به صورت بازى هاى كودكانه انجام مى شود و در بزرگسالى ، به اعتبار تفاوت تربيت هاى خانوادگى و شرايط محيط اجتماعى ، به شكل هاى مختلفى تحقق مى پذيرد.

ميل به تفريح ، يكى از خواهش هاى طبيعى است كه با سرشت انسان آميخته شده و از آغاز زندگى تا پايان عمر همواره ثابت و پايدار است . ارضاى اين تمايل ، براى تمام طبقات مردم ، در سنين مختلف ، لذت بخش و مايه شادى و مسرت است .

«قال على عليه‌السلام : السرور يبسط النفس و يشير النشاط. (١٠٨٩) »

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده است : از لذايذ دنيوى نصيبى براى كاميابى خويش قرار دهيد و تمنيات دل را از راه هاى مشروع بر آوريد. مراقبت كنيد. در اين كار به مردانگى و شرافتتان آسيب نرسد و دچار اسراف و تندروى نشويد. تفريح و سرگرمى هاى لذت بخش ، شما را در اداره زندگى يارى مى كند و با كمك آن بهتر به امور دنياى خويش موفق خواهيد شد.

# تفريح و رفع خستگى

سرگرمى و تفريح ، آدمى را از ملالت كارهاى يكنواخت و خسته زندگى خلاص مى كند و براى مدت كوتاهى ، بار سنگين مسئوليت را از دوش وى بر ميدارد و زنجيرهاى وظايف روزمره را موقتا از دست و پايش مى گشايد. تفريح ، براى استراحت بدنن و جبران خستگى هاى ناشى از كار، يك نياز اساسى و اجتناب ناپذير است .

« على عليه‌السلام : لكل عضو من البدن استراحه . (١٠٩١) »

على عليه‌السلام فرموده : مواقع تفريح و شادمانى فرصت است (افراد عاقل فرصت ها را مغتنم مى شمارند و از آن ها به نفع خوشبختى و سعادت خويش استفاده مى كنند)

«سرگرمى هاى گوناگون ، به منزله وسايلى براى رهايى و آزاد كردن عواطف فشرده و محبوس و فرار از حقايق تلخ زندگى است و به طورى كه كيمبال يانگ ، در كتاب جامعه شناسى خويش خاطر نشان مى كند، اين سرگرمى ها به افراد اجازه مى دهد كه براى چهد ساعتى از تعهدات خود، به عنوان پدر يا فرمان بردار جامعه برهند و با دخول در يك دنياى رويايى ساختگى ، از دلهره و نگرانى نجات يابند. به همين جهت است كه به تماشاى مناظر خنده آور اشتغال مى ورزند و در نقاط سرگرم كننده ازدحام مى كنند.» (١٠٩٣) »

# تقسيم ساعات روز

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده است : كوشش كنيد اوقات روز شما چهار ساعت باشد. ساعتى براى عبادت و خلوت با خدا، ساعتى براى تاءمين معاش ، ساعتى براى آميزش و مصاحبت برادران مورد اعتماد و كسانى كه شما را به عيوبتان واقف مى سازند و در باطن نسبت به شما خلوص و صفا دارند و ساعتى را به تفريحات و لذايذ خود اختصاص دهيد و از مسرت ونشاط ساعات تفريح ، نيروى انجام وظايف ساعات ديگر را تاءمين نماييد.

عطش تفريح و ميل به سرگرمى لذت بخش زمانى بروز مى كند كه آدمى از فكر معيشت فارغ گشته و ضروريات زندگى هود را تهيه كرده باشد. كسى كه ناچار است همه روزه كار كند و براى حفظ حيات و تاءمين معاش خويش ‍ تلاش نمايد، موقعى كه سرگرم فعاليت هاى روزانه است ، در فكر گردش و تفريح نيست ، او تنها در اين فكر است كه با سعى و كوشش كار خود را انجام دهد و در آمدى تحصيل كند تا قوت و غذا و لوازم زندگى خويش را مهيا سازد. اما وقتى مشكل زندگى را حل كرد و با تاءمين معيشت ، خاطر خود را مطمئن و آرام ساخت ، تمايل تفريح در نهادش بيدار مى شود و او را به ارضاى تمنيات و مشتهياتش تحريك مى كند. در اين موقع است كه وى راه تفريح و تعيش را در پيش مى گيرد و از پى كامرانى و جلب لذت مى رود.

# تفريح پس از تاءمين معاش

«تفريح وقتى اهميت خاص مى يابد و مورد توجه كامل قرار مى گيرد كه جامعه به درجه تكامل لازم رسيده و مبارزه براى حيات جنبه مداوم نداشته باشد و افراد در مواقع معين بتوانند به تفريح و سرگرمى مى پردازند. در هر جا كه نيازمندى هاى اساسى بشر كاملا تاءمين گردد، تفريح و سرگرمى مقام مهمى در زندگى احراز مى كند. گزارش هاى مربوط به فرهنگ هاى اوليه حاكى است كه اهميت و ميزان زمانى كه وقف تفريح مى گردد و همچنين درجه پيشرفت و تكامل سرگرمى ها، بستگى كامل به رفاهيت مادى جامعه دارد.» (١٠٩٥)

در روزگار گذشته ، نقطه اصلى و هدف اساسى زندگى اجتماعى در نظر مردم كار وفعاليت بود و تفريح و تفرج را يك امر فرعى و غير ضرورى مى شناختند. زيرا در آن موقع كارها به وسيله دست و با نيروى محدود انسانى انجام مى شد و در نتيجه بازده كار بسيار كم و مقدار توليد ناچيز بود. ضرورت زندگى ايجاب مى كرد مردم هر چه بيشتر كار كنند تا محصول زيادترى به دست آورند.

ماشين و ازدياد توليد در دنياى كنونى درست قضيه بر عكس شده است . تفريح و تفرج و جلب لذت اصلى و هدف اساسى زندگى شناخته شده و چند ساعت كار وسيله اى است كه در مواقع فراغت ، به تفريح بهترى دست يابند و از تعيش ‍ و كامرانى بيشترى برخوردار گردند. زيرا كارها با نيروى ماشين انجاك مى شود و بر اثر آن به قدرى سطح توليد بالا رفته كه در بعضى از كالاها به مقدار محصول چندين برابر ميزان مصرف است .

«در گذشته ، انسان براى تاءمين نيازمندى هاى اساسى خويش ناگزير بود به كارهاى دشوار تن دهد و مداوم كار كند و در نتيجه ، كار به نظر احترام و بيكارى به ديده نفرت نگريسته مى شد و حال آن كه اكنون اوضاع به كلى دگرگون شده است . امروز انسان بر اثر توانايى توليد، بيش از ميزان مصرف خود، آن هم با بذل جزئى از مساعى و وقتى كه در گذشته به كار مى برد، نمى تواند با همان ديده احترام ديرين به كار بنگرد. رب النوع كار بايد از كرسى پرجلال و جبروت ديرين خويش فرود آيد و جاى خود را به الهه تفريح بدهد.

ما بايد اين نكته را درك كنيم كه ايام بى كارى ، يعنى ايامى كه بايد به خوشى و تفريح بگذرد، تنها زمانى است كه زندگى را شايسته زندگى كردن مى سازد و ايام ديگر را ما تنها از آن لحاظ تحمل مى كنيم كه در غنى ساختن و با ارزش ‍ كردنن ايام بيكارى و فراغت ما اثر دارد.» (١٠٩٧)

وقتى شما مسئله بيكارى را حل كرديد، مسئله بعدى و بزرگ تر، به كار بستن زمان فراغت و بيكارى مطرح مى شود. تا وقتى كه انسان مشغول كار است و به خاطر زنده ماندن خود تلاش مى كند، چه اين تلاش به صورت سخت و دشوارى باشد كه در كشور ما وجود دارد و چه به صورت ملايم تر كه در بعضى كشورهاى مترقى هست ، در هر حال سرگرم مى باشد. اما وقتى كه مسايل اجتماعى و اقتصادى اش حل شد و خودكار شدن كارها نيز بار سنگين كار را از دو شش برداشت ، با مسايل تازه اى مواجه مى شويم كه هرگز پيش از آن سابقه نداشته است . مانند مسايل جنايات جوانان ، تجاوزات جنسى ، افزايش قتل و كشتار، و رواج مشروبات الكلى ، طغيان نيروهاى ويران كننده ، هرج و مرج و صدها ميكروب ديگر كه موجب بيمارى روحى و انحطاط اخلاقى مى گردد.»

# يك مسئله حياتى

ساموئل كينگ مى گويد:

«بر اثر كاهش ساعات كار طى سال هاى اخير، تفريح با فعاليت ساعات بيكارى تبديل به يك مسئله اجتماعى حياتى گرديده و توجه بسيارى از محققان را به خود معطوف داشته است . مطالعات اين دانشمندان نشان مى دهد مادام كه ما نتوانيم به طور عاقلانه اوقات روز افزون بيكارى خودمان را به سر بريم ، چه در زندگى و چه در شخصيت ما اختلالاتى روى خواهد داد. افراد بشر همواره طبعا مايل به داشتن اوقات بيكارى بيشترى بوده اند، لكن اينك مواجه با اين خطر شده اند كه اوقات فراغتشان بيش از آن است كه در خور آن اند و بيم آن مى رود كه بر اثر عدم توانايى امرار اين اوقات ، به طور عاقلانه ، خطرات بزرگى براى خودشان و جامعه به وجود آوردند. به همين جهت است كه مسئله گذراندن ساعات بيكارى ، امروز يكى از دشوارترين مسائلى است كه تا كنون اكثر ملل جهان و ته ويژه باختريان با آن مواجه مى باشند». (١١٠٠) »

آدمى به طغيان و سركشى مى گرايد، موقعى كه ثروتمند مى شود و خويشتن را غنى و بى نياز مى بيند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : فوالله ما الفقر اخشى عليكم و لكنى اخشى عليكم ان تبسط لكم الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها و تهلككم كما اهلكتم . (١١٠٢)

# لزوم تعديل غريزه تفريح

تمايل به تفريح كه به فضاى حكيمانه الهى در نهاد بشر آفريده شده ، يكى از تمنيات فطرى انسان است و مانند ساير غرايز و خواهش هاى طبيعى بايد تعديل شود و با اندازه گيرى صحيح و دور از افراط و تفريط، در جاى خود ارضا گردد. اين موضوع در گذشته مورد توجه اولياى گرامى اسلام قرار گرفته و ضمن روايات متعددى ، تعاليم لازم را به پيروان خود داده اند.

متاءسفانه در دنياى صنعت و ماشين ، كه ساعات فراغت به مراتب بيشتر شده و مسئله تفريح و جلب لذت اهميت زيادترى پيدا كرده است ، دانشمندان ، به موقع خود در اين باره فكرى نكردند و برنامه جامع و كاملى را كه موافق سعادت و مصلحت باشد، طرح ننمودند. در نتيجه ، بسيارى از جوانان در كشورهاى صنعتى ، خود سرانه و بدون راهنمايى صحيح ، در ساعات فراغت مرتكب اعمال ناروايى شدند و به نام تفريح و خوشگذرانى ، موجبات بدبختى و سقوط خود و دگران را فراهم آوردند و اين روش نادرست همچنان ادامه دارد.

عدم توجه به اوقات بيكارى «فعاليت اوقات بيكارى ، كه در گذشته جنبه اختيارى داشت و محدود به خانه بود، بر اثر هجوم روستاييان به شهرها و اختراعات بزرگى مانند اتومبيل و سينما و راديو و تلويزيون ، دستخوش تغييرات شگرفى شده است . متاءسفانه ، همان طور كه لوند برگ در كتاب خود خاطرنشان مى كند، مسايل ناشى از افزايش اوقات بيكارى بشر از جانب دانشمندان اجتماعى مورد توجه كامل قرار نگرفته است ، زيرا جامعه شناسان هنوز تحت تاءثير همان نظريه اقتصادى ديرين هستند كه محصول را مهم تر از مصرف مى داند و به كار بيش از بيكارى توجه دارد. گو اين بيكارى روز به روز اهميت بيشترى كسب مى كند. برخى از جامعه شناسان ، حتى بيكارى را به منزله يك موضوع احساساتى تلقى كرده و آن را در خارج از حيطه تحقيقات علمى قرار مى دهند و حال آن كه بر عكس ، اين مسئله بايد مورد توجه كامل آنان قرار گيرد. زيرا تنها تحقيقات علمى است كه مى تواند روشن كند انسان اوقات بيكارى خود را چگونه مى تواند با حداكثر استفاده به سر برد. حتى مى توان گفت چگونگى امرار اوقات بيكارى ، تا اندازه اى كيفيت تمدن ملتى را روشن مى كند.» (١١٠٤)

# استفاده از لذايذ مشروع

امام صادق عليه‌السلام فرموده : شايسته است مسلمان عاقل ساعتى از روز خود را براى كارهايى كه بين او و خداوند انجام مى گيرد، اختصاث دهد و ساعتى رادران ايمانى و دوستان خود را ملاقات كند و در امور معنوى و اخروى با آنان گفت و گو نمايد و ساعتى نفس خود را با لذايذ و مشتهايتش ‍ كه گناه نباشد آزاد بگذارد و اين ساعت لذت آدمى را در انجام وظايف دو ساعت ديگر كمك مى كند.

لذت هايى كه به جسم و جان ضرر مى رسانند و با سعادت و سلامت بشر ناسازگارند و سرانجام تيره روزى و بدبختى به بار مى آورند در اسلام ممنوع شناخته شده و اولياى مذهب پيروان خود را از آلوده شدن به آن ها بر حذر داشته اند.

«قال على عليه‌السلام : نزهوا انفسكم عن دنس اللذات و تبعات الشهوات» (١١٠٦)»

و نيز فرموده است : خير و خوبى يافت نمى شود در لذتى كه پشيمانى به بار مى آورد و شهوتى كه درد و ناراحتى از پى دارد.

# تندروى جوانان كامجو

پيشرفت علوم طبيعى و صنايع مشاينى ، پديده هاى لذت بخشى را به وجود آورد و لذايذ تازه اى را در اخيار بشر گذارد افزايش ساعات فراغت و ازادى هاى بى حساب ، زمينه را براى بهره بردارى از آن لذايذ آماده كرد نيروهاى مالى و انسانى در تاءسيس مراكز عياشى به كار افتاد و موسسات خوشگذرانى به طور روز افزون گسترش يافت جوانان كامجو و هوسباز فرصت مناسبى بهدست اوردند تا هر چه بيشتر از لذايذ دنيايى ماشين استفاده كنند و از خوشى هاى گوناگونش برخوردار گردند غافل از اين كه بعضى از ان لذايذ مخالف مصلحت و منافى با سعادت و سلامت بشر است و سرانجام بدبختى هاى غير قابل جبرانى به بار خواهد آورد.

«ميل به تفريح ، جنبه بين المللى پيدا كرده است و كليه افراد بشر به ايام بيكارى ابراز علاقه بيشترى مى كنند و استفاده از تفريح را حق مسلم خود مى دانند. در آمريكا، نهضت خوشگذرانى توسعه يافته و قسمت اعظم سرمايه ملت صرف آن مى گردد.» (١١٠٨)

# گناهكارى به نام تفريحى

چه بسيار جوانانى كه در راه كامرانى و لذت تفريح به مواد مخدر و مشروبات الكلى معتاد شدند. به قمار و اعمال منافى عفت و اخلاق آلوده گشتند و بر اثر فرومايگى و پستى ، شخصيت انسانى خود را از كف دادند و سرانجام حياتشان با سيه روزى و بدنامى پايان پذيرفت .

اكنون نيز چه بسيارند جوانانى كه از ذلت و خوارى آنان پند نياموختند و از بدبختى و سقوطشان عبرت نگرفتند و براى كاميابى و نيل به لذايذ، همان راه هاى خطرناك را مى پيمايند و با شتاب خويشتن را به پرتگاه سقوط و تباهى نزديك مى كنند.

«قال على عليه‌السلام : عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات كيف لا يعف .» (١١١٠)

دكتر كارل مى گويد:

«ارضاى وحشيانه شهوات ممكن است جلب نوعى اهميت نمايد، ولى هيچ چيز غير منطقى تر از آن زندگى نيست . اگر زندگى منحصر به رقصيدن و به دور شهر با اتومبيل چرخيدن و سينما رفتن و راديو شنيدن باشد، چه سودى دارد؟ تفريح بدون آن كه متضمن نفعى باشد، فرصتهايى را كه كارگران بر اثر تكامل ماشين ها و حسن تهيه محصول به دست آورده اند، عبث بر باد مى دهد.

زحمات مصروفه ، حداقل چهارساعت در روز به طول زندگى افزوده است . يعنى اوقات گرانبهايى كه اگر كسى آن را عاقلانه مصرف كند مى تواند تعليم بگيرد، جسم و جانش را نيرومند كند، كسب شخصيت نمايد و وظيفه انسانيت خود را انجام دهد.

بسيارى از كارگران جوان سه يا چهار شب را در سينماها و موزيك هال ها و دانسينگ ها مى گذرانند. مطالعه رمان هاى كم مايه و پرگويى هاى روزانه بقيه وقت آزاد را پر مى كند. گوش دادن به دروغ پردازى هاى راديو وسيله ديگرى براى اتلاف عمر است . راديو نيز مانند سينما و موزيك هال ، كاهلى كاملى به كسانى مى بخشد كه با آن سرگرم اند.» (١١١٢)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وصاياى خود به على عليه‌السلام فرمود: سزاوار نيست انسان عاقل به صفر برود، مگر براى سه منظور: يا براى تجارت و تحصيل در آمد و اصلاح معاش ، يا براى نيل به كمالات معنوى و تعالى روح و ذخيره معاد، يا براى تفريح و تفرج و جلب لذايذ مباح .

در اين حديث ، مسافرت گروه اول و دوم سفر تدريجى ، به معنى موضوع بحث ما نيست ، زيرا گروه اول براى امرار معاش و تاءمين زندگى به سفر مى روند و در واقع سفر آن ها انجام وظايف در ساعات كار است . گروه دوم نيز براى اداى فريضه مذهبى يا انجام وظيفه معنوى به سفر مى روند و آن نيز تفريح و تفرج نيست . تنها سفر تفريحى ، براى گروه سوم است كه در مواقع فراغت و به منظور نيل به لذايذ مباح مسافرت مى كنند.

مسافرت و سلامت جسم

اولين اثر مفيد مسافرت و تغيير محيط زندگى ، سلامت جسم و تحصيل نشاط و مسرت است . كسانى كه براى رفع خستگى كار مداوم و تجديد قوا در ايام فراغت به سفر مى روند، از طرفى به تفريح مطبوع و دلپذيرى نايل شده و از طرف ديگر به سلامت و نيرومندى خويش كمك كرده اند.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : سافروا تصحوا.» (١١١٤)

# مسافرت و ازدياد معلومات

دومين اثر مفيد مسافرت ، بالا رفتن سطح فهم و ازدياد معلومات و بسط اطلاعات و پرورش شخصيت است . كسى كه به منظور تفريح و تفرج و فارغ از كار روزانه مسافرت مى كند و به شهرها و كشورهاى مختلف وارد مى شود، فرصتى پيدا مى كند تا از وضع محيطهاى مختلف طبيعى و اجتماعى آگاه گردد. پيشرفت ها و عقب ماندگى ها و آبادى ها و ويرانى ها را از نزديك ببيند. به آداب و رسومى كه در نظرش تازگى دارد برخورد كند. با فكرى آرام و مطمئن درباره آن ها بينديشد و از نيك و بدش استفاده علمى و عملى نمايد و ارزش شخصيت خود را بالا ببرد.

«قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : سافروا ان لم تغنموا مالا افدتم عقلا. (١١١٦)»

# فوايد مسافرت

براى نيل به تعالى و ترقى ، از وطن هاى خود دور شويد و مسافرت كنيد، كه در سفر پنج فايده است : سفر باعث تفريح و انبساط روح است و اندوه تاءمين معاش است . مسافرت وسيله فراگرفتن علم و تجربه است . مسافرت به انسان آداب زندگى مى آموزد و آدمى در سفر با افراد با فضيلت و خليق برخورد مى كند و با آنان دوست مى شود.

# ورزش در دنياى كنونى

خلاصه ، مسافرت يكى از تفريح هاى سالم و نشاطآور است و با تسهيلاتى كه صنايع ماشينى براى مسافرت فراهم آورده ، جوانان مى توانند قسمتى از ايام فراغت ساليانه خود را به مسافرت اختصاص دهند و از فوايد اين تفريح ثمربخش برخوردار گردند.

يكى از تفريحاتى كه در دنياى كنونى مورد توجه كامل قرار گرفته و با سرعت گسترش مى يابد مسئله ورزش است . جوانان امروز، در شرق و غرب ، از ورزش به گرمى استقبال نموده اند و قسمتى از اوقات فراغت خود را در حركات ورزشى يا تماشاى فعاليت هاى ورزشكاران در مسابقات ورزشى مى گذرانند. صاحب نظران عقيده دارند كه ورزش در شرايط زندگى ماشينى ، علاوه بر جنبه تفريحى ، يك وظيفه بهداشتى است و براى حفظ سلامت افراد جامعه ضرورت دارد.

در ادوار گذشته و روزگار پيش از انقلاب صنعتى ، تمام افراد مردم كم و بيش ‍ فعاليت عضوى و حركات بدنى داشتند و براى انجام كارهاى روزانه ، دست و پا و اعصاب و عضلات خود را به كار مى انداختند و نيروهاى خود را در تلاش معاش مصروف مى داشتند و بر اثر آن اعمال تطابقى ، بدن آنها منظم بود و در نتيجه سالم و نيرومند بودند.

# كار عضلانى و سلامت بدن

در دنياى كنونى صنعت ، مشاغل يدى و اعمال بدنى تقريبا از ميان رفته و كارهاى سخت و پر زحمتى كه ديروز با نيروى انسانى به وسيله دست و پا و عضلات انجام مى شد، اكنون همه آن كارها با سرعتى بيشتر و به مقدارى زيادتر به وسيله ماشين انجام مى شد و در نتيجه عضلات و اعصاب و ديگر قواى جسمانى به قدر كافى فعاليت ندارد و بر اثر آن توازن داخلى بدن مختل گشته و اعمال تطابقى از وضع طبيعى خود خارج شده است . اين امر براى سلامت و نيرومندى مردم زيان بخش است .

«در تمدن جديد، گرچه تلاش هاى عضلات يك باره از بين نرفته ، ولى خيلى كمتر از پيش شده و در بسيارى از موارد، ماشين جاى زندگى عادى را گرفته است .

با حذف تلاش هاى عضلانى در زندگى روزانه ، بدون آن كه خود متوجه باشيم ، سيستم هاى عصبى احشايى را از تمرينهايى كه براى حفظ تعادل محيط داخلى لازم است ، محروم ساخته ايم . مى دانيم كه عضلات هنگام كار اكسيژن و قند زياد مصرف و حرارت ايجاد مى كنند و مقدارى اسيد لاكتيك در جريان خون مى ريزند. براى تطابق با اين تغييرات ، بدن بايستى قلب و دستگان تنفس و كبد و لوزالمعهده و كليه ها و غدد مترشحه عرق و سيستم عصبى مركزى و سمپاتيك را به كار بيندازد. امروز ما اعمال بدنى خود را فقط در برخى لحظات و بعضى از روزها به فعاليت وامى داريم و در غير اين موارد اعمال تطابقى ما در حال خمود باقى مى ماند.» (١١١٨)

# ورزش و توازن قوا

ورزش ، به مقدار قابل ملاحظه اى اعضاى بدن را به فعاليت وامى دارد و به توازن قواى جسمانى كمك مى كند. حركات ورزشى ، خلايى را كه بر اثر ترك تلاشهاى عضلانى به وجود آمده ، پر مى كند و تا حدودى اعمال تطابقى بدن را تنظيم مى نمايد. در دنياى كنونى صنعت و ماشين ، ورزش تا اندازه اى به جاى كارهاى عضلانى ، شخم زنى ، بيلدارى ، پياده روى ، باربرى و ديگر اعمال بدنى مردم در روزگار گذشته است . خلاصه ، ورزش از طرفى يك عمل تفريحى نشاطآور و سرگرم كننده در ساعات فراغت است و از طرف ديگر وسيله مؤ ثرى در حفظ سلامت بدن و نيرومندى جسم است .

اسلام و نيرومندى جسم گر چه مسئله ورزش و مسابقات ورزشى به معنايى كه امروز توجه جهانيان را به خود جلب كرده و به اشكال مختلف اجرا مى شود، در آيين مقدس ‍ اسلام مورد بحث و گفت و گو واقع نشده است ، ولى در صورتى كه اعمال ورزشى امروز جنبه عقلايى داشته باشد و ورزشكار آسيبى به خود و دگران نرساند و باعث جرم و جنايت نشود و اگر ورزش به عنوان يك تفريح سالم و منزه و به منظور سلامت بدن و نيرومندى جسم باشد، نه تنها از نظر مقررات اصولى اسلام بلامانع است ، بلكه با توجه به اين مطلب كه اولياى گرامى اسلام به سلامت و نيرومندى پيروان خود علاقه دارند، مى توان گفت ورزش مفيد و سلامت بخش ، مطلوب پيشوايان مذهبى است .

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : طوبى لمن اسلم و كان عيشه كفافا و قواه شدادا.» (١١٢٠)

على عليه‌السلام فرموده : سلامت بدن بهترين نعمت هاى خداوند است .

در چهارده قرن قبل ، يعنى دوره قيام رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، ورزش يك امر ضرورى بهداشتى در حيات اجتماعى بشر نبود. چه آن كه مردم آن روز براى تاءمين معاش به قدر كافى فعاليت جسمانى و حركات عضلانى داشتند و اعمال تطابقى بدنشان خود به خود صورت مى گرفت . به علاوه ، چون كارها به وسيله دست و با نيروى انسانى انجام مى شد، اوقات فراغتشان آن قدر زياد نبود كه در جست و جوى كارهاى تفريحى و سرگرم كننده باشند.

با اين حال ، پيشواى گرامى اسلام ، از اوقات كوتاه فراغت مردم استفاده كرد و بعضى از اعمال ورزشى و تفريحى را به منظور هدف هاى مخصوص مورد تشويق و تاييد قرارداد تا به وسيله آن ، پاره اى از مصلحت هاى اجتماعى را تاءمين نمايد و در ضمن پيروان خود را از انحرافاتى كه ممكن بود در مواقع بيكارى دامنگيرشان شود، مصون نگاه دارد.

# اسب دوانى و تيراندازى

مسابقه اسب دوانى و همچنين مسابقه تيراندازى در اسلام به عنوان دو عمل ممدوح و پسنديده به حساب آمده و در ترغيب مردم به اين دو مسابقه ، روايات بسيارى رسيده است ، با آن كه پيروى اسلام قماربازى و برد و باخت را بر پيروان خود تحريم نموده و آنان را از اين عمل برحذر داشته است ، ولى در مسابقه اسب دوانى و تيراندازى ، شرطبندى و برد و باخت را امضا نموده و قانونا آن را مجاز شناخته است تا بدين وسيله تمايل تفوق طلبى و برترى جويى مردم را تحريك كند و آنان را براى كسب افتخار و امتياز، به رقابت يكديگر وادار سازد و در نتيجه به فنون سوارى و تيراندازى تسلط كامل يابند.

# برد و باخت قانونى

اولياى گرامى اسلام ، علاوه بر تشويق مردم ، خود شخصا در اين مسابقات مكرر شركت كردند و پيروزى هاى درخشانى به دست آوردند، تا جايى كه در بعضى از مواقع زبردستى و مهارتشان باعث تعجب بينندگان مسابقه مى شد.

« ابى لبيد قال : سئل ابن مالك هل كنتم تتراهنون على عهد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فقال نعم . راهن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم على فرس له فسبق فسر بذلك و اعجبه .» (١١٢٢)

ابوقتاده كه يكى از سواران بود، به حضرت عرض كرد: دشمن برگشته است . اگر موافقت فرماييد، در اين فرصت يك مسابقه اسب دوانى برقرار كنيم .

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جواب مثبت داد. مسابقه آغاز شد، سرانجام آن حضرت از همه پيشى گرفت و مسابقه را برد.

«روى ان النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله مر بقوم من الانصار يترامون فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : انا مع الحزب الذى فيه ابن الاردغ فامسك الحزب الاخر و قالوا لن يغلب حزب فيه رسول الله فقال ارموا فانى ارمى معكم فرمى مع كل واحد منهم رشقا.» (١١٢٤)

امام صادق عليه‌السلام شخصا در مسابقه تيراندازى حاضر مى شد و در شرط بندى آن شركت مى فرمود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: من در معيت پدرم به مجلس هشام بن عبدالملك در شام وارد شديم ، او بر كرسى خلافت نشسته بود. نظاميان و نزديكانش در اطراف وى برپا ايستاده بودند، در ديدگاه خليفه ، هدفى براى تيراندازى قرار داشت و بزرگان قومش در حضور وى تيراندازى مى كردند. به محض آن كه وارد مجلس شديم ، از پدرم خواست كه با شيوخ عرب تيراندازى كند.

حضرت فرمود: من پير شده ام . ممكن است مرا معاف بدارى .

قسم ياد كرد غير ممكن است و به يكى از شيوخ بنى اميه اشاره كرد كه كمانت را به امام باقر بده . پدرم ناچار كمان را گرفت . تيرى در آن گذارد و رها كرد. تير در وسط هدف نشست . سپس تير ديگرى گرفت و آن را روى تير اول نشاند و سوفار آن را شكافت و خلاصه چند تيرى روى هم زد. اين قدرت تيراندازى و هدف گيرى ، هشام را مبهوت و پريشان خاطر ساخت ، به امام باقر عرض كرد مهارت شما از تمام تيراندازان عرب و عجم بيشتر است و سپس آن حضرت را به سرير خود دعوت كرد. از جا برخاست دست در گردن پدرم انداخت و او را طرف راسست خود نشاند. آن گاه دست به گردن من انداخت و مرا در سمت راست پدرم نشاند و به امام باقر گفت : اين تيراندازى را از كه آموخته ايد و در چه مدتى فراگرفته ايد؟

«فقال قد علمت ان اهل المدينة يتعاطونه فتعاطينه ايام حداثتى ثم تركته .» (١١٢٦)

شنا عضلات را به حركت در مى آورد. بدن را به فعاليت وامى دارد. جسم را تقويت مى كند و به آدمى نيرو مى بخشد. شنا در ساعات فراغت يكى از وسايل سرگرمى و تفريح و مايه شادمانى و مسرت است . به علاوه ، كسى كه شنا مى داند، قادر است در موقع پيشامد خود را از آب برهاند يا غريقى را نجات دهد.

ورزشهاى مفيد و نيروبخش ديگرى نيز وجود دارد كه جوانان مى توانند در ساعات فراغت از آن ها استفاده كنند، از اين قبيل پياده روى ، كوهنوردى ، حركات سالم ورزشى ، و خلاصه هر قسم فعاليت عاقلانه و بى ضررى كه باعث تاءمين سلامت بدن و تقويت جسم مى شود.

سلامت و نيرومندى بدن شرط اساسى هر پيروزى و موفقيت در زندگى بشر است . انسان بيمار و ناتوان نه قادر است به امور علمى و دينى بپردازد و نه مى تواند امور مادى و دنيوى خود را به درستى اداره كند.

در زندگى ماشينى امروز، كه مردم به اندازه كافى فعاليت جسمانى و حركات عضلانى ندارند و بر اثر اختلال اعمال تطابقى و ناموزونى تعادل داخلى و سلامتشان در معرض خطر قرار گرفته است ، ناچار بايد از حركات ورزشى استفاده كنند و خود را به فعاليت وادارند.

گسترش ورزش

دنياى كنونى ، برنامه ورزش را پيوسته براى تمام مردم گسترش مى دهد و به طور مختلف آنان را در اين راه تشويق مى نمايد. در محيط مدارس و دانشگاه ها ورزش را الزامى نبوده و جوانان را به انجام كارهاى ورزشى ملزم ساخته است . براى بزرگسالان نيز وسايل ورزش رامهيا نموده و همه جا در دسترس مردم قرار داده است تا عموم طبقات بتوانند خود را نيرومند كنند و از قوت و سلامت جسم برخوردار گردند.

ويل دورانت مى گويد:

«يك دانشجوى عينكى چينى گفت كه دانشگاههاى آمريكايى اتحاديه هاى ورزشى هستند كه در آن وسايلى هم براى مطالعه صاحبان بنيه هاى ضعيف موجود است . هر فيلسوفى بايد مانند افلاطون ورزشكار باشد و اگر نباشد فلسفه او مورد شك و ترديد است .

نيچه مى گويد: شرط اول هر انسان شريف آن است كه حيوان كاملى باشد. تعليم و تربيت بايد بر اين اساس نهاده شود. تربيت بدنى بايد همسنگ تربيت ذهنى باشد.» (١١٢٨)

آيين مقدس اسلام ، كه ناشى از وحى الهى و حاوى سعادت و مصلحت بشر است ، اين قبيل اعمال مضر و خطرناك را كه باعث تقويت عضوى و احيانا كشته شدن يك انسان است ، هرگز امضا نمى كند و به پيروان خود اجازه نمى دهد كه به نام ورزش ، در اين كارهاى وحشيانه شركت نمايند.

به طورى كه از خلال بعضى از كتب غربى استفاده مى شود، در دنياى ورزش ، بر اثر زياد شدن اتومبيل و آسان شدن مسافرت ، مسئله شكار نيز در رديف سرگرمى ها و تفريحات قرار گرفته و بعضى از مردم ساعات فراغت خود را با شكار حيوانات مى گذراند. عجب است كه دنياى غرب از طرفى سخن از حمايت حيوان مى گويد و از طرف ديگر شكار حيوان را تفريح و سرگرمى مى داند.

«توسعه و تعميم ورزش در همان موقعى صورت گرفت كه اختراعات نوين موجب پيدايش تفريحات و سرگرمى هاى ديگرى براى بشر گرديد. تنزل قيمت اتومبيل و قرار گرفتن آن در اختيار اكثريت افراد، نقش بزرگى در ايجاد سرگرمى هاى جديد بازى كرد. موتور رانى و جهانگردى در كشورهاى بزرگ ، جزء تفريحات اساسى قرار گرفت . اختراع اتومبيل ، امكانات پرداختن به تفريح هاى ديگر مانند اردو زدن و شكار را بيشتر ساخت .» (١١٣٠)

حب ذات يعنى خود دوستى و حب غير يعنى دگردوستى ، دو ميل فطرى است كه به قضاى حكيمانه الهى در نهاد تمام فرزندان بشر آفريده شده است . هر يك از اين دو خواهش طبيعى ، سهم مؤ ثرى در تاءمين سعادت و خوشبختى بشر دارد و بايد در جاى خود ارضا گردد.

# غريزه خوددوستى

خود دوستى ، كه از غرايز مشترك حيوان و انسان است ، مايه صيانت ذات و حافظ فردى و شئون شخصى است ، اين تمايل ، آدمى را به خويش متوجه مى كند و انسان را وا مى دارد تا آن چه را كه براى خود مفيد و ملايم تشخيص داد، به سوى خويشتن جلب نمايد و هرچه را كه مضر و ناملايم شناخت ، از خود دفع كند.

دگردوستى ، كه از صفات اختصاصى بشر و از تمايلات عالى انسانى است ، مايه مهرورزى به مردم و دوست داشتن دگران است . اين تمايل ، آدمى را به غير خود متوجه مى كند و به زندگى لطف و صفاى انسانى مى بخشد. احياى اين كشش روحانى ، جامعه را با هم مهربان سازد. حس تعاون و همدردى را به جريان مى اندازد و افراد را در غم و شادى يكديگر شريك مى كند.

# تمايل دگردوستى

غريزه حب ذات مانند ساير غرايز حيوانى در وجود بشر ريشه عميق دارد. خود به خود شكفته مى شود و به سرعت رشد مى كند و براى قوت گرفتن و نيرومند شدن ، نيازى به حمايت و پرورش ندارد.

تمايل دگردوستى مثل ساير تمايلات عالى انسانى ضعيف و كم فروغ است و بدون تربيت و مراقبت نيرومند نمى شود. اگر والدين و مربيان از دوران كودكى متوجه فرزندان باشند و وظايف خود را به خوبى انجام دهند، مى توانند اين خوى انسانى را تدريجا در نهادشان پرورش دهند و آنان را بشر دوست و خيرخواه بار بياورند.

خود دوستى اگر مورد حمايت و تقويت قرار گيرد تشديد مى شود و از حدود مصلحت تجاوز نمى كند و در نتيجه به خودپسندى و خودپرستى مبدل مى گردد و سرانجام مفاسد عظيمى به بار مى آورد و آدمى را به سيئات اخلاقى و تجاوز به حقوق دگران آلوده مى كند و به كارهاى ضد انسانى وامى دارد.

دگر دوستى ، اگر مورد حمايت و تقويت قرار گيرد، بر صفات حيوانى چيره مى شود. غريزه تخريب و تهاجم را تضعيف مى كند. درنده خويى و سبعيت را سركوب مى نمايد و آدمى را به يكى از عالى ترين صفات انسانى متصف مى سازد.

# تضعيف غريزه تهاجم

ناگفته نماند كه مقصود از دگر دوستى ، محبت و مهر به انسان ها از جهت فضيلت اخلاقى و شرافت انسانى است ، نه آن كه انگيزه دوستى نيل به خواهش هاى غريزى و تمنيات مادى باشد.

انسان بيمار به طبيب معالج و پرستار مراقب خود ابراز علاقه مى كند، ولى منشاء روانى اين علاقه ، دگردوستى و تمايل عالى انسانى نيست ، بلكه اين محبت از غريزه حب ذات و عشق به زندگى سرچشمه گرفته است . علاقه بيمار به طبيب و پرستار براى اين است كه او را درمان مى كنند و سلامتش را به وى باز مى گردانند و بدين وسيله غريزه خود دوستى اش را ارضا مى كنند چنين محبتى در حيوانات نيز يافت مى شود و اختصاص به انسان ندارد.

# انسان دوستى بى آلايش

دگر دوست واقعى كسى است كه انسان ها را براى انسان بودن و به انگيزه عواطف پاك انسانى دوست بدارد و محبتش فارغ از آلايش خودخواهى و منافع مادى باشد. چنين دوستدارى ، حاكى از تعالى روان و نشانه صفاى روح و از مختصات انسان است . اين قسم دوستى و محبت ، زندگى آدميان را از زندگى حيوانات جدا مى كند. جوامع بشرى را با هم مرتبط مى سازد. دل هاى مردم را با رشته هاى محبت انسانى به هم پيوند مى دهد و روح برادرى و تعاون را زنده مى كند. چنين محبتى مردم را از خوى حيوانى و درندگى بركنار مى دارد و به انسانهاى ايمنى و اطمينان خاطر مى بخشد و محيط صلح و صفا به وجود مى آورد و زندگى را مطبوع و دلپذير مى سازد.

در آيين مقدس اسلام ، مسئله دگردوستى و محبت به انسان ها مورد كمال توجه قرار گرفته و پيشوايان مذهبى اين خوى پسنديده را يكى از عوامل سعادت بشر و از وسايل جلب عنايات الهى دانسته اند.

« ابى الحسن موسى عليه‌السلام قال : ان اهل الارض لمرحومون ما تحابوا و ادوالامانة و عملوا الحق .» (١١٣٢)

على عليه‌السلام فرموده : رساترين چيزى كه به وسيله آن مى توانى رحمت الهى را به خود جلب كنى ، اين است كه در باطن به همه مردم عطوف و مهربان باشى .

«و عنه عليه‌السلام : ان الله سبحانه يحب ان يكون نية الانسان للناس ‍ جميلة .» ۳۵ جوان از نظر عقل و احساسات

# پيامبران و بشردوستى

بشردوستى و خودخواهى نسبت به عموم مردم ، از صفات بارز پيامبران الهى و رهبران روحانى بود. آنان عاشق سعادت و خوشبختى مردم بودند و از گمراهى و نادانى انسان ها رنج مى بردند. پيامبران خدا، مانند پدرانى دلسوز و مهربان ، روز و شب مجاهده مى كردند و در راه نجات گمراهان ، به همه مصائب و ناملايمات تن مى دادند تا مگر آنان را به صراط مستقيم هدايت كنند و از قيد جهل و اسارت آزادشان سازند.

در قرآن شريف ، علاقه شديد رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به هدايت و سعادت مردم تصريح شده و مراتب بشردوستى و عواطف انسانى آن حضرت ، خاطرنشان گرديده است :

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ)

خداوند، مردم عصر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را، از هر مذهب و نژاد مخاطب ساخته و فرموده است :

# عواطف پيشواى اسلام

همانا پيغمبرى از جنس خود شما براى هدايت و راهنمايى شما آمده است . او به سبب دگردوستى و نوع خواهى ، از بدبختى و جهل و فقرتان ناراحت است . مصائب و شدايد شما بر وى سنگين و گران است . او در نجات همه شما، عموما، حريص است و به سعادتتان علاقه شديد دارد و نسبت به مؤ منين ، خصوصا، رئوف و مهربان است .

مكتب آسمانى اسلام زندگى مفيد و سودبخش را تنها نصيب كسانى مى داند كه تمايل خوددوستى و دگردوستى خويش را به موازات يكديگر و با اندازه گيرى صحيح ارضا نمايند. از طرفى به خود متوجه باشند و در راه تعالى معنوى و تاءمين حوايج مادى خود كوشش كنند و در هر كارى به شايستگى قدم بردارند و از طرف ديگر به غير متوجه باشند و آنان را نيز به مسير پاكى و فضيلت سوق دهند و موجبات خوشبختى و سعادتشان را فراهم آورند.

(وَالْعَصْرِ﴿[١](http://tanzil.ir/#103:1)﴾إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴿[٢](http://tanzil.ir/#103:2)﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) (١١٣٥)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : اگر مسلمانى بشنود كه مردى از هر مذهب و آيين ، مسلمين را به يارى خود مى خواند و از آنان كمك مى طلبد، اگر به ندايش جواب مثبت ندهد و يارى اش نكند، مسلمان نيست .

«قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : ليس بمؤ من من بات شبعانا و جاره طاويا.(١١٣٧)

و نيز فرموده است : كسى كه صبح كند و قصد خدمتگزارى در كارهاى مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نيست .

«قال على عليه‌السلام : المؤ من من نفسه فى تعب و الناس منه فى راحة . (١١٣٩)

حضرت سجاد عليه‌السلام به امام باقر فرمود: فرزندم ، هر كس كه از تو درخواست خير و خوبى نمايد، به وى نيكى كن . چه ، اگر درخواست شايسته آن نيكى باشد، تو به واقع رسيده اى و كار خوبى را در موردش انجام داده اى و اگر او شايسته آن نيكى نبوده است ، تو با انجام درخواست او، مراتب شايستگى خود را در كار خير ابراز كرده اى .

دگردوستى و مهرورزيى به ابناى بشر، كه نشانه تعالى روان و رشد اخلاق است ، در تمام ادوار محبوب و مطلوب پيامبران الهى و عقلاى بشر بوده و آن را يكى از شرايط ضرورى زندگى انسانى به حساب آورده اند. ولى در دنياى كنونى ، وجود اين خوى پسنديده ، براى صلح و آرامش و بهزيستى جوامع بشرى ضرورت بيشترى پيدا كرده است .

# بهزيستى در پرتو دگردوستى

در دنياى كنونى ، بر اثر پيشرفت علم و دانش و توسعه صنعت و ماشين ، بشر، قدرت زيادترى به دست آورده و نيروى بيشترى در اختيار گرفته است . در چنين شرايطى ، اگر دگردوستى و محبت به غير در نهادش قوت بگيرد و به خوبى مهرورزى متخلق گردد، نيرو عظيم علم و صنعت را در مجراى صحيح و براى بهبود زندگى به كار مى اندازد و از آن به نفع انسانيت استفاده مى كند و موجبات رفاه و آسايش مردم را فراهم مى سازد و در نتيجه جوامع بشرى از نعمت صلح و صفا، مهر و محبت و همكارى و مواسات برخوردار مى گردند. برعكس اگر در شرايط پيشرفت علم و صنعت ، بشر به خوددوستى و شهوات خويش متوجه گردد و حب ذات خود را تقويت كند و از دگردوستى و خوى انسانى غافل شود، مفاسد عظيمى به بار مى آيد. در اين موقع ، حس جاه طلبى و خودپرستى بيدار مى شود، خواهش هاى نفسانى به طغيان و سركشى مى گرايند و نيروى علم و صنعت در دست بشر وسيله ارضاى غرايز و شهوات مى شود و در راه ظلم و ستم ، تجاوز و تخريب و خونريزى و فساد و به كار مى افتد.

انسان ها درنده خو مى شوند. اقويا، ضعفا را نابود مى كنند و بشر با سرعت در راه دشمنى و كينه توزى و فساد و تباهى پيش مى رود.

«علم يك غلام حلقه به گوش است ، به فرمان جنگ ، آدميان را به خاك هلاك مى اندازد و به دستور طب آنان را از مرگ و نيستى رهايى مى بخشد. سيل آتش را از توپ جارى مى سازد و يا برعكس ، آتش تب را خفيف مى دهد. پل هاى عظيم به وجود مى آورد و يا آن كه آن ها را با خاك يكسان مى سازد. انسان در پرتو علم ، هم مى تواند راحتى و نيكبختى خويش را تاءمين كند و هم بر اثر علم از هر دو قسمت محروم سازد. متاءسفانه ، اين احتمال از هر حيث نزديك به نظر مى رسد، لكن هر گاه فرمانروا ازاده كند، غلام مى تواند او را از هر گونه رنج و بدبختى نجات دهد.

# اوضاع نامطلوب جهان كنونى

مسلم آن است كه اوضاع دنيا بر وفق مراد و مطابق دلخواه جهانيان نيست ، بلكه مملو از خصومت ، دشمنى ، كشتار، ناكامى ، گرسنگى ، ويرانى ، بدبينى ، ترس و غم است و ما به غلام خود نهيب مى زنيم كه بيش از پيش بر دامنه اين بلاها بيفزايد.

به راستى مايه بسى حيرت است كه علم پس از تبديل وحشيان به آدميان ، اينك بار ديگر آدميان را به صورت وحشيان در مى آورد. تمدن دستخوش ‍ چه فلاكتى شد؟ آيا بيمار است ؟ آيا پايه هاى آن اصولا تزلزل است ؟ معبودى است كه مريدان خود را به هلاك مى رساند؟ يا آن كه در مقابل خوى و طبع پست انسانى ياراى مقاومت ندارد؟

آيا منشاء همه ناكامى ها و بيمارى هاى بين المللى همين خوى انسانى است ؟ آيا ممكن است آن چه بر انسان مى گذرد، نتيجه عمل خودش باشد؟ علم به اين پرسش پاسخ مثبت مى دهد، ولى علم برده اى بيش نيست . چه مى شد اگر اين غلام حلقه به گوش ، يعنى علم را درست مورد استفاده قرار مى داديم ؟ چه مى شد هر گاه در پرتو نور آن جلو مى رفتيم و به عوض ‍ استمداد از آن براى ساختن توپ و تفنگ ، براى به وجود آوردن يك جامعه بين المللى آرام تر و سعادتمندترى از آن يارى مى طلبيديم ؟» (١١٤١)

بر اثر اعمال نارواى مردم ، فساد و تباهى در خشكى و دريا آشكار گرديد تا خداوند نتايج شوم پاره اى از كارهاى ناپسند آنان را به خودشان بچشاند. باشد كه متنبه شوند و از راه غلطى كه رفته اند بازگردند.

«ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم . (١١٤٣)

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : راءس العقل بعد الدين التودد الى الناس و اصطناع الخير الى كل بر و فاجر.» (١١٤٥)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: نصف عقل آدمى اظهار دوستى و محبت نسبت به عموم مردم است .

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : الخلق عيال الله فاحب الخلق الى الله من نفع عيال الله و ادخل على اهل بيت سرورا.» (١١٤٧)

على عليه‌السلام فرموده است : نكند كه بالاترين چيزى كه مى خواهى از دنياى خود بدان دست يابى ، رسيدن به لذتى يا فرونشاندن خشمى باشد، بلكه بايد لذت تو در زنده كردن حقى يا ميراندن باطلى باشد.

نكته جالب توجه اين است كه نيل به مقام شامخ انسانى و لذت بردن از معنويات ، براى افراد بشر، بدون مجاهده و كوشش علمى و عملى ميسر نيست . كسانى كه مى خواهند از محدوده غرايز حيوانى و شهوات نفسانى قدمى فراتر بگذارند و به صفات عالى انسانى متخلق شوند، بايد استعدادهاى معنوى خود را به فعليت درآورند و حس بشردوستى و فضيلت خواهى را در نهاد خويش بيدار كنند تا بتوانند از لذايذ معنوى و روحانى بهره مند گردند و در انجام وظايف انسانى احساس خشنودى و مسرت نمايند.

# پرورش صفات انسانى

به عبارت ديگر، بشر در ادراك لذايذ و شهوات حيوانى احتياج به مربى و معلم ندارد و مانند ساير حيوانات ، خود به خود به سوى خوردن و نوشيدن و اعمال شهوت و غضب و ديگر تمنيات مادى كشيده مى شود، ولى براى آن كه به مقام انسانيت برسد و از صفات عالى انسانى برخوردار باشد، بايد از وجود مربى و برنامه هاى تربيتى استفاده كند و با سعى و كوشش ، خويشتن را بر طبق آن بسازد.

اعمال غريزه نيرومند خود دوستى ، كه مشترك بين بشر و حيوانات است نيازى به حمايت و تربيت ندارد، ولى خلق انسانى دگر دوستى ، در پرتو حمايت و پرورش نيرومند مى شود و به كار مى افتد ارضاى بى قيد و شرط شهوت جنسى ، كه از صفات حيوانى است ، احتياج به مربى و راهنما ندارد، ولى نيل به خلق عفو و اغماض ، كه نشانه انسانيت است ، آموزش و پرورش مى خواهد. اعمال غريزه حرص در جمع آورى مال ، كه باعث جمال اجتماعى و لذت مادى است ، محرك خارجى لازم ندارد، و بشر خود به خود در اين راه مى رود، ولى براى آن كه يك فرد ثروتمند دگر دوست باشد و قستمى از اموال خود را به رايگان در اداره زندگى يتيمان صرف كند يا در اختيار بيماران فقير بگذارد، احتياج به مربى و محرك دارد.

بشر عاشق كاميابى و شيفته لذت است . محرك مردم در ارضاى غرايز حيوانى و اعمال شهوات ، جلب لذايذ و خشنودى نفس است . مربيان بشر اگر بخواهند مردم را به راه انسانيت سوق دهند و به صفات عالى انسانى متخلقشان سازند، بايد نيروى درك معنوى آنان را بيدار كنند تا احساس ‍ نمايند كه راه كاميابى و نيل به لذايذ، منحصر در اعمال شهوات حيوانى نيست ، بلكه ارضاى تمايلات عالى انسانى و اعمال تمنيات روحانى نيز مانند به كار بستن غرايز حيوانى لذت بخش و مايه خشنودى خاطر است ، با اين تفاوت كه لذايذ حيوانى ، زودگذر و سطحى است و لذايذ روحانى ، پايدار و عميق است .

اگر افراد بر اثر تعالى نفس از لذت عفو و اغماض آگاه گردند و بفهمند كه در عفو لذتى است كه در انتقام نيست ، با كمال ميل و رغبت از اين خوى انسانى استقبال مى كنند و خويشتن را از صفت سبعانه انتقام بر حذر مى دارند. اگر به خوبى درك كنند كه تسكين آلام دردمندان و شاد كردن دلهاى شكسته يتيمان ، بيش از جمع مال لذت دارد، با گشاده رويى به اين روش انسانى مى گرايند و قسمتى از ثروت خود را در راه دگردوستى و براى جلب لذت معنوى صرف مى كنند.

# پيامبران و انسان سازى

انبياى الهى با احياى فطرت توحيدى بشر، برنامه انسان سازى خود را آغاز كردند و در ظل ايمان به خداوند، مردم را به انجام وظايف انسانى و مكارم اخلاقى وادار ساختند و به آنان خاطرنشان نمودند كه خداى را پرستيدن و به خلق خدا نيكى كردن ، مايه رضا و خشنودى پروردگار بزرگ است و براى انسان به ايمان ، جلب رضاى الهى از هر نعمتى گواراتر و از هر لذتى مطبوع تر است .

«قال الصادق عليه‌السلام : اوحى الله عزوجل الى داود يا داود بى فافرح و بذكرى فتلذذ و بمناجاتى فتنعم .» (١١٤٩)

براى خدا اطعام مى كنيم و در اين كار از شما انتظار پاداش و سپاسى نداريم .

# لذت بيشتر در ظل ايمان

پيامبران خدا با تعاليم روحانى خود، لذايذ مردم را گسترش دادند و آن را از انحصار شهوات حيوانى خارج ساختند. نيروى درك باطنشان را تقويت كردند و كام جانشان را به طعم معنويات آشنا نمودند و به آنان فهماندند كه انسان با ايمان مى تواند به موازات كاميابى هاى مادى ، از لذايذ معنوى نيز برخوردار باشد.

عى ابى جعفر عليه‌السلام قال : هو الومن فى ثلثه اشيا. التمتع بالنساو مفاكهه الاخوان و الصلوه بالليل .(١١٥١)

حضرت مسيح عليه‌السلام در مواعظ حكيمانه خود فرمود: همان طور كه بيمار به غذاى گوارا و مطبوع نظر مى كند و بر اثر شدت درد از خوردن آن لذت نمى برد، همچنين دنياپرستان ، بر اثر حب مال ، از عبادت الهى لذت نمى برند و شيرينى آن را درك نمى كنند.

كسى كه جنبه معنوى در نهادش پرورش يافته و انسان واقعى شده است ، هرگز اسير لذايذ مادى و ارضاى غرايز حيوانى نيست . او بيشتر به لذايذ روحانى و كاميابى هاى انسانى توجه دارد و از لذايذ مادى تا حدى استفاده مى كند كه مرضى خدا باشد و به جنبه معنوى و انسانى اش آسيبى نرساند.

«قال عبدالله بن عباس دخلت على اميرالمؤ منين عليه‌السلام بذى قار و هو يخصف نعله فقال لى : ما قيمة هذا النعل ؟ فقلت لا قيمة لها. فقال عليه‌السلام و الله لهى احب الى من امرتكم الا ان اقيم حقا او ادفع حقا او ادفع باطلا.» (١١٥٣)

كارانجيا: ما داشتيم درباره استفاده از زمان فراغت و بيكارى به عنوان يكى از مسائلى كه ماركس نتوانسته است پيش بينى كند، گفت و گو مى كرديم و جنابعالى مى گفتيد كه تنها از راه هاى علمى و روشهاى ماركسيستى نمى توان به حل آن پرداخت .

نهرو: بلى ، در واقع مسئله آفرينش يك موجود انسانى كامل مطرح است . يعنى علاوه بر توسعه دستگاههاى مادى و طرح برنامه هاى پيشرفت اقتصادى و مادى براى به وجود آوردن يك انسان واقعى ، لازم است چيزهايى كه شايد بتوان آنها را عوامل روحى و اخلاقى ناميد، نيز بر آن افزوده شود.

طرح برنامه ها و توسعه اقتصادى و مادى ، اكنون تقريبا صورت يك فرمول علمى و رياضى را پيدا كرده است . به طورى كه هرگاه زمينه محكم و استوارى براى اقتصادى فراهم گردد، ناچار نتايج دلخواه و مورد نظر، از لحاظ به وجود آمدن رفاه مادى و اقتصاد متكى به خويش نيز به دست خواهد آمد.

اما آيا واقعا همين كافى است ؟ من چنين گمان ندارم . حتى در كشورهايى كه از لحاظ اقتصادى تكامل بسيار يافته اند، پيشرفت هاى

مادى نتوانسته است زندگى كامل و شايسته و درستى براى مردم فراهم سازد و در آن جاها يك نوع خلاء و كمبود و عدم تناسب و تعادل وجود دارد.» (١١٥٥)

على عليه‌السلام فرمود: شدت علاقه و حرص آدمى به جلب لذايذ، باعث گمراهى و مايه پستى و سقراط است .

# انحراف از مسير فطرت

بدبختانه ، در دنياى كنونى و زندگى ماشينى امروز بسيارى از مردم از صراط مستقيم خلقت و فطرت منحرف شده اند. نيمى از انسان را كه جنبه مادى و محسوس اوست مورد كمال توجه قرار داده و فعاليت هاى خود را در راه آن به كار انداخته اند و به نيم معنوى و نامحسوسش ، كه پايگاه اصلى زندگى انسانى است ، بى اعتنا شده و عملا پشت پا زده اند. اينان پنداشته اند كه هدف اساسى در زندگى بشر، تنها ارضاى غرايز حيوانى و اعمال تمايلات نفسانى و بهره مندى بيشتر از لذايذ و شهوات است .

پيشواى عالى قدر اسلام ، چنين گمان ناروا و تصور باطل را كه مايه تحقير و اهانت به مقام انسان است ، ناشى از نادانى و جهل مى داند و صاحبان چنين پندارى را مستحق عذاب الهى مى شناسد.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : من لم ير ان لله عليه نعمة الا من مطعم او مشرب فقد جهل و كفر نعم الله و ضل سعيه و دنا منه عذابه .» (١١٥٧)

«افزايش جنايت در آمريكا اف . بى . آى ، پليس فدرال آمريكا، گزارش داد كه ميزان جنايات جدى ، طى سال ١٩٦٨ در آمريكا، ١٧ درصد بالا رفت . تعداد جنايات همراه با اعمال خشونت ١٩ درصد افزايش يافت كه دزدى و سرقت ، با ٢٩ درصد افزايش در راس آن قرار دارد. تعداد قتل و تجاوز جنسى ، هر دو، ١٤ درصد بيشتر از سال ١٩٦٧ بود. ادگار هوور، رئيس ‍ پليس فدرال ، گفت كه سرقت مسلحانه با ٣٤ درصد افزايش ، ٦١ درصد تمام جرايم سال گذشته را تشكيل داده است . نيويورك با ٩٠٤ قتل در راس ‍ شهرهاى ديگر آمريكا قرار گرفته است .» (١١٥٩)

# توجه بشر به محسوسات

دنياى امروز، ماده و شئون مادى را در زندگى بشر اصيل شناخته و به جهات روحانى اعتنا ندارد. در دنياى كنونى به اندازه اى توجه بشر به محسوسات جلب شده كه بسيارى از مردم كشورهاى پيشرفته ، خوشبختى و سعادت خود را تنها در ماديات و مظاهر آن جستجو مى كنند و معنويات عملا به دست فراموشى سپرده شده است .

بشر امروز در راه علم و دانش به پيروزى هاى عظيمى نيل آمده است ، ولى تمام اين پيروزيها در حدود مسائل مادى و امور محسوس جهان طبيعت است و در امور معنوى و انسانى ، نه تنها پيشرفتى نكرده ، بلكه اساسا مسائل معنوى را از مباحث علمى حذف كرده است .

در نظر دنياى امروز، علم عبارت از بررسى و تحقيق پيرامون جهان ماده و پى بردن به اسرار نهفته آن است . عالم كسى است كه نكته مجهولى را در دنياى محسوس آشكار سازد و به يكى از رازهاى طبيعت پى ببرد و قدمى در بهبود زندگى مادى بشر بردارد و بر لذايذش بيفزايد. خلاصه ، در جهان امروز، علم خدمتگزار زندگى مادى و وسيله ارضاى غرايز و برآوردن خواهشهاى نفسانى بشر است و پيرامون انسان سازى و احياى جهات روحانى و معنوى بشر بحث و گفت و گويى ندارد.

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) (١١٦١)

# لزوم احياى معنويت

انسان ، به جز يك جنبه حقيقت را درك نكرده و روى درخت علم ميوه ممنوع را چيده است ، ولى اين ميوه نارس بوده و ما را به همه چيز جز خودمان بينا كرده است . تكنولوژى براى ما موجد ثروت و سلامت و آسايش و همه قسم تسهيلات زندگى گرديد، ولى خطاى بزرگى در طرح ما راه يافت ، زيرا علوم زيستى خيلى از علوم ماده بى جان عقب افتاده و ما قبل از آن كه به شناسايى جسم و جان خويش موفق شويم ، بر دنياى مادى تسلط شديم ، انسان متجدد براى ماده اولويت قائل شد و معنى را در برابر اقتصاد قربانى كرد. اگر انسان را فقط به فعاليت اقتصادى اش منحصر كنند، مانند آن است كه قسمت بزرگى را از وى بريده باشند.» (١١٦٣)

ما در آتيه نشانه ها و آيات خود را كه در مجموعه جهان آفرينش و همچنين در ساختمان انسان وجود دارد، به مردم نشان خواهيم داد تا بر آنان واضح و آشكار گردد كه خدا بر حق است .

اين آيه با سين كه حرف استقبال است ، آغاز شده و خداوند مژده داده است كه در آينده آيات آفاقى و انفسى را به موازات نظام حكيمانه آفرينش آگاه گردد و هم خود را بشناسد و به جنبه هاى مادى و معنوى خويش واقف شود و بر اثر اين دو آگاهى ، حق بر عموم مردم آشكار آيد و بشر به افتخار ايمان و خداپرستى نايل گردد.

گرچه دنياى امروز، من حيث المجموع ، در شناخت جهان و انسان پيشرفت هاى عظيمى نصيبش شده و به مقدار قابل ملاحظه اى به آيات آفاقى و انفسى پى برده است ، ولى اين پيشروى با موازنه و تعادل صورت نگرفته و در نتيجه حق و حقيقت به شايستگى آشكار نشده است و جوامع بشرى آن طور كه بايد از نعمت ايمان به خداوند برخوردار نيستند.

# پيشرفت ناموزون

بشر امروز در شناسايى جهان ماده و پى بردن به آيات آفاقى فرسنگها پيشروى كرده است . از يك طرف ، هسته اتم را شكافت و نيروى آن را مسخر نموده و از طرف ديگر سينه فضا را شكافته و انسان را به كره ماه رسانده است ، ولى در شناختن خود و پى بردن به آيات انفسى چند قدمى بيشتر برنداشته ، آن هم در حدود مسائل مادى و امور محسوس آدمى است و گرنه انسان از جنبه هاى معنوى مورد مطالعه و شناسايى قرار نگرفته و اسرار روح بشر آشكار نشده است .

# خودشناسى و زندگى انسانى

همان طور كه قرآن كريم وعده داده ، روزى خواهد آمد كه بشر خود را بشناسد و به دقايق آيات انفسى نيز پى ببرد و بين ماده معنى تعادل و موازنه برقرار شود، البته در آن روز حق و فضيلت آشكار مى گردد و بشر در ظل ايمان ، به زندگى انسانى دست مى يابد و در كمال آسايش و آرامش امرار حيات مى كند. ولى در دوره كنونى كه تمام توجه معطوف به امور مادى است و جنبه هاى معنوى عملا به دست فراموشى سپرده شده است ، بشر راه پستى و انحطاط اخلاقى را مى پيمايد و پيوسته بر مقدار جرايم و جنايات خويش مى افزايد و در نگرانى و فشار روحى زندگى مى كند.

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ) (١١٦٥)

در اين دنيا تيره و تاريك كه خوددوستى و مادى گرى بر آن حاكم است ، جوانان مسلمان بايد از تعاليم آسمانى اسلام به شايستگى استفاده كنند و با به كار بستن برنامه هاى آن ، خودشناس و خداشناس ، دگردوست و خدمتگزار مردم و خلاصه انسان واقعى باشند و بدين وسيله خويش را سعادتمند و خوشبخت سازند.

جوانان مسلمان براى جلب رضاى الهى و نيل به مقام شامخ انسانى موظف اند قسمتى از اوقات فراغت خود را به احياى جنبه هاى معنوى و جلب لذايذ روحانى اختصاص دهند و با ستايش و پرستش پروردگار، با اقامه حق و فضيلت و با محبت به مردم و خدمت به انسان ها، خود را از حضيض حيوانيت و پستى هاى آن برهانند و موجبات تعالى و تكامل خويش را فراهم آورند.

# جوان و مكارم اخلاق

خلاصه ، جوانان بايد بدانند كه ايام شباب يكى از نعمت هاى بزرگ خداوند و از بهترين فرصتهاى زندگى براى تخلق به مكارم اخلاقى و احياى جنبه هاى انسانى است . آنان موظف اند از اين نعمت زودگذر قدردانى كنند و در اوقات فراغت ، شخصيت روحانى و معنوى خويش را پرورش دهند و خود را انسان واقعى بسازند.

«قال على عليه‌السلام : احسنوا صحبة النعم قبل فراقها فانها تزول و تشهد على صاحبها بما عمل فيها.» (١١٦٧)

# رهبرى غريزه تفريح

يكى از تمايلات غريزى بشر كه بايد حتما تحت مراقبت كامل و رهبرى صحيح قرار گيرد و طبق برنامه هاى منظم و هدايت مربيان شايسته ، در جاى خود با اندازه گيرى ارضا شود، تمايل به تفريح است .

بشر، به كشش طبيعى براى رفع خستگى اعمال روزانه و رهايى از آداب و رسوم اجتماعى ، به پناه تفريح و تفرج مى رود و اوقات فراغت خود را با كارهاى مسرت بخش و فرح انگيز مى گذارند، تا موقتا از قيد و بندهاى عادى آزاد گردد و چند ساعتى بدون احساس مسؤ وليت ، سرگرم نشاط و شادمانى باشد.

كسى كه در اين مواقع حساس ، به دلخواه خود دنبال كامجويى و لذت طلبى مى رود و در راه ارضاى غريزه تفريح ، بى قيد و شرط از هواى نفس خويش ‍ پيروى مى نمايد، سرانجام به عوارض نامطلوب مواجه گشته و احيانا به مصائب و آلام غير قابل جبران دچار خواهد شد.

«قال على عليه‌السلام : من فعل ما شاء لقى ما ساء.» (١١٦٩)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است : بيشتر مردم درباره دو خصلت دچار گمراهى و ضلالت هستند. يكى در مورد سلامت و صحت و آن ديگر در امر فراغت و بيكارى .

بشر در موقعى كه سالم است ، به خطر بيمارى فكر نمى كند و با افراط در غذا و زياده روى در پاره اى از اعمال ، از مسير بهداشت منحرف مى شود و سلامت خود را از دست مى دهد. همچنين در اوقات فراغت ، به عنوان تفريح و شادكامى ، به كارهاى خلاف مصلحت دست مى زند و براى نيل به لذايذ بيشتر، خود را تيره روز و بدبخت مى نمايد.

# توجه به دو نكته اساسى

براى آن كه جوانان از عوارض شوم تفريحات مضر مصون بمانند و در ساعات فراغت ، خويشتن را به پليدها آلوده ها نكنند، لازم است دو نكته را همواره مورد توجه جدى خويش قرار دهند و با تصميم قاطع آنها را به كار بندند.

اول ، خود را از اسارت تقليد دگران آزاد سازند و با واقع بينى و به كمك تعاليم دينى و راهنمايى هاى علمى ، سرگرمى هاى خوب و بد را به دستى تشخيص دهند و كوركورانه تحت تاءثير آداب غلط و عادات ناپسند محيط خود يا اوضاع و احوال جهان خويش قرار نگيرند و مانند مردمى نباشند كه قرآن شريف درباره آنان فرموده است :

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا )

زمانى كه مرتكب عمل خلاف عفت و اخلاق مى شدند، براى تصحيح و توجيه آن مى گفتند: پدران ما چنين مى كردند.

دوم : بنده تمايلات نفسانى و تمنيات غريزى خود نباشند و عنان نفس ‍ سركش را همواره در دست داشته باشند. از لذايذ مشروع زندگى به اندازه صحيح استفاده كنند و از لذايذ مضر و خلاف مصلحت چشم بپوشند و به خاطر داشته باشند كه پايان لذت جويى هاى ناسنجيده و بى حساب ، فساد و تباهى است .

«قال على عليه‌السلام : ضابط نفسه عن دواعى اللذات مالك و مهملها هالك .» (١١٧١)

قمار نيز مانند مشروبات الكلى منبع در آمد مالى و داراى ارزش اقتصادى است . در بعضى از كشورها براى قمار مؤ سسات بزرگى ساخته شده و ثروتمندان جهان را براى قمار بازى به خود جلب مى كنند و از اين راه درآمدهاى زيادى عايد مى گردد كه قسمتى به عنوان ماليات به خزانه دولت مى رود و قسمت ديگر نصيب صاحبان مؤ سسات و كاركنان آنها مى شود.

جنبه اقتصادى و منافع مالى نوشابه هاى الكلى و قمار، در چهارده قرن قبل ، مورد توجه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و در قرآن شريف از آن گفت و گو شده است . ولى به اين جهت كه زيان و ضرر اين دو عامل فساد از سودشان بيشتر بوده ، آيين اسلام شراب و قمار را بر مسلمين تحريم كرد تا در مقابل دست يافتن به منافع اقتصادى دچار ضررهاى بزرگ تر مادى و معنوى نشوند.

زيان بيش از سود

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِقُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا)

خداوند به پيغمبر فرموده درباره شراب و قمار از تو پرسش مى كنند، ذر جواب بگو: اين دو كار حاوى گناه بزرگ و منافعى براى مردم است ، ولى گناهش از سودش زيادتر است .

# سودجويى و تيرگى خرد

بدبختانه ، سودجويى چنان حجاب عقل حكومت ها و ملت هاست كه منافع نقد شراب و قمار را مى بينند و بدان اهميت مى دهند، ولى به زيان هايى كه از اين راه دامنگير جامعه مى شود، توجه نمى كنند و به فرض ‍ توجه ، اهميت نمى دهند.

«تا سال ١٩٤٩، تعداد پياله فروشى ها در فرانسه ، از ٠٥٤ / ٤٥٥ مى گذشته است . براى هر ٨٦ نفر، يك نوشابه فروشى داير است .

مسئله مهم تر وضع مالى خود دولت است كه ماليات هنگفت از توليد، توزيع و مصرف الكل عايد خزانه مى شود. در مقابل اين در آمد، سيل بيماران ، ديوانگان ، مرگ و ميرهاى زودرس ، حوادث رانندگى و تقليل عمومى راندمان كار براى دولت چه اهميتى دارد؟ به قول پروفسور پرن : دولت فرانسه به حساب در آمد روز مى انديشد و نمى تواند خسارات و كسر در آمد ملى دو سال ، پنجسال و ده سال بعد را در نظر آورد. دولت فرانسه به سيلى نقد، يعنى در آمد حاصل از الكل اهميت مى دهد. وزراى دارايى فرانسه به تعادل فورى بودجه نظر دارند و نتوانسته اند به فكر آينده اطمينان بخشى باشند.»(١١٧٣)

شيطان قصد دارد به وسيله شراب و قمار روابط شما را با يكديگر تيره كند و بين شماها دشمنى و كينه برانگيزد.

دكتر ايتوف مى گويد:

«الكل خالق بزرگ خيالات واهى است . چون در مستى حس ‍ حقيقت جويى كاهش يافت و مست دستخوش افكار باطل گرديد، هر سخن اطرافيان و يا حركت دگران را تعبيرى نابه جا مى نمايد و از همين جاست كه كه او را آتش خشم و غضب به هيچ و پوچ برافروخته و بسا كه جنايات سهمناك به وقوع مى پيوندد.»(١١٧٥)

يكى ديگر از زيان هاى مشترك شراب و قمار كه مى تواند آدمى را به راه گناه و ناپاكى سوق دهد و بى پروا به جرايم و جنايات وادارش سازد، دريدن پرده شرم و آزرم است .

بعضى از افراد، كه پابند اخلاق و ايمان نيستند و به مقررات قانونى اعتنا ندارند، تنها به سبب حياى از مردم به پاره اى از گناهان دست نمى زنند و از ترس نفرت عمومى ، قسمتى از خواهش هاى غير مشروع خويش را سركوب مى كنند. در واقع شرم و حياى اجتماعى براى اين گروه ضامن اجراى قوانين اخلاقى و اجتماعى است .

«قال الصادق عليه‌السلام : فان من الناس من لولا الحياء لم يرع حق و الديه و لم يصل ذارحم و لم يود امانه و لم يعف عن فاحشة .» (١١٧٧)

حضرت سجاد عليه‌السلام فرموده است : شرابخورى و قمار بازى از گناهانى است كه پرده ها را پاره مى كند و شرم و حيا را از ميان بر مى دارد.

«نوشابه هاى الكلى از استعمال سريعا جذب خون مى شود و خون در مسير خود، مغز و مغز حرام را بى نصيب نمى گذارد و در نتيجه ، عمل سلسله اعصاب رو به ضعف مى رود و كف نفس ، كه ارادى بود. منشاء شرم و حيا در انسان است . مانع از بروز اعمال وقيحانه است ، از كف به در مى رود. به عبارت ديگر، الكل عالى ترين اعمال مغزى ، يعنى اعمال توافقى آن را فلج مى نمايد.

چون شرم و حيا از بين رفت ، بالمال ارتكاب اعمال شنيع و قبيح براى اشخاص مست ، به علت ضايع شدن قوه درك قباحت ، تسهيل مى شود. جنايات جنسى ، آدم كشى ، ضرب و جرح ، دزدى ولگردى در بسيارى از موارد، متعاقب استعمال نوشابه هاى الكلى رخ مى دهد.»(١١٧٩)

# قمار و خصومت

كسى كه در قمار مى بازد و از رقيب خود شكست مى خورد، عقلش تيره و تار مى گردد. پرده شرم و حياءاش پاره مى شود. غريزه تخريب و خصومتش ‍ به هيجان مى آيد و ممكن است در آن موقع به جرايم بزرگ و جنايات غير قابل جبرانى دست بزند.

«به طورى كه همه مى دانند، همان قواى خصومت آميز و مخربى كه تصور مى رود بازى جذب مى كند، گاهى موجب پيدايش عقده هاى شديدتر و منازعات خطر ناك مى گردد و اين حقيقت ، نه تنها در بازى هاى كودكانه مصداق دارد، بلكه در بازى بزرگان نيز فراوان مشاهده مى گردد.»(١١٨١)

يكى از زيان هاى اختصاصى نوشابه هاى الكلى ، كه در روايات اسلامى بدان اشاره شده و در رديف علل تحريم شراب به حساب آمده است اثر سوئى است كه روى عقل بشر مى گذارد.

# ميخوارى و تيرگى عقل

ميگسارى خرد را تيره و تار مى كند و عقل را از درك واقعيت ها عاجز و ناتوان مى سازد.

« الرضا عليه‌السلام قال : ان الله تعالى حرم الخمر لما فيها من الفساد و بطلان العقول فى الحقائق و ذهاب الحياء من الوجه .» (١١٨٣)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نكند عاقل مستى نخورد دانا مى |  | ننهد مرد خردمند سوى پستى پى |
| چه خورى چيزى كز خوردن آن چيز تورا |  | نى چنان سرو نمايد به نظر سرو چو نى |
| گر كنى بخشش گويند كه مى كرد نه او |  | ور كنى عربده گويند كه وى كرد نه مى |

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : الخمر ام اخبائث .» (١١٨٥)

به على عليه‌السلام گفته شد: شما عقيده داريد شرب خمر بدتر از زنا و دزدى است ؟

فرمود: «بلى ». و سپس استدلال كرد كه شارب الخمر وقتى مى مى خورد و مست مى شود، زنا مى كند، به سرقت دست مى زند، آدم مى كشد و فريضه نماز را ترك مى نمايد.

# عامل مولد جرم

«الكل بزرگ ترين عامل مولد جرم است . علت ٧٥ در صد قتل ها و ٣٨ درصد ضرب و جرح و ٨٢ درصد حريق هاى عمدى ، الكيسم بوده است .

٦٠ درصد اطفال و جوانان كمتر از ١٨ سال ، كه در سال ١٩٤٠ به دادگاه شهر نانت فرستاده شدند، اقرار كردند كه قبل از ارتكاب جرم مقدار قابل توجهى نوشيده بودند. به طور خلاصه ، الكل پيوسته مشغول تهيه مشترى براى زندان ها مى باشد.»(١١٨٧)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است : كسى كه به طور مداوم شرب خمر مى كند، مانند كسى است كه بت مى پرسند و اگر با همان آلودگى و اصرار در ميگسارى بميرد، خداوند را مانند بت پرست ملاقات خواهد كرد.

# رابطه الكليسم با ديوانگى

«الكليسم با ديوانگى رابطه مستقيم دارد. دكتر پلوزل ، كه صلاحيت فنى او مورد قبول عالم پزشكى است ، مى گويد: الكسيم آدمى را به ديوانگى سوق مى دهد و مى توان گفت در اشخاص بالغ ، به نسبتى كه در حدود ١٧ درصد نوسان مى كند، الكل عامل مستقيم ديوانگى است . در مناطقى كه الكل بسيار مصرف مى شود، شماره ديوانگان چند برابر مناطقى است كه مصرف الكل آن ها ناچيز است . بنابراين ، شماره ديوانگان هر شهر متناسب با تعداد مى فروشى هاى آن است .

در زمان پوانكار (١٩٣٤ ١٨٦٠)، كه سال ها نخست وزير فرانسه و از سال ١٩١٣ تا ١٩٢٠، رئيس جمهور آن كشور بود، دويست هزار ديوانه بر اثر الكل در فرانسه تشخيص داده بودند.

يك آمار سوئيسى نشان نى دهد كه در مدت پنج سال ، از ١٩٢٦ تا ١٩٣٠ از مردانى كه در تيمارستان بسترى شده اند، ٥ / ٢٢ درصد داراى بيمارهاى روانى ناشى از الكل بوده و ٦ / ٧ درصد امراض روانى ديگر داشته اند كه توام با الكليسم بوده ، يعنى جمعا ١ / ٣٠ درصد بيماران روانى را نوشابه هاى الكلى به تيمارستان كشانده است .»(١١٨٩)

حضرت رضا عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده كه فرموده است : هر قسم مشروب الكلى كه از نوشيدنش عقل تغيير مى كند، زياد و كمش حرام است .

« معاويه بن وهب عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : كل مسكر حرام فما اسكر كثيره فقليله حرام . قال قلت فقليل الحرام يحله كثير الماء. فرد عليه بكفه مرتين لالا.» (١١٩١)

و نيز از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده است كه فرمود: هر ماده سكرآور حرام است . راوى مى گويد پرسيدم به هر مقدار باشد ممنوع است ؟ فرمود: بلى ، نوشيدن يك جرعه آن هم حرام است .

تضعيف قدرت فهم

«كاپلين روان پزشك معروف شاگردانش ثابت كرده اند كه جذب الكل در خون ، ولو آن كه ميزان آن هر قدر ناچيز بوده باشد، درجه دقت قدرت فهم و ادراك را ضعيف مى كند و در مقابل ، ترشحات انسانى زيادتر مى شود و همبستگى عضلات و اعصاب و اسكلت براى حركت عادى و جا به جا شدن دچار اختلال مى گردد.»(١١٩٣)

# الكليست و فرزندانشان

يكى ديگر از زيان هاى بزرگ مشروبات الكلى ، كه از نظر دينى و علمى ثابت و محقق است ، عيوب و نقايص موروثى است ، كه از افراد الكليست به فرزندانشان منتقل مى شود. فرزند شخص الكلى تنبل و كودن و عصبانى است و پيوسته در معرض بيمارهاى گوناگون قرار دارد و اگر نطفه در حين مستى والدين يا يكى از آنها منعقد شود، عوارض عصبى و روانى سخت ترى دامنگير فرزند خواهد بود.

دكتر كارل مى گويد:

«مستى زن يا شوهر در لحظه آميزش ، جنايت واقعى است ، زيرا كودكانى كه در اين شرايط به وجود مى آيند اغلب از عوارض عصبى يا روانى درمان ناپذير رنج مى برند.»(١١٩٥)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : هر كس دختر خود را به شرابخوار بدهد، با اين عمل رحميت او را قطع كرده است .

« النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : من زوج كريمته من شارب الخمر فكانما ساقها الى الزنا.» (١١٩٧)

هر زنى به آميختن با شوهر شرابخوار خود تن دردهد، به عدد ستارگان آسمان خطا كرده و فرزندى كه از آن آميزش توليد مى شود، پليد و ناپاك است . «پرفسور آرندل در مقاله اى كه تحت عنوان الكليسم و كودكان در مجله پزشكى نانت منتشر كرد، نوشت : مرگ كودكان الكليك بيش از مجموع مرگ و مير كودكان سيفليسى و مسلول است . به طور كلى كودكان الكليك در برابر بيمارهاى عفونى مقاومت ندارند. كودكان شيرخوار به ورم معده و امعاء مبتلا هستند. كودكان بزرگ تر در معرض حملات تب هاى گوناگون مى باشند.

اطفالى كه از پدران الكليك به وجود آمده و زنده بمانند، غالبا ضعيف عليل و مبتلا به تشنجات شديد بوده و قدرت دفاعى آنها در مبارزه با مشكلات حيات ، ناچيز و در برابر عفونت هاى مختلف بسيار حساس خواهند بود. نقص بدنى ، مانند عدم تقارن صورت ، انحراف ستون فقرات ، كر و لالى ، كودك نمايى و عوارض ناشى از نارسايى غده تيروئيد و همچنين ضايعات دماغى ، مانند عقب ماندگى ، بلاهت ، عدم رشد، تصلب مغزى ، داءالرقص ، ماليخوليا، ديوانگى هاى حاد، هيسترى و غيره در آنان فراوان ديده مى شود.»(١١٩٩)

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده است : شراب باعث عوارض قلبى است و در آن ضايعاتى به وجود مى آورد. شراب دندان ها را سياه و دهان را متعفن و بدبو مى كند.

«و عنه عليه‌السلام : ... و هو يورث مع ذلك الداء الدفين .» (١٢٠١)

«هيچ عنصرى از بدن نيست كه به آفت الكل دچار نشود. الكل به كليه اعضا آسيب رسانده و همه را از پاى در مى آورد. آن كه دست به مشروب مى زند تا عمرى به خوشى و مستى بگذراند و خود را مصنوعا شاد سازد، بايد بداند كه چون معتاد شد، ديگر خوشى به سراغ او نخواهد آمد.

# الكل و جهاز هاضمه

الكل مخاط زبان را خراب كرده و حس ذائقه را از بين مى برد. به علاوه ، بر اثر خرابى كبد، هميشه به رنگ سرخ و داراى باره اى كثيف خواهد بود. كمتر معتاد الكلى است كه از معده خود شكايتى نداشته باشد و به سوء هاضمه ، تشنج معده ، شكم درد و استفراغ صبحگاهان دچار نباشد.»(١٢٠٣)

نوشابه هاى الكلى نه تنها روى افراد يك مملكت اثر بد مى گذارد و اشخاص ‍ را عليل و ناتوان مى سازد و مقاومت مزاجشان را در برابر هجوم بيمارى ها تضعيف مى كند، بلكه اين سم خانمانسوز به شخصيت ملت ها نيز آسيب مى رساند. آنان را پست و زبون مى نمايد نيروى مقاومت ملى و دفاع اجتماعى را در وجودشان تضعيف مى كند و در نتيجه موقع هجوم دشمن خيلى زود از پاى در مى آيند.

# رابطه الكل با شكست فرانسه

«فرانسه نيمى از محصول شراب اروپا را توليد مى كند و اروپا نيمى از محصول شراب دنيا را با اين حال فرانسه آن چه توليد مى كند براى مصرفش ‍ كافى نيست . به عبارت ديگر، يك چهارم محصول شراب دنيا در فرانسه تهيه مى شود و اين مقدار شراب براى فرانسوى ها، كه يك شصتم جمعيت دنيا را تشكيل مى دهند، كافى نيست . اگر بگوييم يكى از علل عمده سقوط سريع فرانسه در جنگ دوم جهانى ، افراط آن ملت در استعمال نوشابه هاى الكلى بوده است ، سخنى به گزاف نگفته ايم . به سال ١٩٤٥، كه نيروى اشتغاگران به كمك متفقين از سرزمين فرانسه رانده شد و آن كشور آزاد گرديد، فورا بزرگان و علماى قوم به تحقيق برخواستند تا علت اين شكست فاحش را بيابند. يكى از علل بزرگ و موجبات بدبختى فرانسويان ، الكليسم و عادت به ميگسارى تشخيص داده شد. در اين باره دكتر هوير دوشن مى نويسند: مبالغه نخواهد بود اگر بگوييم اشاعه الكليسم در ارتش و مردمان غير نظامى ، از علل مستقيم و موجبات عمده شكست ما مى باشد.

دكتر سيكاردو پلوزل ، تحت عنوان الكليسم از گذرگاه اجتماعى ، مى نويسد: الكليسم يكى از مهم ترين علل مصيبت ماست . وى اعلاميه اى را كه تحت عنوان تاءثير الكليسم در شكست سال ١٩٤٠ به آكادمى پزشكى پاريس ‍ تسليم نمود، به اين عبارت خاتمه داد. به طور خلاصه ، الكليسم نه فقط به واسطه نوشابه هاى تقطير شده ، بلكه به خصوص به واسطه شراب ، در بين ساير عوامل ، يكى از علل شكست ١٩٤٠ مى باشد.

# اعلاميه آكادمى پزشكى

روى اين اعلاميه ، كميسيون الكليسم آكادمى پزشكى فرانسه نيز به اتفاق آرا قطعنامه اى به اين مضمون تصويب كرد:

بين عوامل متعددى كه در شكست فرانسه به سال ١٩٤٠ مؤ ثر بوده اند، الكليسم مزمن و حاد، بر اثر نوشابه هاى تقطير شده و شراب ، نقشى بازى كرده كه آكادمى وظيفه دار است آن را اعلام كند.

آرى ، آن زمان كه ملت آلمان شب و روز كار مى كرد، جوانان آلمانى تعليمات نظامى مى ديدند و ارتش آلمان تجهيز مى شد، ملت فرانسه شب و روز در ميگسارى به سر مى برد و ديد آن چه را كه انتظار نداشت .»(١٢٠٥)

خلاصه آن كه شرب خمر يكى از تفريحات مضر و زيان بخش و از گناهان كبيره است . اولياى گرامى اسلام ، شارب الخمر را مستحق كيفرهاى دنيوى و اخروى دانسته و از وى بيزارى و برائت جسته اند، مگر آن كه از عمل خود توبه و از راهى كه رفته است بازگردد.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : لاينال شفاعتى من شرب المسكر و لايرد على الحوض لاوالله .» (١٢٠٧)

امام صادق عليه‌السلام فرموده : شارب الخمر از مصونيت هاى وابسته به ما بى بهره است و از وى برى و بيزاريم .

جوانان اگر خواهان سعادت مادى و معنوى هستند و به سلامت عقل و جسم خود علاقه دارند، بايد به پيروى از تعاليم عالى اسلام از اين تفريح و سرگرمى خطرناك چشم پوشند و خويشتن را در ساعات فراغت با آن سم جانكاه مسموم ننمايند و براى جلب لذت و كاميابى زود گذر، جوانى خود را تباه نسازند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شنيدم كه ساقى به ميخواره گفت |  | اگر راست خواهى فرح در شراب است |
| شنيد اين سخن مرد دهقان و گفت |  | غلط كرد ساقى فرح در شباب است |

# شركت در مجلس شراب

لازم است جوانان بدانند كه اسلام نه تنها شرب خمر را بر مسلمين تحريم نموده ، بلكه شركت آنان را در مجالس شرابخوارى دگران نيز اجازه نداده است . زيرا مشاهده ميگسارى دگران مى تواند طبع متجاوز را تحريك كند. آدمى را به گناه شرب خمر وادار سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز دست ديده و دل هر دو فرياد |  | كه هر چه ديده بيند دل كند ياد |

يكى از افسران ارتش منصور دوانيقى ، به مناسبت ختنه فرزند خود مجلس ‍ ضيافتى در حيره تشكيل داد. جمعى از رجال و معاريف را به آن مهمانى دعوت كرد. امام صادق عليه‌السلام نيز از مدعوين آن مجلس بود. موقعى كه مهمان ها كنار سفره مشغول صرف غذا بودند يكى از مدعوين آب طلبيد. پيشخدمت به جاى آب ، كاسه شرابى آورد. همين كه ظرف شراب را به دست مهمان داد، امام صادق عليه‌السلام از جا برخواست و سفره را ترك گفت . صاحب منزل علت حركت آن حضرت را پرسيد و در جواب فرمود:

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : ملعون من مجلس على مائدة يشرب عليها الخمر.»

# قمار و هيجان روحى

قمار نيز علاوه بر زيان هاى مشتركى كه با شراب دارد و بدان اشاره رفت ، خود داراى زيان اختصاصى است . قمار باز بر اثر شكست در قمار، وضع غير عادى به خود مى گيرد و دچار هيجان شديد روحى مى شود و براى آن كه شكست خويش را جبران نمايد، از خواب و استراحت چشم مى پوشد، كار روزانه خود را ترك مى گويد و همچنان به بازى ادامه مى دهد تا مگر بر حريف خود غلبه كند و ضمير ناراحت و طوفانى خويش را آرام نمايد و اگر باز هم شكست مواجه گردد و در نتيجه تمام هستى خود را ببازد، دست بر نمى دارد و به اميد پيروزى ممكن است سرمايه هاى شرافت خود را در ميان بگذارد و ديوانه وار آنها را در معرض بازى قمار قرار دهد.

در عصر جاهليت ، قمار بازى به صورت هاى مختلف در بين مردم رايج بود. بازيكنان ، در آغاز با اموال خود برد و باخت مى كردند و موقعى كه يكى از طرفين بازى ، تمام اموال نقدى و جنسى خود را مى باخت ، زن خود را در معرض قمار مى گذارد و اگر او را نيز مى باخت ، زن موظف بود خانه شوهر را ترك گويد و خود را در اختيار برنده قمار قرار دهد.

« ابى عبدالله عليه‌السلام قال : كانت قريش تقامر الرجل باهله و ماله فنهاهم الله عزوجل عن ذلك .» (١٢١٠)

«تاسيت ، مؤ لف رومى ، از عشق آلمان ها به قمار نقل مى كند كه آنان حتى آزادى خود را قمار مى كردند و اگر مى باختند در اسارت برنده در مى آمدند.»(١٢١٢)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: خداوند تمام اقسام قمار را تحريم كرده و به مردم فرمان داده است از آن اجتناب نمايند. خداوند قمار را پليدى خوانده و آن را عمل شيطانى دانسته و مردم را از آن برحذر داشته است .(١٢١٤)

در قرآن شريف آمده است كه اموال يكديگر را به باطل و به طور غير مشروع تصرف نكنيد. امام صادق عليه‌السلام در تفسير اين آيه فرموده است : مقصود مالى است كه از مجراى قمار به دست مى آيد.

فريد وجدى مى گويد:

«در قرن ١٦، قمار، در سراسر اروپا بين عموم مردم شايع بود و قمار خانه هاى بزرگى وجود داشت . تنها در پاريس ٣٧ قمار خانه مهم در دسترس ‍ قمار بازان بود. اين وضع تا مدتى پس از انقلاب كبير فرانسه همچنان ادامه داشت . سپس مؤ سسات قماربازى به ٩ قمارخانه تقليل داده شد و مقرر گرديد كه اجازه تاءسيس قمارخانه جديد تنها به كسانى داده شود كه ماليات بسيار سنگينى به پليس مخفى فرانسه پرداخت نمايند.

در سال ١٨٣٧ حكومت فرانسه صدور اجازه تاءسيس قمار خانه را با پرداخت ماليات مقرر نيز ممنوع كرد و در اين موقع ٧ قمار خانه عمومى در پاريس و چهار قمارخانه خصوصى در كاخ حكومت وجود داشت كه يكى از آن چهار قمارخانه مختص بانوان بود.

در انگلستان ، در سال ١٨٥٣، قمار ممنوع شد، ولى پس از منع قانونى ، ١٨ قمار خانه براى قماربازى اعيان داير بود. آمريكا در سال ١٨٥٥ و پروس در سال ١٨٥٤ و آلمان در سال ١٨٨٢ قمار را تحريم كردند. آيين اسلام ، قرن ها پيش از تمام اين كشورهاى متمدن قمار را تحريم نموده است .»(١٢١٦)

على عليه‌السلام فرموده است : شيرينى لذت زبان بخش به تلخى آفات و عوارض دردناك آن نمى ارزد.

پيشرفت علوم و بسط صنايع ماشينى در تمام شئون زندگى مردم اثر گذارد و اوضاع جوامع انسانى را به كلى دگرگون ساخت .

# ارمغان تمدن جديد

بشر در پرتو علم ، به اسرار نهفته خلقت پى برد و از خاصيت بسايط طبيعى و تركيبات شيميايى آگاه شد و هزارها پديده صنعتى و مواد مصنوعى در اختيار بشر گذارد و موجبات بهزيستى و رفاه مردم را فراهم آورد. ولى به موازات عرضه پديده هاى مفيد و سودبخش ، پديده هاى مضر و زيان بارى را نيز به جوامع بشرى عرضه كرد و مفاسد گوناگون به بار آورد. هروئين و مارى جوانا و ال . اس دى و ديگر مواد مخدر، ارمغان تمدن جديد و از پديده هاى مضر اين تمدن است .

چه بسيار جوانانى كه بر اثر اعتياد به مواد مخدر، شخصيت انسانى و فضايل اخلاقى خود را از دست دادند. زبون و فرومايه شدند. به دزدى و جنابت آلود گشتند و سرانجام با سيه روزى و بدبختى جان سپردند.

چه بسيار جوانانى كه بر اثر مواد مخدر، جوانانى و حياتشان تباه گرديد. از سلامت جسم و عقل محروم شدند. به عوارض بدنى و بيمارى روانى دچار گشتند. كارشان به بيمارستان كشيد و در نتيجه شرافت انسانى و عمر عزيزشان يك جا بر باد رفت .

براى آن كه جوانان ما از خطر وحشتزاى مواد مخدر آگاه گردند و بيش از پيش به زيان هاى غير قابل جبران اين سموم خانمانسوز پى ببرند، اوضاع اسف بار دختران و پسران معتاد چند كشور غربى را به اختصار از جرايد نقل مى كنيم .

«افكار عمومى مردم فرانسه به هيجان آمده و هر روز فاجعه اى ذر اين كشور رخ مى دهد. مارتين ١٧ ساله ، در باندول ، پاتريشياى ١٦ ساله ، دركان و ژان كلود ٢١ ساله ، در مارسى ، بر اثر استعمال داروى مخدر مرده اند.

دكتر روماژون مى گويد: تنها مسئله كشيدن و دود كردن نيست . من در اين دو سه سال اخير به پسر بچه ها و دختر بچه ها چهارده و پانزده ساله برخورد كرده ام كه بازويشان پوشيده از جاى آمپول بود و آنها با تزريق مواد مخدر، خود را در معرض نيستى و هلاكت قرار مى دهند.

هفته گذشته ، مامورين پليس ، زن جوانى را كه لباس مندرس او عبارت بود از يك مانتوى پشمى و يك پيراهن نخى و يك جفت كفش صندل و در پياده رو خوابيده بود از خواب بيدار كرده و او را مستقيما به دادسراى ناحيه بردند. يكى از پاسبانان وقتى ديد كه او به شدت مى لرزد پتويى روى دوشش انداخت . زن در بازپرسى چنين گفت : اسمم فرانسوازو هفده سال دارم . دو روز است كه هيچ ماده مخدرى مصرف نكرده ام . بازپرس به او دستور داد آستين هايش را بالا بزند. او هم اطاعت كرد. بازويش سراسر پوشيده از جاى آمپول بود. او شخصا هروئين به خود تزريق مى كرد و گفت چون رگ دستش را پيدا نمى كند، ناچار به قوزك پايش تزريق مى نمايد و بعد چنين توضيح داد: پريروز هنگام تزريق ديدم كه خون در سرنگ داخل شد.

فهميدم كه بايد سرنگ را بكشم و اين خون براى من به منزله چراغ قرمز است . هر وقت خون در سرنگ ظاهر مى شود، مى فهمم كه بايد تزريق را متوقف كنم و تا دو روز صبر كنم سپس دوباره شروع كنم .»(١٢١٨)

«بيشتر زندانيان آمريكايى معتاد به مواد مخدر، به خصوص مارى جوانا مى باشند، لكن در اين مورد اشكالى وجود دارد و آن تعداد معتادان است . زيرا بنا به قول مقامات رسمى ، در حدود دو سوم زندانيان مرد و نود و پنج درصد زنان زندانى واشنگتن معتاد مى باشند با توجه با اين ارقام مشاهده مى شود كه در پايتخت ايالات متحده آمريكا، حداقل پنجهزار نفر معتاد وجود دارد كه براى ارضاى احتياجات خود، سالانه پانصد هزار دلار صرف مى كنند و به منظور تهيه اين مبلغ ، حداقل يكصد و پنجاه هزار دلار كالا از نقاط مختلف سرقت مى نمايند.»(١٢٢٠)

«سخنگوى وزارت بهدارى انگلستان اعلام داشت تعداد مبتلايان به مواد مخدر در اين كشور شش برابر شده است . وى پيشنهاد كرد در روش هاى فعلى مبارزه با مواد مخدر تجديد نظر شود. آمار نشان مى دهد كه معتادين بيشتر از طبقه جوان هستند.»(١٢٢٢)

على عليه‌السلام فرموده است : ننگ رسوايى ، شيرينى لذت را تيره و تار مى سازد.

خلاصه بحث آن كه شرابخوارى و قماربازى و استعمال مواد مخدر از تفريحات و سرگرمى هاى مضر و زيان بخش است .

جوانى كه در اوقات فراغت پيرامون آنها مى گردد و خويشتن را آلوده مى كند، بايد بداند با اين عمل راه هلاك و تباهى را در پيش گرفته و با دست خود بناى سعادت خويش را ويران مى سازد.

# پاورقی

۱- سوره ، ۳۰، آيه ۵۴.

۲- سوره ۳۶، آيه ۶۸.

۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ۷۴.

۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۸.

۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۲۰.

۶- غررالحكم ، ص ۴۴۹.

۷- تاريخ يعقوبى ، ص ۵۹.

۸- كافى ، ج ۲، ص ۱۳۵.

۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۸.

۱۰- سدالغابه ، ج ۴، ص ۳۶۹.

۱۱- بحار، ج ۶، ص ۴۰۵.

۱۲- اسدالغابه ، ج ۴، ص ۳۶۹.

۱۳- سيره حلبى ، ج ۳، ص ۱۲۰.

۱۴- اسدالغابه ، ج ۳، ص ۳۵۸.

۱۵- ناسخ التواريخ ، حالات رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، ص ۳۸۷.

۱۶- بحار، ج ۶، ص ۶۷۰.

۱۷- اسدالغابه ، ج ۱، ص ۶۴.

۱۸- بحار، ج ۶، ص ۶۷۰.

۱۹- اسدالغابه ، ج ۲، (خالد)، ص ۸۱.

۲۰- سوره ۷، آيه ۳۲.

۲۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۴.

۲۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۴.

۲۳- روان شناسى اجتماعى ، ص ۱۳۷.

۲۴- تاريخ تمدن ، ويل دورانت ، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲۵- نسان ناشناخته ، ص ۱۲۷.

۲۶- شناخت زيبايى ، ص ۸.

۲۷- شناخت زيبايى ، ص ۹.

۲۸- سوره ۱۵، آيه ۱۶.

۲۹- سوره ۶۷، آيه ۵.

۳۰- سوره ۵۰، آيه ۷.

۳۱- سوره ۱۸، آيه ۷.

۳۲- سفينه ، (ملح)، ص ۵۴۶.

۳۳- غررالحكم ، ص ۳۷۹.

۳۴- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۶.

۳۵- كافى ، ج ۵، ص ۳۲۴.

۳۶- رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، (ملح)، ص ۵۴۶.

۳۷- بحار، ج ۹، ص ۴۵۰.

۳۸- سوره ۷، ايه ۳۱.

۳۹- تفسير برهانك ص ۳۵۱.

۴۰- كافى ، ج ۶، ص ۴۴۰.

۴۱- مكارم الاخلاق ، ص ۵۱.

۴۲- ه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۴.

۴۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۵.

۴۴- مكارم الاخلاق ، ص ۴۳.

۴۵- مكارم الاخلاق ، ص ۲۶.

۴۶- مستدرك ، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴۷- غررالحكم ، ص ۷۵۹.

۴۸- غررالحكم ، ص ۵۴.

۴۹- بحار، ج ۱، ص ۳۲.

۵۰- كافى ، ج ۶، ص ۴۳۸.

۵۱- شناخت زيبايى ، ص ۴.

۵۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۷.

۵۳- روضه كافى ، ص ۳»

۵۴- سوره ۱۲، آيه ۹۷.

۵۵- سوره ۱۲، آيه ۹۱.

۵۶- سفينة ، قلب ، ص ۴۴۲.

۵۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۶.

۵۸- وسائل ، ج ۵، ص ۱۱۵.

۵۹- سوره ۳۵، آيه ۳۷.

۶۰- بحار، ج ۱۷، ص ۲۳.

۶۱- غررالحكم ، ص ۳۴۰.

۶۲- جعفريات ، ص ۱۷۶.

۶۳- سوره ۵۳، آيه ۳۹.

۶۴- كافى ، ج ۲، ص ۴۵۴.

۶۵- محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۵.

۶۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۵۰.

۶۷- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۰۸۶.

۶۸- غررالحكم ، ص ۸۹.

۶۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۵۰.

۷۰- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶.

۷۱- چه مى دانم ؟ بلوغك ص ۲۲.

۷۲- وسائل ، ج ۴، ص ۳۰.

۷۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۵۳.

۷۴- تفسير برهان ، ص ۸۸۲.

۷۵- مجله حقوق امروز، شماره ۶، سال اول ، ص ۸۱. نقل از ماهنامه علمى فرانسه .

۷۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۳.

۷۷- ما و فرزندان ما، ص ۷۹.

۷۸- ما و فرزندان ما، ص ۷۸.

۷۹- ما و فرزندان ما، ص ۷۸.

۸۰- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۸۰.

۸۱- غررالحكم ، ص ۷۵۴.

۸۲- غررالحكم ، ص ۲۸۹.

۸۳- غررالحكم ، ص ۸۲۰.

۸۴- تحف العقول ، ص ۳۲۴.

۸۵- كافى ، ج ۲، ص ۴۵۴.

۸۶- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۸۶۴.

۸۷- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۲۶۵.

۸۸- آيين زندگى ، ص ۸.

۸۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۸.

۹۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۹.

۹۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۸.

۹۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۹.

۹۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۶.

۹۴- رشد و زندگى ، ص ۱۵۷.

۹۵- سوره ۴۰، آيه ۶۷.

۹۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص

۹۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۵.

۹۸- مستدرك ، ج ۳، ص ۲۲۳.

۹۹- همان منبع .

۱۰۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱.

۱۰۱- رشد و زندگى ، ص ۶۵.

۱۰۲- بدن انسانك ص ۱۲۴.

۱۰۳- بدن انسان ، ص ۱۲۵.

۱۰۴- رشد و زندگى ، ص ۱۱۴.

۱۰۵- هورمون ها، ص ۲۳.

۱۰۶- رشد و زندگى ، ص ۱۲۱.

۱۰۷- هورمون ها، ص ۲۸.

۱۰۸- هورمون ها، ص ۲۳.

۱۰۹- بدن انسان ، ص ۱۴۰.

۱۱۰- رشد و زندگى ، ص ۱۲۳.

۱۱۱- هورمون ها، ص ۱۲.

۱۱۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۲۳.

۱۱۳- مستدركك ج ۲، ص ۶۲۵.

۱۱۴- هورمون ها، ص ۱۸.

۱۱۵- هورمون ها، ص ۱۸.

۱۱۶- هورمون ها، ص ۱۸.

۱۱۷- انسان ناشناخته ، ص ۸۴.

۱۱۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۲۶.

۱۱۹- سوره ۵۴، آيه ۴۹.

۱۲۰- سوره ۱۳، آيه ۸.

۱۲۱- سوره ۶۵، آيه ۳.

۱۲۲- بحار، ج ۲، ص ۲۱.

۱۲۳- بدن انسان ، ص ۱۲۶.

۱۲۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۲۸.

۱۲۵- بحار، ج ۲، ص ۱۹.

۱۲۶- بحار، ج ۲، ص ۲۰.

۱۲۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۲۳.

۱۲۸- تفسير برهان ، ص ۴۹۹.

۱۲۹- سوره ۴، آيه ۶.

۱۳۰- انسان ناشناخته ، ص ۸۴.

۱۳۱- انسان ناشناخته ، ص ۱۳۶.

۱۳۲- شفا، ص ۳۴۸.

۱۳۳- اشارات ، ص ۷۳.

۱۳۴- اسفار، ج ۴، باب ۶.

۱۳۵- همان منبع .

۱۳۶- چه مى دانم ؟ حافظه ، ص ۱۱۰.

۱۳۷- چه مى دانم ؟ حافظه ، ص ۱۱۴.

۱۳۸- چه مى دانم ؟ حافظه ، ص ۱۲۱.

۱۳۹- انسان ناشناخته ، ص ۱۱۴.

۱۴۰- انسان ناشناخته ، ص ۷۶.

۱۴۱- سوره ۱۷، آيه ۸۵.

۱۴۲- رشد و زندگى ، ص ۱۳۴.

۱۴۳- تحف العقول ، ص ۳۷۱.

۱۴۴- بحار، ج ۱۴، ص ۴۸۴.

۱۴۵- هورمون ها، ص ۱۱.

۱۴۶- بيمارى هاى سلسله اعصاب در نوزادان ، دوران كودكى و بلوغ ، ص ۸.

۱۴۷- بيمارى هاى سلسله اعصاب در نوزدان ، دوران كودكى و بلوغ ، ص ۶.

۱۴۸- بيمارى هاى سلسله اعصاب در نوزان ، دوران كودكى و بلوغ ، ص ۸.

۱۴۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲۵.

۱۵۰- مكارم الاخلاق ، ص ۱۱۵.

۱۵۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۷.

۱۵۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۹.

۱۵۳- بحار، ج ۱، ص ۳۳.

۱۵۴- انسان ناشناخته ، ص ۱۴۹.

۱۵۵- روان پزشكى ، دكتر مير سپاسى ، ص ۲۱۸.

۱۵۶- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۸۰.

۱۵۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۷.

۱۵۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۷.

۱۵۹- مجله حقوق امروز، سال اول ، شماره ۶، ص ۷۸.

۱۶۰- بحار، ج ۱۷، ۴۹.

۱۶۱- غررالحكم ، ص ۸۶۲.

۱۶۲- تحف العقول ، ص ۱۲۶.

۱۶۳- غررالحكم ، ص ۳۷۲.

۱۶۴- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۱۱۴.

۱۶۵- رشد و زندگى ، ص ۲۹۳.

۱۶۶- وسائل ، ج ۴، ص ۱۹۹.

۱۶۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۴۹۶.

۱۶۸- بحار، ج ۲۳، ص ۳۹.

۱۶۹- روضه كافى ، ص ۱۵۰.

۱۷۰- محجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۰۷.

۱۷۱- سوره ۷۱، آيه ۱۴.

۱۷۲- كافى ، ج ۱، ص ۱۰.

۱۷۳- كافى ، ج ۱، ص ۱۲.

۱۷۴- بحار، ج ۱، ص ۳۶.

۱۷۵- عقل كامل ، ص ۱۳.

۱۷۶- بحار، ج ۱۶، قسمت ۲، ص ۵۳.

۱۷۷- انسان ناشناخته ، ص ۲۴۶.

۱۷۸- سفينه ، (حمق)، ص ۳۴۱.

۱۷۹- كافى ، ج ۱، ص ۲۴.

۱۸۰- بحار ۱، ص ۵۳.

۱۸۱- عقل كامل ، ص ۱۵.

۱۸۲- اصول روانشناسى مان ، ص ۵۶.

۱۸۳- راه رسم و زندگى ، ص ۱۱.

۱۸۴- كافى ، ج ۱، ص ۲۹.

۱۸۵- راه و رسم زندگى ، ص ۶۲.

۱۸۶- راه و رسم زندگى ، ص ۱۲.

۱۸۷- راه و رسم زندگى ، ص ۷۴.

۱۸۸- بحار، ج ۱، ص ۴۳.

۱۸۹- غررالحكم ، ص ۴۹۰.

۱۹۰- غررالحكم ، ص ۴۷۴.

۱۹۱- عقل كامل ، ص ۱۶.

۱۹۲- بحار، ج ۱۲، ص ۱۲۲.

۱۹۳- سفينه ، ج ۲، (عقل)، ص ۲۱۴.

۱۹۴- سوره ۶، آيه ۱۲۴.

۱۹۵- اصول روان شناسى مان ، ص ۴۷.

۱۹۶- بحار، ج ۱، ص ۳۲.

۱۹۷- عقل كامل ، ص ۴۳.

۱۹۸- غررالحكم ، ص ۴۹۹.

۱۹۹- كافى ، ج ۱، ص ۲۷.

۲۰۰- سفينه ، (يوم)، ص ۷۴۱.

۲۰۱- تحف العقول ، ص ۸۵.

۲۰۲- مجله حقوق امروز، شماره ۶، سال اول ، ص ۱۷، نقل از ماهنامه فرانسه .

۲۰۳- سوره ۳۹، آيه ۹.

۲۰۴- عين اليقين ، فيض ، ص ۲۴۳.

۲۰۵- اصول روان شناسى مان ، ص ۲۲۰.

۲۰۶- غررالحكم ، ص ۶۷.

۲۰۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲۰۸- بحار، ج ۱، ص ۵۲،

۲۰۹- غررالحكم ، ص ۶۴۱.

۲۱۰- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۶۹.

۲۱۱- غررالحكم ، ص ۵۱۷.

۲۱۲- بحار، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲۱۳- نهج البلاغه فيض ، ص ۸۱۷.

۲۱۴- بحار، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲۱۵- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۷۰.

۲۱۶- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۲۱.

۲۱۷- غررالحكم ، ص ۶۹۷.

۲۱۸- عقل كامل ، ص ۲۴۱.

۲۱۹- راه و رسم زندگى ، ص ۱۱۸.

۲۲۰- عقل كامل ، ص ۲۵.

۲۲۱- بحار، ج ۱، ص ۵۳.

۲۲۲- غررالحكم ، ص ۳۸۴.

۲۲۳- غررالحكم ، ص ۵۴۶.

۲۲۴- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۳۷.

۲۲۵- راه و رسم زندگى ، ص ۶۲.

۲۲۶- سفينه ، (شبب)، ص ۶۸۰.

۲۲۷- نهج البلاغ ، فيض ، ص ۹۰۳.

۲۲۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۲.

۲۲۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۶.

۲۳۰- تاريخ يعقوبى ، ص ۱۵۲.

۲۳۱- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۱۹.

۲۳۲-

۲۳۳- راه و رسم زندگى ، ص ۱۶۲.

۲۳۴- بحار، ج ۱، ص ۵۵.

۲۳۵- اسدالغابة ، ج ۴، (معاذ)، ص ۳۷۵.

۲۳۶- سيره حلبى ، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲۳۷- ما و فرزندان ما، ص ۷۹.

۲۳۸- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۵۹.

۲۳۹- غررالحكم ، ص ۷۹۲.

۲۴۰- سفينه ، ج ۲، (نوم)، ص ۶۲۴.

۲۴۱- غررالحكم ، ص ۷۱۳.

۲۴۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۹.

۲۴۳- ما و فرزندان ما، ص ۸۳.

۲۴۴- غررالحكم ، ص ۶۶۹.

۲۴۵- سوره ۷، آيه ۱۷۶.

۲۴۶- بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۶.

۲۴۷- غررالحكم ، ص ۵۸.

۲۴۸- تحف العقول ، ص ۹۶.

۲۴۹- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۰۵.

۲۵۰- غررالحكم ، ص ۴۲۳.

۲۵۱- غررالحكم ، ص ۷۱۹.

۲۵۲- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۹۲۲.

۲۵۳- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۰۷۳.

۲۵۴- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲۵۵- عقل كامل ، ص ۱۸.

۲۵۶- غررالحكم ، ص ۶۳۰.

۲۵۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۲.

۲۵۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۸.

۲۵۹- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۸۸.

۲۶۰- غررالحكم ، ص ۳۵.

۲۶۱- بحار، ج ۱، ص ۴۳.

۲۶۲- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۰۸.

۲۶۳- غررالحكم ، ص ۱۷.

۲۶۴- آموزش تاريخ ، انتشارات يونسكو، ص ۱۰۲.

۲۶۵- آموزش تاريخ ، انتشارات يونسكو، ص ۱۱۰.

۲۶۶- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۹۲۶.

۲۶۷- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۵۴.

۲۶۸- سفينه ، (عبر)، ص ۱۴۶.

۲۶۹- سوره ۵۴، آيه ۴ و ۵.

۲۷۰- غررالحكم ، ص ۶۴۶.

۲۷۱- آموزش تاريخ ، انتشارات يونسكو، ۱۱۱.

۲۷۲- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۵۶.

۲۷۳- آموزش تاريخ ، انتشارات يونسكو، ص ۱۳۷.

۲۷۴- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۹۰۴.

۲۷۵- ناسخ التواريخ ، حالات حضرت سجاد، ج ۲، ص ۲۷۴.

۲۷۶- بحار، ج ۱، ص ۵۳.

۲۷۷- غرر الحكم ، ص ۶۷۸.

۲۷۸- الفتوحيات الاسلاميه ، ج ۱، ص ۲۸۶.

۲۷۹- سوره ۶، آيه ۱۱۹.

۲۸۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ۴۶.

۲۸۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۷.

۲۸۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۰.

۲۸۳- نهج البلاغ ، فيض ، ص ۱۱۷۲.

۲۸۴- بحار، ج ۱۸، ص ۴۲۴.

۲۸۵- انسان ناشناخته ، ص ۱۲۱.

۲۸۶- راه و رسم زندگى ، ص ۱۱۳.

۲۸۷- راه و رسم زندگى ، ص ۱۳۰.

۲۸۸- تحف العقول ، ص ۵۴.

۲۸۹- كافى ، ج ۱، ص ۲۵.

۲۹۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲۹۱- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۲۱۳.

۲۹۲- كافى ، ج ۱، ص ۲۵.

۲۹۳- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۲۰.

۲۹۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۲.

۲۹۵- غررالحكم ، ص ۱۰۵.

۲۹۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲۹۷- عقل كامل ، ص ۱۳.

۲۹۸- رشد و زندگى ، ص ۱۳۶.

۲۹۹- مستدرك ، ج ۱، ص ۳۴۵.

۳۰۰- محجة البيضاء، ج ۵، ص ۴۹.

۳۰۱- انديشه هاى فرويد، ص ۵۱.

۳۰۲- سفينه ، ج ۲، (هوى)، ص ۷۲۸.

۳۰۳- غررالحكم ، ص ۶۷۵.

۳۰۴- چه مى دانم ؟ جنايت ، ص ۱۶.

۳۰۵- تحف العقول ، ص ۹۶.

۳۰۶- غررالحكم ، ص ۵۸۱.

۳۰۷- راه و رسم زندگى ، ص ۱۱۴.

۳۰۸- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳۰۹- غررالحكم ، ص ۲۹۲.

۳۱۰- بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۶.

۳۱۱- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۷۰۵.

۳۱۲- غررالحكم ، ص ۴۹.

۳۱۳- كافى ، ص ۳۰۳.

۳۱۴- چه مى دانم ؟ جنايت ، ص ۱۹.

۳۱۵- روان شناسى اجتماعى ، ص ۴۴۷.

۳۱۶- بحار، ج ۱۱، ص ۴۵.

۳۱۷- بحار، ج ۱۷، ص ۱۱۶.

۳۱۸- راه و رسم زندگى ، ص ۱۱۷.

۳۱۹- معانى الاخبار، ص ۱۶۰.

۳۲۰- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۲۷۵.

۳۲۱- مجمع البحرين ، (عقل).

۳۲۲- سوره ۱۲، آيه ۲۳.

۳۲۳- سوره ۱۷، آيه ۲۳.

۳۲۴- سوره ۱۶، آيه ۷۸.

۳۲۵- عقل كامل ، ص ۲۲۱.

۳۲۶- مكارم الاخلاق ، ص ۲۳۲.

۳۲۷- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۲۶۴.

۳۲۸- روضه كافى ، ص ۱۵۰.

۳۲۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲۵.

۳۳۰- غررالحكم ، ص ۳۷۹.

۳۳۱- روضه كافى ، ص ۱۵۰.

۳۳۲- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۱۲۹.

۳۳۳- صحيفه سجاديهك (دعاؤ ه لولده).

۳۳۴- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۹۰۳.

۳۳۵- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش ، ص ۱۹.

۳۳۶- اصول روان سناسى مان ، ص ۱۵۶.

۳۳۷- رشد و زندگى ، ص ۱۵.

۳۳۸- غررالحكم ، ص ۶۴۵.

۳۳۹- غررالحكم ، ص ۶۴۵.

۳۴۰- انسان ناشناخته ، ص ۱۸۱.

۳۴۱- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۶۰.

۳۴۲- بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۴.

۳۴۳- عقل كامل ، ص ۲۳.

۳۴۴- عقل كامل ، ص ۲۴.

۳۴۵- رشد و زندگى ، ص ۱۷۱.

۳۴۶- سلامت روح ، ص ۵۵.

۳۴۷- تاريخ يعقوبى ، ج ۳، ص ۵۳.

۳۴۸- ماو فرزندان ما، ص ۴۰.

۳۴۹- وسائل ، ج ۵، ص ۱۲۶. الغرامة مايلزم ادائه ، و منه يستحب غرامة الصبى ، مجمع البحرين ، (غرم).

۳۵۰- بحار، ج ۶، ص ۸۸.

۳۵۱- كامل اين اثير، ج ۲، ص ۱۵.

۳۵۲- كامل ابن اثير، ص ۱۶.

۳۵۳- سيره حلبى ، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳۵۴- سيره حلبى ، ص ۱۵۷.

۳۵۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۲.

۳۵۶- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۲۴۶.

۳۵۷- غررالحكم ، ص ۷۱۹.

۳۵۸- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳۵۹- رشد و زندگى ، ص ۱۶.

۳۶۰- رشد و زندگى ، ص ۱۷۰.

۳۶۱- غررالحكم ، ص ۴۴۰.

۳۶۲- غررالحكم ، ص ۷۱۰.

۳۶۳- سوره ۱۷، آيه ۱۶.

۳۶۴- تحف العقول ، ص ۵۲.

۳۶۵- رشد و زندگى ، ص ۱۸.

۳۶۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۵.

۳۶۷- تحف العقول ، ص ۴۷.

۳۶۸- تحف العقول ، ص ۱۷۱.

۳۶۹- كافيك ج ۱، ص ۴۳.

۳۷۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۶.

۳۷۱- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۱۲۶.

۳۷۲- آداب النفس ، ج ۱، ص ۲۶.

۳۷۳- ارشاد، مفيد، ص ۱۴۱.

۳۷۴- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۱۷.

۳۷۵- غررالحكم ، ص ۵۵۰.

۳۷۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳۷۷- غرر الحكم ، ص ۴۹۸.

۳۷۸- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳۷۹- سيره حلبى ، ج ۱، ص ۱۵۱.

۳۸۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳۸۱- منبع پيشين .

۳۸۲- شادكامى ، ص ۱۴۸.

۳۸۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۵۳۲.

۳۸۴- كافى ، ج ۵، ص ۳۳۲.

۳۸۵- النظرات ، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳۸۶- وسائل ، ج ۴، ص ۲۹.

۳۸۷- سوره ، ۹۵، آيه ۴.

۳۸۸- راه زندگى ، ص ۱۷۰.

۳۸۹- سوره ، ۳۰، آيه ۳۰.

۳۹۰- بحار، ج ۲، ص ۸۷.

۳۹۱- شادكامى ، ص ۴۱.

۳۹۲- سوره ۹۱، آيات ۷ و ۸.

۳۹۳- كافى ، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳۹۴- اميل ، ص ۲۰۴.

۳۹۵- شادكامى ، ص ۴۰.

۳۹۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۲.

۳۹۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۸.

۳۹۸- بحار، ج ۶، ص ۳۴۳.

۳۹۹- اعلام الورى ، ص ۶۸.

۴۰۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۱.

۴۰۱- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۹۰۵.

۴۰۲- وسائل ،ج ۲، ص ۱۴۰.

۴۰۳- كافى ، ج ۶، ص ۴۷.

۴۰۴- تفسير مجمع البيان ، ج ۲، ص ۳۸۵.

۴۰۵- مشكوة الانوار، ص ۱۵۵.

۴۰۶- سفينه ، (شبب)، ص ۶۸۰.

۴۰۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲۵.

۴۰۸- كافى ، ج ۶، ص ۴۷.

۴۰۹- سورهئ ۱۳، آيه ۲۸.

۴۱۰- آيين زندگى ، ص ۱۵۵.

۴۱۱- شادكامى ، ص ۴۳.

۴۱۲- راه و رسم زندگى ، ص ۱۲۶.

۴۱۳- راه و رسم زندگيك ص ۱۶۹.

۴۱۴- سرنوشت بشر، ص ۲۱۶.

۴۱۵- انديشه هاى فرويد، ص ۱۱۷.

۴۱۶- انديشه هاى فرويد، ص ۱۲۳.

۴۱۷- انديشه هاى فرويد، ص ۱۲۵.

۴۱۸- انديشه هاى فرويد، ص ۱۲۶.

۴۱۹- سوره ۲۰، آيه ۱۲۴.

۴۲۰- سوره ۴۲، آيه ۳۷.

۴۲۱- كافى ، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴۲۲- انديشه هاى فرويد، ص ۱۲۱.

۴۲۳- غررالحكم ، ص ۵۱۶.

۴۲۴- غررالحكم ، ص ۴۹.

۴۲۵- غررالحكم ، ص ۱۹۵.

۴۲۶- مستدركك ج ۲، ص ۳۱۰.

۴۲۷- تاريخ علوم ، ص ۱۹۳.

۴۲۸- غررالحكم ، ص ۶۴۵.

۴۲۹- انيدشه هاى فرويدك ص ۱۱۶.

۴۳۰- انديشه هاى فرويد، ص ۱۱۸.

۴۳۱- انديشه هاى فرويد، ص ۱۱۹.

۴۳۲- راه و رسم و زندگى ، ص ۱۱۳.

۴۳۳- چه مى دانم ؟ بيمارى هاى روحى و عصبى ، ص ۶۷.

۴۳۴- شادكامى ، ص ۴۱.

۴۳۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۸.

۴۳۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۸.

۴۳۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۰.

۴۳۸- سوره ۱۷، آيه ۹.

۴۳۹- سوره ۲۱، آيه ۱۰.

۴۴۰- سوره ۸، آيه ۲۲.

۴۴۱- سوره ۹، آيه ۳۳.

۴۴۲- راه و رسم زندگى ، ص ۱۳۶.

۴۴۳- روضه كافى ، ص ۸۰.

۴۴۴- سوره ۹، آيه ۷۲.

۴۴۵- سوره ۵، آيه ۴۲.

۴۴۶- سوره ۹، آيه ۴.

۴۴۷- سوره ۲، آيه ۲۲۲.

۴۴۸- سوره ۹، آيه ۱۰۸.

۴۴۹- سوره ۳، آيه ۱۴۸.

۴۵۰- سوره ۳، آيه ۱۴۶.

۴۵۱- سوره ۲، آيه ۱۹۰.

۴۵۲- سوره ۲، آيه ۲۰۵.

۴۵۳- سوره ۳، آيه ۵۷.

۴۵۴- سوره ۸، آيه ۵۸.

۴۵۵- سوره ۱۶، آيه ۲۳.

۴۵۶- سوره ۲، آيه ۲۷۶.

۴۵۷- سوره ۶۱، آيه ۴.

۴۵۸- سوره ۲، آيه ۱۷۷.

۴۵۹- سوره ۲۹، آيه ۴۵.

۴۶۰- سوره ۳، آيه ۳۱.

۴۶۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۹.

۴۶۲- انسان ناشناخته ، صص ۳۶ ۳۷.

۴۶۳- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۱۷۶۵.

۴۶۴- روزنامه كيهان ، شماره ۶۵۹۶.

۴۶۵- انسان ناشناخته ، ص ۲۶۵.

۴۶۶- انديشه هاى فرويد، ص ۹۶.

۴۶۷- انديشه هاى فرويد، ص ۹۷.

۴۶۸- انديشه هاى فرويدك ص ۱۰۱.

۴۶۹- انديشههاى فرويد، ص ۱۰۰.

۴۷۰- انديشههاى فرويد، ص ۱۱۷.

۴۷۱- انديشههاى فرويد، ص ۱۸.

۴۷۲- سوره ۹، آيه ۲۵.

۴۷۳- مجموعه ورامك ج ۲، ص ۱۰.

۴۷۴- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۱۷۳.

۴۷۵- كافى ، ج ۲، ص ۸۷.

۴۷۶- سوره ۴۷، آيه ۸۴.

۴۷۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۶.

۴۷۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۲.

۴۷۹- روان شناسى اجتماعى ، ج ۱، ص ۱۱۶.

۴۸۰- چه مى دانم ؟ بلوغك ص ۸۸.

۴۸۱- اميل ، ص ۱۸۹.

۴۸۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۳۹.

۴۸۳- انسان ناشناخته ، ص ۱۴۴.

۴۸۴- عقل كامل ، ص ۲۰۰.

۴۸۵- رشد و زندگى ، ص ۲۲۵.

۴۸۶- چه مى دانم ؟ جنايت ، ص ۲۷.

۴۸۷- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۰۳۸۶

۴۸۸- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۱۶۳۰.

۴۸۹- بحار، ج ۱۷، ص ۱۴۹ .

۴۹۰- شادكامى ، ص ۱۱۲.

۴۹۱- سفينه ، (يسر)، ص ۷۳۲.

۴۹۲- رشد و زندگى ، ص ۱۸.

۴۹۳- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۱۰۹۴.

۴۹۴- بحار، ج ۱۵، ص ۲۱۱.

۴۹۵- سفينه ، (خلق)، ص ۴۱۱.

۴۹۶- بحار، ج ۱۷، ص ۱۳۰.

۴۹۷- انديشه هاى فرويد، ص ۱۲۳.

۴۹۸- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۷۰.

۴۹۹- غررالحكم ، ص ۲۲۰.

۵۰۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۱۰.

۵۰۱- تحف العقول ، ص ۹۹.

۵۰۲- غررالحكم ، ص ۲۲۰.

۵۰۳- غررالحكمكص ۴۰۰.

۵۰۴- مجموعه ورامك ج ۲، ص ۱۰.

۵۰۵- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۲۲.

۵۰۶- غررالحكم ، ص ۶۴۲.

۵۰۷- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۰.

۵۰۸- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۱۶۴.

۵۰۹- تحف العقول ، ص ۹۷.

۵۱۰- غررالحكم ، ص ۶۴۵.

۵۱۱- غررالحكم ، ص ۷۰۵.

۵۱۲- غررالحكم ، ص ۶۴۴.

۵۱۳- غررالحكم ، ص ۶۸۳.

۵۱۴- سوره ۳۵، آيه ۸.

۵۱۵- تحف العقول ، ص ۹۱.

۵۱۶- حيوة الحيوان ، دميرى ، ج ۱، ص ۴۴.

۵۱۷- سوره ۳۱، آيه ۱۳.

۵۱۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۸.

۵۱۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۶.

۵۲۰- رشد و زندگى ، ص ۱۶۲.

۵۲۱- رشد و زندگى ، ص ۱۶۲.

۵۲۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۱.

۵۲۳- مكارم الاخلاق ، ص ۱۱۵.

۵۲۴- وسائل ، ج ۵، ص ۱۲۵.

۵۲۵- نهج البلاغ ، فيض ، ص ۱۲۸۳.

۵۲۶- غررالحكم ، ص ۶۷۷.

۵۲۷- تحت العقول ، ص ۴۸۳.

۵۲۸- مجله حقوق امروز، سال اول شماره ۶، نقل از ماهنامه فرانسه ، ص ۷۷.

۵۲۹- شادكامى ، ص ۱۶۲.

۵۳۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۹.

۵۳۱- چه مى دانم ؟ تربيت اطفال دشوار، ص ۷۸.

۵۳۲- ما و فرزندان ما، ص ۷۸.

۵۳۳- ما و فرزندان ما، ص ۷۸.

۵۳۴- نهج البلاغه ، فيض ، ص ۹۰۹.

۵۳۵- چه مى دانم ؟ تربيت اطفال دشوار، ص ۷۸.

۵۳۶- چه مى دانم ؟ تربيت اطفال دشوار، ص ۷۹.

۵۳۷- تحت العقول ، ص ۲۷۹.

۵۳۸- تحت العقول ، ص ۲۷۹.

۵۳۹- غررالحكم ، ص ۳۴۸.

۵۴۰- تحف العقول ، ص ۸۴.

۵۴۱- غررالحكم ، ص ۲۷۸.

۵۴۲- سلامت روح ، ص ۷۳.

۵۴۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲۵.

۵۴۴- وسائل ، ج ۵، ص ۱۱۵.

۵۴۵- تتمة المنتهى ، ص ۳۴۳.

۵۴۶- كافى ، ج ۲۳، ص ۳۴۹.

۵۴۷- رشد و زندگى ، ص ۱۶۳.

۵۴۸- تحف العقول ، ص ۲۷۷.

۵۴۹- غررالحكم ، ص ۶۵۰.

۵۵۰- غررالحكم ، ص ۶۴۰.

۵۵۱- غررالحكم ، ص ۷۱۰.

۵۵۲- سوره ۱۹، آيه ۹۶.

۵۵۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۰.

۵۵۴- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۸۳.

۵۵۵- روان شناسى اجتماعى ، ص ۳۴۹.

۵۵۶- جامعه شناسى ساموئل كينگ ، ص ۱۰۶

۵۵۷- روان شناسى كودك ، ص ۳۰۶.

۵۵۸- روان شناسى اجتماعى ، ص ۳۴۹.

۵۵۹- روان شناسى رشد، ص ۴۱۲.

۵۶۰- اصول روانشناسى مان ، ص ۱۵۰.

۵۶۱- نهج البلاغه ، كلمه ۲۴۷.

۵۶۲- روان شناسى اجتماعى ، ص ۳۴۸.

۵۶۳- كافى ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰.

۵۶۴- كافى ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰.

۵۶۵- كافى ۲، صص ۱۴۴ و ۱۰۲ و ۱۰۰.

۵۶۶- كافى ۲، صص ۱۴۴، و ۱۰۲ و ۱۰۰.

۵۶۷- نهج البلاغه ، كمله ۱۱.

۵۶۸- سلامت روح ، ص ۴۰.

۵۶۹- رشد شخصيت ، ص ۳۵.

۵۷۰- روان شناسى رشد، ص ۴۱۷.

۵۷۱- روان شناسى كودك ، ص ۳۱۸.

۵۷۲- اصول روان شناسيس مان ، ۱۵۵.

۵۷۳- كافى ، ج ۲، ص ۱۰۳.

۵۷۴- كافى ، ج ۲، ص ۱۰۱.

۵۷۵- روان شناسى رشد، ص ۴۱۴.

۵۷۶- رشد شخصيت ، ص ۱۱۶.

۵۷۷- كافى ، ج ۲، ص ۲۵۹.

۵۷۸- روان شناسى كودك ، ص ۳۱۶.

۵۷۹- روان شناسى رشد، ص ۴۱۷.

۵۸۰- لغت نامه دهخدا، آ - ابوسعد، ص ۳۵۲.

۵۸۱- غررالحكم ، ص ۶۳۰.

۵۸۲- كافى ، ج ۲، ص ۳۰۲.

۵۸۳- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۵۷.

۵۸۴- بحار، ج ۱۵، ص ۱۷۸.

۵۸۵- روح القوانين ، صص ۳۸ و ۴۲.

۵۸۶- روح القوانين ، صص ۳۸ و ۴۲.

۵۸۷- بحار، ج ۱۷، ص ۱۲۹.

۵۸۸- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶.

۵۸۹- روان شناسى رشد، ص ۴۱۹.

۵۹۰- سفينه ، «فقر»ت ص ۳۷۹.

۵۹۱- نهج البلاغه ، كلمه ۳۱۱.

۵۹۲- شادكامى ، ص ۱۶۷

۵۹۳- مجله حقوق امروز، سال اول ، شماره ۶، نقل از ماهنامه فرانسه ، ص ۷۵.

۵۹۴- سوره ۹۶، آيه ۶.

۵۹۵- نهج البلاغه ، كلمه ۵۵.

۵۹۶- سوره ۱۹، آيه ۹۶.

۵۹۷- بحار، ج ۱۷، ص ۱۶۴.

۵۹۸- محجة البيضاء، ج ۶، ص ۲۲۵.

۵۹۹- غررالحكم ، ص ۶۲۲.

۶۰۰- كافى ، ج ۲، ص ۱۲۰.

جوان از نظر عقل و احساسات

۶۰۱- سوره ۱۰، آيه ۲۷.

۶۰۲- بحار، ج ۱۷، ص ۱۶۴.

۶۰۳- نهج البلاغه ، كلمه ۶.

۶۰۴- غررالحكم ، ص ۶۲۹.

۶۰۵- سوره ۱۸، آيه ۷.

۶۰۶- رشد شخصيت ، ص ۲۶.

۶۰۷- روانشناسى كودك ، ص ۳۰۷.

۶۰۸- روان پزشكى كودك ، دكتر گيلانى ، ص ۳۷.

۶۰۹- روان پزشكى كودك ، دكتر گيلانى ، ص ۲۷.

۶۱۰- روان پزشكى كودك ، ص ۲۹.

۶۱۱- روان شناسى كودك ، ص ۳۱۱.

۶۱۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۳.

۶۱۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱.

۶۱۴- سوره ۱۸، آيه ۷.

۶۱۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱۱.

۶۱۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۰.

۶۱۷- معانى الاخبار، ص ۳۴۲.

۶۱۸- بحار، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۶۱۹- كافى ، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶۲۰- غررالحكم ، ص ۶۶۱.

۶۲۱- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

۶۲۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۱.

۶۲۳- سوره ۲، آيه ۲۸۶.

۶۲۴- سوره ۲۲، آيه ۷۸

۶۲۵- كافى ، ج ۲، صص ۸۶ و ۸۴.

۶۲۶- كافى ، ج ۲، صص ۸۶ و ۸۴.

۶۲۷- كافى ، ج ۲، ص ۸۶.

۶۲۸- كافى ، ج ۲، ص ۸۶.

۶۲۹- منبع پيشين .

۶۳۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۶

۶۳۱- سلامت روح ، ص ۶۴.

۶۳۲- بحار، ج ۱۶، ص ۵۷.

۶۳۳- سفينه ، «عجب »، ص ۱۶۱.

۶۳۴- غررالحكم ، ص ۱۵۱.

۶۳۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۶.

۶۳۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۹.

۶۳۷- رشد شخصيت ، ص ۴۴.

۶۳۸- مجله خواندنى ها، شماره ۱۸، سال ۱۳۲۵.

۶۳۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۶.

۶۴۰- نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۲.

۶۴۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۵.

۶۴۲- غررالحكم ، ص ۸۶.

۶۴۳- تفسير برهان ، ص ۴۱۲.

۶۴۴- غررالحكم ، ص ۸۰۶.

۶۴۵- تحف العقول ، ص ۲۷۵.

۶۴۶- تحف العقول ، ص ۲۷۵.

۶۴۷- سوره ۷، آيه ۱۳۸.

۶۴۸- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۷۶.

۶۴۹- اخلاق و شخصيت ، ص ۸۵.

۶۵۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۱.

۶۵۱- جامعه شناسى ساموئل كينگ ، ص ۱۰۱.

۶۵۲- جامعه شناسى ، ص ۱۰۱.

۶۵۳- جامعه شناسى ، ص ۱۰۲.

۶۵۴- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۷۳.

۶۵۵- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۹۵.

۶۵۶- ناسخ ، حالات على (ع)، ص ۸۶۹.

۶۵۷- حالات على (ع)، ص ۸۹۶.

۶۵۸- جامعه شناسى ، صص ۴۰۳ و ۸۸.

۶۵۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۶۶۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۶۰.

۶۶۱- وسائل ، ج ۴، ص ۱۴.

۶۶۲- بحار، ج ۱۷ ص ۱۱۱.

۶۶۳- غررالحكم ، ص ۳۹۶.

۶۶۴- جامعه شناسى ، ص ۳۹۵.

۶۶۵- نهج البلاغه ، كلمه ۱۹۰.

۶۶۶- نهج البلاغه ، كلمه ۱۹۰.

۶۶۷- جامعه شناسى ، صص ۳۹۸ و ۳۹۴.

۶۶۸- جامعه شناسى ، صص ۳۹۸ و ۳۹۴.

۶۶۹- اخلاق و شخصيت ، ص ۸۳.

۶۷۰- جامعه شناسى ، ص ۷۷.

۶۷۱- اخلاق و شخصيت ، ص ۷۷.

۶۷۲- جامعه شناسى ، صص ۸۹ و ۸۸.

۶۷۳- غرر الحكم ، ص ۲۰۱.

۶۷۴- فهرست غرر، ص ۱۴۸.

۶۷۵- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، كلمه ۱۰۲، ص ۲۶۷.

۶۷۶- تاءثير علم بر اجتماع ، ص ۱۴۶

۶۷۷- اميدهاى نو، ص ۲۴.

۶۷۸- سرنوشت بشر د، ص ۶۵.

۶۷۹- لذات فلسفه ، صص ۸۸ و ۹۱.

۶۸۰- لذات فلسفه صص ۸۸ و ۹۹.

۶۸۱- ابن ابى الحديد، ج ۲۰، كلمه ۱۲۵، ص ۲۷۰.

۶۸۲- جامعه شناسى ، ص ۹۰.

۶۸۳- سفينه ، ج ۱، «زمن »، ص ۵۵۷.

۶۸۴- غررالحكم ، ص ۲۵۷.

۶۸۵- سوره ۲۱، آيه ۶.

۶۸۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، صص ۵۱ و ۵۲.

۶۸۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۱.

۶۸۸- بحار، ج ۵، ص ۳۴۲.

۶۸۹- كافى ، ج ۱، ص ۲۷.

۶۹۰- تحف العقول ، ص ۹۸.

۶۹۱- الاسلام و الحضارة العربية ، ص ۱۰۳.

۶۹۲- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۳، ص ۱۴۶۲.

۶۹۳- سوره ۳۹، آيه ۱۸.

۶۹۴- بحار، ج ۱، ص ۹۰.

۶۹۵- نهج البلاغه ، كلمه ۲۷۵.

۶۹۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۶.

۶۹۷- سوره ۲۶، آيه ۷۲.

۶۹۸- سوره ۷، آيه ۲۸.

۶۹۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۴.

۷۰۰- غررالحكم ، ص ۸۱۱.

۷۰۱- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۳، ص ۱۴۶۲.

۷۰۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۷.

۷۰۳- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۲۱۳۱.

۷۰۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۰.

۷۰۵- راز آفرينش انسان ، ص ۱۴۰.

۷۰۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۴۹.

۷۰۷- كتاب شادكامى ، ص ۱۱۰.

۷۰۸- سفينة «امل »، ص ۳۰.

۷۰۹- غرر الحكم ، ص ۷۲۶.

۷۱۰- غرر الحكم ، ص ۵۶۱.

۷۱۱- نهج البلاغه ، كلمه ۳۵.

۷۱۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۶.

۷۱۳- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۶۹.

۷۱۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۹.

۷۱۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۱.

۷۱۶- چه مى دانم ؟ تربيت اطفال دشوار ، ص ۳۳.

۷۱۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۱.

۷۱۸- انسان ناشناخته ، ص ۲۱۴.

۷۱۹- عقده حقارت ، ص ۱۴.

۷۲۰- سوره ۲۱، آيه ۵۱.

۷۲۱- سوره ۱۹، آيات ۴۲ و ۴۳.

۷۲۲- سوره ۱۹، آيه ۴۶.

۷۲۳- سوره ۱۹، آيات ۴۸.

۷۲۴- سوره ۲۱، آيات ۵۲ و ۵۳ و ۵۴.

۷۲۵- سوره ۶، آيه ۸۱.

۷۲۶- سوره ۲۱، آيه ۵۷.

۷۲۷- سوره ۲۱، آيه ۶۰

۷۲۸- سوره ۲۱، آيه ۶۷.

۷۲۹- نهج البلاغه ، خطبه ۹۴.

۷۳۰- نهج البلاغه ، خطبه ۹۵.

۷۳۱- نگاهى به تاريخ جهان ، ص ۳۲۳.

۷۳۲- اسدالغاية ، ج ۲، ص ۲۹۰.

۷۳۳- سوره ۹۱، آيه ۹ و ۱۰.

۷۳۴- رشد شخصيت ، ص ۳۶.

۷۳۵- عرر الحكم ، ص ۸۱۸.

۷۳۶- نهج البلاغه ، كلمه ۳۵۱.

۷۳۷- وسايل ، ج ۴، ص ۴۰.

۷۳۸- رشد شخصيت ، ص ۲۶.

۷۳۹- ارشاد مفيد، ص ۱۴۲.

۷۴۰- غرر الحكم ، ص ۹۱.

۷۴۱- مستدرك ج ۲، ص ۳۱۰.

۷۴۲- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۲۴.

۷۴۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۷.

۷۴۴- غرر الحكم ، ص ۱۵۲.

۷۴۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۷.

۷۴۶- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۴.

۷۴۷- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۰۶.

۷۴۸- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۰۵.

۷۴۹- لذات فلسفه ، ص ۲۱۱.

۷۵۰- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۲۳.

۷۵۱- غررالحكم ، ص ۲۶.

۷۵۲- مجمع البحرين ، عود.

۷۵۳- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۷۵۴- غررالحكم ، ص ۳۳.

۷۵۵- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۷.

۷۵۶- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۱۸.

۷۵۷- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۰۴.

۷۵۸- لذات فلسفه ، ص ۲۲۲.

۷۵۹- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۵.

۷۶۰- غررالحكم ، ص ۶۴۲.

۷۶۱- نهج البلاغه ، كلمه ۲۱۶.

۷۶۲- كافى ، ج ۲، ص ۳۰۶.

۷۶۳- تحف العقول ، ص ۸۸.

۷۶۴- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۹۹.

۷۶۵- غررالحكم ، ص ۶۹۰.

۷۶۶- غررالحكم ، ص ۷۱۸.

۷۶۷- غررالحكم ، ص ۶۴۴.

۷۶۸- لذات فلسفه ، ص ۲۲۲.

۷۶۹- سيره حلبى ، ص ۳۲۱.

۷۷۰- بحار، ج ۶، ص ۳۴۴.

۷۷۱- دفاع از اسلام ، ص ۲۳.

۷۷۲- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۱، ص ۳۱۷.

۷۷۳- بحار، ص ۶، ص ۱۷.

۷۷۴- نگاهى به تاريخ جهان ، ج ۱، ص ۳۲۳.

۷۷۵- سوره بقره ، آيه ۲۸۵.

۷۷۶- شباب قريش ، ص ۱۲۸.

۷۷۷- اسدالغابه ، ج ۴، ص ۵۴.

۷۷۸- نگاه به تاريخ جهان ، ج ۱، ص ۳۲۰.

۷۷۹- غررالحكم ، ص ۴۰۷.

۷۸۰- آداب النفس ، ج ۱، ص ۲۶.

۷۸۱- سوره ۱۳، آيه ۱۱.

۷۸۲- سوره ۱۳، آيه ۱۱.

۷۸۳- سفينه ، خلق ، ص ۴۱۱.

۷۸۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۹۲.

۷۸۵- در تربيت ، ص ۶۹.

۷۸۶- شادكامى ، ص ۳۳.

۷۸۷- غررالحكم ، ص ۵۵۲.

۷۸۸- سوره ۱۳، آيه ۲۰ و ۲۱.

۷۸۹- غررالحكم ، ص ۸۷.

۷۹۰- غررالحكم ، ص ۶۵۱.

۷۹۱- نهج البلاغه ، كلمه ۳۹۲.

۷۹۲- حيوة الحيوان دميرى ، ج ۲، ص ۶۶.

۷۹۳- روضه كافى ، ص ۱۹۷.

۷۹۴- امالى صدوق ، ص ۱۴۵.

۷۹۵- بحار، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

۷۹۶- سوره ۳، آيه ۱۹۰ و ۱۹۱.

۷۹۷- نهج البلاغه ، خطبه ۷۸.

۷۹۸- سلامت روح ، ص ۹۹.

۷۹۹- عقده حقارت ، ص ۱۲.

۸۰۰- عقده حقارت ، ص ۱۳.

۸۰۱- غررالحكم ، ص ۱۱۷.

۸۰۲- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۴.

۸۰۳- عقده حقارت ، ص ۹.

۸۰۴- كافى ، ج ۲، ص ۶۷.

۸۰۵- اصول روان شناسى مان ، ص ۲۲۸.

۸۰۶- سوره ۶، آيه ۱۶۰.

۸۰۷- تحف العقول ، ص ۳۱۹.

۸۰۸- نهج البلاغه ، نامه ۵۳.

۸۰۹- روان شناسى رشد، ص ۲۳۸.

۸۱۰- غررالحكم ، ص ۳۴۳.

۸۱۱- سلامت روح ، ص ۱۶.

۸۱۲- شادكامى ، ص ۱۰۵.

۸۱۳- غررالحكم ، ص ۶۱۳.

۸۱۴- شادكامى ، ص ۴۸.

۸۱۵- نهج البلاغه ، نامه ۱۸.

۸۱۶- غررالحكم ، ص ۸۵۱.

۸۱۷- شادكامى ، ص ۵۱.

۸۱۸- غررالحكم ، ص ۶۳۰.

۸۱۹- نهج البلاغه ، كلمه ۱۹۹.

۸۲۰- شادكامى ، ص ۵۶.

۸۲۱- غررالحكم ، ص ۵۷۹.

۸۲۲- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۳۱.

۸۲۳- عقده حقارت ، ص ۱۵.

۸۲۴- شادكامى ، ص ۱۰۶.

۸۲۵- غررالحكم ، ص ۲۷۷.

۸۲۶- سوره ۷۵، آيه ۵.

۸۲۷- لذات فلسفه ، ص ۴۹۱.

۸۲۸- لذات فلسفه ، ص ۴۹۳.

۸۲۹- غررالحكم ، ص ۴۹۳.

۸۳۰- لذات فلسفه ، ص ۲۲۸.

۸۳۱- راه و رسم زندگى ، ص ۲۱ و ۴۰

۸۳۲- راه و رسم زندگى ، ص ۲۱ و ۴۰

۸۳۳- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۶۳

۸۳۴- سفينه ، جلد ۱، حرص ، ص ۲۴۴

۸۳۵- نهج البلاغه ، كلمه ۳۶۳

۸۳۶- مجموعه ورام ، ج ۱ ص ۱۶۹

۸۳۷- سفينه ، طمع ، ص ۹۳

۸۳۸- سفينه ، ج ۱، حرص ، ص ۲۴۴

۸۳۹- نهج البلاغه ، كلمه ۲۱۷

۸۴۰- كافى ، ج ۲، ص ۱۳۹

۸۴۱- انديشه هاى فرويد، ص ۱۱۵.

۸۴۲- لذات فلسفه ، ص ، ۳۴۵.

۸۴۳- اخلاق و شخصيت ، ص ۲۷۸.

۸۴۴- غررالحكم ، ص ۶۶۱.

۸۴۵- سفينه ، ج ۱، ص ۶۵۴

۸۴۶- انديشه هاى فرويد، ص ۱۱۹.

۸۴۷- نهج البلاغه ، خطبه ۱۵

۸۴۸- انديشه هاى فرويد، ص ۱۰۸

۸۴۹- انديشه هاى فرويد، ص ۱۲۰

۸۵۰- لذات فلسفه ، ص ۳۳۹.

۸۵۱- لذات فلسفه ، ص ۳۳۹.

۸۵۲- لذات فلسفه ، ص ۳۴۰.

۸۵۳- لذات فلسفه ، ص ۳۴۴.

۸۵۴- لذات فلسفه ، ص ۳۴۴.

۸۵۵- تحف العقول ، ص ۳۲۱

۸۵۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۷۸

۸۵۷- راه و رسم زندگى ، ص ۶۴

۸۵۸- غرر الحكم ، ص ۴۹۹ و ۷۶۵

۸۵۹- سوره ۱۰، آيه ۸۳.

۸۶۰- سوره ۹۱، آيه ۷ و ۸.

۸۶۱- كافى ج ۱، ص ۱۶۳

۸۶۲- سوره ۹۰، آيه ۱۰

۸۶۳- كافى ، ج ۱، ص ۱۶۳

۸۶۴- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۷۷.

۸۶۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۰۹.

۸۶۶- مكارم الاخلاق ، ص ۲۳۴

۸۶۷- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۹۷

۸۶۸- چه مى دانيم ؟ بلوغ ، ص ۱۲۲

۸۶۹- چه ميدانم ؟ بلوغ ، ص ۵۴

۸۷۰- كتاب شباب قريش ، ص ۱

۸۷۱- بحار، ج ۶ ص ۴۰۵

۸۷۲- بحار، ج ۶، ص ۴۱۵

۸۷۳- سيره حلبى ، ج ۱ ص ۳۷۵

۸۷۴- سيره حلبى ، ج ۱، ص ۳۷۸

۸۷۵- سيره حلبى ، ج ۱، ص ۳۷۸

۸۷۶- سرنوشت بشر، ص ۱۸۵

۸۷۷- غرر الحكم ، ص ۳۵۲

۸۷۸- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۴

۸۷۹- غرر الحكم ، ص ۵۰۷

۸۸۰- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۸۹

۸۸۱- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۹۴

۸۸۲- روان پزشكى ، دكتر نير سپاسى ، ص ۷۸

۸۸۳- فهرست غرر، ص ۳۰۵

۸۸۴- مجموعه ورام ، ج ۲، ص ۱۱۳

۸۸۵- اميل ، ص ۱۷۷

۸۸۶- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۱۳۰

۸۸۷- تحف العقول ، ص ۴۵۶

۸۸۸- غرر الحكم ، ص ۵۰۸

۸۸۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۲

۸۹۰- نهج البلاغه ، نامه ۳۱

۸۹۱- لذات فلسفه ، ص ۴۹۳

۸۹۲- روان پزشكى كودك ، ص ۳۳

۸۹۳- فهرست غرر، ص ۱۸۶

۸۹۴- غرر الحكم ، ص ۴۷۰

۸۹۵- كافى ، ج ۲، ص ۳۳۶

۸۹۶- سفينه ، ج ۲، هوى ، ص ۷۲۸.

۸۹۷- اميدهاى نو، ص ۲۴۰.

۸۹۸- روان پزشكى اجتماعى ، ص ۹۸

۸۹۹- غرر الحكم ، ص ۵۱۰

۹۰۰- غرر الحكم ، ص ۶۶۴

۹۰۱- سوره ۶۳، آيه ۸

۹۰۲- نهج البلاغه ، نامه ۳۱

۹۰۳- غرر الحكم ، ص ۶۷۷

۹۰۴- تحف العقول ، ص ۲۶۳

۹۰۵- فهرست غرر، ص ۱۱۷

۹۰۶- لذات فلسفه ، ص ۱۹۵

۹۰۷- اصول روان شناسى مان ، ص ۱۵۸

۹۰۸- لذات فلسفه ، ص ۱۹۹

۹۰۹- بحار، ج ۱۶، ص ۱۶۴

۹۱۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۱۰۵

۹۱۱- ميتدرك ، ج ۲، ص ۱۰۵

۹۱۲- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۵۷

۹۱۳- وسائل ، ج ۴، ص ۶۸

۹۱۴- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۶۲

۹۱۵- غرر الحكم ، ص ۷۰

۹۱۶- فهرست غرر، ص ۳۵۹

۹۱۷- ما و فرزندان ما، ص ۷۲

۹۱۸- فهرست غرر، ص ۳۵۹

۹۱۹- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰ كلمه ۹۰۸، ص ۳۴۱

۹۲۰- تحف العقول ، ص ۴۸۹

۹۲۱- بحار، ج ۱۱، ص ۲۰۹

۹۲۲- روح القوانين ، ص ۳۲.

۹۲۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۱۰۳.

۹۲۴- تاريخ يعقوبى ، ص ۶۷.

۹۲۵- كافى ، ج ۵، ص ۶۳.

۹۲۶- غرر الحكم ، ص ۴۳۴.

۹۲۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۶۴.

۹۲۸- بحار، ج ۶، ص ۱۵۳

۹۲۹- تاريخ اجتماعى ايران ، ص ۸۶

۹۳۰- نهج البلاغه ، كلمه ۳۶

۹۳۱- تحف العقول ، ص ۲۶۶

۹۳۲- تاريخ يعقوبى ، ص ۶۶

۹۳۳- مكارم الاخلاق ، ص ۱۳۱

۹۳۴- مكارم الاخلاق ، ص ۱۳۱

۹۳۵- غرر الحكم ، ص ۹۹

۹۳۶- غرر الحكم ، ص ۹۶

۹۳۷- سوره ۲، آيه ۲۷۳

۹۳۸- غرر الحكم ، ص ۸۹

۹۳۹- فهرست غرر، ص ۱۲۵

۹۴۰- روح القوانين ، ص ۱۰۱.

۹۴۱- روح القوانين ، ص ۱۰۵.

۹۴۲- تفسير تبيان ، ج ۱ ص ۸۶۴.

۹۴۳- سوره ۹، آيه ۱۱۸.

۹۴۴- غرر الحكم ، ص ۹۰.

۹۴۵- غرر الحكم ، ص ۸۰.

۹۴۶- سلامت روح ، ص ۵۸.

۹۴۷- مستدرك ، ج ۲، ص ۳۱۳.

۹۴۸- سوره ۲۵ آيه ۲۸.

۹۴۹- وسايل : ج ۴ ص ۲۰۷

۹۵۰- مستدرك ، ج ۲ ص ۶۲.

۹۵۱- مستدرك ج ۲، ص ۶۲.

۹۵۲- غررالحكم ، ص ۷۲۳.

۹۵۳- چه مى دانيم !؟ بلوغ ، ۵۷.

۹۵۴- نهج البلاغه ، نامه ۶۹.

۹۵۵- ابن لهص الحديد، ج ۲۰ كلمه ۱۴۷، ص ۲۷۲.

۹۵۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۵.

۹۵۷- تجديد حيات جوانان ، ص ۲۶.

۹۵۸- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۴

۹۵۹- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۹.

۹۶۰- غرر الحكم ، ص ۶۹۵.

۹۶۱- غرر الحكم ، ص ۶۹۵.

۹۶۲- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵.

۹۶۳- فهرست غرر، ص ۳۵۶.

۹۶۴- امالى صدوق ، ص ۳۹۷.

۹۶۵- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵ و ۵۷.

۹۶۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۵ و ۵۷.

۹۶۷- نهج البلاغه ، نامه ۳۱.

۹۶۸- بحار، ج ۱۶، ص ۴۶.

۹۶۹- تاريخ يعقوبى ، ص ۹۷

۹۷۰- تاريخ يعقوبى ، ص ۹۷

۹۷۱- سلامت روح ، ص ۳۶

۹۷۲- فهرست غرر، ص ۲۰۴

۹۷۳- تجديد حيات جوانان ، ص ۲۶

۹۷۴- تجديد حيات جوانان ، ص ۶۰

۹۷۵- اطلاعات ، شماره ۱۲۵۶۵

۹۷۶- تحف العقول ، ص ۲۰۱

۹۷۷- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۵۲

۹۷۸- غر الحكم ، ص ۴۲۲

۹۷۹- فهرست غرر، ص ۸۳

۹۸۰- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۴

۹۸۱- وسايل ، ج ۳، ص ۲۰۵

۹۸۲- سفينه البحار، سبب ، ص ۵۹۲

۹۸۳- بحار، ج ۱۷، ص ۲۱۷

۹۸۴- تحف العقول ، ص ۳۲۳

۹۸۵- جوامع الحكايات ، ص ۶

۹۸۶- وسايل ، ج ۳، ص ۲۰۳

۹۸۷- وسايل ، ج ۳، ص ۲۰۶

۹۸۸- اطلاعات ، شماره ۱۲۵۷۹

۹۸۹- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۵

۹۹۰- تحف العقول ، ص ۳۱۶

۹۹۱- غرر الحكم ، ص ۶۷۱

۹۹۲- غرر الحكم ، ص ۸۱۱

۹۹۳- امالى صدوق ، ص ۳۹۷.

۹۹۴- سوره ۷، آيه ۱۰.

۹۹۵- تحف العقول ، ص ۳۷

۹۹۶- ارشاد مفيد، ص ۱۴۱

۹۹۷- كافى ، ج ۵، ص ۸۸

۹۹۸- تحف العقول ، ص ۴۴۵

۹۹۹- كافى ، ج ۵، ص ۷۶

۱۰۰۰- محجه البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۷

۱۰۰۱- اسعدالغابه ، ج ۲، ص ۲۶۹

۱۰۰۲- بحار، ج ۲۳، ص ۶

۱۰۰۳- بحار، ج ۱۷، ص ۱۸

۱۰۰۴- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۷۸.

۱۰۰۵- محجه البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۳

۱۰۰۶- سفينه ، غنى ، ص ۳۲۷.

۱۰۰۷- عقل كامل ، ص ۱۶۸.

۱۰۰۸- زمينه جامعه شناسى ، ص ۱۹۰.

۱۰۰۹- محجه البيضاء ج ۳، ص ۱۴۰

۱۰۱۰- كافى ، ج ۵ ص ۷۲.

۱۰۱۱- منبع پشين .

۱۰۱۲-

۱۰۱۳- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۸.

۱۰۱۴- انسان ناشناخته ، ص ۶۹.

۱۰۱۵- روضه كافى ، ص ۱۷۷.

۱۰۱۶- راه و رسم زندگى ، ص ۱۴۹.

۱۰۱۷- راه و رسم زندگى ، ص ۱۵۰.

۱۰۱۸- بحار، جلد ۱۷، ص ۱۰۱.

۱۰۱۹- انسان ناشناخته ، ص ۳۰۵.

۱۰۲۰- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۲.

۱۰۲۱- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۴.

۱۰۲۲- شادكامى ، ص ۹۱.

۱۰۲۳- سفينه ، يسر، ص ۷۲۲.

۱۰۲۴- چه مى دانيم ؟ بلوغ ، ص ۱۰۵.

۱۰۲۵- شادكامى ، ص ۱۷۷.

۱۰۲۶- شادكامى ، ص ۱۷۸.

۱۰۲۷- سلامت روح ، ص ۲۸.

۱۰۲۸- انديشه هاى فرويد، ص ۵۸.

۱۰۲۹- بحار، ج ۱۷، ص ۱۸۲.

۱۰۳۰- لذات فلسفه ، ص ۸۷.

۱۰۳۱- لذات فلسفه ، ص ۸۹.

۱۰۳۲- شادكامى ، ص ۱۷۸.

۱۰۳۳- سلامت روح ، ص ۲۸.

۱۰۳۴- محجة البيضاء، ج ۴، ص ۳۳.

۱۰۳۵- مجموعه ورام ، ص ۲۳.

۱۰۳۶- چه مى دانم ؟ بلوغ ، ص ۸۳.

۱۰۳۷- بيكارى ، ص ۱۲۶.

۱۰۳۸- بيكارى ، ص ۱۳۱.

۱۰۳۹- بحار، ج ۲۳، ص ۶.پ

۱۰۴۰- تحف العقول ، ج ۴۸۹.

۱۰۴۱- وسائل ، ج ۴، ص ۱۰۱.

۱۰۴۲- سوره ۱۱، آيه ۶۱.

۱۰۴۳- سوره ۲۲، آيه ۶۵.

۱۰۴۴- اميدهاى نو، ص ۴۱.

۱۰۴۵- سوره ۳۱، آيه ۲۰.

۱۰۴۶- سوره ۴۵، آيه ۱۲ و ۱۳.

۱۰۴۷- سوره ۴۵، آيه ۱۲ و ۱۳.

۱۰۴۸- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۷۷.

۱۰۴۹- لذات فلسفه ، ص ۸۶.

۱۰۵۰- اميدهاى نو، ص ۳۵.

۱۰۵۱- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۱.

۱۰۵۲- اميدهاى نو، ص ۳۶.

۱۰۵۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۴۲۶

۱۰۵۴- بحار، ج ۲۳، ص ۲۰

۱۰۵۵- وسائل ، ج ۴، ص ۱۰۳.

۱۰۵۶- بحار، ج ۲۳، ص ۲۰.

۱۰۵۷- كافى ، ج ۵، ص ۸۹.

۱۰۵۸- منبع پيشين .

۱۰۵۹- كافى ، ج ۶، ص ۲۸۶.

۱۰۶۰- كافى ، ج ۶، ص ۲۸۶.

۱۰۶۱- لذات فلسفه ، ص ۲۳۶.

۱۰۶۲- لغت نامه دهخدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله ، صاحب الزنج ، ص ۳۱.

۱۰۶۳- تتمة المنتهى ، ص ۳۸۰.

۱۰۶۴- كافى ، ج ۶، ص ۳۰۲.

۱۰۶۵- سفينه ، ج ۱، ص ۱۹۶.

۱۰۶۶- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۵.

۱۰۶۷- اميدهاى نو، ص ۳۶.

۱۰۶۸- اميدهاى نو، ص ۳۴.

۱۰۶۹- جامعه شناسى ، ص ۲۸۰ و ۲۸۳

۱۰۷۰- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰، كلمه ۹۸، ص ۲۶۷

۱۰۷۱- غرر الحكم ، ص ۶۹۷

۱۰۷۲- فهرست غرر، ص ۲۶۵

۱۰۷۳- شرح ابن ابى الحديد، ج ۲۰ كلمه ۸۱۷، ص ۳۳۳

۱۰۷۴- اميدهاى نو، ص ۳۹

۱۰۷۵- اميدهاى نو، ص ۴۱

۱۰۷۶- غرر الحكم ، ص ۴۴۴

۱۰۷۷- اميدهاى نو، ص ۳۸

۱۰۷۸- فهرست غرر، ص ۲۶۹

۱۰۷۹- انديشه هاى نهرو، ص ۲۲۴

۱۰۸۰- فهرست غرر، ص ۱۲۶

۱۰۸۱- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۳۹

۱۰۸۲- زمينه جامعه شناسى ، ص ۲۸۸.

۱۰۸۳- تحف العقول ، ص ۳۸۷.

۱۰۸۴- كافى ، ص ۴۸.

۱۰۸۵- رشد و زندگى ، ص ۲۷۲.

۱۰۸۶- فهرست غرر، ص ۳۱۶.

۱۰۸۷- سوره ۴۷، آيه ۱۴

۱۰۸۸- فهرست غرر، ص ۱۵۷

۱۰۸۹- بحار، ج ۱۷، ص ۲۰۸

۱۰۹۰- غرر الحكم ، ص ۲۴۵

۱۰۹۱- فهرست غرر، ص ۱۵۷

۱۰۹۲- جامعه شناسى ، ص ۲۹۱

۱۰۹۳- بحار، ج ۱۷، ص ۲۰۸

۱۰۹۴- جامعه شناسى ، ص ۲۸۶

۱۰۹۵- جامعه شناسى ، ص ۲۹۹

۱۰۹۶- جامعه شناسى ، ص ۳۰۱

۱۰۹۷- انديشه هاى نهرو، ص ۲۱۹

۱۰۹۸- انديشه هاى نهرو، ص ۲۲۳

۱۰۹۹- جامعه شناسى ص ۲۹۹.

۱۱۰۰- سوره ۹۶، آيات ۶ و ۷

۱۱۰۱- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۳۲

۱۱۰۲- لذات فلسفه ، ص ۹۶

۱۱۰۳- جامعه شناسى ، ص ۳۰۱

۱۱۰۴- كافى ، ج ۵، ص ۸۷.

۱۱۰۵- غرر الحكم : ص ۷۷۵.

۱۱۰۶- فهرت غرر، ص ۳۵۸.

۱۱۰۷- جامعه شناسى ، ص ۳۰۳

۱۱۰۸- اخلاق و شخصيت ، ص ۱۵۲.

۱۱۰۹- غررالحكم ، ص ۴۹۴.

۱۱۱۰- جامعه شناسى ، ص ۳۰۳.

۱۱۱۱- راه و رسم زندگى ، ص ۱۷.

۱۱۱۲- وسائل ، ج ۳، ص ۱۷۷.

۱۱۱۳- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۲.

۱۱۱۴- مجله تندرست ، شماره ۶، سال ۲۲.

۱۱۱۵- مكارم الاخلاق ، ص ۱۲۴.

۱۱۱۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۲۲.

۱۱۱۷- انسان ناشناخته ، ص ۲۲۰.

۱۱۱۸- راه و رسم زندگى ، ص ۳۶.

۱۱۱۹- بحار، ج ۱۵، قسمت ۲، ص ۲۳۶.

۱۱۲۰- فهرست غرر، ص ۱۹۹.

۱۱۲۱- مستدرك ، ج ۲، ص ۵۱۷.

۱۱۲۲- وسائل ، ج ۴، ص ۲۳۱.

۱۱۲۳- مبسوط، سبق و رمايه .

۱۱۲۴- وسائل ، ج ۴، ص ۲۳۱.

۱۱۲۵- مستدرك ، ج ۲، ص ۵۱۶.

۱۱۲۶- جعفريات ، ص ۹۸.

۱۱۲۷- لذات فلسفه ، ۴۹۲.

۱۱۲۸- روزنامه كيهان ، شماره ۷۰۶۰.

۱۱۲۹- جامعه شناسى ، ص ۲۹۷.

۱۱۳۰- سوره ۹، آيه ۱۲۸.

۱۱۳۱- مجموعه ورام ، ج ۱، ص ۱۲.

۱۱۳۲- غررالحكم ، ص ۲۱۲.

۱۱۳۳- غررالحكم ، ص ۲۷۱.

۱۱۳۴- سوره ۱۰۳.

۱۱۳۵- كافى ، ج ۲، ص ۱۶۴.

۱۱۳۶- مكارم الاخلاق ، ص ۷۱.

۱۱۳۷- كافى ، ج ۲، ص ۱۶۳.

۱۱۳۸- ارشاد مفيد، ص ۱۴۳.

۱۱۳۹- روضه كافى ، ص ۱۵۳.

۱۱۴۰- اعجاز و روان كاوى ، ص ۱.

۱۱۴۱- سوره ۳۰، آيه ۴۱.

۱۱۴۲- سوره ۱۳، آيه ۱۱.

۱۱۴۳- اعجاز روانكاوى ، ص ۴.

۱۱۴۴- مستدرك ، ج ۲، ص ۶۷.

۱۱۴۵- وسائل ، ج ۳، ص ۲۰۷.

۱۱۴۶- كافى ، ج ۲، ص ۱۶۴.

۱۱۴۷- غررالحكم ، ص ۸۱۶.

۱۱۴۸- امالى ، صدوق ، ص ۱۱۸.

۱۱۴۹- سوره ۷۶، آيه ۹.

۱۱۵۰- سفينه ، ج ۲، لها، ص ۵۱۹.

۱۱۵۱- بحار، ج ۱۷، ص ۲۵۶.

۱۱۵۲- نهج البلاغه ، خطبه ۳۳.

۱۱۵۳- انديشه هاى نهرو، ص ۲۱۹.

۱۱۵۴- انديشه هاى نهرو، ص ۲۲۲.

۱۱۵۵- غررالحكم ، ص ۷۸۱.

۱۱۵۶- تحف العقول ، ص ۵۲.

۱۱۵۷- روزنامه كيهان ، شماره ۷۵۳۳.

۱۱۵۸- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۲۸۵۷.

۱۱۵۹- روزنامه كيهان ، شماره ۷۴۳۴.

۱۱۶۰- سوره ۳۰، آيه ۷.

۱۱۶۱- انسان ناشناخته ، ص ۳۹.

۱۱۶۲- راه و رسم زندگى ، ص ۳۳.

۱۱۶۳- سوره ۴۱، آيه ۵۳.

۱۱۶۴- سوره ۲۰، آيه ۱۲۴.

۱۱۶۵- مجله روانپزشكى ، سال دوم ، شماره اول ، ص ۸.

۱۱۶۶- مكارم الاخلاق ، ص ۷۷.

۱۱۶۷- سوره ۲، آيه ۲۱۹.

۱۱۶۸- غررالحكم ، ص ۶۳۱.

۱۱۶۹- روضه كافى ، ص ۱۵۲.

۱۱۷۰- فهرست غرر، ص ۳۵۷.

۱۱۷۱- علوم جنايى ، دكتر كى نيا، ص ۹۷۰.

۱۱۷۲- علوم جنايى ، ص ۹۷۰.

۱۱۷۳- سوره ۵، آيه ۹۱.

۱۱۷۴- علوم جنايى ، ص ۸۵۷.

۱۱۷۵- اعجاز روان كاوى ، ص ۲۱۲.

۱۱۷۶- بحار، ج ۲، ص ۲۵.

۱۱۷۷- بحار، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

۱۱۷۸- علوم جنايى ، ص ۸۳۱.

۱۱۷۹- علوم جنايى ، ص ۸۴۳.

۱۱۸۰- اعجاز روان كاوى ، ص ۲۱۲.

۱۱۸۱- علوم جنايى ، ص ۸۴۶.

۱۱۸۲- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۳۷.

۱۱۸۳- علوم جنايى ، ص ۸۴۰.

۱۱۸۴- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۳۹.

۱۱۸۵- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۳.

۱۱۸۶- علوم جنايى ، ص ۸۳۷.

۱۱۸۷- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۵.

۱۱۸۸- علوم جنايى ، ص ۸۴۱.

۱۱۸۹- مستدرك ، ج ۳، ص ۱۴۱.

۱۱۹۰- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۸.

۱۱۹۱- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۹.

۱۱۹۲- علوم جنايى ، ص ۸۵۵.

۱۱۹۳- روزنامه كيهان ، شماره ۷۵۶۸

۱۱۹۴- راه و رسم زندگى ، ص ۹۱.

۱۱۹۵- كافى ، ج ۵، ص ۳۴۷.

۱۱۹۶- مستدرك ، ج ۲، ص ۵۳۸.

۱۱۹۷- لئالى الاخبار، ص ۲۶۷.

۱۱۹۸- علوم جنايى ، ص ۸۶۳.

۱۱۹۹- مستدرك : ج ۳، ۱۳۷.

۱۲۰۰- منبع پيشين .

۱۲۰۱- علوم جنايى ، ص ۸۵۳.

۱۲۰۲- علوم جنايى ، ص ۸۵۱.

۱۲۰۳- علوم جنايى ، ص ۸۴۹.

۱۲۰۴- علوم جنايى ، ص ۸۳۴.

۱۲۰۵- علوم جنايى ، ص ۹۷۱.

۱۲۰۶- كافى ، ج ۶، ص ۴۰۰.

۱۲۰۷- كافى ، ج ۶، ص ۳۹۸.

۱۲۰۸- بحار، ج ۱۱، ص ۱۱۵.

۱۲۰۹- كافى ، ج ۵، ص ۱۲۲.

۱۲۱۰- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۰۰۷۱.

۱۲۱۱- لغت نامه دهخدا، قمار، ص ۴۶۶.

۱۲۱۲- مستدرك ، ج ۲، ص ۴۳۶.

۱۲۱۳- تفسير مجمع البيان ، ج ۳، ۲۳۹.

۱۲۱۴- وسائل ، ج ۴، ص ۱۱۷.

۱۲۱۵- دائر المعارف فريد وجدى ، ج ۷، قمر، ص ۹۴۴.

۱۲۱۶- غرر الحكم ، ص ۸۵۴.

۱۲۱۷- روزنامه كيهان ، شماره ۷۸۲۶.

۱۲۱۸- روزنامه كيهان ، شماره ۷۸۷۱.

۱۲۱۹- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۲۸۱۲.

۱۲۲۰- روزنامه اطلاعات ، شماره ۷۸۶۶.

۱۲۲۱- روزنامه اطلاعات ، شماره ۱۱۸۵۳.

۱۲۲۲- فهرست غرر، ص ۳۵۸.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc507401213)

[ارزش جوانى 4](#_Toc507401214)

[فروع زندگى 5](#_Toc507401215)

[نيروى جوانى 6](#_Toc507401216)

[آغاز زندگى اجتماعى 7](#_Toc507401217)

[رسوم وحشيانه 8](#_Toc507401218)

[نعمت مجهول 10](#_Toc507401219)

[چهار اندرز 11](#_Toc507401220)

[جوان و دنياى كنونى 12](#_Toc507401221)

[زشت و زيباى جوانى 13](#_Toc507401222)

[جوانان لايق 18](#_Toc507401223)

[فتح مكه 19](#_Toc507401224)

[فرماندهى سپاه 21](#_Toc507401225)

[جمال جوانى 22](#_Toc507401226)

[دو صفت مطبوع 23](#_Toc507401227)

[زيبايى حيوانات 24](#_Toc507401228)

[اسلام و پرورش حسن زيبايى 25](#_Toc507401229)

[زيبايى آسمان 25](#_Toc507401230)

[فروغ ستارگان 26](#_Toc507401231)

[جمال طبيعى انسان 27](#_Toc507401232)

[زيبايى و محبوبيت 28](#_Toc507401233)

[زينت و خودآرايى 29](#_Toc507401234)

[زيبايى جوانى 31](#_Toc507401235)

[ميل جوان به خودآرايى 33](#_Toc507401236)

[ارتباط تجمل با غريزه جنسى 34](#_Toc507401237)

[احساس لذت زيبايى 34](#_Toc507401238)

[ارضاى تمايل جمال 35](#_Toc507401239)

[زيبايى علم و اخلاق 36](#_Toc507401240)

[ميل جوان به جمال روحانى 38](#_Toc507401241)

[پرورش سجاياى اخلاقى 39](#_Toc507401242)

[صفاى باطن جوان 40](#_Toc507401243)

[فضيلت خواهى جوان 41](#_Toc507401244)

[ارزش جمال روحانى 43](#_Toc507401245)

[جوانان با فضيلت 45](#_Toc507401246)

[جوانان آلوده 46](#_Toc507401247)

[قبح خيانت 47](#_Toc507401248)

[خودشناسى جوانان 48](#_Toc507401249)

[طبع زود رنج جوان 49](#_Toc507401250)

[استعدادهاى نهفته 50](#_Toc507401251)

[استفاده از فرصت 50](#_Toc507401252)

[لحظات زودگذر 52](#_Toc507401253)

[سرمايه هاى جوانى 53](#_Toc507401254)

[مسؤ وليت شخصى جوان 54](#_Toc507401255)

[جوانى از دست رفته 56](#_Toc507401256)

[افراد قدرناشناس 57](#_Toc507401257)

[افسوس و نگرانى 59](#_Toc507401258)

[شكنجه هاى روحى 60](#_Toc507401259)

[اضطراب فكر 61](#_Toc507401260)

[فشارهاى روانى 62](#_Toc507401261)

[درمان افسوس و نگرانى 63](#_Toc507401262)

[آينده مجهول 64](#_Toc507401263)

[گذشته معدوم 65](#_Toc507401264)

[فرصت موجود 66](#_Toc507401265)

[سرمايه عمر 67](#_Toc507401266)

[آرزوهاى شيرين 69](#_Toc507401267)

[افكار وحشتناك 69](#_Toc507401268)

[دوران تخيلات 71](#_Toc507401269)

[بلوغ و رشد 73](#_Toc507401270)

[پى بردن به علل حوادث 75](#_Toc507401271)

[علائم ظاهرى بلوغ 76](#_Toc507401272)

[عامل واقعى بلوغ 77](#_Toc507401273)

[نقش هورمون ها 78](#_Toc507401274)

[نارسايى دانش كنونى 79](#_Toc507401275)

[پديده بلوغ 80](#_Toc507401276)

[آغاز بلوغ كودك 81](#_Toc507401277)

[دوران بلوغ 81](#_Toc507401278)

[جهش بدن 82](#_Toc507401279)

[نمو استخوانها 83](#_Toc507401280)

[رشد نهايى قامت 83](#_Toc507401281)

[تفاوت اساسى زن و مرد 84](#_Toc507401282)

[توازن رشد 85](#_Toc507401283)

[ناموزونى نمو 86](#_Toc507401284)

[پايان دوران كودكى 87](#_Toc507401285)

[رشد تارهاى صوتى 88](#_Toc507401286)

[تفاوت دختر و پسر 89](#_Toc507401287)

[منازل تكامل 90](#_Toc507401288)

[تاءثير بلوغ در حالات روانى 91](#_Toc507401289)

[جهش احساسات 92](#_Toc507401290)

[افكار ناسنجيده 93](#_Toc507401291)

[طغيان احساسات 93](#_Toc507401292)

[روان شناسى اختصاصى جوان 94](#_Toc507401293)

[بهترين وسيله تربيت جوانان 95](#_Toc507401294)

[ترك خودسرى و استبداد 96](#_Toc507401295)

[بررسى عقل 96](#_Toc507401296)

[پيروان مكتب مادى 97](#_Toc507401297)

[مركز اصلى حافظه 98](#_Toc507401298)

[دستگاه ماشينى مغز 99](#_Toc507401299)

[اشتباه ماديون 100](#_Toc507401300)

[تفكيك حافظه از عادات 101](#_Toc507401301)

[اندازه گيرى نيروها 102](#_Toc507401302)

[شگفتى كارهاى دماغى 103](#_Toc507401303)

[نارسايى دانش در شناختن روح 104](#_Toc507401304)

[جرقه مجهول 104](#_Toc507401305)

[رشد سريع مغز كودك 106](#_Toc507401306)

[افكار كودكانه 106](#_Toc507401307)

[وزن متوسط مغز در سنين مختلف 107](#_Toc507401308)

[جهش عواطف و كندى فكر 108](#_Toc507401309)

[جنون جوانى 109](#_Toc507401310)

[ضعف سريع عقلانى 110](#_Toc507401311)

[جنون خودنمايى 111](#_Toc507401313)

[روش هاى غيرعادى 112](#_Toc507401314)

[نياز جوان به راهنمايى 114](#_Toc507401315)

[عذر مقبول 115](#_Toc507401316)

[تحميل نظرات خام 116](#_Toc507401317)

[اختيارات مالى 117](#_Toc507401318)

[شكفتگى كامل عقل 118](#_Toc507401319)

[ضعف عقل در بحران بلوغ 118](#_Toc507401320)

[سنجش سن تقويمى و عقلى جوان 120](#_Toc507401321)

[ميزان خوبى و شايستگى 120](#_Toc507401322)

[درجات عقل بشر 121](#_Toc507401323)

[كوته فكران بالغ 122](#_Toc507401324)

[علائم حماقت 123](#_Toc507401325)

[تربيت در زمينه هاى ارثى 124](#_Toc507401326)

[آزمايش عقل و هوش 125](#_Toc507401327)

[سنجش فكر اطفال 126](#_Toc507401328)

[سن عقلى و تقويمى 127](#_Toc507401329)

[افراد غير طبيعى 128](#_Toc507401330)

[منشاء صغر فكرى 129](#_Toc507401331)

[راه آزمايش عاقل 130](#_Toc507401332)

[نظر صائب 131](#_Toc507401333)

[فصلى در روان شناسى 132](#_Toc507401334)

[برترى عقل رجال وحى 134](#_Toc507401335)

[تمايلات شخصى 136](#_Toc507401336)

[اعمال تخريبى 137](#_Toc507401337)

[علامت ضعف عقل 138](#_Toc507401338)

[دشمنى با روزگار 139](#_Toc507401339)

[رشد اكتسابى عقل جوان 140](#_Toc507401340)

[آغاز رشد طبيعى و اكتسابى 141](#_Toc507401341)

[رشد طبيعى و اكتسابى 143](#_Toc507401342)

[اولين فرصت 144](#_Toc507401343)

[آغاز پرورش عقل 145](#_Toc507401344)

[تكامل تدريجى 146](#_Toc507401345)

[تجزيه و تحليل مسائل 147](#_Toc507401346)

[درك حقايق 148](#_Toc507401347)

[ارزش دوران كودكى 150](#_Toc507401348)

[روش هاى قابل سنجش 152](#_Toc507401349)

[پرورش اخلاق 153](#_Toc507401350)

[شكفتگى عقل 154](#_Toc507401351)

[ميل به درك مسائل علمى 154](#_Toc507401352)

[مدرسه و غناى فكرى 155](#_Toc507401353)

[تقويت هوش 155](#_Toc507401354)

[فراگرفتن علم و ادب 156](#_Toc507401355)

[بركنارى از افراط 156](#_Toc507401356)

[اسلام و نسل جوان 157](#_Toc507401357)

[بيمارى تنبلى 158](#_Toc507401358)

[اوهام و تخيلات 159](#_Toc507401359)

[كتاب هاى افسانه اى 160](#_Toc507401360)

[شناختن روا و ناروا 161](#_Toc507401361)

[مقياس ارزش آرا 161](#_Toc507401362)

[ساختن شخصيت 162](#_Toc507401363)

[تحليل حوادث 163](#_Toc507401364)

[آزمايشگاه فكر 164](#_Toc507401365)

[تفكر داراى هدف 165](#_Toc507401366)

[ارزيابى آينده 165](#_Toc507401367)

[مكتب روزگار 166](#_Toc507401368)

[بهره بردارى از وقايع 167](#_Toc507401369)

[درك فوائد تاريخ 168](#_Toc507401370)

[قرآن و وقايع تاريخى 168](#_Toc507401371)

[بيدارى فكر 169](#_Toc507401372)

[علل ترقى و سقوط 169](#_Toc507401373)

[بررسى تاريخ 170](#_Toc507401374)

[پيوند اطلاعات 171](#_Toc507401375)

[دقت در وقايع شخصى 172](#_Toc507401376)

[راه رسيده به واقع 173](#_Toc507401377)

[بحران هاى عصبى 178](#_Toc507401378)

[حالت ماليخوليايى 178](#_Toc507401379)

[ذخاير گران بها 179](#_Toc507401380)

[اهتزاز عواطف 180](#_Toc507401381)

[تفاوت عقل و احساس 181](#_Toc507401382)

[كانون مهر و محبت 182](#_Toc507401383)

[راهنماى فضليت 183](#_Toc507401384)

[نيل به خوبى ها 184](#_Toc507401385)

[ناصح راستگو 184](#_Toc507401386)

[منشاء نيكى و بدى 185](#_Toc507401387)

[واكنش هيجانى 186](#_Toc507401388)

[طغيان غرايز 186](#_Toc507401389)

[تسخير تمايلات 188](#_Toc507401390)

[خودسرى غرايز 188](#_Toc507401391)

[احساسات مخرب 190](#_Toc507401392)

[هوى پرستى و سقوط 191](#_Toc507401393)

[تمايلات غيرعقلانى 192](#_Toc507401394)

[نسلجوان و احساسات 192](#_Toc507401395)

[روان زودرنج جوان 194](#_Toc507401396)

[بى احترامى به جوانان 194](#_Toc507401397)

[جرم جوانان 195](#_Toc507401398)

[افكار مطرود 196](#_Toc507401399)

[تندروى جوان 196](#_Toc507401400)

[نشانه خردمندى 198](#_Toc507401401)

[تعاليم ايمانى 199](#_Toc507401402)

[تمايلات فطرى و تربيتى جوان 200](#_Toc507401403)

[معلم اول كودك 201](#_Toc507401404)

[پى ريزى قواعد زندگى 202](#_Toc507401405)

[حقوق فرزندان مسؤ وليت پدران 204](#_Toc507401406)

[شريف ترين خدمت 205](#_Toc507401407)

[تاءثير محيط اجتماعى 206](#_Toc507401408)

[وابستگى فرد به اجتماع 207](#_Toc507401409)

[تعصب هاى جاهلانه 208](#_Toc507401410)

[انحراف هاى اخلاقى 209](#_Toc507401411)

[هدايت تمايلات 210](#_Toc507401412)

[جبران خطاى تربيتى 211](#_Toc507401413)

[وظيفه والدين 212](#_Toc507401414)

[جوانان مردم آزار 213](#_Toc507401415)

[محروميت هاى ايام كودكى 213](#_Toc507401416)

[آسيب هاى روحى 214](#_Toc507401417)

[بدترين پدران 215](#_Toc507401418)

[حلف الفضول 217](#_Toc507401419)

[مبارزه با زورگويى 218](#_Toc507401420)

[نقاط اتكا 221](#_Toc507401421)

[وظيفه جوان 222](#_Toc507401422)

[اقتضاى طبع جوانى 223](#_Toc507401423)

[تعديل تمايلات جوان 224](#_Toc507401424)

[نياز جوان به راهنمايى 225](#_Toc507401425)

[جنبش شهوت و غضب 226](#_Toc507401426)

[طلب سجاياى اخلاقى 228](#_Toc507401427)

[تعديل تمايل بيمار 229](#_Toc507401428)

[خواهش لذت و سلامت 230](#_Toc507401429)

[ميل جوان به پاكى و شرافت 231](#_Toc507401430)

[ضرورت تعديل خواهش ها 232](#_Toc507401431)

[ارضاى همه تمايلات 233](#_Toc507401432)

[اعمال شهوت در حدود مصلحت 233](#_Toc507401433)

[خواهش سجاياى اخلاقى 234](#_Toc507401434)

[سركوبى تمايلات انسانى 235](#_Toc507401435)

[طغيان شهوت و تيرگى عقل 236](#_Toc507401436)

[ناكامى و انتقام 236](#_Toc507401437)

[خمودى عقل 238](#_Toc507401438)

[بالاخانه غم 239](#_Toc507401439)

[سفر طولانى 240](#_Toc507401440)

[رفيق از دست رفته 241](#_Toc507401441)

[پيمانى با خدا ماه در پشت ابر 242](#_Toc507401442)

[بزرگ ترين پرتگاه 249](#_Toc507401443)

[شهوت پرستان عياش 250](#_Toc507401444)

[احساسات مذهبى جوان 251](#_Toc507401445)

[احياى همه تمايلات 252](#_Toc507401446)

[برنامه تربيت در اسلام 253](#_Toc507401447)

[قدرت تغييرناپذير 254](#_Toc507401448)

[حقيقت پايدار 255](#_Toc507401449)

[تمايل ايمان و اخلاق 256](#_Toc507401450)

[عجز كودك از درك مجردات 257](#_Toc507401451)

[بلوغ و جهش احساسات مذهبى 258](#_Toc507401452)

[آغاز تربيت 260](#_Toc507401453)

[مهاركردن غرايز 261](#_Toc507401454)

[سرفصل كتاب تربيت 263](#_Toc507401455)

[توبه جوانان 264](#_Toc507401456)

[اولين فرصت 265](#_Toc507401457)

[عشق به وارستگى 266](#_Toc507401458)

[تعارض اخلاق و تمايلات نفسانى 267](#_Toc507401459)

[نابودى ميانى اخلاقى 268](#_Toc507401460)

[تحديد غرايز جوان 269](#_Toc507401461)

[دورويى خودپسندانه 270](#_Toc507401462)

[تربيت و تعديل تمايلات 272](#_Toc507401463)

[عوامل رام كردن غرايز 273](#_Toc507401464)

[نيروى محرك بشر 274](#_Toc507401465)

[قدرت غرايز و ضعف عقل و علم 275](#_Toc507401466)

[توازن قدرت 276](#_Toc507401467)

[نيروى عشق 277](#_Toc507401468)

[پايدارى وجدان 278](#_Toc507401469)

[اساس تربيت در اسلام 279](#_Toc507401470)

[مذهب صحيح و مذهب خرافى 279](#_Toc507401471)

[شرك و بت پرستى 280](#_Toc507401472)

[بحران ترديد 281](#_Toc507401473)

[معيار برترى اسلام 283](#_Toc507401474)

[پروردگار محبوب 284](#_Toc507401475)

[حب خدا و فداكارى 286](#_Toc507401476)

[عبادت و نيايش 287](#_Toc507401477)

[اميد به رحمت 288](#_Toc507401478)

[دوره بحرانى ايمان 289](#_Toc507401479)

[بى اعتنايى به حس مذهبى 290](#_Toc507401480)

[خودسرى نوجوان 291](#_Toc507401481)

[تنزل سطح اخلاق 292](#_Toc507401482)

[كشتارهاى وحشيانه 293](#_Toc507401483)

[تشخص طلبى جوان 295](#_Toc507401484)

[قبول عضويت اجتماعى 296](#_Toc507401485)

[استحقاق پاداش و كيفر 297](#_Toc507401486)

[مشكل بزرگ نسل جوان 298](#_Toc507401487)

[ورزش هاى خطرناك 300](#_Toc507401488)

[اخبار جرايد 301](#_Toc507401489)

[سقوط و بدنامى 303](#_Toc507401490)

[لذت از كارهاى قهرمانى 304](#_Toc507401491)

[تقليد ناصواب 305](#_Toc507401492)

[قهرمان خيالى 306](#_Toc507401493)

[مقاومت در مقابل غرايز 307](#_Toc507401494)

[دشوارى مبارزه 308](#_Toc507401495)

[قهرمان واقعى 309](#_Toc507401496)

[حس خويشتن دارى 310](#_Toc507401497)

[احراز شخصيت معنوى 311](#_Toc507401498)

[پيروى از اصول اخلاقى 312](#_Toc507401499)

[حجاب واقع بينى 313](#_Toc507401500)

[اثر تربيت صحيح 314](#_Toc507401501)

[دوران بروز تمايلات 316](#_Toc507401502)

[توقع تكريم 320](#_Toc507401503)

[رهايى از قيد كودكى 321](#_Toc507401504)

[خواهش آزادى 322](#_Toc507401505)

[وظيفه والدين و جوانان 323](#_Toc507401506)

[دوران قبل از بلوغ 324](#_Toc507401507)

[دوران بلوغ و جوانى 325](#_Toc507401508)

[نوسان جوانان 328](#_Toc507401509)

[توجه به عزت نفس 330](#_Toc507401510)

[راهنماى دوستانه 331](#_Toc507401511)

[لحن سخن لقمان 332](#_Toc507401512)

[قدرت تجزيه و تحليل 333](#_Toc507401513)

[اثر تكرار ملامت 335](#_Toc507401514)

[بى احترامى به جوان 336](#_Toc507401515)

[پدران مطرود 337](#_Toc507401516)

[وظيفه جوانان 338](#_Toc507401517)

[نگاه بغض آميز 340](#_Toc507401518)

[خامى فكر جوان 341](#_Toc507401519)

[اطاعت از خيرخواهان 342](#_Toc507401520)

[جوان و احراز شخصيت 343](#_Toc507401521)

[حسن سازگارى 344](#_Toc507401522)

[شخصيت چيست ؟ 345](#_Toc507401523)

[صفات پايدار 347](#_Toc507401524)

[تحمل شكست 348](#_Toc507401525)

[تفاوت ساختمان 350](#_Toc507401526)

[قيافه نامطبوع 352](#_Toc507401527)

[مشكلات توابع 355](#_Toc507401528)

[احساس برترى 356](#_Toc507401529)

[تحقير ديگران 357](#_Toc507401530)

[وضع اقتصادى خانواده 361](#_Toc507401531)

[فقر وضعف شخصيت 362](#_Toc507401532)

[بدبينى و آشفتگى 363](#_Toc507401533)

[فرزندان ياغى و متجاوز 364](#_Toc507401534)

[فضايل اخلاقى 365](#_Toc507401535)

[اعمال انعكاسى شيرخوار 367](#_Toc507401536)

[شخصيت پنهانى كودكان 368](#_Toc507401537)

[تجلى وجدان اخلاقى 369](#_Toc507401538)

[تغييرات اساسى در اخلاق و عقايد 370](#_Toc507401539)

[ارزشهاى زندگى 371](#_Toc507401540)

[شكست شخصيت 372](#_Toc507401541)

[حساسيت جوان در مقابل ارزشها 374](#_Toc507401542)

[انتخاب ارزشهاى واقعى 375](#_Toc507401543)

[اخلاق خوب و بد 376](#_Toc507401544)

[اندازه گيرى قدرت و رغبت 377](#_Toc507401545)

[پرهيز از افراط و تفريط 378](#_Toc507401546)

[خوددوستى و رشد شخصيت 379](#_Toc507401547)

[خودپسندى بيمارى است 381](#_Toc507401548)

[علاقه به خودنمايى 381](#_Toc507401549)

[لزوم تعديل احساسات 382](#_Toc507401550)

[شخصيت كاذب خودپرستان 383](#_Toc507401551)

[عشق به مسائل سياسى 384](#_Toc507401552)

[علاقه به اكتشافات اشياء 385](#_Toc507401553)

[فكر خام و بلندپروازى 386](#_Toc507401554)

[جوانان ناپخته 387](#_Toc507401555)

[دلبستگى نسنجيده 388](#_Toc507401556)

[پيروى هاى ناروا 389](#_Toc507401557)

[دوران كودكى حيوانات 390](#_Toc507401558)

[اندازه گيرى محبت والدين 390](#_Toc507401559)

[دوران كودكى بشر 391](#_Toc507401560)

[مقياس كاميابى 392](#_Toc507401561)

[لزوم معاشرت 392](#_Toc507401562)

[محيط تربيتى 393](#_Toc507401563)

[كودك و خانواده 394](#_Toc507401564)

[آموزش هاى آگاهانه 395](#_Toc507401565)

[فراگيرى هاى ناآگاه 396](#_Toc507401566)

[پايه گذاران شخصيت 397](#_Toc507401567)

[محيط نيرومند اجتماع 398](#_Toc507401568)

[پيروى مردم از اجتماع 399](#_Toc507401569)

[اطاعت كوركورانه 401](#_Toc507401570)

[نهضت جهال 402](#_Toc507401571)

[اختلال شخصيت 403](#_Toc507401572)

[آداب اجتماعى 404](#_Toc507401573)

[آداب و سنن 405](#_Toc507401574)

[رسوم ناپايدار 406](#_Toc507401575)

[سنن تغييرناپذير 409](#_Toc507401576)

[هدف زندگى در جهان امروز 411](#_Toc507401577)

[بهزيستى در پرتو علم 412](#_Toc507401578)

[نتايج زيان بخش ماشين 413](#_Toc507401579)

[زمينه نابودى بشر 414](#_Toc507401580)

[برافتادن عفت و حيا 415](#_Toc507401581)

[احساسات تند جوانى 417](#_Toc507401582)

[عواطف زودگذر 417](#_Toc507401583)

[تكامل در پرتو عقل 418](#_Toc507401584)

[تطبيق با تحولات 419](#_Toc507401585)

[شرط كاميابى 420](#_Toc507401586)

[محافظه كارى نسل كهن 421](#_Toc507401587)

[ويرانى هاى جنگ 422](#_Toc507401588)

[جوان و نوسازى محيط 423](#_Toc507401589)

[سرپيچى هاى نابه جا 425](#_Toc507401590)

[تقليد در جهت مخالف 426](#_Toc507401591)

[جوان و تخيلات 427](#_Toc507401592)

[تخيل و پيشرفت هاى فكرى 428](#_Toc507401593)

[جوان و افكار شاعرانه 429](#_Toc507401594)

[اسلام و تخيلات مفيد 430](#_Toc507401595)

[شخصيت موهوم 431](#_Toc507401596)

[علل سرپيچى جوانان 431](#_Toc507401597)

[فعاليتهاى غير عميق 432](#_Toc507401598)

[عصيان ناپايدار 433](#_Toc507401599)

[منطق غلط 433](#_Toc507401600)

[شخصيت تغييرناپذير 434](#_Toc507401601)

[جوانان خشمگين 436](#_Toc507401602)

[عجز از سازش با محيط 437](#_Toc507401603)

[شخصيت انقلابى نوابغ 438](#_Toc507401604)

[رهبران روحانى 438](#_Toc507401605)

[آغاز رهبرى ابراهيم 439](#_Toc507401606)

[مبارزه ابراهيم با بت پرستى 440](#_Toc507401607)

[تشديد مبارزات 440](#_Toc507401608)

[محاكمه علنى ابراهيم 441](#_Toc507401609)

[اوضاع عصر جاهليت 441](#_Toc507401610)

[پيغمبر و نسل جوان 442](#_Toc507401611)

[صفات قابل تغيير 444](#_Toc507401612)

[صفات موروث و مكتب 445](#_Toc507401613)

[مجاهده در راه اصلاح 446](#_Toc507401614)

[استفاده از عقل و منطق 447](#_Toc507401615)

[ناتوان ترين مردم 448](#_Toc507401616)

[همنشين شرابخوار 449](#_Toc507401617)

[منشاء عادات خوب و بد 450](#_Toc507401618)

[عادت به بردبارى در ناملايمات 451](#_Toc507401619)

[طرز مبارزه با عادات بد 452](#_Toc507401620)

[راه تقويت اراده 453](#_Toc507401621)

[غريزه خوددوستى 454](#_Toc507401622)

[دشوارى مبارزه با عادات 456](#_Toc507401623)

[پايه گذارى تمدن جديد 458](#_Toc507401624)

[نيرومندى بر اثر اسلام 459](#_Toc507401625)

[پيشرفت سريع مسلمين 460](#_Toc507401626)

[مقاومت رهبر اسلام 461](#_Toc507401627)

[پايدارى مسلمين 461](#_Toc507401628)

[بردبارى در پرتو ايمان 463](#_Toc507401629)

[نقش مربى در تربيت 464](#_Toc507401630)

[نتايج مجاهدات پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 465](#_Toc507401631)

[تغيير عادات مذموم 466](#_Toc507401632)

[ترس و شكست شخصيت جوان 467](#_Toc507401633)

[ترسهاى غريزى و تلقينى 468](#_Toc507401634)

[نياز كودك به ترس 469](#_Toc507401635)

[فكر چاره جوئى 470](#_Toc507401636)

[ترسهاى مضر 471](#_Toc507401637)

[ترس از فال بد 472](#_Toc507401638)

[فال بد و نگرانى 473](#_Toc507401639)

[بشر و ستاره شناسى 474](#_Toc507401640)

[ترس و مشورت با كاهنان 475](#_Toc507401641)

[اسلام و علم نجوم 476](#_Toc507401642)

[ترس و تزلزل اراده 477](#_Toc507401643)

[ترس بر اثر نقص اندام 478](#_Toc507401644)

[ترس از استهزا 478](#_Toc507401645)

[درمان عيوب موروثى 479](#_Toc507401646)

[استفاده از سرمايه هاى طبيعى 481](#_Toc507401647)

[راه جبران حقارت 482](#_Toc507401648)

[موازنه بيم و اميد 484](#_Toc507401649)

[پيشرفت بر اثر تشويق 484](#_Toc507401650)

[مقايسه تشويق و توبيخ 485](#_Toc507401651)

[وظيفه فرمانروايان 486](#_Toc507401652)

[ضمير آرام بر اثر حسن تربيت 487](#_Toc507401653)

[خودباختگى بر اثر سوء تربيت 488](#_Toc507401654)

[عوارض ترس 489](#_Toc507401655)

[ترس و تباهى جسم و جان 490](#_Toc507401656)

[مبارزه با منشاءترس 490](#_Toc507401657)

[محبت هاى نا به جا 492](#_Toc507401658)

[قطع مراوده بر اثر ترس 493](#_Toc507401659)

[تمايل آزادى در حيوان 495](#_Toc507401660)

[تفاوت آزادى با افراطكارى 496](#_Toc507401661)

[جوان و خواهش آزادى 497](#_Toc507401662)

[خطر آزادى نامحدود 499](#_Toc507401663)

[ضرورت تعديل غرايز 499](#_Toc507401664)

[آزادى و موانع طبيعى 500](#_Toc507401665)

[كيفر تندروى در غرايز 501](#_Toc507401666)

[تضاد غرايز 502](#_Toc507401667)

[ناسازگارى تمايلات 503](#_Toc507401668)

[عقل در هدايت غريزه 504](#_Toc507401669)

[طمع كارى و ذلت 505](#_Toc507401670)

[ناكامى آزمندان 506](#_Toc507401671)

[حدشناسى در اجتماع 507](#_Toc507401672)

[حقوق بر اساس انصاف 508](#_Toc507401673)

[كيفر تجاوز به حقوق دیگران 509](#_Toc507401674)

[قاعده لاضرر 511](#_Toc507401675)

[ميل بشر به آزادى مطلق 512](#_Toc507401676)

[مخالفين تمدن 513](#_Toc507401677)

[برقرارى نظم بدون حكومت 515](#_Toc507401678)

[معايب آزادى مطلق 515](#_Toc507401679)

[تمايلات اختصاصى بشر 517](#_Toc507401680)

[اعمال ضد انسانى 518](#_Toc507401681)

[موازنه تمايلات 518](#_Toc507401682)

[تفاوت هاى وجدان و عقل 521](#_Toc507401683)

[وجدان يا نور ذاتى 522](#_Toc507401684)

[نقش وجدان در صفات انسانى 523](#_Toc507401685)

[سعادت در پرتو وجدان 523](#_Toc507401686)

[فقد وجدان و درنده خويى 524](#_Toc507401687)

[فضيلت پذيرى جوان 525](#_Toc507401688)

[گرايش صادقانه 526](#_Toc507401689)

[شكايت مشركين از پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 527](#_Toc507401690)

[زندگى تلخ مسلمانان 528](#_Toc507401691)

[احضار مهاجرين به مجلس ملك 529](#_Toc507401692)

[نقش غرايز در روانشناسى مدرن 531](#_Toc507401693)

[علل انحراف نسل جوان 532](#_Toc507401694)

[جوان و محيط فاسد 533](#_Toc507401695)

[تحولات اخلاقى بر اثر بلوغ 535](#_Toc507401696)

[پرتگاه زندگى 536](#_Toc507401697)

[جوان بر سر دو راهى 537](#_Toc507401698)

[انتقام جويى در اثر شكست در عشق 538](#_Toc507401699)

[جوان و عزت نفس 541](#_Toc507401700)

[عزت نفس و اجتناب از گناه 542](#_Toc507401701)

[حق فرزند به پدر 543](#_Toc507401702)

[سركوب شدن عزت نفس 544](#_Toc507401703)

[ضرر تشويق نابه جا 545](#_Toc507401704)

[اجراى كيفر قانونى 547](#_Toc507401705)

[يك اشتباه تربيتى 548](#_Toc507401706)

[نصيحت در خلوت 550](#_Toc507401707)

[نكوهش از رفتار ناپسند 554](#_Toc507401708)

[سعادت در حفظ شرافت 559](#_Toc507401709)

[نياز بشر به رفاقت 560](#_Toc507401710)

[مكتب فداكارى 561](#_Toc507401711)

[جوان و انتخاب رفيق 562](#_Toc507401712)

[جوان و تمايل رفاقت 563](#_Toc507401713)

[جوان و دوستى افراطى 567](#_Toc507401714)

[مآل بينى در ايام جدائى 568](#_Toc507401715)

[ميانه روى در رفاقت 570](#_Toc507401716)

[رفاقت هاى خود سرانه 571](#_Toc507401717)

[رفيق پايه گذارى اخلاق 572](#_Toc507401718)

[دوست موقع ناشناس 573](#_Toc507401719)

[دوست نادان 574](#_Toc507401720)

[رفيق دروغگو 576](#_Toc507401721)

[رفيق متملق 577](#_Toc507401722)

[جوان و انتخاب شغل 578](#_Toc507401723)

[ارزش كار در اسلام 579](#_Toc507401724)

[وظايف پدران 580](#_Toc507401725)

[كار و تحكيم شخصيت 581](#_Toc507401726)

[رابطه شغل با اخلاق 582](#_Toc507401727)

[تساوى حقوق در اجتماع 586](#_Toc507401728)

[تشخيص استعداد 587](#_Toc507401729)

[كاريابى در دنياى ماشين 590](#_Toc507401730)

[پندار غلط 592](#_Toc507401731)

[پديده صنايع خودكار 594](#_Toc507401732)

[بيكارى تكنولوژي 595](#_Toc507401733)

[لزوم كوشش در تاءمين معاش 596](#_Toc507401734)

[انسان و عقل 596](#_Toc507401735)

[آزادى در پرتو خرد 596](#_Toc507401736)

[استعداد نامحدود بشر 598](#_Toc507401737)

[تسخير اجرام سماوى 599](#_Toc507401738)

[آغاز حكومت بشر بر زمين 600](#_Toc507401739)

[آغاز تكامل در پرتو كشاورزى 601](#_Toc507401740)

[تقدس كشاورزى در اديان الهى 603](#_Toc507401741)

[ذخيره قوت و آرامش خاطر 604](#_Toc507401742)

[گرسنگى و خمود عقل و احساس 605](#_Toc507401743)

[مادر گرسنه و خوردن فرزند 606](#_Toc507401744)

[تسخير طبيعت در پرتو صنعت 609](#_Toc507401745)

[ضرورت آموزش در جهات صنعت 610](#_Toc507401746)

[جوان و تحصيل علم 611](#_Toc507401747)

[خودسرى بر اثر بى ايمانى 613](#_Toc507401748)

[وظيفه كارگر در صنايع سنگين 615](#_Toc507401749)

[گفت و گو با افراد عالم 616](#_Toc507401750)

[ضرورت تفريح در زندگى 617](#_Toc507401751)

[تفريح و رفع خستگى 618](#_Toc507401752)

[تقسيم ساعات روز 619](#_Toc507401753)

[تفريح پس از تاءمين معاش 620](#_Toc507401754)

[يك مسئله حياتى 622](#_Toc507401755)

[لزوم تعديل غريزه تفريح 623](#_Toc507401756)

[استفاده از لذايذ مشروع 624](#_Toc507401757)

[تندروى جوانان كامجو 625](#_Toc507401758)

[گناهكارى به نام تفريحى 626](#_Toc507401759)

[مسافرت و ازدياد معلومات 628](#_Toc507401760)

[فوايد مسافرت 628](#_Toc507401761)

[ورزش در دنياى كنونى 629](#_Toc507401762)

[كار عضلانى و سلامت بدن 630](#_Toc507401763)

[ورزش و توازن قوا 631](#_Toc507401764)

[اسب دوانى و تيراندازى 632](#_Toc507401765)

[برد و باخت قانونى 633](#_Toc507401766)

[غريزه خوددوستى 637](#_Toc507401767)

[تمايل دگردوستى 637](#_Toc507401768)

[تضعيف غريزه تهاجم 638](#_Toc507401769)

[انسان دوستى بى آلايش 639](#_Toc507401770)

[پيامبران و بشردوستى 640](#_Toc507401771)

[عواطف پيشواى اسلام 641](#_Toc507401772)

[بهزيستى در پرتو دگردوستى 643](#_Toc507401773)

[اوضاع نامطلوب جهان كنونى 645](#_Toc507401774)

[پرورش صفات انسانى 647](#_Toc507401775)

[پيامبران و انسان سازى 649](#_Toc507401776)

[لذت بيشتر در ظل ايمان 650](#_Toc507401777)

[انحراف از مسير فطرت 652](#_Toc507401778)

[توجه بشر به محسوسات 653](#_Toc507401779)

[لزوم احياى معنويت 654](#_Toc507401780)

[پيشرفت ناموزون 656](#_Toc507401781)

[خودشناسى و زندگى انسانى 656](#_Toc507401782)

[جوان و مكارم اخلاق 657](#_Toc507401783)

[رهبرى غريزه تفريح 658](#_Toc507401784)

[توجه به دو نكته اساسى 659](#_Toc507401785)

[سودجويى و تيرگى خرد 661](#_Toc507401786)

[قمار و خصومت 663](#_Toc507401787)

[ميخوارى و تيرگى عقل 664](#_Toc507401788)

[عامل مولد جرم 665](#_Toc507401789)

[رابطه الكليسم با ديوانگى 666](#_Toc507401790)

[الكليست و فرزندانشان 667](#_Toc507401791)

[الكل و جهاز هاضمه 669](#_Toc507401792)

[رابطه الكل با شكست فرانسه 670](#_Toc507401793)

[اعلاميه آكادمى پزشكى 671](#_Toc507401794)

[شركت در مجلس شراب 672](#_Toc507401795)

[قمار و هيجان روحى 673](#_Toc507401796)

[ارمغان تمدن جديد 675](#_Toc507401797)

[پاورقی 678](#_Toc507401798)

[فهرست مطالب 722](#_Toc507401799)